

لوی خدای، لوی علم، لوی جهان

د عینیت فلسفه

خپږنه او ارزونه

ډاکتر سید شیراقا حرکت

Ketabton.com

Great

PHILOSOPHY

Research

Doctor



لومړۍ برخه

فهرست

- ۱- سرریزه
- ۲- حرکت
- ۳- فلسفه علم دې؟
- ۴- لوی جهان
- ۵- د عینیت او ذهنیت دیالکتیک
- ۶- شعوري پدیدې او د جبر او اختیار دیالکتیک
- ۷- ایدیا لیستي او ماتریالیستي دیالکتیک
- ۸- شعور او لا شعور
- ۹- شپېرم حس، که د شعور او لا شعور دیالکتیک؟
- ۱۰- اسلامي او غیر اسلامي فلسفې!
- ۱۱- مرگ او ژوند فنا او بقاء
- ۱۲- فلسفي لار
- ۱۳- فلسفي قانونمندی
- ۱۴- فلسفه او ځانگړي علوم
- ۱۵- مقضي او مقدره «د خالق او مخلوق» اراده
- ۱۶- د عینیت فلسفه او ځانگړي علمي اصالتونه
- ۱۷- د فیثا غورث د تماتییک اصالت او د عینیت د فلسفې نظر
- ۱۸- د دکارت دریا ضیاتو اصالت د عینیت د فلسفې له نظره

- ۱۹ - خه ډول یوې کوچنۍ جملې زور فلسفي نظام ولېز اوږه او د عینیت د فلسفې سرلیکه جوړه شوه
- ۲۰ - د فلسفې اساسي مسایل
- ۲۱ - فلسفي مجموع الجزایر
- ۲۲ - دین او فلسفه
- ۲۳ - فلسفه په مادي قدامت، حال او ابدیت کې
- ۲۴ - روح - ظهور، بدلون او پایښت یې
- ۲۵ - دین - زیږنده او پرمختیا یې
- ۲۶ - شېطان
- ۲۷ - فلسفه بې ثمره علم دي؟

دوهمه برخه

د ادب فلسفي څېړنه

- ۱ - د شعري تیوري علمي څېړنه
- ۲ - کلتور-د هغې صحیح او غلط تعبیرونه

د لوی څښتن په نامه چې یواځې انسان ته یې د تعقل او تفکر توان ورکړ .

ډاکټر شاولي

کله چې په ۱۹۸۷م کال کې له زندان څخه را خلاص شوم ، دمحترم ډاکټر حرکت د «عینیت او ذهنیت دیا لکتیک» زما لاس ته را ورسیده ، چې په ډیر دقت سره مي هغه ولوستله او وپوهیدم چې دافغان لیکوالو په منع کې یو لیکونکي پیدا شوي چې توانیدلي یو ډیر ژور اثر په فلسفي کې ایجاد کړي .

بیا کله چې پس له ډیرو کلونو نه وروسته ډاکټر صاحب حرکت د جرمني د ایسن په ښار کې خپله نشریه «حرکت» خپره کړه او ماته ئي د مطالعې له پاره راو لیږله ، پوه شوم چې د ډاکټر صاحب علاقمندی د فلسفي د لیکلو سره لا پاتې ده .

ځينې دوستانو چي هغوى هم « حرکت » لوستلي ووله ما
څخه پوښتنه وکړه چي په اوسني شرايطو کي ايا داسي فلسفي
اثارو ته ضرورت شته؟

ماد هغوى په ځواب کي وويل چي هو! اوس چي پرلپسي
خشونتونه او جگړي زمونږ په ټولني کي بيداد کوي زما په آند
يو علت ئي دادي، هغه کسان چي په خشونت، زورزياتي او
جگړه کي بوخت دي د خپلو دغه کرغېړنو اعمالو په نتايجو ژور
فکر نه کوي. يواځي فلسفه ده چي انسانانو ته د ژور غور او
انديښني توان ورکوي او يواځي دهغي په قوت د خپل
مسئوليت او رسالت احساس کولي شي چي په خپله ټولنه کي څه
ډول چلند غوره کړي چي منطقي او معقول وي.

د بيلگي په توگه سي سرو cicero (۱۴۳ — ۱۰۶) ق م د
روم لوي ليکوال د افلاطون څخه داسي نقل قول کوي: «انسان
ته نه ښائي چي هيڅکله د خپل هيواد او خپلو والدينو په مقابل
کي له خشونت څخه کار واخلي.

او افلاطون داسي هم واي چي خپل هيواد ته بايد حتي
د خپلو والدينو په پرتله زياد تره احترام وشي. يا افلاطون واي
چي واک لرونکي او ټولو اکان بايد يا فيلسوفان وي او يا په
فلسفه پوهيږي. نو زما په آند په فلسفي موضوعاتو کي
ليکنه بي گټي نه ده او د حرکت صاحب ليکني د سولي د
فرهنگ په تقويه کي ډير ارزښت لري.

اوسني اثر چي د پخواني اثر يعني « د عينيت او ذهنيت ديا
لکتیک » په ادامه ليکل شويدي د ډاکټر حرکت ډير زيار او
هڅي په کي متبلور شوي دي او ور څخه افغاني رنگ او وږمه
احسا سيږي. اوس چي د مطالعي خاوندانو ته د کتاب په ډول

وراندي کيږي، زما هيله داده چي په ډير غور او دقت سره
لوستل شي

هيله کوم چي دا اثر زمونږ د گران هيواد نور دانشمندان
وهڅوي چي لکه ډاکټر صاحب غوندي په خپلو تخصصي ساحو
کي ورته آثار هيواد والو ته وړاندي کړي.

په پاي کي ډاکټر صاحب ته په فرهنگي فعاليتونو کي لزيات
برياليتوبونه غواړم.

ډاکټر شاولي
جنوري 2009

به نام کسی کافرید از عدم
به انسان عطا کرد بکرو قلم

فکر و قلم

عبدالکریم «میثاق»

بلی فکر و قلم یا به عبارۀ دیگر اندیشه و خامه در انکشاف، ترقی و دیگر گونیهای اجتماعی نقش برجسته و سازنده می داشته باشد.

هر پدیدۀ زنده گانی چپ به دانش اجتماعی و چپ به دانش طبیعی ارتباط داشته باشد، راهش از سرزمین پُر نقش و نگار اندیشه و خامه می گذرد. تمامی فرآورده های مادی و معنوی که نیازمندی های انسان را رفع می نماید و موجب سهولت در زندگی انسان می شود، در گام نخست درباره اش فکر شده و در گام بعدی آن فکر، به وسیله قلم نقش کاغذ می گردد. همه چیزی را که شما در پیرامون خود می بینید از جرنگانه و پوقانه گرفته تا به وسایل بسیار پیچیده و پیشرفته تکنالوژی گوناگون امروزین، همه و همه، اول در ذهن انسان ساخته شده است و سپس نقشه و شرح آن توسط قلم به روی کاغذ آورده شده و بعد در ساختمان و تولید آنها اقدام گردیده و در خدمت انسان قرار گرفته است. ازینجا است که ما به اهمیت و نقش سازنده اهل اندیشه و قلم پی می بریم و می دانیم که در دنیای امروز این همه پیشرفت، ترقی و تکامل خارق العاده تکنالوژی که باعث

سهولت و رفاه، تشویش و ترس انسان شده است ثمره اندیشه و قلم اندیشمندان و نویسندگان است.

هرگاه اندیشمندان و نویسندگان به منظور بیداری و آگاهی انسان در جهت افکار ملکوتی فهم و دانش خود را به کار اندازند به یقین که باعث خوشبختی انسان می شود و هرگاه در جهت افکار شیطانی به کار برند یقیناً که باعث بدبختی انسان می شود. چنانچه تجربه روزمره جامعه بشری شاهد برحق این مدعا است. همچنان اهل اندیشه و قلم اگر اندیشه و قلم شان را به منظور صلح، امنیت، همبستگی و اتفاق انسانها و به خاطر دفاع از حقوق مظلومان و برابری حقوق انسانها اعم از زن و مرد و تأمین عدالت اجتماعی، آزادی مدنی، ایجاد و تحکیم دموکراسی بر مبنای ارزشهای اعلامیه جهانی حقوق بشر، به کار می برند، در حقیقت به سوی افکار ملکوتی گام می بردارند و آنانی که برعکس اینها، اندیشه و قلم شان را در جهت نفاق و شقاق، خشونت و جنگ، تبعیض های نژادی، لسانی، اسارت مادی و معنوی انسان، به کار می گیرند، در حلقۀ پیچیده افکار شیطانی دست و پا می زنند.

مؤجز اینکه فکر و قلم در جامعه بشری نقش عمده و مهم دارد. کشورهایی که از داشتن شخصیت های اهل اندیشه و قلم برخوردارند و نقش مثبت آنان را گرامی و محترم داشته اند توانسته اند به شاهراه ترقی و عدالت اجتماعی گام های استوار و ثمربخشی بردارند و مردم شان از مزایا و رفاه زندگانی برخوردار باشند. مردم زمانی می توانند از مزایا و رفاه زندگانی برخوردار شوند که به صورت آگاهانه و هشیارانه در خدمت وطن خویش قرار گیرند. بیداری، آگاهی و هشیاری احاد مردم زمانی

موضوع پیچیده از نگاه علمی برخوردار نماید. البته همه اهل اندیشه و قلم می دانند که علم هیچ موضوع و مسئله را تا زمانی که در تجربه و عمل ثابت نشده باشد مدار اعتبار قرار نمی دهد. این راز سربه مهر نابکشوده خلقت، با تمامی عظمت، شکوه و نظم و جلالش تاکنون به صورت کل ناشناخته مانده و علم هم بجز از فرضیه هایی نتوانسته این راز را به صورت حقیقی و انکار ناپذیر بر ملا سازد. یگانه فرضیه که مورد توجه علم قرار گرفته و بر مبنای آن مطالعات علمی جریان دارد همانا فرضیه "بیگ بانگ" (انفجار بزرگ) است. هر چه در مورد شناخت هستی و کاینات جستجو صورت می گیرد و در ساحه های مختلف هستی پژوهش به عمل می آید و در بخشی از طبیعت و هستی رازهای پیچیده (که همه در یک نظم و سیستم شگفتی انگیز جریان دارد،) باز می شود، بلا درنگ در برابر آفریدگار و پروردگار آن سر تعظیم و تسلیم خم می گردد. در مقاله های گوناگون فلسفی جناب داکتر حرکت کوشیده می شود تا گرهی از این رازهای ناپیدا در شناخت علمی پدیده های زندگی باز شود. می توان یکی از این پدیده ها را که انسان می باشد مورد توجه قرار داد. خود انسان یک موجود مغلق و ناشناخته است. درین جا آن گفته معروف را می توان به یاد آورد که گفته شده است: خود شناسی خدا شناسی است. این بدین معنا است که وقتی انسان بخود متوجه گردد، در می یابد که انسان از نگاه ساختمان فیزیکی و دنیای روانی

یک سیستم فوق العاده منظم و پیچیده و یک ماشین بی مثال و بی مانند و زیبا است و ازین جهت گفته شده است که انسان شهکار طبیعت، اشرف مخلوقات و خلیفه خدا به روی زمین است. در طبیعت و هستی هرچی که آفریده شده است به خاطر خدمت به انسان است و این انسان است که میتواند برای

به دست می آید که به خاطر این هدف والای انسانی و ملی در میان مردم با حوصله مندی و پیگیرانه کار و روشنگرانه فرهنگی به وسیله اهل اندیشه و قلم صورت گیرد. کسانی که درین راه کار، کوشش و تلاش می کنند و جیبه بزرگ ملی و انسانی خویش را ادا می نمایند.

با در نظر داشت آنچه گفته آمد کارهای ثمر بخش فرهنگی یکی از اهل اندیشه و قلم و وطن محبوب ما افغانستان محترم داکتر شیرآقا حرکت قابل یاد آوری و قدر دانی است. از چند سال بدینسو جناب داکتر حرکت، نشریه ی را به نام "حرکت" چاپ و نشر می نماید. همه اهل فرهنگ و قلم می دانند که چاپ و نشر یک نشریه به خصوص در شرایط افغانستان و در میان افغانها کار بسیار فرساینده و دشوار است. ازینکه داکتر حرکت درین چند سال توانسته که نشر "حرکت" را ادامه دهد قابل ستایش است. این ستایش زمانی درخشان تر می شود که وی با ایجاد این کار عملی فرهنگی توانسته است سایر فرهنگیان محترم را هم به کار وادارد و اندیشه های بکرشان را نقش "حرکت نماید". به عباره دیگر نه تنها خودش را بلکه جمع دیگری از اهل فکر و قلم را نیز به حرکت در آورده است.

داکتر حرکت زیاد به مسایل فلسفی می اندیشد و این پرسشهای فلسفی را در برابر انسان مطرح می سازد: که ما کی هستیم، از کجا آمده ایم و به کجا می رویم؟ پرسشهایی که از طرف اهل ادیان، عرفان

و علم پاسخهای گونه گونه ارایه شده است. دین موضوع آفرینش را مطرح کرده و علم موضوع تکامل را. عرفان زاهدانه، مسئله ریاضت کشی را و عرفان عاشقانه، مسئله عشق را. داکتر حرکت هم در مقاله های خویش کوشیده است که درین

خود دوزخ بسازد یا بهشت:

چشم فرو بسته اگر واکنی / در تو بود هر چه تمنا کنی عدالت
خداوندی درین است که انسان را ، انسان آفرید و برای او عقل ،
دانی و هشیاری عنایت کرد و راه نیک و بد و خیر و شر را هم به
او نشان داد . این دیگر به انسان است که به کدام راه گام برمی
دارد . خداوند نعمتهای فراوان را برای انسان مفت و رایگان
اعطا کرد به مانند آب و اکسجن که مایه حیات است و سایر
نعمتها از قبیل غذا ، میوه ، نور ، انرژی و غیره نعمتهای بی
شمار و بی حساب و از همه مهم تر و غنی تر و زیبا تر کره زندگی
بخش زمین را . سیاره زیبا و ثروتمند زمین هر آنچه را که نیاز
انسان است در خود دارد . سطح زمین ، فضای بیکران آن
و همچنان عمق زمین مملو از انواع گوناگون نعمتها و ثروتهای
انبوه و عظیم است که انسان می تواند برای رفاه و آسایش
و آرامش مادی و معنوی خویش از آنها استفاده نماید . هرگاه
انسان با صلح و صفا ، احترام متقابل ، دوستی و همکاری ،
تأمین عدالت اجتماعی و تدابیر سازنده ، زندگی نماید ، همین
سیاره زمین و سایر سیاره های خدمتگذار زمین برای رفع
نیاز مندیهای مادی ، معنوی و فرهنگی انسان کافی و شافی
است . خداوند با اعطای این همه امکانات و نعمات انسان را
مورد امتحان و آزمایش قرار داد ، مگر متأسفانه انسان در اثر
حرص و آزبی پایان و خود خواهی های بیکران درین آزمایش
ناکام ماند . اگر انسان اینقدر بی رویه و بی تدبیر به تخریب
طبیعت نمی پرداخت و با تدبیر مطلوب و معقول از افزایش
نفوس جلوگیری می کرد و دست به جنگ و تخریب و کشتار
جمعی همدیگر نمی زد و دنیا را گدام ذخیره سلاح اتمی نمی
ساخت و این همه بی اعتمادی را در میان هم به وجود نمی آورد ،
زندگی گل و گلزار می بود و تمامی جامعه بشری در رفاه ،

عدالت ، آرامش و آسایش مادی ، معنوی و فرهنگی به سر می
بُرد . گرفتار خطر آلودگی ، خطر جنگ اتمی و گرفتار بحران بی
اعتمادی ، فقر و گمراهی نمی شد و به سوی تباهی و بد بختی
پیش نمی رفت .

مقاله های جناب دکتر حرکت که به نوع خود در زبان پشتوبی
مثال است خدمت بزرگیست هم از نگاه زبان و هم از نگاه موضوع
مخاطبان دکتر حرکت با مطالعات آثار جالب و می توانند
از نگاه شکل و مضمون آگاهی خود را بلند ببرند و در جهت
رهایی از اسارت معنوی و مادی گامهای استواری بردارند .
آری انسان جامعه ما ، نیازمند رهایی از اسارت معنوی و مادی
می باشد و این رسالت اهل اندیشه و قلم است تا با تولید اندیشه
های رهایی بخش و کارهای مثبت فرهنگی درین راه وظایف
روشنگرانه خویش را انجام دهند ؛ چنانچه دانشمند محترم
جناب دکتر حرکت درین راه گامهای مثبت و ثمر بخش بر
میدارد .

آثار جناب وی به نقد اکادمیک ضرورت دارد که بایست
توسط کارشناسان و متخصصان علم فلسفه انجام شود .

از نگاه من کارهای علمی و فرهنگی او برای بیداری و رهایی
مردم افغانستان مفید می باشد و از آفریدگار عالم تمنا دارم که
برایش درین راه نیک و خیر موفقیتهای روز افزون عنایت
برمایند

فلسفي سفر بري

«د ډاکټر حرکت کتاب ته یوه کره کتنه»

کره کتونکي: ډاکټر رحمت ربي زیرکیار

ماته منلي ډاکټر سید شیر اقا حرکت د کره کتنې لپاره خپل یو اثر راوسپاره، په دې سرلیک: «لوي خدای، لوي علم، لوي جهان»: د عینیت فلسفه (دوهم ټوک، په ۳۰۵ مخونو کې). په اقتباسونو کې گوتیني لیندی، [] مازیرکیار د توضیح یا سمون لپاره ور ټومبلي دي. سید شیر اقا حرکت د کونړ ولایت د پاچا صاحبانو په درنه کورنۍ ور گډیږي. د کتاب د ډکون نه داسې جوتیرې چې له پخواني شوروي اتحاد نه ټي په تخنیکي څانگه کې ډاکټري او په فلسفه کې د «دوهم مسلک [په] حیث» دپلوم تر لاسه کړيدي. په افغانستان کې د خلکي کودتا (ثور ۱۳۵۷، اپریل ۱۹۷۸) سره جوخت چې لیکوال ټي «انقلاب» گڼي، کابل ته راستون شو او هلته بنسار وال وټاکل شو. ډاکټر حرکت لیکي چې په دسمبر ۱۹۷۹ کې «د روسانو دیرغل څخه وروسته» وظيفه له لاسه ورکړه او د خپلي ۱۸ میاشتینۍ رسمي بیکارۍ په اوږدو کې ټي په فلسفه کې خپله «لومړۍ مقاله» پدې سرلیک بشپړه کړه: «د عینیت او ذهنیت دیا لکتیک». د دې لومړۍ فلسفي لیکنې په لومړۍ جمله به وروسته

وگړیږم.

د ډاکټر حرکت د کتاب غټ فکري ټکي په لاندنیو شپږو څپرکیو (پراگرافونو) کې رالندوم:

(۱) د هسک څښتن «ټول خلقتونه اعجاز دي» (مخ ۱۳۶). خو هسک څښتن یواځي انسان ته امر کوي چې اقرء (ولوله، ولاړ کړه، ووايه). په اقرء کې د علم او قلم غښتلي مقام خوندي شوي دي — هغه مقام چې انسان ټي وړ دي. (۲) یواځي د دغه ستر اعجاز په مټ هسک څښتن انسان «خپل خلیفه وټاکه». دلته باید زه زیرکیار ووايم چې اوس هسک څښتن «خپل خلیفه» (ناستن، قایم مقام) نه لري، بلکه انسان ټي په زمکه (بنسائي په کائناتو Universe) کې واکمن کړي او مسو لیت ټي ور په غاړه کړي دي. وروسته له ډیر ډیر اوږد مهال، کیدای شي چې انسان د لوي عالم لوي خاوند شي او بیا د دغه لوي علمي کفایت په برکت د دې وړ شي چې هسک څښتن ټي په کائناتو کې خپل خلیفه وټاکي (۳) د هسک څښتن بې ساري خلقتونه انسان ته د دې مجال ورکوي چې د ځان په شمول د جهان خالق وپیژني. «د علم، منطق او خدای لاریوه ده» او باید چې «همدغه لار ونیسو». ډاکټر حرکت پدې باور لري چې «د لوي جهان، د لوي خدای د لوي علم له مخې په قانونمند ډول پیدا [شویدی] پای [بدلون] او تکامل مومي» (مخونه: ۱۴۵، ۱۵۲). علم هغومره دین دي لکه دین چې علم دي، او معرفت د دواړو درسالت چورلیز جوړوي (مخ ۱۵۷) (۴) د دین او فلسفي په اړوند کې ډاکټر حرکت په دې آند دي چې: هسک څښتن «ذاتي حقیقت دي او هیچ حقیقت په یو وار نشي پیژندل کیدلی». هسک څښتن ستر ذات دي «الله اکبر»، او له

دینه ستردي چي دخپل مخلوق ياني د انسان د شعور په کڅوړه کي ځاي شي ، «نو ځکه بالذات د خدای ليدل او پيژندل» بي پايلي هڅه ده (مخ ۲۶۱) (۵) د ډاکټر حرکت عقیده په دي « حقيقت» را چاپيره ده چي: «يو او واحد لايتناهي لوي جهان د لا يتناهي خلقتونو سره د خدای دلوي علم او لوي قانونمندی [قضاء او قدر] له مخي پيدا [شوي دي] پائي او يواځي د علمي قانونمند معرفت له مخي د هغي [هغه] څخه معقوله ، سالمه او منطقي استفاده ممکنه ده . دا جهان واحد جهان دي ... او يواځي د واحد عام قانون «قضاء او قدر» له مخي شکلي او نوعي تغير او تکامل مومي . دا قانون د خدای قانون دي او خدای د دي جهان او ټولو خلقتونو يواځيني خالق او صانع دي دين او فلسفه په يوه لحظه کي د يوه هدف لپاره پيدا شوي دي او يورسالت لري .» (مخونه: ۲۶۹ — ۲۷۰) . دين او فلسفه لکه نوک او وری له يو بله نشي بيليدلي ، ځکه چي دهسک څښتن جهان ، علم او دهغه د خلقتونو د پيژندنې (معرفت) قانون يودي (مخ ۲۷۱) .

(۶) ډاکټر حرکت د خپلي لومړي فلسفي ليکنې (د عینیت او ذهنیت د يالکتیک) لومړي جمله داسي راپيژني : « ذهنیت نسبي عینیت او هر مشخص ذهنیت عیني واقعیت دي . » لیکوال پدي آند دي چي دغه جمله ئي د فلسفي مورچل د ليندي هغه غشي دي چي د نخښي منځ ولي او « د بي بنياده اړيکو ټول تنابونه » غوڅوي زما په آند ، په دغه جمله کي لږتر لږه د مادي فلسفي او معنوي فلسفي د سوله ټيزي همزيستی . گونگوسي روان دي . په بله وينا ، مادي فلسفه او معنوي فلسفه د يوي روپي . دوه مخونه دي چي په گډه سره د عين روپي اتيار

تمثيلوي امريکائي ليکوال او ټولنيز نقاد ويليم بوروز (۱۹۱۴ — ۱۹۹۷) **W . Borroughs** . کاري چي «تخیل illusion انقلابي وسیله ده» . دنن واقعیتونه د پرون او هغه بل پرون تخيلونه وو . [قانونمندی تخيل نه مني ، فلسفي ايديا ليستي تخيل کيدلي شي يواځي په سفسطه او تحريفي تيوری او منطق بدل شي ، خوزه پدي عقیده يم چي مشخص تخيل او ذهنیت پخپل ذات کي عيني واقعیت دي او په قانونمند شکل واقعیتونه افاده کولي شي . همدا سبب دي چي نه د افلاطون ، نه د ارسطو ، نه د دیکارت ، نه دکانت ، نه دهگل او حتاد مارکس په سرا پا ماده گرايي او خارق العاده علمي نبوغ او استعداد سره د هغه غير اگاهانه ايديالستي تخيلات ترننه پوري په واقعیتونو بدل نه شول ، بلکه د هغوي په اصطلاح د پروني ورځي واقعیتونه ، همغسي د بي مفهومه تخيل په حيث ، تخيل پاتي شویدی « حرکت »] . څوک به په بشپړ ډاډ سره ووايي چي د ډاکټر حرکت تخيل [زه په تخيل باور نلرم « حرکت »] به کوم مهال د فلسفي پوهيدونکو په بيلا بيلو مورچلونو کي د لږو ډير پام وړونه گرځي ، « لیس للانسان الاماسعي » ! ما په افغانستان کي د فلسفي دوه بوراگان له نژدي نه پيژندل : يو ورور مي پوهاند سيد بهاو الدين مجروح و چي د فلسفي او سا پوهني (سايکالوجي) په بريدونو کي د نيمي شپي لاروي شوي وو او د ځانځاني په بنامار (ازدهاي خودي) باندي ئي فکري غشي ورول . هغه دوه هم ورور مي ډاکټر غلام غوث شجاعی و چي د الماني کانت (۱۷۲۴ — ۱۸۰۴) او هيگل (۱۷۷۰ — ۱۸۳۱) د خورا مشکلو فلسفو تل ته ورکوز شوي وو او د مارکس (۱۸۱۸ — ۱۸۸۳) د اقتصادي تحليل سره ئي څه ناڅه

غلي ياران له لرله. سور بنامار چي «د يو بعده انسان» په جوړولو کي لگيا وو او په لايتناهي ماده ئي شخوند واهه د نيمي شپي په ترگمی کي ئي په کابل کي د شجاعی په مغزو کي منعکسه شوي فلسفه ووژله او ديو خندوړي بورا چغار ئي تم کړ. له دینه نهه کلونه وروسته، تور بنامار چي په معنی ئي شخوند واهه، په ۱۹۸۸ کي ئي په پېښور کي په سپینه ورځ د پوهاند مجروح په وینه تنده ماته کړه. دا هغه توره بلا وه چي د انگریزي استعمار په پړپړو (د سیسو) په ۱۹۴۷ کي «تاریخ د معجزی په شکل زیږیدلي وه.

زه زیرکیار په فلسفه کي برسیرن (سطحي) معلومات لرم. زه د واکپوهني (سیاسي علومو) پوهیدونکي یم. نن پوهه (علم) د ویره ژوره، بنانگوره او خانگوره شویده چي سړي په ډیري خوارۍ سره په همغه خپله تنگه مسلکي سمخه کي ساه ویستلي شي. که د فلسفي دوه ژوراندي بوراگان (پوهاند مجروح او ډاکتر شجاعی) ژوندي وای، د ډاکتر حرکت په کتاب به ئي پخي کړه کتنې لیکلای وای. زما کړه کتنه تور توتان دي، خوله یارانو قربان دي.

ډاکتر حرکت څه غواړی؟ د شعور او فکر په برمختگ سره د انسان پوښتنې پای ته ونه رسیدلي، بلکه لایاتو پوښتنو ته ئي بلنه ورکړه. له بدې مرغی به دغه پوښتنې د دوه ډلتیا (ماتریالیزم، ایډیالیزم) د احساساتي ځوابونو په لومو کي نښتلي. د دواړو ډلود بی اساسه طرحو ډکون نه «د فلسفي مجموع الجزایر» راووت. په بله وینا فلسفه په یوه داسي «زرسریزه او زړ پښیزه بلا او معما» و او وښتله چي نه ورته څوک «ورنژدي کیدلي شي او نه چاته ددغي معما د حل چل ورځي.»

مخونه: ۳۰، ۲۳۵-۲۳۸) .

ډاکتر حرکت غواړي چي غټو مسایلو او قانونمنديو ته گوته ونیسي او د علم نورو خانگو پوهان دیته راوبلي چي هر یو د خپلي چار پوهني په ډگر کي لازمي څیرني وکړي او په دي ډول یواځي علم ته د ټولو ښکارندو (پدیدو) او مناسباتو «د حقانیت» او واقعیت د تثبیت» تاج ورپه سر کړي. له دي لاري به ممکنه وي چي «د احساساتو او تخیلاتو رول یواځي د احساساتي او تخیلي مسایلو او پدیدو په ساحه کي محدود شي.» (مخ ۳۱). ډاکتر حرکت فلسفي ته او په خانگري توگه «د اسلام په بناء رامنځته شوي علمي فلسفي ته» کلکه اړتیا ویني — هغي فلسفي ته چي د خپلي زماني ټولو پوښتنو ته د ځواب تومنه ولري. ددغي اړتیا د ډکولو لپاره ډاکتر حرکت د «افغان فلسفي څیرنیز مرکز» جوړولو ته سترگي په لار دي. (مخ ۱۳۹).

زیرکیار یو کتاب (سیاسي فکرونه او سیاسي نظامونه په لویدیزه او اسلامي نړۍ کي) په دسمبر ۲۰۰۵ کي خپور شو. ددغه کتاب لاسي نسخه مي د زییز کال ۲۰۰۲ په جولای (چنگاښ ۱۳۸۱) کي بشپړه کړي وه. او هغه مهال چي د چاپولو لپاره استولي وه، هلته مي لیکلي وو چي: نن مونږ مسلمانان د خپلو اکو دیني پوهانو او دنیوي چار پوهانو مجموعي تفکر ته کلک اړیو — هغه ډول مجموعي تفکر ته چي د مسلمانانو معنوي اړتیاوي پوره کوي او فکري او تخنیکي پرمختگ ته ئي لار پرانیزي. مونږ مسلمانان د هغه مسلمان منځگړتیا ته کلک اړیو چي دیني معنویت مود خاورین عقلانیت سره پوځلاکړي او مونږ نور پریږدي چي د خپلي زماني مسلمانان او انسانان شو. ۹.

مخونه: ۲۶۸ - ۲۶۹). اوس دوه پوښتني او يوه هيله لرم .

تاسي په خپل کتاب کي يو شمير روسي او فارسي چيني کارولي دي .په دغو منابعو کي ستاسي د کتاب غټ فکري ټکي خو مره منعکس شوي دي؟ د چا ليکني يا مفکوري ستاسي د لومړئ فلسفي ليکني «د عینیت او ذهنیت دیا لکتیک» د لومړئ جملې په ادعا کي کلک يا څه نا څه رول لوبولي دي؟ زما هيله له ډاکټر حرکت نه داده چي که ذکر شوي لومړئ جمله په يو خو جملو کي راو سپري او ساده ئي کړي، تر څو زما په شان غير فلسفي خلک هم ستاسي په ادعا روغ پوه شي . د کره کتني د ترې سره سم ، د کتاب يو څو تخنيکي کمزوريو ته د لوستونکو پام راگرځوم ، ځکه چي د څيړني په رسمياتو کي ارزښت لري:

۱- د کتاب د چاپ کال نه دي ښودل شوي . ۲- ليکوال کله د ځان لپاره د «زه»، «زما» او «ما» ټکي کارولي دي او کله د هغوی جمع «مونږ» . ۳- کتاب لږ ليک (فهرست) نلري .

۴- په کتاب کي يو شمير فارسي او روسي

اشار کارول شوي دي ، خود هغوی په لومړئ حواله کي د چاپ کال نه دي ښودل شوي .

۵- ماته (د عینیت فلسفه ، دوهم ټوک) د کره کتني لپاره را سپارل شوي وو . نه پوهيږم چي زما دا کره کتنه به د دغه کتاب د لومړي ټوک سره څومره اړخ ولگوي ؟

په کتاب کي فکري جرئت او رت نظر ځليږي . ډاکټر ارت نظر ځليږي . ډاکټر شيراقا حرکت په مخونو کي د فلسفي د خپلواکۍ اعلاميه انځور کړي ده او د خپل کتاب لوستونکو ته بلنه ورکوي چي د فلسفي مجموع الجزاير په ضد ورسره په فلسفي سفر بری کي گډون وکړي . پاي . (۲۶ - ۱ - ۲۰۰۹) .

د پوهانو له خوا د عینیت فلسفې ارزونه

۱

م ح ب ا ر ق ش ف ی ع ی

عزیزم دکتور حرکت !

در صبا هنگام تفکر فلسفی ، «هراکلیتوس» از دانشمندان و فلاسفه یونانی عالم را به رودی تشبیه کرد که همواره روان است و یک دم همانند دم دیگر نیست و ثبات و سکون دایمی را منکر بود و عقیده داشت که به هیچ چیز نمیتوان گفت «می باشد» ، باید گفت «می شود» و شدن نتیجه «مبارزه اُضداد» است .

«دیمو کراتیس» همه اجسام را مرکب از ذرات کوچک بی شمار میدانست و عقیده داشت که: «وجود ذرات ابدیست و به یک حرکت مستدیر دایمی که جز ذات آنهاست متحرک هستند»

دکارت میگوید: «بعد و حرکت را به من بدهید ، جهان را می سازم.»

بیدل گفت: «گردون تپش آباد و زمین زلزله دارد.»

اقبال لاهوری با مصالعهٔ اینهمه از زبان موج از خود رفته‌یی گفت: «هستم اگر میروم، گر نروم نیستم».

درین جریان انسان اندیشمند به این حقیقت دست یافت که «حرکت» شکلی از موجودیت «ماده» است و ماده و حرکت از همدیگر جدا نیستند و همچنان به وجود حرکت برزمینه‌های مختلفو در آسمان و زمین آگاهی بیشتر حاصل کرد و از «حرکت ساده» به «حرکت بغرنجتر» و پیچیده تری آشنایی پیدا کرد و از حرکات میکانیکی، فزیک، کیمیایی و بیالوژیکی به حرکت اجتماعی راه یافت.

ولی در این جریان این حقیقت نیز قد برافراشت که اگر «حرکت» تغییر را سبب میشود، سکون (ولونسی) هم وجود دارد که این تغییر را تثبیت می‌کند و زمینه را برای جریان بعدی «حرکت» آماده می‌سازد. «

بنابراین یقین دارم، دوست محترم من این «سکون نسبی» و نقش آنرا در دوام و بقای «حرکت» و تغییر تمام پدیده‌های مادی فراموش نکرده اند؛ ولی در کتاب‌شان «دعینیت فلسفه» به نقش و تأثیر آن توجه لازم به نظر نیامد.

دکتر حرکت میداند که «سکون نسبی» در مقطع هر حرکتی انقلابی فرصتی است که باید برای توجیه دوام حرکت در راستای تغییر و تکامل به آن توجه کرد.

دور نمی‌رویم، یکی از اشتباهات مهم ما در «انقلاب ثور» و بعد از حرکت جدی تغییر و تصرف قدرت سیاسی، عدم استفاده و یا استفاده نادرست و کم بها دادن به «سکون نسبی» بود که بعد از آن دست داد، در حقیقت میتوان گفت، رها کردن دنبال حرکت انقلابی!

ما از بامداد حرکت انقلابی به فکر بدست آوردن و انحصار موقعیت حساس و قدرت در سازمان حاکمیت افتادیم و نتوانستیم به تحکیم زمینه‌های عینی انقلاب و سمت دهی آن به سوی تکامل توجه کنیم.

اگر این انتباه از واقعیت رویداد ثور و نتایج آن به نظر تان درست می‌آید، خوب است بخش سوم کتاب با ارزش تان را وقف این موضوع کنید.

د حرکت خپروني لومړي کليزي ته د محترم م.ح.بارق شفيعي ارزونې او سپارښتنې!

دوست و همسنگر گرامی من، محترم داکتر حرکت!
پیروزی و موفقیت بیشترت در راه خدمت به علم و دفاع از
ارزشهای بزرگ ملی، تاریخی، مادی و معنوی کشور
عزیز افغانستان پرافتخار، از ارزوهای منست.

برادر من، دانشمند عزیز!

یادداشت مختصر، ولی پر محتواي آن همسنگر مبارز است
پر مخاطره دوران از مونهای بزرگ تاریخی که یاد او را ازین
مرحله پرافتخار خیزشهای انسانی نیروهای انقلابی جامعه ما
، در برابر دشمنان سوگند خورده ملی و طبقاتی خلق زحمتکش
میهن سترگ مان بود، با ضمیمه پنجمین شماره پر محتوا
و مبارز «حرکت» رسید. با مطالعه آن مسرور و محظوظ و از
محتویات غنی و با ارزش آن مستفید شدم.

اجازه بدهید، به خاطر اینکه جریده «حرکت» با نشر شماره
ششم، نخستین سال زندگی و حرکت پر بار و هدفمند
خود را پشت سر میگذارد و وارد دومین سال عمر گرانمایه
خدمات فرهنگی خویش می شود، به شخص شما و تمام
همکاران محترم و سایر علاقمندان آن، صمیمانه تبریک
و تهنیت بگویم.

حقیقت این که «حرکت» و تلاش علمی و مسؤلانه آن در
راستای رشد و تکامل اگاهی اجتماعی، انکشاف و ارتقای
شعور سیاسی در نهضت ملی و دموکراتیک خلق ستم کشیده
افغانستان در جریان یک سال گذشته، قابل تقدیر و در خور
تمجید است.

باید شریفانه اعتراف نمود که حرکت درین جهت در گذشته
، بخصوص تا اخیر دهه هشتاد سده بیست به کفایت جوابگوی
نیازهای اساسی روان اجتماعی، در جامعه مدنی و در میان
همه مردم زحمتکش افغانستان نبوده است و نتوانسته است
بصورت هدفمند و سیستماتیک، پلان شده و متمرکز، بویژه
با وجود تشکیلات پر عرض و طول و سرو صداهای پر شور
شعبات تبلیغ و ترویج و آموزش حزب دموکراتیک خلق
افغانستان، در مرکز و ولایات کشور، قدم سازنده و کارا
بردارد و با استفاده از وسایل اطلاعات جمعی حزب و دولت
انقلابی، در عرصه های مختلف فرهنگی، درین گستره
اساسی کارهای لازم و در خور توجهی را انجام دهد، در حالی
که تمام فهم و توجه شیطنانی دشمنان حرکت در افغانستان، بر
مبنای فلسفه های ارتجاعی و غیر علمی، برای تخریب و توقف
روند به سر رسیدن اهداف انقلابی متوجه استفاده از ضعفها و
خلاهای بوده است که در طول سال های فراوان، در عناصر
متشکله روان اجتماعی مردم افغانستان در عرصه های
اجتماعی، فلسفی و مذهبی، سیاسی، اخلاقی و... و... رخنه
کرده بود، ولی مدعیان خدمت به تشکل اندیشه های پیشرو
و به اصطلاح تیوریسنهای «جهان بینی علمی طبقه کارگر» که
در آن روزگار، از «جامعه شناسی علمی» و «روان شناسی

اجتماعی» دم میزدند و امروزه از احاطه علمی خود بر این عرصه های لافند و کتابهای هزار صفحه ای می نویسند، به آن نپرداختند و یا به قدر کفایت نپرداختند و با آن بای اعتنائی و سطحی برخورد کردند و اما: «حرکت» و همکاران و همراهان «حرکت» در یک سال گذشته توانستند با نشر مطالب گسترده و عمیق علمی، با رعایت و احترام به اصول پلورالیزم عقیدتی، به شکل ازاد و دموکراتیک در زمینه مسایل اجتماعی، فلسفی، مذهبی، سیاسی، اخلاقی و غیره تأملات فکری خویش را در قلمرو و بنای هستی اجتماعی نظام اجتماعی - اقتصادی افغانستان ابراز و درین راستا حرکتی را به راه اندازند و کارهای با اهمیت تحلیلی و توضیحی را آغاز کنند. من فکر میکنم اینقدر، با وجود وسایل محدود در عرصه نشرات و تبلیغات کاریست ستوده، پرارج و با شهامت که میتوان دستاوردهای آنرا پر ارزش خواند و برای دستا ندر کاران آن تبریک گفت و موفقیت های درخشان شان را برای آینده ارزو کرد.

د «عینیت فلسفه» د کره کتنې په هنداره کې

کاندید اکادمیسین م. ظ. افغ

۲-

پیل:

- ۱- د بناغلی حرکت سیاسی نظر دده د هیواد پالنی بنکارندوی.
- ۲- د لیکوال فلسفی نظر دده د فلسفی نوی والی.
- ۳- ماده یعنی څه او شعور څه ته وای؟
- ۴- نتیجه.

پیل:

په تاریخي لحاظ، کله چی علومو دخپل وروسته پاته والی په سبب انقسام نه ووموندلی نو دیوی عامی پوهنی یعنی د فلسفی تر نامه لاندی یی مطالعه کیدله. خو کله چی انسانانو د خپلو پرمختگونو په نتیجه کی علوم یو په بل پسې سره جلا کرل، بیانو فلسفه دیوی مستقلی پوهنی په څیر خپل وجود وښود. په همدغه اساس دی چی د فلسفی پوهان فلسفه د

علومو مور بولی. که څه هم نوموړی تعبیر د حقیقت څخه لری ندی خو بیایي هم یو لړ پوهان او فلسفو څښتنان ناسم گڼی.

فلسفه چي د طبیعت، ټولنی او تفکر د عامو قوانینو مجموعه ده نه یواځی په افغانی تعلیماتو کی یی نفوذ نه شته او ډیر خلک کرکه او نفرت ورته ښی بلکه دنن ورځی په غربی زده کړو کی یی هم اعتبار کم ښکاری. ځکه دوی په خپلو چارو کی زیاتره د محاسبی، تخنیک او کمپیوټر پوهنی استعمالوی چي باید نوی نسلونه یی نوموړی ډول علوم د ورځنی ژوند د اجرا په خاطر زیات په کار واچوی او د فلسفی اصولو، فکری، تحلیلی فعالیتونو په برخه یی مینه ځکه نه ښکاری چي د زړو او تاریخ و هلو رژیمونو د امپریالیزم په شمول، د تغیر او زوال په باب د خلکو سترگی خلاصوی او نوې رڼا څرک ورته وهی. په همدی توگه په وروسته پاته هیوادونو کی د نویو فلسفو او فکرونو لومړني او اساسی تاثیرات د ټولنی پر نوی والی او تغیر باندی داسی واقع کیږی چي باید د زمانی د نویو غوښتنو سره برابر د زړو فکرونو، عادتونو او خرافاتو پر ځای همدغه نوی فکرونه او فعالیتونه استقرار ومومی.

د همدغه ډول ضرورتونو پر اساس، په دی اخوا وختونو کی د ښاغلی شیر اقا حرکت یو ښکلی کتاب د «عینیت فلسفه» په ځینی محفلونو کی لاس پر لاس کیږی، او لیکوال یی هم مینه وال دی چي که د «عینیت فلسفه» د فلسفی پوهان او یایی مینان په غور ولولی؛ نظر پری وړاندی کړی او حتا داسی نیوکی هم پری وکړی څو په وروسته چاپونو کی یی نور هم سموالی راشی. کتاب چي نژدی ۴۰۰ مخه لری په ښکلی بڼه، اوږوالی او سور متناسب جوړ شوی دی.

پر نوموړی اثر که څه هم یو لړ پوهانو خپل تقریظونه د «حرکت» په خپرونی کی خپاره او خپل نظرونه یی وړاندی کړیدی، چي په زړه پوری او ناکافی بریښی. په کتاب کی د ډیرو ژورو او ارزښتمنو مفهومانو او موضوعاتو د بیان تر څنگ دا مشکل پوره څرگنددی چي لیکوال یو لړ معلق فلسفی او دیالکتیکی موضوعات او مقولات په هغه سطحه کی راوړی دی په کومه چي لیکوال او ځینی د مسلک خاوندان پری ښه پوهیږی.

څرنگه چي د کتاب د تفسیر او تقریظ بعدونه او اړخونه ډیر او پراخ دی او په باره کی یی لیکل ډیر وخت غواړی، نو زه به هڅه وکړم چي لومړی د لیکوال پر سیاسی نظر او او بیایي پر فلسفی برخو باندی په لنډه توگه څه نا څه وړاندی کړم.

۱- د لیکوال سیاسی نظر دده د وطنپالنی ښکارندوی

د گران هیواد په اخوا څلورو لسيزو کی چي د سیاسی جنبش د بی اتا فاقی، د گوندونو په حکومتونو کی پر چوکیانو او منافعو جنگونه او دښمنی دیوی خوا، خود خارجی هیوادونو مداخلو، په سیمه او هیواد کی سختو رقابتونو د بلی خوازمونو هیواد خوار و زار، ټوکر ټوکر او د ابادیو پر ځای یی پر وړانیو را وړاوه. اوس دادی د «۴۶» امپریالیستی هیوادونو او دهغوی د مزدورانو په تصرف کی داسی لویدلی دی چي په زرگونو زرگونو یی رامړه، کلی او ښارونه یی په خرابو را تبدیل کړی او تبدیلی. البته، د افغانی مقاومت په نتیجه کی دادی ځینی امپریالیستی تجا وزگران هم داسی فکر کوی چي کاشکی یی د تجا وز کولو څخه وړاندی د افغان-انگلیس د دریو جنگونو هغه نتیجی په نظر کی نیولی وای، د کومو په

نتیجه کی چی د انگریزی تارا کگرانو سختی ا شرمناکی ماتی په نصیب شوی.

په هر صورت په هیواد کی د ډیرو خرابیو او تاوانونو په سبب زیات گوندیانو او روشنفرانو، نه یواځی د کین اړخ فعالینود یو تعداد عملونو څخه بیزارۍ ونښودله بلکه د بنی اړخ ځینی وطنپالو هم د ټولو لیزو ناخوالو او وحشتونو څخه پوره کرکه ښودلی ده. د نوموړو پیښو او جریانونو یوه نتیجه دا شوه خو په ټولنی کی د بی طرفی کلمه اعتبار ومومی، هر چا به بی طرفی غوغا پورته کړی وه او دخپل نجات لاره به یی گڼله. بیلو بیلو خپرونو به هم پر خپل تندی د ازادی او بی طرفی کلمی ډیری استعمالولی. په همدغه وختونو کی ښاغلی حرکت د بی ځایه بی طرفی پر ضد په ډیر خشم د کتاب په نهم مخ کی داسی وای: «... مونږ ټولی دغه ډول پدیدۍ نسبی گڼو، نو ځکه د لومړی ورځی څخه وایو چی مونږ هیڅکله بی طرفه نه یو، مونږ ټاکلی او مشخص هدف او ارمان لرو. مونږ طرفد هر څه دمخه زمونږ گران هیواد افغانستان، افغان اولس، د هغوی ملی گټی، منلی رسوم، عقاید او مقدسات او وروسته له هغه بین امللی او عام انسانی تعلقات او تعهدات دی چی په پوره ایماندارۍ به د هغوی پلوی او دفاع کوو او نور به هم دی کار ته اړباسو...» دا نظر په رښتیا چی د بی طرفی معنا نه لری او یو ټاکلی ملی او وطنی داسی نظر دی چی د ملی گټو او هیواد د ساتلو په خاطر باید هیڅ وخت تجاوز گرانو ته اجازه ورنه کړو چی زمونږ د پاکۍ خاوری او ازادی پر ضد گامونه راواخلی. دا چی نن ورځ په ډیری نا ځوانی او وحشت سره ناټو د امریکا په مشری افغانستان اشغال کړی دی نو باید ټول وطنپال گوندونه،

اولسونه او اشخاص په میرانه په مختلفو لارو، وسایلو او تاکتیکونو د نوموړی اشغال پر ضد په یو موټی توگه مبارزه وکړی او خپلواکی ترلاسه کړی.

لیکوال دخپل کتاب په لسم مخ کی لوړ مطلب ته داسی ادامه ورکوی: «مونږ په دی باور لرو چی د افغان اولس خوشبختی، پر مختگ او پایښت په ملی وحدت کی دی، هغه به د سترگو د کسی په څیر د بین الافغانی او بین المللی منل شوو اصولو له مخی په پوره ایماندارۍ او تقوا سره ساتو»

د لیکوال په لوړ متن کی دوه ټکی دداخلی اونړیوال امنیت او سولی لپاره ډیر اهمیت لری، ځکه چی په افغانی ټولنه کی بیلی ژبی او ملتونه او اقلیتونه وجود لری، نویی دښه او ارام ژوند لپاره همدغه بین الافغانی گډ ژوند او ټولنیز اصول باید پوره مراعات شی. د هر ملت او هراقلیت حقوق باید یو له بله مراعات او ټول اولسونه د وروڼو په شان په مینه سره ژوند وکړی.

په همدی توگه په نړیوال چار تر کی تر ټولو مهمه خبره داده چی هیڅ هیواد او قدرت ددی حق نه لری چی د بل ملت او هیواد پر ضد حمله وکړی او ازادی یی په غلامۍ وربدله کړی. دادی وینوی چی امریکایی استعماری واکدارانو نړیوال ټول قوانین تر پښو لاندی کړی او په ډیر زور او ظلم یی د افغانانو خاوره د توپونو، راکټونو او بمونو پواسطه لاندی کړه چی اورونو او وحشتونو یی د سیمی او حتاد نړی لمنی نیولی او لا یی هم نیسی.

ښاغلی حرکت دخپل کتاب په (۷۶) مخ کی نه یواځی د کمونستانو اعمال غندی بلکه پر کپیټالیزم هم ارونه کوی او

په کرکه ورته گوری او داسی وایی: «کپیتالیزم چی لا پخوا زړه پدیده وه او د تاریخ ټولی بد نامی، ظلمونه، ناروا، چور او چپاول د دوی په هویت ثبت شوی دی او د ټولو اولسونو شتمنی یی غصب کړی او په یویشتمه سلیزه کی یی نړی د قطعې نابودی د ناوړین سره مخامخ کړی ده، نړیوال امپریالیزم هم فکری تحجرنن په ټپه وړند کړی او د اتالیتاریستی حرص او آله مخی... د نابودی د کندی پر خنده ولاړ، زوال یی حتمی او ورپسی قدم به یی د نابودی کندی ته ولیدل وی.»

په لوړ پراگراف کی لیکوال نه یواځی د کپیتالیزم پر ظالمانه ماهیت بحث کوی او د امپریالیزم د زوال څخه ډکه محتوا یی هم پوره پیژندلی بلکه د هغوی پر ضد یی ملی مبارزه یو ډیر مهم اصل بللی دی. د نن ورځی خصوصاً د پانگولی نړی جهانی بحران او په نړی کی په مختلفو پلمو پرو ملتونو او هیوادونو غیر انسانی تجاوزونه کول او د بوش په قول چی «امریکا د تیلو عملی ده» تر شعار لاندی د تیلو او طبیعی ثروتونو د تسخیرولو په خاطر هر ډول ظلمونو حتا تر نړیوال دریم جنگ پوری یی لاهم بی پروایی کړیده. نو باید په زغرده سره اعلان کړو چی د نوموړی ملی نظر د دفاع په خاطر ملی مبارزه د هر افغان ملی او تاریخی وظیفه ده.

۲- د حرکت فلسفی نظر دده د فلسفی نوی والی:

ښاغلی حرکت د خپلو فلسفی او تیوریکو موضوعاتو د څیړنی لپاره د ډیر پخوا څخه خواری کښلی او ډیر علمی-فلسفی مواد یی سره ټول او وړ غونډ کړی دی، چی البته مهمه نتیجه یی د «عینیت فلسفه» ښکاری.

لیکوال د خپلو څیړنو په اوږدو کی د لرغونی یونان

فیثاغورث، افلاطون، دموکریت، هراکلیت، ارسطو او داسی نورو مشهورو فیلسوفانو فلسفی لړیا ډیری تر نظر تیری کړی، د رنسانس او بیاییی د وروستیو پیریو پوهانو لکه کانت، لاپلاس، دکارت، هگل، مارکس، انگلز، لنین، انشتاین، او داسی نورو پوهانو او فیلسوفانو د فلسفی موضوعاتو سره تماس نیولی چی یو لړیی د خپلی تیوری «شعور او ماده هیڅ ډول مادی تو پیر نلری او دواړه یو شان مادی واقعیتونه جوړوی» پر اساس انتقاد کړی هم دی. لیکوال د خپلو فلسفی څیړنو په نتیجه کی دی قضاوت ته ځان رسولی دی چی معنویت کوم مفهوم نه لری، هر څه چی دی هغه ټول ماده او مادیت دی. نو ددی لپاره چی موضوع یو څه ساده او روښانه شوی وی لازمه ده چی همدغه دمادیت پر هستی او معنویت پر نیستی، مادی او شعور باندی په لنډه توگه څه نا څه وړاندی کړو. البته هیره نه کړو چی لیکوال د «لوی جهان» تر عنوان لاندی په بی سره او بی پایه کائناتو کی گرځیدلی او په پای کی داسی وای: «زه باور لرم چی خدای لوی ذات دی، زما په شعوری طیف کی نه ځاییری، زه په قاصر شعور او عقل ځان د خدای دلوی ذات او صفاتو د معرفت جوگه نه بولم»

خرگنده ده چی دکیمیا، بیولوژی، فزیک او نورو طبیعی علومو پر بنا د مادی مفهوم او معنا ډیره ساده او تقریباً ټولو شاگردانو ته یی تعبیر یو شاتته دی. خود فلسفی متودو لوژیو او تعبیرونو له مخی یو لړی فلسفی مقولی د مادی او معنا، مادیت او معنویت په شمول تو پیر سره لری. ددی لپاره چی پرنوموړو مقولو چی د کتاب مهمه برخه جوړوی لږه رڼا لویدلی وی، لازمه ده چی دمادی له مفهومه څخه را پیل کړم.

ماده یعنی څه او شعور څه ته وایي؟

ماده هغه عینی واقعیت دی چی دانسانی څخه نه یواځی ازاد وجود لری بلکه د همدغه شعور پواسطه انعکاس مومی او پیژندل کیږی. ماده چی د جهان ټول موجودات او سیستمونه په برکی نیسی نه منځته راغلی او نه هم له منځه ځی بلکه د خپل موجودیت په مهمترینو بعدونو زمان او مکان کی موقعیت لری. ماده د خپل حرکت سره د اسی ذاتی اړیکی لری چی گواکی همدغه حرکت یی یو له اشکالو د موجودیت څخه گڼل کیږی. ماده د خپلو خصوصیتونو او داخلی تضادونو په نتیجه کی د تکامل د اسی مرحلی ته راورسیده څو انسان اشرف المخلوقات په څیری د ځمکی پر مخ حضور وموند.

جهان هیڅ د اسی شی نه پیژنی کوم چی د مادی یو خاص تیپ، حالت او انعکاس ونه لری او یا هم د مادی خصوصیت، شکل، حرکت او یا هم د تاریخی تکامل کوم تولید ونه اوسی. د جهان د مادی او تاریخی وحدت پیژندنه د فلسفی ماتریالیزم لومړنی پرنسیب دی چی د خیالی فلسفو اصول یی درک نه شی کولای. د معاصرې زمانې د مادی غیرمادی حالتونه لکه الکترو مقناطیسی قوه، د جاذبی قوه، نیوترونو جریان. او د اسی نور طاقتونه چی د مادی غیر مادی بحثونه یی ډیر پراخ کړی او پراخوی یی د مادی د بحث یوه نوی او مهمه برخه ده.

ماده د فلسفی پوهنی له مخی، د طبیعی علومو د تیوریو په مرسته د خپل جوړښت او خصوصیاتو، همداسی یی د قانون او حرکت په واسطه تشبیت شوی ده. دا خبره به ستره جفاء وی چی وویو ماده دیوی فلسفی مقولی په څیر د فزیک، کیمیا او نورو

طبیعی علومو غوندی د کانکریتو (مشخصو) اصولو په څیر پیژندل کیدلی شی. ځکه چی نوموړی علوم خپل ټاکلی خصوصیتونه لری او په هیڅ ډول د مادی بی انتها شکلونه او تیپونه نه شی احتوا کولی. لنډه دا چی د مادی مفهوم د ماتریالیستی او تاریخی دیالکتیک په تیوری، د مادی په نړیوالو خصوصیتونو او د تکامل په قوانینوی، د حرکت په شکلونو، انتها او بی انتها مفهومونو، د جهان په وحدت او اختلافونو سره پیژندل کیږی. اوس چی مو د مادی پر مفهوم، د فلسفی له مخی څه نا څه وړاندی کړل، لازمه ده د شعور په باب لو څه ووايو.

شعور څه ته وایي؟

شعور د عینی واقعیت د انعکاس هغه شکل دی چی یواځی او یواځی په انسان د هغه په ماهیت او تاریخ اړه لری. شعور د دماغی جریاناتو هغه مجموعه ده چی د عینی جهان او پخپله د انسان پیژندنی په باب فعالانه برخه لری. البته، د شعور په تخلیق او پیدایښت کی یی اساسی عناصر کار، د خلکو ژوند د خلکو اجتماعی تشکل او همداسی په تاریخی توگه انسانی ژبه ده. البته د ژبی قدامت هم د همدغه انسان د پیدایښت او ظهور سره مستقیمه اړه لری.

په همدی توگه باید وویو چی د شعور موجودیت بی له انسانی پوهنی او پیژندنی چی انسان د اجتماعی - تاریخی فعالیتونو او اطلاعاتو مسؤل دی، امکان نلری. د واقعیتونو سره د انسان روابط په مستقیمه توگه یواځی دده سره نه تشبیت کیږی (لکه همدغه حالت چی په حیواناتو کی څرگند دی) بلکه د نورو انسانانو سره یو ځای د عملی فعالیت د مشخصاتو

سره مستقیم تړون لری. همدغه علت دی چی تر هرڅه لومړی مادی شیان او حوادث په خپل هغه علم او پوهنی سره پیژنی چی د انسان د شعور یوه مهمه برخه جوړوی. دیوه شی او یا شیانو او پېښو په باب هر ډول احساس، تفکر، تعقل، ډول ډول غوښتنی، خیالات او بالاخره ټول دماغی فعالیتونه چی د انسان په تحرک او ورځنی پراتیک اړه لری د شعور او دهغه په حدودو پوری مربوط گڼل کیږی.

البته نوموړی ټول حوادث او خصوصیتونه چی د شعور شکل او محتوا څرگندوی د تاریخی، سیاسی، اجتماعی او قانونی افکارو سره اخلاقیات، ادیان او مذاهب، ټولنیزه سایکالوجی، همداسی هنر او ادب د شعور او اجتماعی شعور مهمی برخه دی چی دنوموړو ټولو پدیدو اساس او اوریښه بیا هم په ټولنیزو- تاریخی واقعیتونو پوری گڼلای دی.

تفکر او تعقل چی د شعور ستری برخه دی، نه یواځی د معلوماتونو او استدلالونو یوه ساده مجموعه ده بلکه د واقعیتونو فعال، بادرکه او هدفمن داسی ستر جریان دی چی اساس یی بیا هم په عینی واقعیتونو او بشری پراتیک پوری تړل کیږی.

شعور که دیوی خواد اجتماعی پراتیک په نتیجه کی تشکل موندلی، نو پردی بلی خوا یی پر همدغه پراتیک تأثیر کړی او انتظام یی وربخښلی دی. د مادی او شعور تر منځ د ارتباط ډیری مشکلی مسلی چی نن لاینحله بریښی د ساینس او فلسفی د ایدیولوجیکو مبارزو یوه ژوره داسی مسله ده چی علمی فلسفی به یی راتلونکی انکشاف پواسطه د علم او فلسفی څښتنان ورو ورو ورحل کړی.

اوس چی مو په ډیره لنډه توگه، د فلسفی له مخی، ماده او شعور وپیژندل نو به وگورو چی ښاغلی حرکت شعور او معنویت څنگه مادی بولی؟ مخکی له دی چی د ښاغلی حرکت ځینی جملی او عبارتونه راوړم، دا خبره پوره منم چی د ټولنیزو نظامونو او بیایی د علومو د انکشاف په نتیجه کی یو لړ هغه لرغونی او زاړه افکار او عقاید کوم چی ځینو انسانانو د ابدی واقعیت په څیر منل. د مثال په توگه، په لرغونی یونان کی فیلسوفانو اتمونه د جهانی اعمار اساسی داسی څښتی بللی چی گواکی د تجزیی وړ نه دی. همدغه اتمی فلسفه تر نولسمی پیړی پوری د تغیر وړ ونه بلله شوه.

په نولسمی پیړی کی چی فزیک او نور طبیعی علوم د انکشاف یوی ټاکل مرحلی ته ته راو رسیدل نویی د اتم ذره د تجزیی وړ وبلله او د تجربو په نتیجه کی یی څرگنده کړه چی اتم تر سل لاهم ډیری برخه لری، خو تر ټولو یی مهمی برخه الکترونونه، پروتونونه، نیوترونونه او داسی نور دی. نو گواکی د علمونو نوی کشفونه نه یواځی د انسان په ژوند کی تغیر راوست بلکه په عقیدو او افکارو کی یی هم نوی تحول څرگند کړ.

په همدی توگه، مونږ وینو چی د ځمکی گرد والی موضوع د کوپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۳ م) او کپلر (۱۵۷۱-۱۶۳۰) اروپایی نجو میانو تر زمانی د قبول وړ نه وو او خلکو به تل ځمکه هواره بلله.

کله چی نوموړو او نورو پوهانو د خپلو پوهنو، استدلالونو او وسایلو په واسطه د ځمکی گرد والی په اثبات ورساوه نو نه یواځی انسانانو آسمانو او ستورو ته لار پیدا کړه بلکه یی

د پخوانیو انسانانو زړو او باطلو افکارو ته هم پوره ټکانونه ورکړل او د درانه خوبه یی راکښینول. په همدې ډول، گورو، کله چی د نور ماهیت او مفهوم لا پوره نه وو کشف شوی نو به ډیرو خلکو د تقدس په سترگه ورته کتل، خو کله چی ساینس څرگنده کړه، چی نور د فوتونونو داسی شدید جریان دی چی په یوه ثانیه کی دری سوه زره (۳۰۰۰۰۰) کیلو متره سرعت لری، دا حقیقت نه یواځی یو نوی کشف وگڼل شو، بلکه دهغو افکارو او عقیدو ابطال یی هم اعلان کړ، کومو ته چی سجدی کیدلی.

د لورڅو مثال می ځکه څرگند کړل چی په تاریخ کی د هر نوی فکر د مخالفتونو سره مخامخ شوی او مخامخ کیږی. ددی څخه زما منظور دادی چی د «عینیت فلسفه» باید په غور او پراخ تندی او حتا په جوړوونکی او سالم انتقاد سره ولوستله شی. ځکه چی یو لړ نوی خبری پکښی دی.

اوس به د لیکوال څو عبارتونه راوړم، په کومو کی چی یی شعور او معنویت مادی پدید ی بللی دی:

د کتاب په (۷۷) مخ کی داسی راغلی دی «... د مادیت او غیر مادیت پیوند هیڅکله جوش نشی خورلای او که څوک وواي چی دغه کار شونی دی، نو ای پخپله دغه پیوند به مادی وی او که غیر مادی؟ ماده د مادی څخه متأثره کیدلی شی او یا بله ماده متأثره کولای شی.» په (۶۷) مخ کی داسی ویل کیږی: «که چیری فکر او ذهن غیر مادی وای نو په هره زمانی نقطه او مقطع کی چی مونږ هیله درلودلی وی درول به یی ممکن وی.» نوموړی جمله هم تفسیر او ساده کولو ته ضرورت لری. (په دی معنا چی که ذهن غیر مادی وی، نو عطالت به یی نه درلودلی، او کله چی عطالت موجود نه اوسی، نو په هره زمانی مقطع کی

د هری پروسی درول هم ممکن کار گڼل کیدلی شی — لیکوال. (لیکوال په (۹۰) یم مخ کی داسی وایی: «هر ټاکلی شعور د ټاکلی مادی واحد د دیا لکتیک په نتیجه کی منع ته راځی.» وړاندی مو ولیدل، چی شعور یواځی او یواځی د انسان متکامل موجود، د مغزو نو محصول دی. نور مادی واحدونه، البته، انعکاسات او عکس العملونه لری، او بس.

د کتاب په (۹۱) یم مخ کی داسی ویل کیږی: «کله چی شعور او لا شعور د هر مادی واحد جز لایتجزا، یعنی چی یوله اشکالو د موجودیت څخه اوسی، او په ذهن او شعور کی دیا لکتیک هم وجود ولری، نو دا خبره هم باید و منو چی په هر مادی واحد کی د شعور او لا شعور دیا لکتیک هم شته او په دغه پروسه کی شعور او لا شعور هم یو په بل بدلیدلی شی...» ددی خبری یاد به هم وکړم چی په دماغ کی مختلف مرکزونه د مختلفو وظیفو د اجراء لپاره موجود دی چی ټاکلی ارزښتونه لری. د مثال په توگه، کله چی د امریکا یا اروپا په یوه سرکی ژوند کوو او نابیره په افغانستان کی د ناټو دبی رحمانه بمباریو په نتیجه کی د خپلو افغانانو او دوستانو د وژل کیدو خبر راوړسیرې نو په غمونو کی مو ډوب کړی. دغه په غمونو کی دفوری ډوبیدو پروسه چی په انسانی تیز فکر اړه لری د معنویت او شعور هغه جریان دی چی د انسانی مغز محصول گڼل کیږی.

په همدی ډول که دیوی لیری فاصلی څخه دیوی وحشی پیننی یو سړی داسی و بیږیږی چی په خولو کی لوند خیشت شی، دلته چی د انسان د شعور د مختلفو مرکزونو، احساساتو او حواسو د عکس العملونو پروسه موثره ونه گڼل شی نو به

د انسان او وحشی پېښی تر منځ د ارتباط فاصله څنګه مادی وبلله شی؟ ګواکې د همدې لارې د ذهن او شعور ډیری پېښی چې خارجي نړۍ انعکاسات څرګندوي هغه مادیت نه دی پر کوم چې بحث کېږي.

(د مخه هم دغه ډول موضوع ته اشاره وشوه او د عینیت په فلسفه کې په دغه موضوعاتو په خپل وخت کافي بحثونه شوي او په تاریکو اړخونو رڼا اچولی شویده. د بلی خوا د پخوانیو فلسفي نظریاتو او تیوریو په نسبت د عینیت د فلسفي نظریات بنیادي ماهیوي فرق لري. د عینیت فلسفه په پخوانیو ترمولوژیکي، متودولوژیکي، تیماتیکي (مفرداتې) ابعادو کې د ځاییدو ګنجایش نلري، خو ددې ضرورت سره سره مالا هڅه نه ده کړې د عینیت د فلسفي د تیوریکي فورمولبنديو او قوانینو د ضرورتونو مطابق، چې بی له هغې یې هم افاده او پوهاوی ډیر مشکل دی، د هغې په ترمولوژیکي، متودولوژیکي او موضوعاتي او مفرداتې قضایاوو او مسایلو کې بدلون راولم، ځکه چې افاده او پوهاوی به یې لا پسي مشکل شی، نو په نظر کې لرو پورتنی مسایل د عینیت د فلسفي د قانونمندیدو هضم او انطباق په پروسه کې په تدریجي شکل د پخواني زاړه ترمولوژیکي، متودولوژیکي او موضوعاتي او مفرداتې سیستم او بیرو کراسي کې ځای ونیسي. خود محترم کانديد اکادميسن محمد ظاهر «افق» د لارښوونې په نسبت چې تل زما ډیر نژدې دوست، مشوق، ملاتړي او انډیوال پاتې شوی او په مسؤلیت او پوره جرئت سره یې زما په پخوانیو او موجوده لیکنو تقریظونه لیکلي، نور پوهان یې هم دغه کار ته رابللي او باور

لرم په راتلونکې کې به هم په همدغه شهادت سره دوام ورکړي، یوه لنډه یادونه وکړم. په پخواني فلسفي نظریاتو کې د شعور او مادی د متقابل مناسبت په اساس جهان په کل کې په مادی او معنوي، یا عالم الاسباب او عالم الارواح او ټولې پدیدې او خلقتونه هم په مادی او معنوي ویشل شوي وو. دی مسألې ته د فلسفي اساسي مسأله وپیل کیده او ټول فلسفي تیوریکي ویش په همدغه بنیاد منځ ته راغلي او تر نن ورځې په همدغه مسألې پورې تړلي پاتې دي. د فلسفي ګمراهی د همدغه اساسي مسألې څخه شروع شوي ده. څرنگه چې ماده او شعور ذاتي توپیر نلري او دواړه یو شان قانونمند وجود لري. قانونمندی شکل د موجودیت مادی او یواځې په ماده کې تحقق پیدا کولی شی. نو ځکه دغه ویش بی بنیاده وو، تر نن ورځې پورې فلسفي څیړنې په علمي اساساتو نه وی ولاړې، ډیری فلسفي مکتبونه او فلسفه پوهان اوس هم فلسفه علم نه بولي، حتا وتلی ماتریالیستان په ټولنیزو او شعوري مسایلو کې ایډیالیست پاتې دي، مارکس ماتریالیزم په دیالکتیکي او تاریخي ویشي، حال دا چې په تاریخ کې دیالکتیک او په دیالکتیک کې تاریخ وجود لري او دواړه د مادیت مستلزم دي، لنډن ماده هغه عیني واقعیت ګڼي چې د انسان په ذهن کې انعکاس پیدا کولی شی، یعنی د انسان ذهن معیار د عینیت او حقیقت بولي، خو واقعیت دادی چې ډیر حقایق او عیني واقعیتونه د انسان په ذهن کې انعکاس نشي پیدا کولی، که دقیق ووايم انعکاس پیدا کوی خودرک یې نشي کولی. د انسان مغز اکثرآ په لاجه امراضو اخته کېږي، او مغز تر اخره پورې بی خبره پاتې کېږي، لکن زمونږ لا شعور خپل ټول

امکانات د هغی په دفاع کی پکار اچوی. د بلی خوا ډیر عینی واقعیتونه لکه کوچنی ذرات، شعاعات او نور مونږ هیڅکله د خپل شعور په قوت نه شو پیژندلی او نه زمونږ په شعور کی کله انعکاس پیدا کولی شی او ټولی زری فلسفی همدغه پدیدو ته ایډیال ارزش قایل دی، خو په حقیقت کی عینی پروسه او عینی واقعیتونه جوړوی. د مثال په ډول د لمر فوتونونه چی هم موجی او هم ذروی ماهیت او موجودیت لری او له ځمکی څخه ۱۵۰ ملیونه کیلو متره مسافه لری، همداسی دنورو کهکشانونو څخه چی له ځمکی ملیونونه او ملیاردونه نوری کلونه لیری واقع دی شعاعات او ذرات یی تر ځمکی راری او د کلوروفیل په حجرو، د انسان په بدن او ټولو موجوداتو کی د لایتناهی غذایی، انرژیتیکی موادو ذخیری او نور هر ډول امکانات برابروی، خو د عینیت فلسفی یواځی په هغه بنیاد چی لوی خدای د خپلی مقضی الامرادی او لوی علم له مخی د لوی جهان قانونمند پیدا کړی، قانونمند پایی او قانونمند بدلون او پرمختگ مومی او د خپل عالم خلف «انسان» لپاره یی مسخر، مقدر او په معرفت یی مکلف گرځولی، خپلی څیړنی پیل او د خپل خدای په استعانت او پیرزوینی او د پوهانو په ملاتړ خپلو څیړنو ته دوام ورکوی. (لیکوال)

په هر صورت، نوموړی دشعور او مادیت موضوع چی د بیولوجی، کیمیا او سایکالوجی غونډی علومو د نور انکشاف سره نژدی اړیکی لری، په نویو بعدونو کی به وده ومومی او ښاغلی حرکت به د خپل نظر د زیات غنی کیدو لپاره نوی وسایل، اسناد او استدلالونه ومومی او نوی انکشافات به یی نصیب شی.

په پای کی به ووایم چی په کتاب ډیر زیار ایستل شوی او ډیر فلسفی ارزښت لری، نو بیا هم پریو لړ جملو او عباراتو لکه د (۹۵) مخ «... همغسی چی زما شعور د بل چا اود بل څه د لاشعور په نسبت شعور گڼل کیږی، په همدی ډول د بل چا او بل څه شعور بیا زما د لاشعور د متقابل تناسب په نسبت هم باید شعور وگڼل شی.» نوی نظر وشی، دلیکنی پیچلتوب به ورک شی.

ددی لپاره چی لیکنه بی ځایه او رډه نه شی نو به د نتیجی په شکل ووایم چی د ښاغلی حرکت فلسفی لیکنه ډیر مفاهیم لری چی باید استفاده ځینی وشی او د فلسفی مینان یی باید داسی په غور ولولی او پریوی لیککی چی په راتلونکی کی یی حتا لیکوال هم له نظریاتو څخه استفاده وکړای شی. البته، د کتاب مطالعه نه باید یواځی د شکل له مخی وی، بلکه د مختوا په اساس داسی جدی او دوستانه پیشنهادونه او انتقادونه وکړل شی خو په پښتو ژبه کی دیوه پوره درانه او معتبر اثر په حیث را منځ ته شی.

زه به په خپل نوبت د کتاب دنور ښه والی په خاطر دغه لاندی څو پیشنهادونه د کتاب لیکونکی ښاغلی ډاکتر حرکت ته وړاندی کړم:

۱- په لیکنه کی یو لړ داسی مقولی او عبارتونه راغلی دی چی د بل چاپ په وخت کی باید نوی نظر پری وشی، تشریح او ساده شی.

۲- ځینی جملی او عبارتونه چی د فارسی اثارو څخه را اخستل شوی او په خپل فارسی متن کی راغلی دی، نو که دیبا چاپ په وخت کی پښتو ژبی ته راوړی، نو به کتاب په یوه او

دلیکوال په ژبه لیکل شوی وی.

۳- د کتاب په ځینو برخو کې چې تضاد وینه بنسکاری کار غواړی، څوله دغه تکلیفه راووزی.

۴- د ځینو مهو خبرو او قولونو ادرسونه بشپړ شوی نو بی له شکه به دا اثر اهمیت نور هم زیات شی.

۵- د بیا چاپ په وخت کې د موضوعاتو یو ټاکلی او آزاد فهرست هم پوره ضرورت دی

د عینیت فلسفي تیزس په باب

د محمد رحیم یوسفی د نظر ټکي

د پنځویشو کلونو څخه به زیاته موده کیرې چې د پورتنی سرلیک لاندې د هیواد په مطبوعاتو کې په پرلپسې توگه علمي فلسفي مطالب خپریږي. پدې لړ کې په ۱۹۸۶ م کال کې د افغانستان دهغه وخت د ملي دفاع وزارت د سیاسي چارو د لوي ریاست لخوا، د «عینیت فلسفه» تر عنوان لاندې، د ډاکټر حرکت یوه رساله هم چاپ شوي ده. د ۲۰۰۴ م کال څخه په مسلسل ډول د «حرکت» په دوه میاشتینۍ خپرونه کې چې د المان د اتحادي جمهوریت د ایسن په ښار کې خپریږي، هم د عینیت دنوي تیزس په باب په پرلپسې ډول خپروني کیرې. دهغه مینې او علاقې له مخې چې زه ئې له کوچنیوالي څخه د فلسفي مسایلو سره لرم او سره ددې چې پدې باره کې مسلکي زده کړې نلرم، ما هره مقاله څو څو واري لوستلې او خوند او گټه مې ترې اخیستي ده. دا کار به زما په خیر نورو لوستونکو هم کړي اوسي.

ددی نوي تیزس مبتکر او بنسټ ایښودونکي ډاکټر سید شیراقا حرکت دي چې په ټولنیزو علومو کې ئې لوري زده کړي او په تخنیکي علومو کې ئې د دکتورا په کچه زده کړي کړي دي. که په واقعیت سترگي پټې نشي او هر څه بي پري چچ او آزاد قضاوت وشي، ډاکټر صاحب حرکت دخپلي خپروني له لاري د سیاسي او عیني فلسفود ارگانیک انتگریشن په بنیاد ورځني مسایل مبتکرانه ارزولي او د واقعینانه حل لاري ته ئې ځان رسولي دي. زما په عقیده یواځې د عینیت د فلسفي لید لوري له مخي دغه ډول فلسفي امتزاج او ترکیب ممکن گڼل کیدی شي. په قلم دي برکت اوسې.

ډاکټر حرکت وائي: «که فلسفه ډیرو پوهانو مړ بنامار گڼلي او یا خو ئې د تیرو زمانو علم بولي، زما په آند فلسفه علم دي او هیڅوک د فلسفي تنگنظری له مخي، د فلسفي علم او فلسفي قانونمندی څخه هیڅکله انکار نشي کولي».

تاسو چې د دوه نیمو لسیزو راپدي خوا د عینیت د فلسفي مسایلو په وضاحت کي قلم پورته کړي او فلسفه د خدای (ج) دلوي علم یواځیني برحق او مقدر خلف علم گڼی او ټولي بشري شعوري لاسته راوړني د خدای (ج) د مقضي ارادي له مخي په قانونمند مسیر رهبري او ټول علوم او جمعي بشري خود، شعور او عمل د حتمي گمراهی څخه په ژغورلو عقیده من یاستی او دخپل عمر د نیمائي څخه د زیاتي برخي کلونه موزیار او زحمت گاللي، بي له شکه چې ستاسو دا زیار او زحمت دهر افغان لپاره یو بي ساري او بي جوړه تاریخي خدمت دي چې دهیواد دخلانده تاریخ په علمي او فرهنگي لاسته راوړنو کي به ثبتیږي او ویار به ئې نه یواځې تاسو بلکه ټولو افغانانو

پوري اړه ولري.

ماچي تر کومه ځایه د عینیت د فلسفي مقالې لوستلي او دنورو فیلسوفانو د علمي او فلسفي لیکنو سره مي پرتله کړي، دي پایلي ته رسیدلي يم چې د «عینیت فلسفه» کاملاً یو نوي تیزس دي چې دیوه افغاني علمي شخصیت لخوا نړیوالو ته وړاندي کیږي. تاسي چې په علمي او فلسفي دلایلو ذهنیت نسبي عینیت او هر مشخص ذهنیت عیني واقعیت بولی، د فلسفي اساسي مسله او د ټولو فلسفي مکتبونو تر منځ انگرپونه، لکه چې تاسي ورته اشاره کړي، رنګیږي او فلسفه په یوه نا متجانس مخلوط بد لیږي. څه ډول اول تاسي دا لوي جرئت کړي او بیا ولي فلسفه پوهان تر اوسه پدي باره کي چوپه خوله پاتي شوي دي؟

افغانستان د فرهنگونو ځانگو خو کونړ د فلسفي سیدانو مرکز گڼل کیږي. نو د کونړ د اسمان تر څو کو غرونو، د بي شمیره درو مستو او څبانده خوړونو او سیندونو او چې ځمکه تري لمر په سترگو نشي لیدلي گڼو ځنگلونو لکه څرنگه چې ئې علامه سید جمال الدین افغان، د شرق ستر نابغه او فیلسوف پخپله غیر کي روزلي، تاسي ته ئې هم جرئت درکړي چې د «عینیت فلسفي» د نوي تیزس په وړاندي کولو سره زاړه فلسفي دیوالونه رنګ او په کل کي د واحد فلسفي بنیاد ډبره کښیږدئ. داسي معلومیږي چې علم او فلسفه نن سبا د کونړ د سیدانو په میراث او وختي او وگورو چې سبا به څه پیښیږي؟

زه پدي آند يم، که چیري زور یونان او یوناني ژبه د سقراط، افلاطون او ارسطو تخیلي متافزیکي او مابعد الطبیعه متناقضو فلسفودوه نیم زره کاله د علم او تمدن په مرکز او وتلي

ژبه بدلولي شول ،د عينيت فلسفه هم داړونده پوهانو په كمه توجه او ملاتړ سره ددي جوگه ده ،دغه شان رول دافغاني علمي زيربنا او د پښتو ژبي په پرمختگ كې ولوبوي . شك نشته چي د عينيت فلسفي بنسټه ايسنودونكي ډاكټر حركت ته پكار دادي چي نه يواځې د خپلي خپروني بلكه د ټولو افغاني ټولنيزو رسنيو ، علمي موسساتو او سازمانونو له لارې د سمینارونو او مباحثو په جوړولو دخپلو عمده تيزسونو دتبليغ په باره كې هڅې وكړي .

شرط ندي چي مونږ يواځې د خپلو خدای بخښلو پوهانو په قبرونو د گلونو گيډۍ كښيږدو او دعاء لاسونه ورته پورته كړو . پكار دادي ، ددغه ډول مسايلو سره انتقادي كړه وړه ولرو . لكه زه چي پخپل كم توان سره د عينيت د فلسفي په باره كې خپل نظر وړاندي كوم ، نور پوهان چي د علومو او باالخصوص د فلسفي په باره كې د لوړو تحصيلاتو او پوهي خاوندان دي ، بايد ددغه ليكنو د عمده تيزسونو سره انتقادي كړه وړه ولري . هغه چي دتائيد وړدي تائيد او د تعليمي موسسو استادان هغي ته په خپلو پروگرامونو كې د بكر موضوعاتو په شكل ځاي وركړي ، او هغه برخي چي دتائيد وړندي په قطعي ډول رد شي . په پرمختللو هيوادونو كې ژورناليسټان ، خبرنگاران ، استادان او پوهان پدغه ډول موادو پسي سرگردانه گرځي چي دهرچا څخه دمخه تري پخپله استفاده وكړي .

په پاي كې د بناغلي ډاكټر حركت څخه زما هيله داده :

— تر ډيره ځايه هڅه وشي چي مطالب په ساده ، فصيح او بليغه ژبه وليكل شي ؛

— دخارجي اصطلاحاتو په څنگ كې د امكان په صورت

کي پښتو معنا وليکل شي ؛

— کله چي کتابونه چاپيږي ، نه يواځي په افغانستان كې بلكه په ځيني خارجي ملكونو كې هم كتاب خانو او تعليمي موسساتو ته توزيع شي . ستاسي د صحت او برياليتوبونو په هيله

محمد رحيم

سرریزه

فلسفه خورا قدیمي او دشکل او ماهیت له مخې د خدای د لوی علم یواځینی بشري ذهني خلف علم گڼل کیږي. د نړۍ ستر علمي مرکزونه، نوابغ او وتلي پوهان له ډیرو پخوا زمانو څخه تر نن ورځې په فلسفي څیړنو بخت دي. په نړۍ کې د ټولو تولید شوو کاغذونو زیاته برخه یواځې په فلسفي لیکنو توره شوې او د نړۍ ټولې شخصي، ټولنیزې او دولتي کتابخانې، مساجد، معابد کلیسي، کنیسي او نور په دغه کتابونو کې او نه یواځې د دغه بې شمیره بنیادونو دیوالونه بلکه په سمه او غر ولارې او پرتې هواري تیرې د فلسفي مقولو، قوانینو او فورمولبنديو د یادگارونو د زیرمو په توگه ساتل کیږي. ځانگړي علوم په حقیقت کې وجود نه لري او د ټولو پدیدو او خلقتونو د زیربندي، څرگندونو، بدلونونو، تکامل او ډول ډول حالتونو محاسبه او فورمولبندي یواځې په اصطلاح د ځانگړو علومو د متداخل فلسفي ارگانیسک عملیاتي قانونمند انتگرېشن له لارې ممکن گڼل کیږي.

خو د دې ټولو خبرو سره سره، بیا هم د ځینې پوهانو په آند

د فلسفي په نامه نه کوم ټاکلی ځانگړي علم وجود لري او نه دوی فلسفي ته د علم په نامه کوم ارزش او حیثیت قایل دي.

دوی فلسفي ته د لاس د شپږمې گوتې په سترگه گوري او خصوصاً د سرمايداري نظام په ننني سوپر گلوبال امپریالیستي دوران کې چې حتا بشري د خیر بنیگني ارزشونه یواځې د شخصي سود او گټې په تله ارزول کیږي او بې ردیفه، بې قافیې او بې وزنه شعر و شاعري او

تخیلي زړې سفسطي یوشان دکهالت او بې کارۍ مصروفیت گڼل کیږي او ټول علوم چې د تخنیکي - اقتصادي پرمختگ سره سم پرمخ ځي فلسفه د تاریخ ځپلې پدیدې په حیث لکه «لینډۍ چې نه په سرتار لري او نه په غوړو کار» فلسفه هم د دغه نړیوالو پرمختگونو سره څه اړیکې نه لري او په نزولي قوس د خپل انحطاط لارو هې. زه په دغه باره کې تبصره ځکه نه کوم چې د نیکه مرغه دغه موضوع محترمو

ډاکټر شاولي، کانديد اکادميسن محمد ظاهر افق او نورو پوهانو د فلسفې د علمي ماهیت ارزونه او کره کتنه پورته په خپلو لیکنو کې کړې او ما هم د ورځني مروجو علومو او قانونمندیو له مخې، د دې کتاب د ډیرو حساسو، ژورو او مهمو علمي - فلسفي مسایلو او موضوعگانو نتایج او پایلې د مروجو ترمنلووژۍ، متودولووژۍ او فورمولبنديو په بنیاد ارزولي او د علمي دودونو او دساتیرو په بڼه وړاندي شويدي.

مونږ تر ډیره ځایه په خپلو لیکنو، پریکړو او فورمولبنديو باور لرو او دلومړۍ ورځې څخه مو په ملي او نړیواله کچه پوهانو ته دارزوني په خاطر وړاندي کړي او حتا د څیړوني په کچه د سمینارونو

او د گډو معیاري مقالو، رسالو او د فلسفي انجمن د

جوړېدو د لاري د ټوليزگډ علمي کار وړاندیزونه کړيدي. سره ددې چې ډيرو دوستانو زه د عینیت فلسفې علمي تيوريکي څيړنيز کار او د څيړونې نشردوام ته هڅولي يم او ځيني دوستانو کله ناکله د څيړونې سره خپل مادي او معنوي ملاتړ هم نه دي سپمولي او له دې

لارې يې په دغه کاملاً نوي او بکر علمي بحثونو کې يې زما رښتينولي، باور، عزم او مورال لوړ ساتلي او لاسې زيات کار او زيار ته هڅولي يم، خو له بده مرغه د فلسفې نوې علمي بنياد د ايجادولو

او د تيرو فلسفي تيوريو د غورچاڼ په درانه کار کې چې په اوسنيو هېڅ شرايطو کې د يوه قوي ټيم، يوه مملکت او حتا نړيوالو لپاره چې نن ورځ يواځې د سرمايي په حرص کې غرق دي ناشوني کار گڼل کيږي، زه لا تر اوسه د خپل سفر په لار کې يواځې پاتې يم او زما له دغه پروژو سره نه د هيواد والو او نړيوالو له خوا بې شايبه گډ کار علاقمندي نښودل شوي او نه د بې شايبه گډ کار خټه برابره شوي او نه يوه له دغه پروژو څخه کوم بل ځای د بلچاله خوا عملي شويده.

زه پدې عقیده يم چې پخوا هم فيلسوفان او پوهان د خپلو څيړنو په سمو او ناسمو پايلو بڼه پوهيدل، خو څرنگه چې په قانونمند ډول يې خپلو څيړنو ته دوام او پراختيا نه شوه ورکولې او نه يې د نړيوالو لپاره د قناعت ثبوتې دلايل وړاندې کولې شول، قصداً يې خپلې سمې او ناسمې تخيلې مفکورې اوارزونې په مغلقو او مهملو الفاظو او کڅوړو کې تاوکړې او د تخيلې جادويي، فنتازي او ډول ډول غامضو او د قانونمند منطقي تسلسل څخه خالي تيوريو په بڼه د نورو د تيروتنې په

خاطر وړاندي کړيدي او اوس چې علمي، تخنيکي او اقتصادي پرمختگونو د خپل ديناميزم په صعودي قوسونو لارو هې، بيا هم په علمي څيړنيزو مسايلو کې دغه ځان غولوونکي او بل غولوونکي وضعه په پخواني حال باقي پاتې ده.

د عینیت فلسفي پخپل لومړي قدم پورته کولو او د «ذهنیت نسبي عینیت او هر مشخص ذهنیت د عیني واقعیت» د مقولې په افادې سره په علمي رڼه ورشو کې دغه غولوونکي او تورتم حالت ته د همیش لپاره د پای ټکی کښيښودل شو او وروسته له دې به ممکنه نه وي څوک د خپلې ناپوهۍ له مخې نورو ته د نا پوهانو نسبت.

دغه اثر چې گرانو لوستونکو ته وړاندي کيږي د اوس لپاره له دري برخو څخه جوړ او د يوې مجموعي بڼه لري. په راتلونکي کې کيدلي شي دغه برخې نورې هم زياتې او هره برخه چې نن نيمگړې بريښي تکميل او د منځپانگې له مخې لاسي پوره او هره برخه د ځانگړي اثر په شکل چاپ او درنو لوستونکو ته د ارزونې او گټې اخيستنې لپاره وړاندي شي.

دا اثر لومړې برخه د «عینیت فلسفه» تر عنوان لاندې وړاندې شوې او د همدې عنوان لاندې زما لومړی اثر د ۱۳۶۵ هجري شمسي کال د جدي په مياشت کې د افغانستان د ملي اردو په مطبوعه کې د سياسي چارو د لوی رياست له خوا چاپ او په ټولو نظامي او ملکي موسساتو او مينه والو وويشل شو.

په دغه برخه کې د لومړي ځل لپاره په ډيرو مهمو او تازه فلسفي مسايلو د عینیت فلسفې د ليدلوري له مخې هراړخيز بحثونه شوي چې کيدلي شي د درنو لوستونکو د پام وړ وگرځي. د فلسفې اساسي مسله چې د پخواني فلسفي طرز

تفکر له مخي یی فلسفه په بی شمیره فلسفي مجموع الجزایر ، یو تر بله ضد و نقیض او نه پخلا کیدونکو تیوریو ویشل شوي وه ، له سره بنیادي کره کتنه شوي او په توضیحي ډول د یته گوته نیول شوي چې مادي او معنوي پدیدي په عالم الاسباب هیڅکله ذاتي توپیر نه سره لري ، نه د فلسفي اساسي مسله جوړیدلی شي او نه دهغې له مخې ضد و نقیض فلسفي نظریات او تیوری رامنځته کول پکار دي .

مونږ همداسې د نوي طرز تفکر له مخي کړای شویدی د نوي لید لوري له مخې د شعور او لاشعور متقابل دیالکتیکي هر اړخیز مسایل وڅیړو او په همدغه بنیاد د خدای د لوی ذات د خلیفه په حیث د انسان رابطه د خپل معبود سره په علمي قانونمند ډول فورمولبندي کړو . مونږ د فلسفي د یوې اساسي مسلې پرځای د مثال په ډول ډیر رښتیني فلسفي اساسي مسایل فورمولبندي او کیدلي شي ډیر نور هم فورمولبندي شي . مونږ وکولي شول د پخوانیو فلسفو په آند د دین او فلسفي نه پخلا کیدونکې د بنمنی په دوستی و اړوو او په گوته کړو چې دین او فلسفه یو شان د خدای او خدای خلیفه خلقتونو د معرفت رسالت په غاړه لري او دهغوی تر منځ هیڅ ډول تضاد وجود نه لري او د دین او روح د ماهیت په باره کې مو د لوی خدای د پاک کلام د احکامو له مخې خپل نظر هم وړاندي کړي دي . مونږ د پخوانیو فلسفه پوهانو لکه فارابي ، ابن سینا ، رازي ، مولانا جلال الدین بلخي ، فیثاغورث ، سقراط ، افلاطون ، ارسطو ، دکارت ، کانت ، هگل فارابي ، ابن سینا ، رازي ، مولانا جلال الدین بلخي ، ابن رشد ، مارکس ، انگلس ، لنین او نورو اسلامي او غیر اسلامي مشهورو فلسفه پوهانو د نظریاتو د کره کتنې

په ترڅ کې خپل مشخص نظر په څرگند ډول افاده او وړاندي کړي دي . مونږ دا هم ویلی چې دا جهان د خدای د لوی علم له مخې د « کن فیکون » د حکم په صدور قانونمند پیدا ، قانونمند پایي او قانونمند بدلون او تکامل مومي او سره ددې چې جهان په لحظوي بدلون کې دي او قدیم په قدیم کې نور وجود نه لري ، حال په مستمر لحظوي بدلون کې دي او حال هیڅکله په گورت کې نه راضي او په ابدې نظام کې ابد هم هیڅکله ابد ته نه رسیږي ، بیا هم د خدای په قانونمند نظام کې د قدامت څخه تر ابد پوري په هره لحظه کې چې هره محاسبه و غواړو ، سرته یې رسولی شو .

حرکت

حرکت د یوې خپروني نوم دي چې دمطبوعاتې نړۍ په ورشو نوي قدم ږدي. دغه نوم که پرون د شخصي یا کورني تخلص، نن د خپروني دنوم او سبا ته د محترمو پوهانو او عالمانو په شریکه هڅه په نوي فلسفي فکري محور، نوي علمي څیړنیز متود او یا نوي فلسفي مکتب بدلېږي، په ټولو حالاتو کې ددغه فلسفي – فزیکي مقولې لوی جهاني تکویني ماهیت تل په نظر کې وو او اوس هم پدې عقیده یو چې حرکت د نوي فلسفي طرز تفکر نوم دي چې ټولې پدیدې او واقعیتونه یواځې د علمي منطق، استدلال او مناسبتونو له مخې پرته د ذهنیگریو په پوره امانت داری سره څیړي او د تل دپاره په علمي اصولو او قوانینو باور لري او ورته وفاداره پاتې کېږي.

دا نومونه به هیڅکله شخصي ځانگړي اړه ونلري او ویار به ئې دهغه چا په نصیب وي چې پدې لار کې زیات زیار وگالي، زیاتي بریاوي ترلاسه کړي او ددغه فلسفي نوي طرز تفکر د قوانینو او مقولود فورمولیند یو په سیستماتیک تشکل او دیوه نوي فلسفي مکتب دارگانیک علمي جوړښت په رامنځته کولو کې پایدار او چټک قدمونه واخلي. خوزما په عقیده دغه ډول پدیدې همیشه د عصر او زمان د جمعي شعور مظهر او د حي علي الفلاح چیغه وي چې یوه تاریخي مرحله په بله اړوي، د اولسونو

دقیوداتو کړۍ ماتوي، نوي ساه او نوي ازادي گاني وربښي، نو ځکه یې ویار او گټې هم جمعي او شریکي وي.

په حقیقت کې دغه نوي فلسفي فکري نظر هغه وخت راپیداشو کله چې دشلمې پېړۍ په اتمه لسیزه کې د «عینیت فلسفه» تر عنوان لاندې لومړي ځیني مقالې او وروسته ددغه مقالو مجموعه په کابل کې چاپ او دپراخه ارزونې دپاره پخپله په افغانستان او پخواني شوروي اتحاد کې علمي اکادمیکو موسساتو او مقاماتو ته وړاندې شوه. خوله بده مرغه تر اوسه پورې ئې په هکله لازم انتقادي نظر ندې لیکلې شوي. نوموړې مقالې به د همدغه خپروني دلاري یو ځل بیا دیوڅه تغیر او تکمیل په راوستلو سره ارزونې ته وړاندې شي. ځکه دهغه وخت دشرايطو په پام کې نیولو سره په هغې کې یوڅه شخصي سانسور او نرمش رامنځته شوي وو.

د حرکت خپرونه، چې ټول علمي، سیاسي، ټولنیز او اقتصادي مسائل به په عام ډول علماً څیړي خو په خاص ډول به دنوي فلسفي فکري نظر لار تعقیبوي. نو ځکه ئې د «حرکت» په نامه نوموؤ. حرکت نوي تیزس دي، حرکت په عالم الاسباب کې د خدای دلوي علم دعامي قانونمندی او دهغي دټولو خصوصي حالتونو په پروسه کې دټولو پدیدو دظهور او متقابلو اړونده مناسباتو د علت او معلول مسبب گڼل کېږي. دلوي جهان موجود دي ځکه چې متحرک دي او متحرک دي ځکه چې موجود دي. دا جهان همغومره متنوع، متفاوت، رنگارنگ او متغیر دي لکه څومره چې حرکتونه متنوع، متفاوت، رنگارنگ او متغیر دي. دا جهان همغومره ابدی دي لکه څومره چې حرکت ابدی دي. لوي خدای دخپل لوي علم

د عامي قانونمندی له مخي دلوي جهان او حرکت متقابل ابدیت او موجودیت یو تریله سره لازمي ابدی علت او معلول او همداسي قائم با الذات او خلل ناپذیر ګرځولي او یواځي د قضاء او قدر دلوي علم د جبر او اختیار له مخي په هغي کي تغیر او تصرف ممکن ګڼل کیدی شي.

پدي ورسټيو وختونو کي په افغانستان او دهغي دباندي ډيري خپروني خپريږي. هغه څوک چي په ایماندارۍ سره دغه کار سرته رسوي مونږ ئي هرکلي کوو. د دغه خپرونو په سرخطونو کي معمولاً لیکل کيږي: بي طرفه، ازاده، مستقله، ملي، اسلامي او داسي نور. مونږ ټولي دغه ډول پديدي نسبي ګڼونو ځکه دلومړۍ ورځي څخه وايو چي مونږ هيچکله بي طرفه نه يو. مونږ ټاکلي او مشخص هدف، طرف او ارمان لرو. مونږ طرف دهرڅه دمخه زمونږ ګران هیواد افغانستان، افغان اولس، دهغوي ملي ګټي، منلي رسوم، عنعنات، عقايد او مقدسات او وروسته له هغي بين المللي او عام انساني تعلقات او تعهدات دي چي په پوره ایماندارۍ به دهغي پلوي او دفاع کوو او نور به هم دي کار ته اړ باسو.

د ازادۍ، استقلال او ملي موقف په باره کي زمونږ نظر دادي چي د قضاء او قدر د عام قانون له مخي مطلق مختار او مطلق مجبور وجود نلري او هر اولس، هر دولت او هر څوک پرته له امتياز څخه مجبور او مکلف دي يو شان بين المللي عامه نظم، منل شويو تعهداتو، قوانينو او نور ماتيفونو ته غاړه کښيږدي. د سر غړونو په صورت کي به زمونږ دريزدهميش دپاره متقابل وي.

د ملي او بين المللي تناسب په سيالی کي به زمونږ

موضعګيري د تل دپاره د بين المللي اصولو او قوانينو په نظر کي نیولو سره سره دملي موقف څخه د کلکي دفاع په طرف وي. اسلام زمونږ د افغانانو او ديوه مليارد څخه زياتو مسلمانانو برحق دين دي. په هغي پابند او کلک معتقد يو. د نورو اديانو دپلويانو درناوي کوو او په مقابل کي ئي د جبر او زور استعمال روانه بولو او یواځي دوما علینا الا البلاغ اصل او حکم ته معتقد يو. خو هغه څوک چي په ناروا او سپين سترګتوب سره تروريزم، بنياد ګرائي او يابل هر ډول خرافات د اسلام دنوم سره تړي او پدي بهانه خپل ناروا سياسي اهداف پر مخ بيائي زمونږ دپاره هيڅکله دمنلو وړندي او پدي باره کي سپيناوي خپله ملي او اسلامي دنده بولو.

مونږ افغانستان د ټولو افغانانو ګډ کور بولو او کومي دښمنۍ او بي اتقايۍ چي دمغرضو هیوادونو او دهغوي دپريخو لخوا دورونو قومونو ترمنځ ايجاد شوي دهغي دلته منځه وړلو او دوروري دباوري فضاء درامنځته کولو دپاره به هڅي کوو. مونږ پدي کلک باور لرو چي دافغان اولس خوشبختي، پرمختګ او پايښت په ملي وحدت کي دي. هغه به دسترګو دکسي په څير د بين الافغاني او بين المللي منل شوو اصولو له مخي په پوره ایماندارۍ او تقوا سره ساتو.

مونږ د ګاونډي، اسلامي او دنړۍ د ټولو هیوادونو سره د بين المللي قوانينو او اصولو سره سم سيال مناسبات او دوستي غواړو او په دغه اصولو پابندي خپله ملي، اسلامي او بين المللي مسؤليت او دين ګڼو او د متقابل لوري څخه هم همدغه ډول تقاضا لرو.

مونږ په بين المللي منل شوو قوانينو، اصولو، تعهداتو،

منشورونو، پریکړو،... باندي دټولو لویو او وړو هیوادونو یو شان پابندي غواړو او دا کار د بین المللي نیکو اړیکو، د تروریزم له منځه وړلو او نړیوالې سولې د تأمین عمده او اساسي اصل او یواځینې ضامن گڼو.

دا څپرونه به په عمده ډول په پښتو او دري ژبو خپریږي او تناسبات به یې یواځې پدې پوري اړه ولري چې څوک څومره او په کومه ژبه خپلي لیکنې کوي او مونږ ته یې سپاري هغه لیکوالانو ته چې زمونږ فکري لار پخپلو لیکنو کې په نظر کې نیسي او یا په انتقادي ډول مونږ سمې لاري ته رهنمائي کوي مخکې له مخکې کور ودانې وایو او د زړه له کومې مننه ور څخه کوو.

فلسفه علم دې؟

له هغه ورځې څخه چې د لومړي ځل لپاره باشعوره او د عقل خاوند انسان پدې نړۍ او یا د خدای د لوی جهان په کوم بل کونج کې سترگې وغړولې، په ژوند کې یې د لومړي ځل لپاره لمر راوخوت ورځ شوه، پریووت شپه شوه، پسرلي شو بوتې شنه شول، اوږې شو تخمونه یې ونیول او پاڅه شول، منې شو تخمونه یې ورژیدل، ژمې شو بوتې وچ شول او په ځمکه راپریوتل، اسمان ورپېخ شو باران شو، رلی شوه، واورې شوې، په اسمان کې بریښنا شوه، غرو مېښ شو او یا یې د طبیعت بې شمیره رنگینيو او خدایي نورو بې شمیره خلقتونو ته پام شو، د هماغې ورځې څخه فلسفي څیړنې شروع شویدې. فلسفي علم، همغسې لکه چې په دې لحظوي بدلیدونکي جهان کې مطلق حقایق وجود نه لري، هیڅکله مطلق حقیقت ندې، یواځې د خدای د لوی علم بشري ذهني خلف علم گڼل کیږي او د عیني جهان، ټولني او شعور د عامو قوانینو څخه بحث کوي.

د بشر د پیداېښت په لومړیو وختونو کې هیڅ ډول فلسفي انتزاعي تفکر او حتا ابتدایي قانونمندیو او ډیرو ساده علمي کړو وړو مقولو، قوانینو او قانونمندیو هم وجود نه درلود. او هر عمل او عکس العمل د غریزې، احساساتو او عواطفو په

کچه سرته رسیدل. نه د فلسفې او نه بله کومه داسې اصطلاح موجوده وه چې د علم په واقعی مفهوم بنسټیایې دلالت وکړي. بشر د بې شمیره کلونو عملی ژوند او ټولنیزو مناسباتو په ترڅ کې لومړې د ابتدايي علمي تفکر، عقل او وروسته له هغې څخه د انتزاعي نتيجگيريو څخه برخمن شو. د دغه انتزاعي تفکر کوچنی علمي سرچینې د اقتصادي او علمي - تخنیکي امکاناتو د پرمختگ په پروسه کې کرار کرار په فلسفي نظرياتو، عقایدو، فورمولبنديو او تيوريو بدلې شويدي. د فلسفې کلمه د لومړي ځل لپاره د میلاد څخه نژدې ۶۰۰ کاله پخوا فیثاغورث پخپلو لیکنو کې راوړې او نژدې ۲۵۰ کاله وروسته له هغه څخه افلاطون دغه کلمه د یوه خاص علم لپاره وکاروله. فلسفه یوه دوه گړې گډوله او مرکبه یوناني کلمه ده. Phileosofia چې Phileo د دوست لرم او Sophia د پوهې معنی لري. خو د ډیرو کلونو وروسته د فلسفې کلمې په اصطلاح په یوه داسې خاص علم دلالت وکړ چې د طبیعت، ټولنې، شعور او د معرفت د پروسې د عامو قوانینو څخه بحث کوي. حال دا چې په عالم الاسباب کې نه خاص علوم وجود لري او نه د طبیعت، ټولني او شعور په عامو قوانینو کې ذاتی توپیر موجود دي او پوهانو تر نن ورځې پورې په فلسفې علم باندې دا هر ډول ناحقه تورو نه تړلي دي. فلسفه د عیني لوی جهان او ورپورې اړونده لوی علم او لویې قانونمندی د ابدي تکامل په پروسه کې بشری نسبي ذهني علمي تفکر او قانونمندی نتیجه گیری ته ویل کیدي شي. د خدای لوی علم چې د هغې له مخې دا لوی جهان او د خدای ټول خلقتونه پیدا کړي، په هر څه محیط او کامل علم دي. د هغې د ورشو څخه د باندې هېڅ ډول بله

قانونمندی وجود نلري. د لوی علم لویه قانونمندی د تناقض او د تناقض څخه مبرا او یواځې د مقدراتو له مخې دنوؤ پدیدو او خلقتونو د پیدایش په پروسه کې د خصوصي قوانینو په شکل، تغیر او تحول پذیره گڼل کیدلې شي. د خدای لوی علم او لویه قانونمندی د خدای د مقضي الامر ادې (قضاء) له مخې دیوه لوی، ثابت او تغیر ناپذیره ابدي حقیقت او واقعیت په حیث تغیر نه منونکې دي. لوی علم بشري ایجاد او خلقت ندې او نه انساني عقل، شعور، او مادي تخنیکي امکانات پدې قادر دي چې د لوی علم په عامو قانونمندیو کې تصرف وکړي او یا تغیر او ستلې شي بلکه یواځې د قضاء او قدر په تناسب د دغه قانونمندیو د تغیر او تکامل (دیالکتیک) په پروسه کې مجبور او مختار پاتې کیدلې شي. همغسې چې جهان ابدي او لایتناهي دي لویه علمي قانونمندی هم د لوی جهان د موجودیت او ابدیت په تناسب د هغې د موجودیت یواځینې قانونمندی شکل گڼل کیري. یعنی د لوی جهان موجودیت او ابدیت او لویه عامه قانونمندی یو تر بله سره متقابل دیالکتیکي استلزامیت او علت او معلول تشکیلوي. د لوی علم د عامو قوانینو متماتیکي محاسبه او تجربی افاده د انساني امکاناتو څخه وتلې کار دي. د لوی علم عام قوانین په عینی شکل سره وجود لري او انسان د لوی خدای د عاقل، عالم او خلف مخلوق په حیث کولې شي د خپلو شعوري او ادارکي امکاناتو په تناسب دغه قانونمندی وپېژني او فورمولبندي يي کړي. خو دغه پېژندنه او فورمولبندي یواځې نسبي او په ځیني حالاتو کې کیدلې شي انحرافي، کذبې بڼه ولري. ځکه دیوې خوا انساني شعوري طیف خورا محدود او د بلې خوا ځیني وخت غلط فکري

تراوشونه د غلطو تیوریو او فورمولبنديو زبیربنده گرځي. نن مونږ پخپله د فلسفي مختلفو نظرياتو او مکتبونو تر منځ د دغسې اشتباهاتو او غلطيو شاهد يو. سره د دې چې فلسفي څيړني د بشر د پيدا ايښت د خورا پخوانيو مراحلو څخه شروع شوي او په اصطلاح فلسفه خورا قديمی علم دې، ډيرزيات تحقيقات په همدې برخه کې سرته رسيدلي، دهرې مخروبي په ديوالونو، طاقچو او مخيزه تيرو، دهر مسجد، کلیسا، مندر او نورو بشري عبادتگاؤ په ديوالونو فلسفي عبارات ليکل شوي او کتابخاني يې د همدغه فلسفي اثارو څخه ډکې دي، خو د دې سره سره نن هم دا سوال پيدا کيږي چې فلسفه علم دې او که نه؟ نن هم د فلسفي علم موضوع په دقيق ډول معلومه نده، د شعور او مادې تر منځ ذاتي توپير او تضاد د فلسفي اساسي يواځينی مسئله جوړوي او د ټولو فلسفي نظرياتو، مکتبونو، تيوريو او فورمولبنديو دويش، تقسيم بندي، او فلسفي مجموع الجزايرد جوړيدو لپاره اساسي معيار، علت او محک گڼل کيږي. هغه کسان چې شعور پر مادې مقدم بولي او پدې باور دي چې مادي جهان د خدای د "کن فيکون" دامر په صدور، د جهاني روح او يا مطلقې ايده په اراده پيدا شوي، هغوی ته ايدیالستان او هغه کسان چې ماده پر شعور مقدم گڼي او شعور د مادي د ديالکتیکي تکامل زبیربنده بولي، هغوی ته ماتريالستان وايي. ماتريالستان، شعور د مادي نړۍ د تاريخي تکاملي پروسې په نتيجه کې يواځي د خورا متکاملې مادې يعنې انساني مغز خصلت بولي خو پخپله شعور غير مادي گڼي. حال دا چې د شعور او مادې تر منځ دغه ډول ذاتي تضاد وجود نلري او د عالم الاسباب ټولې پديدي او خلقتونه د لوی

خدای په مقضي اراده، پرته له توپيره د يو شان قانونديو تابع، قايم بالذات او د خپل عالم خلف انسان د معرفت په خاطر مسخر، مقدر او د استفادې وړ گرځولې دي. مونږ پدې عقیده يو چې شعور نه يواځي د مغز بلکه متناسباً لږو ډير د هر مادي موجود خصلت او مطلقه بي شعوره او مطلقه با شعوره ماده وجود نلري او په ماده او شعور دواړو کې يو شان ابدي قانونمندي جاري ده. د همدې ځای څخه په فلسفي مسايلو او قضايو او کې د علم سره غير علمي کره وړه پيل کيږي، عيني قوانين او قانونمند منطق د پوچ تخيل او تصور لار غوره او د گمراهۍ په لار قدم پورته کوي او لا تر نن ورځې پورې د لاینحله معما په حيث باقي پاتې کيږي. بي علمي د غير قانونمند تخيل او تصور له لارې په سوچه علمي ورشو کې د شته والي مشروعيت پيدا کوي او دهر بي علمه لپاره د غير علمي فلسفو، سفسطو او غير قانونمند منطق خټه او زمينه برابروي. مونږ دا نه وايو، لوی خدای دا جهان قانونمند پيدا کړي، قانونمند پايي او قانونمند بدلون او تکامل مومي. کله چې په دې جهان کې د خورا کوچنی ذرې څخه نيولې تر خورا لوی سماوي جرم او کتلې پورې په هيڅ حالت، مکان او زمان کې بي قانونۍ او غير قانونمند حرکت او بدلون ته ځای وجود نه لري او هره قانونمندي او قانون هم يواځي د قانونمند حرکت او بدلون په بنياد تحقق پيدا کوي، يعنې چې پخپله حرکت او قانونمندي شکل او بڼه د موجوديت د هرې پديدي او خلقت گڼل کيږي، څه ډول او په کومه بڼه او ماهيت دغه غير قانونمند تخيل، تصور او منطق په دغه سر تا پا قانونمنده ورشو کې د پښې ځای او تحقق پيدا کولې شي؟ دا واضح خبره

ده چې نه دغه بې علمه فلسفې علمي ماهیت او نه څوک د خپلو دغه ډول فلسفو د علمي ماهیت د ثبوت لپاره کوم دلیل لرلې شي. هغه پوهان چې په مختلفو بهانو او پرد لوگونو هڅه کوي خپلې تخيلې غیر علمي فلسفې او سفسطې په مختلفو نومونو لکه خاص علم، عام قوانین، عام مفاهیم، ام العلوم، انتزاعي او مجرد علم، متودولوژیک علم، د علومو سټه (تنه) او داسې نورې بې مفهومه او مهملې نومونې چې غواړي په دوه څېرونو ودریږي او یا لکه د فیلمرغ په څیر د بار په وخت کې له ځانه مرغه او د الوتلو په وخت کې او بڼ جوړ کړي.

نه خاص علوم او نه خاصې قانونمندی، وجود لري. هر علم او هره قانونمندی مشخصه او البته ځینې ځانگړتیاوې او خصوصیات لري چې هیڅکله هر علمې مشخصتوب نه کمولي او نه له منځه وړلې شي. نو ځکه د فلسفې د علم دغه ډول افاده چې گوندې د طبیعت، ټولني او شعورد عامو قوانینو او مفاهیمو څخه بحث کوي، هم سمه نه ده. عام قوانین او مفاهیم خارجي فزیکي وجود نلري. دا چې ځینې پوهان لکه ارسطو، دکارت او ځینې نور، خاص او عام مفاهیم او قوانین او کل او جز کله په یوه یا بل اړخ د فلسفي قضایاوو پورې تړي، پخپله ددوی فلسفي نظریات او تیورۍ یې بې بنیاده او بې اعتباره کړيدي. زه پدې باور یم چې ځانگړي علوم وجود نه لري، فلسفه لکه چې دمخه وویل شول د خدای د لوی علم بشري ذهني بدیل علم دې نو ځکه داهم نا ممکنه خبره ده چې څوک په فلسفي علم کې عملي تجربې ثبوتی دلایل وړاندي کړي شي او یا لکه ځینې پوهان چې هڅه کوي د هغوی په اصطلاح د ځانگړو علومو له مخې په فلسفي مسایلو او قضایاوو ثبوتی دلایل وړاندي کړي

هم نا ممکن کار دې. د همدې بې ځایه هڅو او ناممکناتوپه نتیجه کې خود دې خټه برابره شوې چې هر عالم پخپل آند په فلسفه جلا جلا توروته و تړي او په مختلفو نومونو یې ونوموي

دا غلطې اصلاً د فلسفې د نا سم حل څخه پیل شوې او په اصطلاح دغه سپې د همدغه د فلسفې د اساسي مسئلې په خټه کې مردار پروت دې. تر څو پورې چې دغه مردارې پاکه او د فلسفې د اساسي مسئلې په زړه کې سپیناوې را نه شي فلسفه به همداسې د گمراهۍ په تور تم کې ځای پر ځای لکه بوینه خټه پرته او په حقه به دهر چا هر تور وور پورې تړل کیدې شي. ددغه اساسي قضیې د سم حل په خاطر پکار دادي تر هر څه لومړې فلسفه د علم او دوهم د خدای د لوی علم د یواځیني خلف علمي بدیل په حیث ومنل شي. دریم دا چې ټول فلسفي مسایل او قضایا یواځې د ورځني پیژندل شوو او منل شوو علمي مقولو او قوانینو په رڼاکې وڅېړل شي او وارزول شي او هیڅ ډول غیر علمي تخیل، تصور، منطق، سحر، جادو او خرافاتي غیر علمي مذهبي عقاید په کې ونه کارول شي او نه ځای ورکړل شي. بشري ټولنه نن سبا د جمعي شعوري بلوغ هغې کچې ته رسیدلې ني کسان چې حق او باطل یوله بله سره جدا او په دې واحد لوی جهان کې د واحد خدای د سراسري واحدې قانونمندی غوره لار و نیول شي.

کله چې منو، ځانگړي علوم وجود نه لري، څه ډول فلسفې ته د علومو علم ویلي شو؟ دا پخپله ددې معنا لري چې فلسفه پخپله علمي ارزش او ماهیت نه لري، د علمي ارزونو او څېړنو جوگه علم نه دي، د بارازیت په څیر یواځې د نورو علومو څخه

د لارې تغذیه او په هغه څه چې نورو علومو یو ځل شخوند و هلي، شخوند و هلي، هضم او یو ځل بیا په سمه او نا سمه توګه پخپل آند فورمولبندي کوي، یعنی چې فلسفه مې بنامار په توره و هلي. په دې صورت کې به فلسفه د چا په نزد څه ډول ارزش ولري؟ په هغه صورت کې چې ځانګړي علوم وجود ونه لري په کوم دلیل فلسفې ته د مختلفو علومو د میوو څخه د ډکو څانګو د ونې د تنې نسبت کولی شو؟ د بلې خوا د مخه مونږ دا خبره هم کړې چې قانونمندی شکل د موجودیت د مادي او ددې لوی جهان د ټولو پدیدو او خلقتونو لپاره عمومیت لري، او داسې ورشو ګانې هیڅ چیرې وجود نه لري چې هلته دې یا قانون وجود ونه لري او یا دې د خاصو قوانینو لرونکې وي. د متودولوژیک علم په حیث د فلسفې منل، په هغه صورت کې چې فلسفه علم ونه ګڼل شي مشکله بریښي او له بلې خوا ډیر متودولوژیک علوم وجود لري چې مونږ ورته فلسفه نه شو ویلې. زما په عقیده د اټولې خبرې هیڅ اساس نلري او پرته د فلسفې لفاظۍ څخه چې په هیڅ صورت سره پکې فلسفې منطقی تسلسل نشي مراعاتیدلې بل څه ندی. ماتریالستان هم شعور غیر مادي بولي خو احساس ته د مادیت حق قایل دی یعنی دهغوی په عقیده د مادي او شعور ترمنځ د احساس او ادراک لار او پل واقع او یو تر بله سره پرې تړلي دي. پدې لار همیشنی لارویان ځي راځي یعنی شعوري احکام په مادي اعمالو او پروسو او برخلاف مادي اعمال او پروسې په شعوري احکامو، ایډیالونو او ارزشونو بدلېږي. یا په بل عبارت پدې ترڅ کې شعور په ماده او یا ماده په شعور بدلېدلې شي. حال دا چې د مادي د بقاء د عام قانون له مخې ماده نه له منځه ځي او نه دهیڅ څخه منځته

راتلای شي. بلکه یواځې دیوه حالت څخه بل حالت یا دیوې نوعې څخه په بله نوعه بدلېږي. که چیرې دغه کار ممکن هم وګڼو نو هغه غوټه چې دغه متضاده مادي او غیر مادي نړۍ یو تر بله سره تړي مادي ده او که یا غیر مادي؟ پدې باره کې “د عینیت فلسفه” په رساله کې پوره اوږد بحث شوی دي چې ځینې نقاط دلته د قضیې دو ضاحت په خاطر را نقلوم. هلته لیکل شوی دي “ذهنیت نسبي عینیت او هر مشخص ذهنیت عینی واقعیت دي”. ددې څخه داسې معلومېږي چې د ذهنیت او عینیت تفاوت نسبي دي او په ماهیت کې ذاتي توپیر نلري. شعور ذاتاً زماني او مکاني قیدیت لري او په اصطلاح یواځې په ذهني څټه او په معینه زماني مقطع کې منځته راځي، تکامل، تقرر او انحطاط مومي. یعنی په هیڅ کې شعور منځته نشي راتلای او د حداقل زماني مقطع څخه په کم وخت کې نه یوه قضیه یا حکم درک کیدلې او نه دهغې په باره کې لازم حکم صادریدل شي. د مثال په ډول انساني ذهن دیوې ساده قضیې د درک او دهغې په باره کط د حکم د صدور لپاره نژدې نیمې ثانیې وخت ته ضرورت لري. همداسې تکامل، تقرر او انحطاط نسبي چې په ذهن کې حرکت موجود دي یعنی دغه درې واړه پدیدې په ذهن کې د حرکت مستلزم دي او حرکت هم یو داشکالو د موجودیت د مادي څخه دي. ماده موجوده ده ځکه چې متحرکه ده او متحرکه ده ځکه چې موجوده ده. یا په بل عبارت مادیت او حرکت یو تر بله سره په متقابل استلزام باندي ولاړ دي. لوی خدای دخپل لوی علم د عامې قانونمندی له مخې د لوی جهان او حرکت متقابل ابدیت او موجودیت یو تر بله سره لازمي ابدی علت او معلول او همداسې قائم بالذات او خلل نا

پذیرگر خولې دي. همداسې ذهن د عطالت لرونکې دې چې عادت او مهارت دهغې مظاهر گڼلې شو. او عطالت هم د مادي خصلت دې. د بلې خوا ذهنیت او شعور د خپل شکل او محتوا په لحاظ یوه پروسه ده او هره پروسه هم د زمان، مکان، حرکت او مادیت مستلزم گڼل کېږي. د پورتنیو دلایلو په اساس حکم کولې شو چې هر مشخص ذهنیت عیني واقعیت دې او د فلسفې اساسي مسئله چې دهغې په اساس دایدلیم او ماتیریا لیزم نظریاتي جدایی او تقسیم بندي راغلي کوم اساس او واقعیت نلري. هیگل چې د عقیدې له مخې ای دیالیست وو د لمړي ځل لپاره یې د دیالکتیک اساسي عمومي قوانین فورمول بندي کړل. خو هغه دغه قانونمندی د جهاني روح یا مطلقې ایده د تکامل د مراحلو د اصولو په حیث منل، نه د مادي جهان د عامې قانونمندی په حیث. هگل په حقیقت کې هغه قانونمندی چې په مادي دیالکتیکي قانونمندی شکل سره یې دهغه په ذهن کې وجود درلود د دیالکتیکي قوانینو په شکل فورمول بندي کړي، په غیر صورت کې به دغه فورمول بندي او قانونمندی هیڅکله تحقق نه وې پیدا کړې.

که چیرې د جهاني روح او مطلقې ایده څخه دهگل مقصد خدای وي نو خدای کامل ذات دې او دهغه په ذات کې تغیر او تکامل متصور او ممکن ندې. خو بیا هم هگل کولې شول د فلسفي علم موضوع او اساسي مسئله د ذهني تخیل او تصور پر ځای د ذهني واقعیتونو په بنیاد خپرلې او فورمول بندي کړي وای او د خپل علمي فلسفي رسالت جاله به یې تر گوره رسولې وې، خو هگل په اصطلاح د عیني ای دیالیست په حیث او یا که دقیق وویل شي، د خپل وخت ذهني تخیلي، منطقي

وتلې فیلسوف او عالم په توگه له بده مرغه د خپلو همدغو علمي فلسفي نیمگړتیاوو له کبله یې د خپل علمي فلسفي رسالت جاله له او بو پورې نه ایستی شوه.

فیر باخ هم د ماتریالیست په حیث ټول عظیم مادي دینا میزم، مناسبات، قانونمندی او دیالکتیکي بدلون او تکامل یواځې وچ کلک او تنگ نظرانه میخانیکي او متافزیکي استمرار او تکرار وگڼه او د هگل د غیر قانونمندی تخیلي ادیا لیزم د پرستني سره وړاندې وغورځاوه او میتافزیکي تحجرت په ارجحیت قایل شو. هغه پخپلو دغه کړو وړو سره پرته له دې چې له یوه متعصب تنگ نظرانه موقف څخه بل متعصب تنگ نظرانه دریز غوره کړي بل هیڅ امتیاز تر لاسه نه کړ او د فلسفي علم اساسي مسئلې او موضوع قضیه او مشکل هم په هماغه پخواني حالت لاینحل پاتې شو.

ویل کېږي چې مارکس او انگلز په اصطلاح دهگل دیالکتیک او د فیر باخ ماتریالیزم په ارگانیک ډول سره یو ځای او دلومړي ځل لپاره یې په فلسفه کې د دیالکتیکي ماتریالیزم تیوري او نظر رامنځته کړ. ماتریالیستان تردانن ورځې پورې هم په دې عقیده دي چې شعور غیر مادي او د خپل اړونده مادي واحد (مغز) سره په مناسبت کې د فلسفې اساسي مسئله جوړوي او یواځې د همدغه مناسبت په بنیاد د ایالیزم او ماتریالیزم یو تر بله سره متضاد نظریات او عقاید رامنځته شوي دي. دوی همداسې عقیده لري چې احساس مادي او کله چې همدغه احساس په شعور بدلېږي غیر مادي بڼه غوره کوي. خو زما په عقیده دا خبره ځکه سمه نه ده چې مادي واحدونه او د همدغه ماتریالیستانو په اصطلاح غیر مادي شعور هیڅکله

ارگانیک مرکب او جوړښت نشي جوړولې او که څوک د خپلې دغه ډول خبرې د رښتینولۍ مدعي اوسي، نو د دوی په اند ارگانیک جوړښت ماهیتاً څه ته ویل کیږي او دغه مادي او غیر مادي ارگانیک جوړښت مناسبت څه ډول جوړیدلې شي؟ او یاد دغه مادي او غیر مادي ارگانیک جوړښت د ارباب غوټه به مادي وي او که غیر مادي؟

مونږ د مخه د موضوع څیرلې چې شعور او نور مادي واحدونه پرته د ځینې نسبي تفاوتونو او خصوصیاتو هیڅ ډول ذاتي توپیر ونه نه لري او هره پروسه، حرکت او بدلون په هره زماني مقطع او مکاني بعد کې چې اوسي، همزمان او هم مکان ټولې قانونمندې پروسې او حرکتونه په میخانیکي، کیمیاوي، بیولوژیکي، فزیولوژیکي، ساحوي، تشعشعي، روحي او نورو ټولو ورشوگانو کې په متداخله لحظوي بڼه تحریکوي او په ټولو برخو او ابعادو کې متجانس، یو نواخت متناسب تعامل او پروسه جوړوي. زما په عقیده په عالم الاسباب کې ارگانیک جوړښت یواځې همدغه مادي واحد تجانس، نه شلیدونکي ابدي پایداره ارتباط، تسلسل او مناسبت ته ویل کیدې شي. ماتریالستان سره د دې چې په خپلو څیړنو کې یواځې د علمي کړو وړو او روشونو پلوي او مدعي او د دې جهان په مادي واحد جوړښت پوره باور لري او په اصطلاح پخپلو دغه ډول سر تر پایه علمي مادي فعالیتونو ویاري، خویا هم دوی هیڅکله په دې خبره فکر نه دې کړې چې که د دوی دغه ادعا په رښتیا سمه اوسي، نو ولې په اکثره فلسفي مسایلو او قضایاوو کې چې د شعور او مادي د مناسبت یعنی د فلسفې د اساسي مسئلې په بنیاد را منځته کیږي، دوی خپل

زغرد او واضح نظر نه اظهاروي او د شک او تردید په پوله کله یوې خوا او کله بلې خوا رږي او خاصو علومو او خاصو ورشو گانو ته بیا هم په شک او تردید سره حق قایلېږي؟ په هره قدمه کې د ټولو دروازو او لاینحله معماوو سره مخامخ کیږي او د دې په عوض چې د حل واقعي لار ولټوي د گمراهیو لارنيسي او د غیر قانونمند تخیل او منطق د بې بنیاده اصولوله مخې دوی هم کذبي او انحرافي فورمولبنديو او تیوریو ته غاړه ایښې ده.

ماتریالستان د شعوري او ټولنیزو مسایلو په اړه تر اوسه ایدیا لست پاتې شوي او څرنگه چې د فلسفې د اساسي مسئلې په دغه ډول ناسم تعبیر سره مشکله ده څوک شعوري او ټولنیز قضایا په دقیق ډول وڅیړلې او ارزولې شي. په همدې سبب حتا کارل مارکس چې د دیالکتیکي او تاریخي ماتریالیزم د تیوریو لومړنې علمي څیړونکې او د ماتریالیزم او دیالکتیک د ارگانیک جوړښت مؤسس وو، هم د یته اړشوي وو چې دغه واحده قانونمندید متضادو تیوریو په بڼه وڅیړي، د دیالکتیکي ماتریالیزم او تاریخي ماتریالیزم ځانگړې تیوری فورمولبندي، حال دا چې په تاریخ کې دیالکتیک او په دیالکتیک کې تاریخ موجود او دغه دواړه د مادیت مستلزم او دهغوی تر منځ کوم ذاتي توپیر نه شي په سترگو کیدلې. د همدې ځای څخه د فلسفې نظریاتي او تیوریکي سیستمونو، ډلو او مکتبونو تر منځ پرته له کوم مقنع او اساسي علمي بنیاد او دلیل د ویش اونه پخلاکیدونکې دښمنۍ لري. له با ادمه پیل او تردې دمه دغه بې نتیجې او بې ثمره لوبه دوام لري چې پایلې یې هم پرته له تحریفې، کذبي فورمولبنديو، تیوریو، نظریاتو، عقایدو او غیر علمي منطق څخه بل څه نه شو تصور

کیدلي. مارکس او انگلس په خپلو علمي څېړنو او تحلیلونو کې همپشه دغه ډول نیمګړتیاوې او نواقص احساس کړي او په وار واریې هغې ته دقیقې اشارې او ګوتینونې کړې دي. د مثال په توګه کارل مارکس لیکي: «ایده په مادي قوت بدلېږي، کله چې د پراخه پرګنو په عقیده باندې بدله شي» (د مارکس او انگلس کلیات...). خو دوی او نور و ما تیریا لیستانو نه دي کړې شوي په دې باره کې مقنع او ثبوتي علمي دلایل وړاندې او یاد ننني مروج علمي قوانینو له مخې خپلې علمي څېړنې، وړاند وینې او تحلیلونه سمبال کړي. ځکه چې دوی او ټولو ماتریالیستانو د مادي او شعور خپل کذبي تضاد د یوه واقعیت او د فلسفې د اساسي مسألې په توګه بې قید و شرطه منلې او کلک پری ولاړ وو. لکه څرنګه په دې باره کې دمخه مونږ خپل دلایل وړاندې کړي، په نوموړې مسأله کې نه کوم بنیادي تضاد وجود لري، نه په دغه بنیاد د فلسفې کومه اساسي مسأله څوک رامنځته کولې شي او نه په دغه د علمي عقایدو، قوانینو او فورمولبنديو ویش او ديفرنسییشن را منځته کېدلې شي. په هغه صورت کې چې د ویش عامل، سمبول او محک بې بنیاده او په غلطه رامنځته شوې اوسي، نو په دغه بنیادونو کې متضادې تیورې، فورمولبندي او هره ځانګړې عقیده رامنځته کېږي هیڅکله رنستیني بڼه نه شي لرلې، او د خپلې ګستاخی او سپین سترګتوب څخه په بڅبنه، اجازه را کړي، ووايم چې ټولې نظریاتي تیوریکي څېړنې په پټو سترګو د غیر علمي تخیل د ګمراهۍ په لار روانې دي. او د همدې کبله دغه ټول نظریاتي فلسفي مکتبونه او تیوریک سیستمونه په خپلو نظریاتي وضاحتونو کې همپشه د مشکل او

اشتباها تو سره مخامخ دي او د هغوی فورمولبندي پرته د تحریف او تکذیب بله بڼه نه شي لرلې. خو دا خبره په هیڅ صورت سره ددی معنا نلری چې ګوندې دغه نظریات او فلسفي تیوریک سیستمونه علمي ارزش نلري او په هغې باندې سترګې پټې شي. په حقیقت کې دغه ټولې فلسفي څېړنې چې د ماتریالیستي یا ایډیالستي نظریاتو خاوندانو لخوا شوي په حقیقت کې د بشري علمي څېړنو او تحقیقاتو سترې زیرمې جوړوي او هر یوه نظریاتي عقیده چې پخپل آند یې موجوده فلسفې حقایق او واقعیتونه د مشخصې لید توګې او زاویې څخه څیړلې او په هیڅ صورت سره یوه نظریه د بلې نظریې ځای نشي نیولې او ځلا یې نشي ډکولې تل به د خپلو خپلو ارزشنو څخه برخمنې وي. زما په عقیده د دغه ټولو مختلفو علمي نظریاتي څېړنو متودولوژیکي، ادبي، علمي منطقي، ترمنولوژیکي ارزشونه او دهغې علمي او فلسفي زړې به د همیش لپاره د حقیقت او واقعیت په څیر پر ځای پاتې وي او هیڅکله باید له نظره ونه غورځول شي او سترګې پرې پټې نشي، خو زما یواځینې ضروري اصلاحي شرط او وړاندیز به دا وي چې په دغه پخواني نظریاتو کې شته نیمګړتیاوې او غلطۍ د عینیت د فلسفې د نوي لید لوري له مخې پوره او اصلاح شي. په اکثره مواردو کې د زمان او علمي - تخنیکي انکشافاتو فاکتورونه اساسي رول لوبولې شي. کوم نظر چې ما په پورته ډول عرض کړی زه پخپله د تدقیق او تأمل وړ بولم. که چیرې د فلسفي څېړنو د باصلاحیته پوهانو لخوا تصحیح، تکمیل او تائید شي نو لازم به دا وي چې د فلسفي علم په اساسي مسأله، موضوع او ځینې نورو میتودولوژیک، نصابي او مفرداتي

مسایلو او اړخونوله مخي پري له سره غور وشي او فلسفي څيړنې دهغې په برابر تنظيم شي. د ماتريالستي ديالکتیک پلويان وايي چې فلسفه يو خاص علم دې اود طبيعت، ټولني او شعور د عامو قوانينو څخه بحث کوي او پدې باره کې کومه اضافي توضیح وجود نلري تر څو هغه شک او ابهام چې په پورتنۍ جمله کې موجود دې له منځه یوسي. ځکه پخپله د خاص علم او عام قوانين داسې مفاهيم دي چې اضافي توضیح ته ضرورت لري. د هر علم قوانين پخپله پرته د تاکيدي تذکرڅخه يو څه نسبي عموميتونه لري خو د خاص علم افاده يوه اضافي فوق العادگي ده چې د فلسفي علم د پاره د ديالکتیکي ماترياليزم پلويان ورته قايل شوي خو پدې باره کې د ضروري او لازمي توضیح په هکله پته خوله پاتې شويدي. دا په حقيقت کې يو څرگنده تجاهل العارفانه اشتباه ده، ځکه پدې باره کې که توضیح ورکړې شي سمدستي دهغې باره کې داسې پوښتنې راولاړېږي چې ځواب ويل ورته مشکل دي. هيگل او ځيني نور فلسفي عالمان فلسفه د علومو علم گڼي. هغوی پدې توگه د يوې خوا فلسفې ته مافوق علمي حيثيت قايلېږي خو په حقيقت کې دا خبره داسې معنا لري چې گوندي فلسفه يو پارازيت علم دې چې پخپلو پښو نشي ودریدلې او د څټې غوندې په نورو علومو بار دې. داگز ستنسياليزم پيروان وايي علم بل شي او فلسفه بل شي دې. هغوی دا خبره غوره کړې، ځکه که علم ورته ووايي نو دليل ورته نلري او که دليل ورته پيدا کوي دهغی تر شا چې کومې پوښتنې راپيدا کيږي هغې ته ځواب ويل مشکل دې. نو منلې يې ده چې دسل هو څخه همدایوه نه ښه ده. ځيني فلسفه پوهان فلسفه مجرد او انتزاعي

علم شميري او پدې عقیده دي داچې مجرد او انتزاعي عام مفاهيم خارجي وجود نلري نو څيړنه يې هم نه کوم اساس لري او نه ضرورت. دهغوی په نظر فلسفه د ذهني تصوراتو او خيال بافيو علم دې.

لازمه ده دا دیوه څرگند حقيقت په څير ومنل شي چې دلوی خدای لوی جهان دهغه ذات دلوی علم د قوانينو مطابق منځته راغلي، پايي او تغير او تکامل مومي. نوری لاری پدي کې لټول پرته د گمراهۍ څخه بل انجام نشي لرلې. د پورتنۍ ډيري لنډې يادوني او توضیح په ترڅ کې دې نتيجې ته رسيږو چې دلوی علم قانونمندی دانساني ذهنگريو او ادراکي امکاناتو څخه پورته په عيني توگه د مادي لوی جهان د پيدايښ سره سم په ابدي شکل موجود او دهغې تجربې عملي او متيماتیکي محاسبه هم دانساني علم، پوهې او تخنيکي امکاناتو څخه اوچت او ناممکن کار ځکه گڼل کيږي چې ميکره او ماکره جهانونه، سيستمونه او نظامونه همغسې چې د ابعادو له مخې يوه لایتناهي ورشو تشکيلوي د خپل تنوع، تعدد او نورو هر ډول پارامترونو له مخې چې په هيڅ صورت دانسان په شعوري طيف کې نه ځاييږي هم لایتناهي دي. دغه ټول مادي موجودات د کوچنۍ ذرې څخه نيولې تر خورا لويو سماوي اجرامو پورې د خپل ټول لایتناهي تعدد، تنوع او نورو لایتناهي تفاوتونو سره که د يوې خوا د مختلفو جهانونو، نظامونو، سيستمونو او منفردو مادي واحدونو په حيث په متقابل توازن، تعادل او استقرار کې واقع دي د بلې خوا همزمان په هغې کي کمي، کيفي ديالکتیکي ديناميزم، خلقتي ستاتييزم او ابدي تحول او تکامل جريان لری. يعني هر موجود په ځانگړي توگه او يا د سيستم او

نظام په حیث د ټولو لایتناهی تعدد، رنگینو، تفاوونو او مشابهنو سره په همغه یوه لحظه کې همغه مشخص ځانگړې مادې واحد یا سیستم او نظام دي او هم ندې. حتا په هغه صورت کې که مونږ مادي جهاني موجودیت یو ساده میتافزیکي استمرار او تکرار قبول کړو بیا هم د دغه لایتناهي مادې واحدونو، سیستمونو او نظامونو موجودیت او حرکت میتماټیکي افاده د بې شمیره انتگرالي او دیفرنسیالي معادلاتي سیستمونو او دهغوی د بې شمیره مشقاتو او نورو افادو تسلسلونو پواسطه به په عالم الاسباب کې ناممکن کار وي. اوس پخپله ددې سنجش او تصور کیدلې شي، کله چې د غسې عظیم لایتناهي نظام په هراړخیز او لایتناهي بعدي لحظوي دیالکتیکي دینامیکي متحول او تکاملي پروسوي استمرار کې قرار لري متماټیکي افاده او محاسبه به یې ممکن کار وي؟ آیا د دغسې یوه عظیم لایتناهي دیالکتیکي دینامیک نظام عملي تجربه به په کوم لابراتوار کې ممکنه وي؟ بې له شکه د ادبشر د امکاناتو څخه وتلې کار دي. لیکن لوی علم پرته له شکه د دغه عظیم جهان د لایتناهي مادې موجودیتونو لایتناهي مناسبونو او لایتناهي دیالکتیکي دینامیک تحول او تکامل علم دي. دهغی هره یوه پروسه د لوی علم د عامې قانونمندی، پواسطه افاده کیدلې او د دغه لوی جهان په عملي لابراتوارونو کې د تجربې وړ او ټول قضایا یې د قضا او قدر د تناسب له مخې په عیني توگه دانساني نسبي معرفت د پاره وجود لري. دغه لوی جهان د ټول عظمت، تفاوونو، او دینامیزم سره سره متوازن، متعادل مستقر او هر څه پکی سیال پیدا دي او د لوی علم عامه قانونمندی د دغه

سیستمونو د استقراریت تضمین کوي. لازم دادي بشر د دغه قانونمندیو مطابق عمل وکړي نه دهغې په ضد. زه پدې باره کې د اضافي وضاحت څخه تیریرم خود مثال په توگه دومره وایم چې که زموږ په شمسی نظام کې لمر د لوی والي، طاقت او مرکزیت سمبول دي نو ډیره کوچنی ذره د همدغه لمر او دهغی په څیر لایتناهي نظامونو د جوړښت، پایښت او ابدیت سمبول او څښتنه ده. انسان، حیوان، نبات، جماد او د لوی جهان نور ټول مغلقتین موجودات چی د لوی علم د عامې قانونمندی له مخې خلق شوي واقعاً دیوه خارق العاده مافوق انساني طاقت او ذات دخلقت مظاهر او مخلوق گنل کیږي. د دغه مخلوقاتو د ټولو اوصافو، خواصو او دهغوی د جوړښت د خورا مغلقتو سیستمونو پروگرام او قضایي جبر او دیترمینیزم په یوه کوچنی حجره او دهغی څخه په لا کوچنی جوړښت کی ځای پځای کول هم یواځی او یواځی د مافوق انسانی او یوه خارق العاده ذات صنع گنل کیدلې شي. پورتنې نظر دیوی طرحی په شکل وړاندی شو تر څو د فلسفه پوهانو او عالمانو توجه دغه عمده مسئلې ته راوگرځي او دهغی له مخې د فلسفي علم د ماهیت، موضوع اساسي مسئلې نظریاتي اړخونو او تیوریو په باره کې په نوې لید توگه لازمی فورمول بندی، رامنځته شي. کله مو چي دا ومنل، چې لوی علم په لوی جهان محیط علم او قانونمندی ده او دهغې د ساحې څخه یوه کوچنی ذره هم بیرون نشي پاتي کیدلې حتما دا سوال هم راولاړیږي چې آیا نور علوم په ځانگړي ډول وجود لري؟ که لري یې دهغوی مناسبونه د لوی علم سره څه ډول دي؟ د خدای لوی جهان د ترکیب، فزیکي حالت او داسې نورو اوصافو له مخې متجانس، یو نواخت،

میتافزیک، په یوه حالت پیدا او په هماغه حالت فنا جهان ندی. هر مادي واحد، هر موجود هر مولود د پیدایش، بقاء، انحطاط او فنا مراحل لري. پخپله لویه قانونمندی دیوه منفرد واحد د بقاء په عمودیت او ددغه واحد د نوع په افقییت کې کامل توافق او حتا شباهت هم نلري. د جهان ترکیبي تناسبونه او تفاوتونه، فزیکي، کیمایي او نور حالتونه پدغه قانونمندیو مستقیم تاثیر لري او لازم تاثیر او تغیر منځته راوړي. مونږ حتا دیوه مشخص عنصر یا ترکیب په ارتباط مختلف فزیکي حالتونه لکه جامد، مایع، غاز، مختلف تشعسعات، مقناطیسي، الکتريکي، جاذبي ساحې، پلازمایي، فوتوني او نور حالتونه چې تر اوسه پورې یې مونږ نه پیژنو هر یو د ځانگړو او متفاوتو قانونمندیو لرونکي دي. د بلی خوا د خدای لوی جهان دلایتنه یې عدم تجانس، تنوع او تفاوتونو سره سره په لایتناهی تحول او تکامل کې قرار لري چې دهغې په تناسب او مطابقت قانونمندی هم په مستمر شکل سره تغیر کوي. دغه قوانین او دهغې یو تریبله دیالکتیکي تداخل پرته لدې چې د چالخوا پیژندل شوې وي یا نه د قضاء د حکم له مخې د طبیعي جبر په شکل جریان لري. لیکن بشري معرفت، پیژندنه هم کاملاً بې تاثیر ندي او تل د قدر په تناسب تاثیر لري (د قضاء او قدر په باره کې به په لازم وخت کې بحث وشي) بشري معرفت یوه تکاملي پروسه او بشري ضرورتونه او د علومو څخه د استفادې سطحه هم تل په تکامل او تغیر کې ده. خوددغه علومو او قوانینو تحقیقي او تدقیقي کچه دلوی علم او حتا د فلسفي علم د عامو قوانینو د معیارونو سره هیڅکله دمقایسي وړنده او تل دنسبي او خصوصي حالتونو او تقریبي محاسبو

په شکل منل کیدلې شي. د فلسفي قانونمندی په سطحه دهغې برابرول او تنظیمول نه ممکنه ده او نه ضروري. په همدې علت ویلي شو چې پرته د فلسفي علم او عامې قانونمندی څخه ځانگړي علمي قوانین او پخپله علوم هم د بشري ضرورتونو په تناسب د استفادې وړ گرځي. دغه علوم دانسانانو د جدي ضرورتونو له مخې منځته راځي او کله چې دغه ضرورتونه له منځه ځي پخپله علوم هم خپل شته والی دلاسه ورکوي لیکن دهغې فلسفي زړې یا فلسفي عامه قانونمندی پر ځای پاتې کیږي. د فلسفي څخه پرته نور علوم تل نسبي او تقریبي ماهیت لري ځکه چې هیڅ علم نشي کولی په یوه مسئله یا قضیه کې ټول مؤثر فکتورونه محاسبه کړي شي او د بلی خوا په ځینو مسائلو کې د ډیرې دقیقې محاسبې ضرورت هم نه لیدل کیږي. که چیرې د پرنسپل له مخې د موضوع سره دقیق کړه وړه وشي نو ویلی شو چې ځانگړي علوم په ځانگړې توگه وجود نلري او په حقیقت کې ټول علوم یو تریبله سره دلویي عامې قانونمندی په چوکاټ کې تداخل لري او په تحقیقاتي او تجربی پروسو کې دهغې جدا کول ناممکن کار دي. یعنی ممکنه نده یوه فزیکي، کیمایي یا بیولوژیکي پروسه یا تجربه په خالص او ځانگړې توگه عملی شی بلکه هغه یو تریبله په متداخل شکل سره هم مکان او همزمان جریان لري. په ځانگړې علمي توگه دیوې مسئلې د څیړنې په جریان کې ځینې مناسبتونه او فکتورونه په نظر کې نه نیول کیږي او ترې صرف نظر کیږي او یواځې دهرې مسئلې د اهمیت په تناسب دیوه ضریب په اضافه کولو سره دهغې تلافی کیږي. خودا کار په هیڅ صورت سره ددغه علم دنسبیت او تقریبیت درجه نشي کمولی. هر ځانگړې علم خامخا

د فلسفې عامې قانونمندی، خصوصي او تقریبي حالتونه او پدیدې دي چې د دیالکتیک د مشخص اړخ په حیث د مشخص علم دلارې زموږ د ذهن د محدود میخانیکیت یا بیوفزیولوژیکیت د مختلفو اړخونو د انعکاس په هندارو کې منعکس کیږي او پدې ډول د فلسفې علم د عامې قانونمندی، د لمړۍ درجې مشق په حیث په نسبي او تقریبي لحاظ د ځانگړو علومو د منځته راتلو سبب گرځي. کیدلې شي د مختلفو علومو نوموړې ذهنی میخانیکیتونه دوهم وار د ذهن د فلسفې منطق په هنداره کې مجموعاً په استقرایي او قیاسي ډول انعکاس ومومي او د دغه مختلفو علومو د منطقي ارگانیک انتگریشن، قیاس، تحلیل او تجزیي په نتیجه کې د دیالکتیک نسبي فلسفې قانونمندی رامنځته شي. فلسفې علم او فلسفې قانونمندی بیا پخپل وار د خدای د لوی علم، لویې قانونمندی، خدایي ټولو خلقتونو او لوی حقیقت د معرفت په پروسه کې بشري ذهني نسبي عامه قانونمنده پیژندنه، قانونمندی او علم گڼل کیږي. تل تحول او تکامل کوی او د تل لپاره د ذهني نسبي حقیقت په توگه پاتې کیږي. پدې توگه ځانگړي علوم او قانونمندی د بشر د شعوري کچې په تناسب د ځانگړو ضرورتونو له مخې په مختلفو وختونو کې منځته راځي، د استفادې وړ گرځي، ورو ورو خپل ارزش د لاسه ورکوي او له منځه ځي خو دهغې فلسفې زړې او یا که دقیق وویل شي دلویې قانونمندی او لوی علم د قانونمندیو خصوصي حالت په حیث د تل د پاره پاتې کیږي. لکه ځینې فزیکي، کیمایي، بیولوژیکي... قوانین او یا دهغوی متیماتیکي ارزونه چې د تل لپاره خپل ارزش له لاسه نه ورکوي. پدې باره کې چې ایا

فلسفې علم ته د انتزاعي څیړنو په حیث ضرورت شته او که نه؟ که شته نو دغه ضرورتونه کوم دي؟ آیا فلسفه د نورو علومو دلاری تغذیه کیږي؟... او نور ځانگړي علوم څه ډول په ذهني تورتم کې د فلسفې علم د څراغ په مرسته سمه لاره مخ په وړاندې نیولې شي؟ پدې باره کې به په راتلونکي وخت کې لازم بحث وشي

لوی جهان

د فلسفې او لوی علم د سرخط لاندې بحث کې مونږ دې نتیجې ته ورسیدو چې فلسفه د لوی جهان د لوی حقیقت او ټولو لایتناهي پدیدو او مظاهرو د معرفت په پروسه کې د بشري ذهنګریو، مقدراتو او امکاناتو مطابق هراړخیزه قانونمنده فورمولبندي او علمي افاده ګڼل کېږي. خو لوی علم د بشري ذهنګریو او مقدراتو څخه پورته په لوی جهان باندې محیط او دخدای دمقضي الامر ارادې له مخې دیوه لوی، ثابت او تغیر ناپذیره ابدي حقیقت او واقعیت په حیث تغیر نه منونکې دې.

په دغه بحث کې د لوی علم او لوی جهان د متقابل استلزامیت ذکر هم شوې چې په حقیقت کې د همدغه متقابل استلزامیت په بنیاد د خدای د لوی علم قانونمندي د ټولو خلقتونو او پدیدو د مادي موجودیت استلزامي شکل د موجودیت ګرځېدلي او دیوه موجودیت پرته د بل د موجودیت څخه، نشي متصور کیدلي.

د لوی علم د محیط څخه وتلې هیڅ ډول بله قانونمندي وجود نلري، لوی علم د لوی جهان د لوی دیالکتیک د ابدي همزمان ستاتیزم او دینامیزم علم ګڼل کېږي. د لوی علم په باره کې خبرې کول زمونږ د بحث موضوع نده یواځې د بشري ذهني فلسفې

درک له مخې د لوی جهان په باره کې ځینې مسایل څیړو.

په پخوا وختونو کې چې لادانسانانو شعور او پوهې کافي انکشاف نه وؤ کړې نو دهغوی درک او معرفت هم یواځې د خپل نژدې چاپیریال څخه تر هغه ځایه چې یې د حواسو مزي غزیدلې او ابتدایي شعوري منطق اجازه ورکوله د حواسو دامکاناتو او غریزي مجبوري ضرورتونو له مخې عملي او ممکن ګڼل کیدل.

دوی د طبیعي او اجتماعي سهولتونو او افتونو سره عملاً په دوه ګوني ډول مخامخ او یواځې د احساساتو په کچه یې د بشر په ذهن کې دخیر او شر، نیکی او بدی، دوستی او دښمنی او داسې نور، تمیز کول شروع شو. په همدغه اساس دوی ډلګۍ جوړولې او له ابتداء څخه درحماني او شیطاني قوتونو د موجودیت له مخې د بشري ټولني د ټولنیزو مناسباتو دوه ګوني دښمنانه احساساتي او دوستانه عقلاني تهدابونه کښېښودل شول. د شعور او فکر په انکشاف سره بشر د بی شمیره پوښتنو سره مخامخ کیده او له بده مرغه دغه پوښتنو تل دوه ګوني احساساتي او عقلاني ځوابونه پیدا کول او تر نننۍ ورځې پورې د دې په عوض چې په علم او علمي منطق ډډه ولګول شي بشري احساساتو او شیطاني قوتونو تل د تلې ډیره درنه پله جوړه کړې او د بې شمیره متضادو، لاینحله او نه پخلا کیدونکو پرابلمونو د ایجاد سبب ګرځیدلې دې. د بلې خوا بشر د همدغه ابتدا څخه د دې لوی جهان د لایتناهي پدیدو او خارق العاده رنگنیو په هکله عملاً بې تفاوته نه دې پاتې شوې. که ځینې کسانو تل شپې دستورو په نظاره سبا کړي، دهغوی حرکتونه او تګ لارې یې تعقیب کړي، په هغې کې یې مختلف اشکال، حرکات، حدود او ارتباطات پیدا کړي، بی ساري

عظمتونه، بې شمیره نظامونه او د قدرت مرکزونه موندلي، پدغه لوی جهان کې يې خپل موقف او موضع تثبیت کړي، لازمي قانونمندی يې کشف کړي او فومول بندي کړي، د علم او معرفت کړي، مرحلې، امکانات او متودونه ایجاد کړي، حق او حقیقت ته قایل او پخپله ددغه لاری لارویان او پیروان ګرځیدلي دي.

دوهمې ډلې د عملي درک او فهم له مخې زیارونه ګاللي او د بشري ضرورتونو او نیاز دپاره يې د مادي نعماتو سترې زیرمې ایجاد کړيدي. دریم، څلورم او نورو د علم، فرهنگ او داسې نورو ساحو کې ستر خدمتونه سرته رسولی او عملي نتایج يې تر لاسه کړيدي چې اول لاس تحقیقاتي لاسته راوړنو په باره کې معلوماتونه يې دلویو او کوچنیو مجموعو په شکل دنړۍ په عامه کتابخانو او ارشیفونو کې موجود دي.

زه غواړم یواځې ځینې پرنسیبي مسائلو او عامو قانونمندیو ته دخپل لید لوري او فهم له مخې اشاره وکړم. خو ددې علومو د متخصصینو دپاره پکار دي چې دنوي مادي تخنیکي امکاناتو، علمي پرمختیاوو، نظریاتو او متودونو په اساس هریو پخپله ساحه کې لازم تحقیقاتي مواد او نتیجه گیری وړاندي او په ارګانیک ډول دهغو له مخې ددی مادي، معنوی لایتناهی مناسباتو، دینامیک تحول او تکامل دپاره علمی قانونمند بنیاد کښیښودل شی او یواځې علم دپولو پدیدو، مظاهرو او مناسباتو دحقانیت او واقعیت دتثبیت دپاره یواځینې معیار او محک ومنل شي او احساساتو او تخیلاتو رول یواځې احساساتي او تخیلي مسائلو او پدیدو په ساحه کې محدود شي.

همغسې چې په فلسفي علم کې دغلطو، ناقصو او خامو فکري تراوشونو په نتیجه کې انحرافي او غلطو تیوریو او فورمولبنديو ځای نیولې وؤ دلوی جهان په باره کې هم دغه ډول انحرافي تیوریو، تخیلي نظریاتو، فرضیو، ارقامو او اعدادو هم ځای نیولې چې دمقنع ثبوتی دلایل وړاندې کول يې په هکله ډیر مشکل کار ګڼل کیږي.

دپخوانیو انسانانو لپاره هغه چاپیریال چې ژوند يې پکې کاوه ددې لوی جهان په معنی او مفهوم وؤ. تر کومه ځایه پورې چې يې منزل وهلې شو او نظريي رسیده، په هغه ځای دهغوی جهان ختمیده او دهغې برید څخه وړاندې په اصطلاح دپیریانو، دیوانو، بلاګانو، جوج ماجوج جهان او یا مطلقه تاریکي مستقره وه. ددوی جهان کیدلې شو چې دطبیعي عوارضو، انساني دښمنیو او حیواني خطرونو پواسطه هم محدود شي. پدې باره کې مختلفو عقلي، عقیدوي، مذهبي او داسې نورو نظریو افسانو ځای نیولی وؤ او خلکو پری باور کاوه. دا خبره اوس هم معموله ده چې "څلور کنجه جهان می ورپسې ولټوه" یا "دا څلور کنجه جهان ما ټول لیدلې" معلومیري چې دهغوی په نظر دې جهان څلور کنجه درلودل او دهموارې پرتې ځمکې په شکل وو. دا ډول تخیلي کیسي او افساني دیوه نسل څخه بل ته تر نننۍ ورځې پورې ډیري پاتې دي او ډیر خلک پری اوس هم باور لري.

افلاطون چې د ق م په ۴ پیړۍ کې اوسیده دلوی جهان په باره کې يې لیکلي نظریات پریښي دي. هغه دجیوسنتریزم دنظريي پیروي کوله. جیو په یوناني ژبه کې ځمکې ته وايي یعنی هغه پدې عقیده وؤ چې ځمکه دجهان مرکز، پر ځای ولاړه

ده او لمر او نور ستوری دهغې چار چاپیر گرځي. افلاطو دځمکې په کرویت عقیده نه درلودله. کوپرنیک (۱۵۴۳) — ۱۴۷۳) پولینډی عالم د لومړي ځل لپاره وویل چې ځمکه کروي ده هم پخپل محور او هم د لمر په مدار گرځي. کوپرنیک دهیلو سنتریزم د نظریې پلوي وؤ یعنی لمړیې د جهان مرکز گانه او پدی عقیده وؤ چې ټول ستوري په یوه سطحه کې د لمر نه گرد چورلي. سره د ځینې اشتباهاتو بیا هم د کوپرنیک نظر د جهاني معلوماتو په باره کې یو ستر انقلابی بدلون رامنځته کړ.

کانت، لاپلاس، کپلر او ځینی نورو د کوپرنیک اشتباهات اصلاح او د سماوي اجرامو د حرکت په باره کې یې ځینې فزیکي او متماتیکی معلومات وړاندې او شمی یې جوړې کړې.

لاپلاس د ستورو او سیاراتو د پیدایش په باره کې خپله د نیبولا چې گرم غاز ته ویل کیږي، کانت د گرد او وړو او چمبرلین د یخونو د کوچنیو ټوټو د موجودیت څخه د ستورو او سیارو د منځته راتگ په نظر ودریدل. هغوی د اهم وویل چې لمر د کائناتو مرکز نه بلکه لمر هم د نورو ستورو غوندې یو ستوري او یواځې زموږ د شمسي نظام مرکز گڼل کیږي. ځمکه او نورې ددی شمسي نظام سیارې ترې گرد چاپیر په خپلو معینو مدارونو گرځي.

ددوی او ځینې نورو عالمانو د نظریاتو په اساس د کسموگونې یعنی د ستورو او جهان د پیدایش، کسمولوژي، استرونومي، فضایی نسبتې تیورې او داسې نورو علومو او تیوریو اساسات فورمولبندي او اړونده څیړنې پیل شوې.

کله چې نیوتن د جاذبې عمومي قانون کشف کړ، پدی

علومو کې نور ستر بدلونونه راغلل. دغه قانون یې د ټولو اجرامو لپاره قابل د تطبیق وگانه او د دغه علومو ټول مسائل لکه دنورو فزیکي قضایاوو په څیر څیړل شروع شول.

په ۱۹۵۷ کال کې فضا ته د توغندیو توغول پیل او بیا سپوږمې، مریخ او نورو سیارو ته سفرونه شروع او دغه توغوندي د ټاکلو لارو ځینې په ټاکلو محلونو کې بنسخته او ډیر بار ارزښته معلوماتونه ځمکې ته رالیږي او په حقه د دغه علومو او اړونده عالمانو ستر بریالیتوبونه گڼل کیدلې شي.

کومه هراړشي چې د جهان پیژندنې په باره کې پورته ذکر شوه عالمانو او یانورو پوهانو وړاندې کړې، سره ددی چې هغوی پخپله هم پرې پوره باور نلري او هیچا تر اوسه جرئت ندې کړې چې په خپلو نظریو او فرضیو ټینګ ودریږي او یا دهغې په باره کې د منلو وړ مقنع ثبوتی دلایل وړاندې کړي، بیا هم زه ستر بری او د منلو وړ بولم. خو زما لپاره هیڅکله دا د منلو وړ نده چې د داسې احتمالي، تخیلي غیر دقیقو نظریو او فرضیو په اساس څوک وغواړي چې حقیقي علمي تیورې او فومولبندي جوړې کړي. لازم دادي چې هرې نظریې ته دهغې د محتوا مطابق ارزش ورکړل شي او په پټو سترگو معجزه ونه گڼل شي.

د فلسفې علم په بحث کې مونږ ولیدل چې څه ډول د مختلفو نظریو او مکتبونو پیروانو په ډیر څرگندو مسائلو کې یو بل ته ندې قانع شوي او خپلې لارې یې تر نننۍ ورځې پورې جدا ساتلي او تعقیبوي یې.

دلوی جهان په باره کې مسائل او نظریات لا ډیر مغلق او یو پیچلې ځنځیري سیستم جوړوي چې دیوه اړخ څخه تر بل اړخ

پورې سفر او منزل یې ناشونې بریښي ځکه چې دغه پروسې ډیرې بطني او په اکثره مواردو کې ملیونونه کلونه دوام کوي او دمختلفو نظامونو او سیستمونو ترمنځ مسافې چې دیوی مشترکې قضیې او فرضیې په ترڅ کې یې څیړل ضروري بریښي هم کله د ملیونونو نوري کلونو په اندازه وي. لا پخواني عالمان پدې عقیده وؤ چې دا جهان لایتناهي او دمختلفو بې شمیره گلاکتیکونو "کهکشانونو"، سیستمونو او نظامونو څخه جوړ او دهر مجاور نظام، سیستم او گلاکتیک او داسې نورو تر منځ د حساب څخه وتلې مسافې پرتې دي.

په کوم گلاکتیک کې چې زمونږ شمسي نظام واقع دي ستوري یې مونږ اکثر اً په غیر مجهزو ستروگو لیدلې شو. اړونده عالمان پدې باور دی چې زمونږ په گلاکتیک "کهکشان" کې ۱۰۰ ملیارده زمونږ شمسي نظام غوندي او لا دهغې څخه لوی نظامونه شته چې دهمجواره نظامونو ترمنځ مسافې ډیرو نوري کلونو ته رسیږي. که مونږ نور گلاکتیکونه هم په نظر کې ونیسو نو تعداد، مسافې او مناسبتونه هریو لایتناهي ته رسیږي. د داډول لایتناهي سیستمونو، نظامونو، مسافو او مناسبتونو د موجودیت او دهغې دهمزمان ستاتیزم او دینامیزم په صورت کې دکومې محاسبې، متماتیکی افادې او عامې فومولبندي امکان نه نن او نه په راتلونکي کې څوک ترلاسه کولې شي. ځکه چې حتا ډیر محدود او ځانگړي مسایل او قضایا باید همزمان په متعددو کار دیناتي سیستمو کې مطالعه او لازم نتایج ترلاسه شي چې اصلاً ناشونې کار گنبل کیږي. نن چې کوم عالمان داډول محاسبې سرته رسوي فوق العاده احتمالي وي او هغوی تل هڅي کوي خپل

اشتباهات د متعددو احتمالي ضریبونو په استعمال سره اصلاح او تلافی کړي. خو کله نا کله بر خلاف دهغوی غلطی څو چنده کیږي.

دمخه اشاره وشوه چې دغه پروسې ملیونونه کلونه دوام پیدا کوي. نو دیوی خوا دانسانانو د بې شمیره نسلونو عمر ددې لپاره کفایت نه کوي چې یوه پروژة تکمیل او د بلې خوا اوس چې شخصي او دولتي شرکتونه او مؤسسي غواړي عاجلې انتفاعي پروژي پکار واچوي، کله به څوک حاضر شي پداسې پروژو کې سرمایه گذاري وکړي. دریمه خبره داده، ډیر وخت کیدلې شي داسې هم پینښه شي، کوم نظام چې مونږ غواړو مطالعه او دهغې په اساس عامه قانونمندی فورمولبندي کړو ملیونونه او یا لاقلاً ډیر ډیر کلونه پخواله منځه تللي اوسي او زمونږ هڅې به خوشې په خوشې دیوه داسې انجام شوي عمل په باره کې سرته رسیدلې اوسي چې په حقیقت کې فزیکي وجود نه لري او مونږ یواځې دهغوی د انعکاسي تصویرونو په څیر نو مصروف او طبعاً ب نتایج به یې هم گټورې پایلې ونه لري.

ډیر وخت ځیني عالمان پخپلو محاسبو کې دوگانه «+» «-» نتایج ترلاسه کوي او دهغې له مخې په مثبت منفي، وجود او عدم وجود لکه ماده-انتي ماده، ماده-خلاء، ذره-انتي ذره او داسې نورو مفاهیمو چې گوندي ماهیوي تضادیت لري اطلاق کوي حال دا چې په اکثره مواردو کې هغوی ماهیوي تضاد نلري او یواځې قبول شوي او منل شوي صول، علائم او افاده کوي. زه نپوهیږم څه ډول پدغه مسایلو کې ددغه پوهانو باسواده او باشعوره ذهن او منطق دامني چې دداسې بیحسابه انرژي

لرونکو لویو کتلو تر منځ او یا اړخ ته دغه ډول تش په نامه خلا وجود لرلې شي. زه چې پدې باره کې شاید ډیر ناخیزه معلومات ولرم بیا هم زما ذهن او منطق هیڅکله دانښي منلې او که څوک ددې خبرې مدعي او سې دهغه څخه زما پوښتنه داده چې ددغه یو جانبه بې حسابو پوښتنیال په مقابل کې چې نوموړې خلاء ته ددې ټولو کتلو د غورځولو دپاره موجود دې کومه متقابل قوه مانع کیدلې شي؟

زه پدې عقیده یم چې پدې لایتناهي لوی جهان کې دیوې ذرې په اندازه خلاء او په بل عبارت مړه نقطه وجود نشي لرلې. که په رښتیا سره د ډول کوچنی خلاء د موجودیدو امکان پیدا شي نو د لوی جهان به پکې غرق او واقعي قیامت به جوړ شي. که چیرې بیا هم دا و منو چې داسې کوچنی خلاء پیدا شوه او د لوی جهان پکې غرق نشو نو دا به ددې معنا ولري چې همدغه د کوچنی ذرې په اندازه خلاء بیل جهان، هلته جداگانته قانونمندی او العیاذ بالله هلته دبیل خدای حاکمیت موجود دې. چې نشته !!!

همغسي چې د لوی جهان لایتناهي، مناسبات لایتناهي او بدلون او تکامل لایتناهي گڼل کېږي همغومره د ابحاث هم اوږدېدلې شي. لیکن د پورتنیو څه نا څه یادونو په نتیجه کې ویلې شو چې بشر د تل لپاره نه یواځې پدې علت چې دا جهان د ابعادو، تعداد او تنوع له پلوه لایتناهي دې دکلي معرفت څخه عاجز دې بلکه دهغې همزمان بدلون او تکامل، ستاتیزم او دینامیزم هم داکار ناممکن گرځوي.

څه ډول تعاملات د مثال په ډول زمونږ د نظام په لمر او دمشابه بې شمیره نورو لمرونو په دننه کې پېښېږي چې

د ډول لایتناهي کمی نه ختمیدونکې انرژي د تولید باعث کېږي؟ پدې لوی جهان کې د مطلقو تورتمې ساحو یا تورو غارونو د موجودیت راز په څه کې دې چې هر څه یې په لمن کې ورلوېږي دوباره یې څوک په حال نه خبرېږي؟ خو ویل کېږي چې هر څه دهغې په غیر کې داسې زیښنل کېږي چې د ټولو موجوداتو مالیکولي، اتمی، پروتوني، الکتروني، پوزیتروني، نیتروني، کوارک، نیترون او دهغې څخه لاپسې کوچنیو ذراتو د جوړښتونو پنجري او پښتۍ داسې ورماتوي او یو په بل کې ورتباسي چې د لویو ستورو په حجم کتلو څخه د فوټبال د توپ په اندازه او لا کوچني حجمونه جوړوي. سوال پیدا کېږي دغه تورو غارونو کی چې ځینی کسان یې خلاء بولي دومره عظیمه قوه چې داکار سرته رسوي له کومه شوه چې ددغه عظیمو کتلو د اجزاو په تېر کې چې کومې لایتناهي قوې موجودې دي دفع او بیا څه ډول یو تشکل رامنځته شو چې دغه عظیمی قوې یې پخپل کوچني حجم کې ټینګې ونیولې او ویې ساتلې. داسې هم ویل کېږي چې دغه تورو غارونو کې هر څه په حقیقت کې دنوي جهانونو د جوړښت په اولیه موادو بدلېږي، کرار کرار تجمع کوي او کله چې بحراني کتلې ته رسېږي **BigBang** (لویه چاودنه) کوي او هر څه په اصطلاح دلاپلاس او گانت په نیبولایعنی گرم غاز او گرد او یا د چمبرلین د یخونو په ټوټو او یا په بل عبارت دنوي جهان د بنا په څښتو بدلوي او نوي جهانونه ترې جوړېږي. د ډول فرضیو وړاندې کول، منل او ردول درې واړه مشکل کار دي. په هر حالت کې یې عجله پکار نده او پوره غور او سنجش پری کول پکار دي.

د کانت، لاپلاس او چمبرلین دنظریاتو په هکله د ډیر حسن نیت په صورت کې کیدلې شي دلوی جهان د بدلون او تکامل په پروسه کې د ډیر کوچني عامل او ډیر خصوصي حالت په حیث ومنل شي نه د جهان د پیدایش دمبداء او یا په کل کی دهغی د عواملو په حیث.

ځیني کسان پدې باره کې عقیده لري چې ددې جهان زور دفتر اول او اخر نلري او څوک ترې نشي خبریدلې، او د پوهانو او فیلسوفانو د تخیلي، تصوري او فنتازي تیوریو وړاندي کولو لپاره یې بوینه د خامو خټو ناپایداره پلندی. برابره کړې ده. پدې باره کې زه پدې عقیده یم چې پدې جهان کې هیڅ شې بې پله نه ورکیري، ددې جهان د زاړه دفتر ټولې پانې پوره دي او دامکاناتو په لاسته راوړلو سره هر وخت چې مونږ وغواړو د حاضر وخت په بنیاد د دفتر د ابتدا څخه تر انتها پورې مطالعه او محاسبه کړو. دا موضوع په یوه بله لیکنه کې ما په کافي اندازه څیړلې ده.

ډیر وخت داسې هم پېښیږي چې ځیني کسان د خپلو فرضیو د تائید په خاطر د ناقصو فکري تراوشونو او حتی کله نا کله د خود ساخته منطق او استدلال له مخې ځیني نوری فریې وړاندې کوي او په نتیجه کې اشتباهات لاسې زیاتوي.

دمخه یا د آوری وشوه چی کله نیوتن د ځمکی د جاذبې عام قانونو کشف کړ، انشتاین نسبي تیوري او همداسې نورو عالمانو نور فزیکي قوانین کشف کړل هغه د ټول لوی جهان د پاره عام ومنل شول او دهغی په اساس یعنی د فزیک د علم د قوانینو او البته دلوی جهان پوری تړلی نور مسائل او قضایا د کیمیا، بیولوژی، متماتیک او داسې نورو علومو له

مخې څیړل کیږي. زما په نظر دا مسئله هم د پوره تأمل وړ ده. ځکه چې د ډول علوم په ځانگړي توگه په حقیقت کې وجود نلري. ددې علومو په نامه کیدلې شي ځانگړې افادې لکه $2 + 2 = 4$ ، H_2 So_4 ، $E = mc^2$ او داسې نور مفاهیم او معادلې وجود ولري خو کله چې خبره تعامل او پروسې ته رسیږي دا افادې هیڅکله په ځانگړي توگه نه پاتې کیږي او دلمړی لحظې څخه تر پایه پورې په متداخل ډول هر څه دوام پیدا کوي او دغه علوم یواځې په متمم، مکمل او همزمان تداخل سره یوه پروسه تکمیل او یوه عامه قانونمندی افاده کولې شي. او بس.

اوس پخپله قضاوت کولې شو چې ایا ممکنه ده دلوی جهان او یالوی علم عامه قانونمندی یواځې د فزیک د علم یا دهغه د کوم ځانگړي قانون لکه د جاذبې قانون، نسبي تیوري او داسې نورو پواسطه افاده کړو او که څوک غواړي دا کار وکړي او یا یې کړي وي څومره حق په جانب او نتایج یې څومره دقیق گڼل کیدلې شي. دې کې شک نشته کله چې دعامې قانونمندی مسئله مطرح نه وي په خصوصي ځانگړو مسائلو کې ددغه علومو ځانگړي قوانین تر نننۍ ورځې پورې د استفادې وړ وو، خو محاسبوي نیمگړتیاوې او تفاوتونه د منل شوو او تجربه شوو دبی خطری د ضربونو او یا د تدریجي اصلاحي پروسو «**correction**» پواسطه تلافی کیږي او دممكنه حوادثو د پېښیدو څخه جلو گیری کیدلې شي.

دمخه وویل شول چې دلوی جهان ځیني نظامونه له مونږ څخه دوامه لیرې واقع دي چې نور دهغه ځایه څخه تر مونږ پورې په میلیونونو کلونو کې رارسیدلی شي. ځیني وخت داسې هم پېښېدلې شي کله چې دلمړي ځل لپاره ددغه نظام څخه

مونږ معلومات تر لاسه کوو پخپله دغه نظام له منځه تللي او سي خو مونږ به هغه ديوه موجود نظام په حيث گڼو، ځکه کله چې نور له هغه ځايه زونږ په لور حرکت کاوه، دغه نظام موجود وو او مونږ لپاره له منځه تللي او موجود نظامونو تر منځ مشکل گڼل کيږي.

دا قضيه ددی دليل هم کيدلې شي، ووايو چې پدې لوی جهان کې هېڅ کومه پدیده بې پله لا درک کيدلې او له منځه نشي تللې او دهرې کوچنۍ او لويې حادثې او بدلون او تکامل په هکله معلومات د تل لپاره پاتې کيږي او دامکاناتو په صورت کې د پرنسيب له مخې هر ډول محاسبې تر سره کيدلې او هر ډول معلوماتونه لاسته راوړل کيدلې شي. مونږ کولې شو په دې باره کې ډير ژوندي مثالونه راوړو لکه د **DNA** له لارې د وراثت تسلسل تثبیتول او تعقيبول، او که په راتلونکي کې انسانان نور امکانات هم پيدا کوي نو کولې به شي د تيرو حوادثو او پروسو په باره کې معلوماتونه تر لاسه او دراتلونکي په باره کې قانونمندی دقيقي پيشگويي او اټکل وکړي. ليکن دلوی علم څښتن دلوی جهان په ټولو حوادثو او خورا کوچني حرکت باندي په تيره، حال او راتلونکي زمانه کې علیم البصير دې.

همغسې چې دلوی جهان د ابعادو، پديدو د شکلې او ماهيوي تنوع، ديناميکي و جدي حالت، او نورو ذات البيني پروسو له مخې لايتناهي او محاسباتي افاده او قانونمندی فورمولبندي يې دبشري عملي امکاناتو څخه وتلې او ناممکن کار گڼل کيږي په همدې توگه د دغه جهان ډيره کوچنۍ پدیده هم دننه پخپل ذات او ماهيت کې همدومره ډيره ژوره او په هغې

باندي د حقيقت په حيث کامل علم او معلومات پيدا کول دانسان دمقدراتو څخه وتلې او اچت کار گڼل کيږي. حال داچې په پرنسيب او نظر له مخې انسان لپاره، چې د خدای خليفه گڼل کيږي کوم ممانعت نه شته، خو په عمل کې، څرنگه چې ددې کار لپاره کوم ضرورت نه ليدل کيږي، نو يې عملي مقدرات هم موجود نه دي.

سقراط، افلاطو، دهغوی څخه وروسته نور ډير عالمان او حتا ننني ملايي حکمت او ځيني فلسفي نظريات اوس هم پدې عقیده دي چې دا جهان دخلورو عناصرو څخه جوړ شويدي حال دا چې تر نننۍ ورځې پورې دکشف شوو عناصرو شمير له ۱۱۸ عناصرو څخه پورته ځغلي او د مندليف په جدول کې لا ډير نور ځايونه خالي پاتي دي. ځيني کسان ماليکول چې د ځانگړو فزيکي، کيمياوي او داسې نورو خواصو درلودونکي دې ددي جهان د بناء اساسي څښتنه گڼي او ځيني نورو عالمانو اتم تر دانژدي پرون پورې غير قابل تجزيې واحد گڼه او پدې عقیده وو چې اتم پرته له شکه ددې جهان د جوړښت اساسي ډبره تشکيلوي. اوس چې اتم تجزيه شوې او دهغې په داخلي نظام کې مختلف نور کوچني واحدونه او حتا مستقل نظامونه موندل شوي بيا هم ذروي، هايډروجنې او نور تعاملات او چاودنې د اتم په نوم ياديږي.

زه په دې عقیده يم، څرنگه چې د اتم په تشکل سره عناصر تشکل مومي، نود عالم الاسباب ټول خلقتونه او پديدي پرته له شکه د خدای په مقضي الامر اراده سره د اتم د جوړښت له لارې تشکل موندلې او په حقه سره ددې جهان د بناء څښتنه گڼل کيږي. شايد داسې پوښتنه پيدا شي، خورا کوچنۍ ذري چې تر

اوسه پورې یې بشر په میندلو قادر شوې دکوارکاو نیتیرین په نومونو یادېږي چې دانرژي په درلودلو سره ځانونه بنسکاره کوي ، نو ولي دغه کوچنی ذرې ددې جهان دبناء او دهغې پورې اړونده خلقتونو او پدیدود جوړښت خښتې نه شي جوړیدلې ؟ ددې علت ډیر عوامل کیدلې شي ، خو زه به ځینې دلته ذکر کړم . لومړې دا چې دغه کوچنی ذرې دوامداره او پایداره ژوند نه لري او لکه چې دمخه هم ورته اشاره وشوه ، یواځې هغه وخت څرگندیدلې شي چې انرژي ولري . خوداچې وروسته څه ورپېښیږي ، دهغوی په دننه کې کومې پروسې جریان لري ، په کومو نورو کوچنیو اجزاوو ماتیدلې شي او ددې لوی جهان په جوړښت او نظام کې څه ډول موقف لري هیچا ته څرگنده نده او هیڅوک پرې نن هم نه پوهیږي . خو زما په عقیده لکه څرنگه چې یو وخت اتم داسرارو پټه خزانه گڼل کیده دهغې په منځ کې هر بعدی کوچنې واحد به هم دهمیش دپاره دغه ډول پټ رازونه دځان سره وساتي . دوهم دا چې دغه کوچنی ذرې طفیلی او داتم په چاپیریال پورې تړلې ژوند لري او داتم دچاپیریال څخه د باندې یې پیدا کول دي . اتم پرته له دې چې نسبي پایداره ژوند لري ، په خپل بنیاد کې د نسبي خودبقاء او خود کفاء پایداره جوړښتونو لپاره مقدر او مقضي قایم بالذات قانونمند پو تنسیال لکه ویلانسن او داسې نور لري . په دې باره کې به په راتلونکي کې انشاءالله توضیحي بحث وشي .

څرنگه چې ددې لوی جهان اخري پولې ته څوک ندي رسیدلې چې دبل جهان خواته پښه ورواړوي او نه هغې جگې څوکي ته څوک ختلي چې ښکته ژورې کندی ته تپ ووهي په همدې ډول ددې جهان کوچنیو واحدونو کوچنیو کوټگیو ته

سفر هم لاپای ته ندې رسیدلې او زما په نظر هیڅکله به زمونږ دذهن رڼا دغه تاریکو او ژورو کتونو ته ونه رسیږي او نه به زمونږ فهم او درک پدغه کوچنیو محلونو کې دمعمولو پروسو او ورځنیو جریانونو دفورمولبنديو په افاده باندې قادر شي . خو هغه چا چې په قضاء کې ددغه جوړښتونو بنیاد ایښې دې او دهغې دپاسه یې ددې لوی جهان مانې آباءه کړي او دغه لوی نظام دهمیش دپاره په همزمان متغیر ، متکامل ستاتیک او دینامک وجدي حالت کې ساتي طبعاً هره لحظه دخپل لوی علم دلارې دهغې په ټولو خصوصیاتو ، اوصافو او قانونمندیو عالم او قادر دي .

عظمت ، طاقت او لوی پوتنسیالونه په لویوالي کې په عادی او رواجی منطق برابره او منلی مسئله گڼل کیږي ، خو دغه پدیدې په خورا کوچنیوالي کې یواځې هغه څه دي چی دلوی علم او لوی جهان دابدیت ، متقابل استلزامیت او ابدي دیالکتیک اساسي زړې تشکیلوي او دبلې خوا دا هغه یواځیني ممکنات دي چې انسان دخپل شعور او درک له مخې دمیکره جهان د عظمتونو په اساس دماکره جهان عظمتونه تصور کولې ، مشابهنه او مناسبتونه موندلې او په قیاسي او استقرایي لحاظ دلوی جهان دپاره دلوی علم دقوانینو نسبي فورمولبندي او مقایسوي ارزوني کولې شي .

په همدې باره کې یو لنډ وضاحت . دلمر دننه د عظیمو ذروي انفجاراتو ، دهیلوم او نورو اړونده عناصرو د تجزیې ، دمیلونونو درجو حرارت ، د بې حساب انرژي تولید ، د فوتونونو د تسلسلونو یواسطه دمیلونو کیلومترو په لیریوالي دهغی انتقال او دهغی یواسطه دنبات دکلوروفیل په

کوچنی حجره کې دفتو سنتیزد عمليې په ترڅ کې دېې حساب به رنگارنگ غذايي ذخایرو تولید او یا هغه پخپله بالذات د ټولو موجوداتو د بود ونبود او مرگ او ژوند علت او معلول ګرځول په رښیتا چې د عظمت معجزه ده او د نیمه باسواده انسان د ادراک او فهم څخه او چته مسئله به هم نه اوسي. خو هغه قوه چې د اتم په هسته کې د دوه همجوار پروتونونو تر منځ او یا دهغوی تر څنګ لکه د ویده بنامار نیترون په سینه کې موجود ده د عادي انسان خولا څه چې عالمان یې هم پوره په راز ندي پوهیدلي او نه یې د سنجش د عهدي څخه وتلي شي. نو پدي باره کې دکهترې او مهترې اطلاق هم د پوره تأمل وړ دي.

نپوهیږم چا شمیرلي او څه ډول یې شمیرلي خو داسې وایي چې د انسان کوچني مغز د ۱۵ ملیارده عصبي او نورو اړونده رېښکیو او بې شمیره کوچنیو واحدونو څخه تشکیل شوي دي چې عایق، نیمه عایق او هادی جوړښتونه لري او اړونده واحدونه او جوړښتونه په مستقیم او غیر مستقیم ډول د هادی او نیمه عایق رېښکیو پواسطه تړي او یا یې د عایق حایل پواسطه جلا کوي. هر څوک فکر او سنجش کولې شي چې پدي کوچنیوالي سره دا څومره پیچلې او مغلق جوړښت دی. څومره بې شمیره فعالیتونه سرته رسوي. څومره بې شمیره او مغلق سیستمونه په شعوري او لا شعوري ډول اداره کوي، څومره بې شمیره معلوماتونه د ځان سره ساتي او د څومره... بې شمیره لکه دفاعي، معیشتي، ارثي، تکاملي او نورو اجراتو قابلیت لري او تقریباً په لحظوي شکل د دغه پدیدو د مناسبتونو له مخې په نسبي قضاوت او نتیجه گیری هم قادر دي.

هو! دا هم لویه معجزه او خارق العاده خلقت دي. که دنننې.

تخنیکي - علمي سويي مطابق دومره مواد راټول او دغه ډول مغلق میکانیزم ترې جوړ چې اول ممکن ندي او که ممکن هم شي نو دهغي د ځای پځای کولو د پاره به که دروغجن نشم ددي ځمکې څخه لوی سر پکار وي.

د بې خوا انساني، حیواني او نباتي حجرات چې میکره سکوپي واحدونه ګڼل کیږي او په هغې کې ډیر زیات نور کوچنی واحدونه چې ځینی یې تر اوسه کشف او د ځینی نورو په کشف لا تر اوسه د بشر لاس ندي بر شوې او سريې پري نه خلاصیږي. زه پدي باره کې دقیق نه غږیږم ځکه چې پوره پري نپوهیږم خو داسې وایي چې دغه کوچنی حجره کې د امینو اسیدونو تسلسلونه، د ۴۶ کروموزومونو واحدونه او یا ۲۳ جوړې کروموزومونه او په هغې کې DNA, RNA او داسې نور واړه جوړښتونه چې تر اوسه پرې هیڅوک پوره نه پوهیږي موجود دي. DNA د تعجب وړ ډیر کوچني جوړښتونه دي چې د انسان د وجود د اعضاوو، اجزاوو، اوصافو او ټولو نورو کمی او کیفي جوړښتونو د ارثي انتقال پروګرام پکې پروت دي. دغه پروګرام د انسانانو د موجوده څه د پاسه ۶ ملیارده نفوس، د مختلفو اتنیکي - نژادي ګروپونو، ملیتونو، قومونو، طائفو او منفردو انسانانو په اقییت او عمودیت کې یو تریله سره څرګند تفاوتونه لري. یعنی د انسان د وجود دیوي کوچنی حجرې څخه نیولي د بدن د ټولو اعضاوو لکه قلب، جگر، پختورګو، سترګو، غوږونو، دسترګو درنګ، ویښتانو، د ویښتانو درنګ، د پوستکي درنګ، د انسان د مغز مغلقترین جوړښت، بلکه د هر انسان د خصوصیاتو په تفاوتونو او د زماني فاکتور د دیالکتیکي بدلون او تکامل په عمودیت او اقییت

کي ټول کمي او کيفياوصاف او خصوصيات هم پدغه پروگرامونو کې په نظر کې نيول کيږي. د همدغه خصوصياتو له مخې د بوسنیا د ۸۰۰ تنو مسلمانانو مړي چې څو کاله پخوا په جنگونو کې وژل شوي وو او همداسې د شهيد محمد داود خان دکورنۍ اعضاوو ټول کسان تشخيص او خپلوانو ته سپارل شول. د ازمونږ پدې کوچنۍ نړۍ کې دخلقت دعجايباتو د پيری ساده، نيمگړې او ناقصې يادونې نمونه گڼلی شو. راشی پدی باره کي ډير ژور فکر وکړو چې کومې پديدي ته زيات ارزش قائيدلې شو. دانسانې مغز ته او که ډير کوچني DNA ته او داهم په نظر کي ولرو چې دغه ډول دخلقت عجائبات او معجزې به نورې څومره موجودي اوسي؟ (د معجزې کلمه دلته يواځې په لغوي مفهوم سره راوړل شويده.)

راشۍ پدي خبره هم فکر وکړو چې دا هر څه ټول خوشي په خوشي يواځې دعظمت او قدرت نمايش دې او که دې دڅه لپاره دې؟ او که دا هر څه د حقيقت او واقعيت مظاهر او پديدي دي چې پوهيدل او باور پرې کول پکار دي. نوموړې پديدي که ديوي خوا دانتباه په خاطر دعظمت او قدرت نمايش هم اوسي دبلي خوا دعالي علمي کلتور نمايش هم دې چې انسان دباشعوره، عاقل، عالم خلف په حيث ددغه عالي علمي کلتور ددرک او عملي عام تطبيق او ترويج مسئوليت او مکليفيت په غاړه لري. نه دا چې دخپلو شعوري، علمي او مادي تخنيکي امکاناتو په وسيله په ذات البيني انساني او عام خلقتي مناسبونو او مسايلو کي دتبعيض او تنگنظري څخه کارواخلي او دشخصي گټو په خاطر لکه نن چی په نړۍ کي ظلم او ناروا دوام لري، په نورو باندي مظالم روا وگڼي .

زه باور لرم چې خدای لوی ذات دې. زما په شعوري طيف کي نه ځاييږي. زه په قاصر شعور او عقل ځان د خدای د لوی ذات او صفاتو د معرفت جوگه نه بولم. خو په هغه څه چې د خدای په باره کي د خدای په کلام کي ذکر شويدي، پرته له شکه باور او ايمان لرم او ټول شکونه مي په يقين او کلکه عقیده بدل شوي دي او همدومره دپاکي عقيدې په خاطر زما او بل هر چا لپاره کفايت کوي .

زه پدي هم عقیده لرم چې انسان خدای پدي جهان کي خپل خليفه گرځولي دي او هر انسان د خپلو مقدراتو له مخې په نسبي لحاظ د خدای په علم دپوهي مقدرات هم لري. خدای دا جهان او ټول خلقتونه قانونمند پيدا کړي، قانونمند پايي او قانونمند بدلون او تکامل مومي. هر انسان کولې شي يواځې ددي لاري په عملي او نسبي ډول د خدای په علم ځان پوه کړي. د خدای د ذات او صفاتو د معرفت لار د خدای کلام او په علم د پوهې لار عالم الاسباب او ټول خلقتونه دي. اضافه له دي لاري وجود نلري. تخيلات، تصورات او نوري هر ډول هڅي پرته دوخت ضايع کولو څخه بل څه نه دي.

زه او بل هر څوک بايد هڅه ونکړي عبث د خدای د ذات او صفاتو په باره کي خبري وکړي. خدای انسان د خپل علم په معرفت مقدر او مکلف گرځولي ترڅو دبشریت په گټه دهغي څخه عملي استفاده وشي. انشاء الله

د عینیت او ذهنیت دیالکتیک

ذهنیت نسبي عینیت دې ځکه چې په کلي ډول عیني واقعیتونه نه شي منعکس کولې او هر مشخص ذهنیت په خپل ذات کې عیني واقعیت دې. همغسې چې د تلویزیون او سینما په پرده څیرې او رنگونه د عیني واقعیت په څیر د نورو عیني واقعیتونو د نسبي عیني انعکاس په توګه منلې شو او د اړول ډیر نور مثالونه هم کیدلای شي راوړل شي، د اهم باید و منو چې ذهنیت هم په خپل ذات کې عیني واقعیت دې چې په نسبي لحاظ نور عیني واقعیتونه منعکس کوي. کله چې نوې پدیدې د دیالکتیکي تکامل او تغییر په نتیجه کې ظهور کوي، په نوي شکل او ماهیت د نورو پدیدو سره په دیالکتیکي ارتباط کې واقع کیږي او په نوي شکل او ماهیت په ذهنیتونو کې انعکاس پیدا کوي.

ذهنیتونه همیشه د تکامل په مختلفو دورو کې د عینیت سره په دیالکتیکي ارتباط کې واقع وو او نوموړو ارتباطاتو پخپله په ذهنیتونو کې تر نننۍ ورځې پورې په شکل داشکالو په خورا مختلفو ډولونو سره انعکاس پیدا کړيدي. د چا ذهنیت د ذهنیت څخه بیګانه شوي او په خپله خیالي

تنگه دنیاګۍ کې چې اصلاً خارجي عیني وجود نه لري دیوه بی ساري قدرت، دیوې مطلقې ایده، دیوه جهانی روح او دا سي نورو په څیري تبارز کړيدي او د خپل ذهنیت له وریځو څخه يي ځانونو دپاره مجازي خدایان جوړ کړي دي.

ځیني نور چې د ذهنیت سترګي يي هم غړیږي او غواړي واقعیتونه په عیني ډول تشخیص او تعریف کړي د ذهنیت سره په اصطلاح ذهني کره وپه کوی. دریمه ډله هم غواړي چې فلسفي مسایل د واقعیت له مخې درک کړي خو هغوی د خورا عامیانه لید لوري څخه دغه مسایل ارزوي او د دغه مختلفو عقایدو، نظریاتو او افکارو په بحبوحه او تیل ناتیپل کي علمیت او فلسفه له خپل اصلي قانونمند مسیره پریوتې، د قانونمند فکري تراوش تداوم شلیدلي او د علمي قانونمندی د تیوریتیکي اصولو د منطقي تسلسل په له منځه تلو سره پخپله منطق عامل د بي منطقي ګرځیدلي دي.

په بشري شعور کې، د حوادثو، پدیدو، بدلونونو او قانونمندیو یواځې ډیر کوچني طیف انعکاس پیدا کوي او پاتي برخه لا شعور تشکیلوي. شعوري پدیدې او خلقتونه د انساني مقدراتوله مخې د بشري ذهنیګریو، امیالو او لاسوهني معرض ګرځي او هیڅکله د انساني هوس، غرایزو، حرص او شخصي ګټوپه خاطر د تعرض، نقصاناتو او د نظام د تخریب او تباهی څخه مصون نه شي پاتي کیدلي. خو د دې لوی جهان د خلقتونو، پدیدو او قانونمندو بدلونونو خورا ستره برخه بشري لاشعور جوړوي چې د بشري لاسوهني او تعرض څخه مبرا او یواځې د خدای د مقضي ارادې له مخې د لوی علم د قانونمندیو، اصولو او معیارونو مطابق په متداخل

انتگرالي تعاملاتو سره ددې لوی جهان قانونمند جوړښت، پایښت، بدلون او تکامل پایداره ساتي. شعور او لاشعور په قانونمند دیاالکتیکي ارتباط کې قرار لري او قانونمندی ددغه دیاالکتیک یواځینې اساسي لازمي او کافي شرط ګڼل کېږي. د شعور او لاشعور مناسبت او دیاالکتیک یواځې او یواځې د همدغه لویې علمي قانونمندی له لارې دتماس، تماس، تقابل او راز و نیاز هغه کوچنې محل، نقطه او ظریفه رابطه ده چې بشر په کې د خپل علمي استعداد، شعوري درک، تقوا، کرامت او نورو مناسبتونو او لارو چارو په وسیله د برحق معبود سره الهام او پیغمبرانو «ع» لپاره د وحی او نبوي رسالت امکانات او علت جوړوي. پدې ډول د خدای رابطه د لوی جهان، د هغې د ټولو خلقتونو او په خاصه توګه د خپل خلف مخلوق انسان سره یواځې د علم له لارې ده. ددغه خلقتونو د قانونمند پیدایښت، پایښت، بدلون او تکامل، چې له یوې خوا د خدای د لوی ذات د عدل، انصاف، رحم، کرم او دسترو نعمتونو د سخاوت مندانه پیرزويني اساسي عامل او وسیله ده هم یواځې د علم په بنیاد عملي بڼه پیدا کوي او له بلې خوا د دین او شریعت په صراط المستقیم د خدای او جهان د معرفت هر قدم او هره بیلګه هم د علم په مشعل روښانه کېږي او ددغه ابدي سفر یواځینې مرستندوی او رهنما هم یواځې علم، قانونمندی او باالآخره بیا هم یواځې علم دې چې ټول دغه خارق العاد ناممکن مناسبات د خدای د مقضي ارادې له مخې د متقابل استلزامیت، متقابل منفعت او متقابل ضرورت، جبر او اختیار په بنیاد ممکن ګرځوي. په نتیجه کې ویلې شو چې علم او قانونمندی په کل کې شکل د موجودیت د جهان او په

هغې پورې دارونده پدیدو او خلقتونو ګڼل کېږي.

د شعور او لاشعور دیاالکتیک په حقیقت کې د جهان دمادي موجودیت او دهغې د ټولو پدیدو او خلقتونو د ټولو مناسبتونو د دیاالکتیک د تهداب اساسي تیره او زړې تشکیلوي. د عملي ژوند او تجاربو څخه مونږ د عددی، ګرافیکي، عصبي، روهي، فزیولوژیکي، بیولوژیکي او نورو پروسو له مخې کمي او کیفی شواهد په لاس کې لرو چې د همدغه شعور او لاشعور دیاالکتیک څیرنیز مادي کمیتونه او کیفیتونه جوړوي. پدې توګه ویلې شو چې د شعور او لاشعور دیاالکتیک چې د خدای او انسان او بلکه د خدای د ټولو خلقتونو سره د قضاء او قدر د عام قانون په بنیاد یواځې قانونمنده علمي رابطه جوړوي، هم د مادي ارزشونو له لارې افاده کېږي، یعنی چې د خدای او انسان ترمنځ د الهام، تلقین، وحی او دیته ورتنه نورو رحمانی مناسباتو او معنوي قانونمند افهام و تفهیم رابطه وجود لري.

دمخه مونږ فلسفه د خدای د لوی علم د بشري ذهني خلف علم په حیث قبوله کړې وه. د شعور او لاشعور مناسبت او دیاالکتیک چې د خدایي خلقتونو د پیدایښت، پایښت، بدلون او تکامل بنسټ ګڼل کېږي، هم باید د فلسفې اساسي مسأله وګڼل شي او ټولې مقولې، قوانین، فورمولبندي، تیورۍ، علوم او نظریات د فلسفې د اساسي مسألې همدغه منبع زیږنده او د علومو هر ویش، تشخیص، تفکیک، تفریق هم په همدغه بنیاد منځته راتلای شي. قرآن چې د خدایي احکامو، اصولو او د لوی علم د شعور او لاشعور د دیاالکتیک یواځینې او لومړنۍ معتبره منبع او مرجع ده، په پرنسپي کې د

ټولو علمي او ټولونیزومسایلو او قضایاوو د علمي منطقي قانونمندی رېښه هم د همدغه قانونمند دیا لکتیک او مناسبت په زړه کې ښخه ده. یعنی چې د علم او قانونمندی خالق په واقعي مفهوم او معنا خدای دې او یواځینې لیکلې محفوظ علمي سند قرآن کریم گڼل کیږي. پدې باره کې به پخپل نور لازم بحثونه هم وشي، خو پدې ځای کې ددې خبرې ذکر ضروري گڼم، چې اسلامي فلسفه پوهانو د اسلامي فلسفي څېړنو په وخت کې یوناني، اروپایي او نورو فلسفي څېړنو او تیوریو ته مراجعه سمه نه وه. ځکه دوی له لومړۍ ورځې څخه د علمي قانونمند حقیقت زړې له لاسه ورکړ او د حقیقت د مستقیمې او لنډې لارې پر ځای د تخیل، انحراف او حتا گمراهۍ په کړلېچونو او گړنگونو رهي شول. دوی د غربي غیر اسلامي فلسفو ټول گناهونه، غلطۍ، اشتباهات او نیمگړتیاوې نا خود اگاه او غیر شعوري د اسلامي فلسفو د علمي څرگندو او واضح قانونمندو مفاهیمو په بڼه او تنسته کې واخیلې او په همدې لحاظ د اسلامي فلسفې روڼ علمي حقیقت تر ننه همغسې لا مکدر پاتې دې. شک نه شته چې په ټولو فلسفو کې ځیني مفرداتي، متودولوژیکي، ژبني منطقي، علمي او دیته ورته نور حقایق پراته دي او مراجعه ورته هیڅکله له گټې خالي نه ده، خو نه داسې مراجعه چې اسلامي فلسفه په کې خپل علمي قانونمند حقیقت له لاسه ورکړي او نور د سهوؤ، خطاوؤ او حتا د گمراهیو په لارو روانه شي. پکار دادې چې نورې فلسفې د علم او حقیقت مشعل له اسلامي فلسفې څخه تر لاسه او دهغې له مخې په خپلو څېړنو او علمي حقایقو کې سمون راولي.

ذهني خټه هم بالذات دیا لکتیکي تکامل او بدلون مومي او پخپل وار با الذات په خپل ذهنیت او نورو ذهنیتونو کې لکه د عیني واقعیتونو په څیر منعکس کیږي او لازم تاثرات رامنځته کوي او ذهنیتونه او شعور یو په بل کې په نامرئی شکل لکه نور عیني واقعیتونه او پدیدي د متقابل انعکاس قابلیت لري او همدلته مختلفې شعور پدیدي سره تړل کیږي او د شپږم حس، خوب، تلقین او الهام د زېږندي علت او معلول گرځي. د بلې خوا همغسې چه معین احساس ذهنیت منځ ته راوړی مشخص ذهنیت هم د خارجي عینیت څخه پرته معین احساس لکه په طبیعي ډول تحریکولې شي چې دا پخپله د ذهنیت د عینیت د اثبات او د عینیت او ذهنیت د دیا لکتیک د موجودیت د دلایلو څخه یو دلیل هم گڼل کیدلې شي. د مثال په ډول کله چې یو څوک خپله تیره ناوړه خاطر په یاد راوړي یو ځل بیا د همغه تیرو خاطر د عواقبو څخه متاثر کیږي.

په ذهن کې د ذهنیت د انعکاس ډیر معقول دلیل همغه دروسي عالمانو سچنوف او بالخصوص پاو لوف غیر شرطي رفلکسونه مثال راوړل کیدای شي چه په حقیقت کې دیوه ذهنیت بیو پسیکولوژیکي او ځیني نور انعکاسات په بل ذهن کې ښی. بیا دا چې کله یو ذهن تکامل او تغیر مومي او نوموړې تغیر دیوه روحي حالت « د کوچنیو ذراتو د انعکاس» په څیر پخپله په ذهن کې منعکس کیږي.

په ذهن کې د ذهنیت د انعکاس پسیکوفزیولوژیکي، پسیکوشیمی او پسیکوبیولوژیکي او داسي نورو علتونو تشخیص په آینده پوري اړه پیدا کوي چې د علم او تخنیک او همداسي د اجتماعي شعور د سطحې د لوړتیا په صورت کې به

د نه پتیدونکي ثبوت په څیر منځ ته راو وځي. په ذهن کې د خارجي عینیت نسبي انعکاس همغه د پاو لوف د شرطی رفلکسونو په اساس او د شعور د عمومي پروسي د تخنیک مطابق توضیحاو تشریح کیدلې شي.

پدې باید کلکه عقیده ولرو هغه نړۍ چې مونږ په کې ژوند کوو د هرڅه دمخه مادي ده. مادي نړۍ یواځې او یواځې د مادي قوانینو په چوکاټ کې د تسلسلي پروسو او فعل و انفعالاتو په ترڅ کې بقا درلودلای شي او بیا هم یواځې د همدغه قوانینو مطابق تبارز، تغیر او تکامل کولې شي. کله چې مونږ د نړۍ او دهغې پورې د مربوطو پدیدو او قوانینو په مادیت اطلاق کوو، نو پخپله او بې له هر ډول شک څخه غیر مادي مفاهیمو، قوانینو او داسې نورو مفاهیمو او پدیدو ته په حقیقت کې ځای نشی پاتی کیدلې. یواځې د مادیت په لمن کې دیوه موجود او یوی پدیدي د موجودیت تبارز او تثبیت ممکن گڼل کیدلې شي او د هرڅه د لوی خدای د لوی علم د لوی قانونمندی له مخې په دې لوی جهان یعنی عالم الاسباب کې د بشر او نورو خلقتونو د پاره متناسباً قانونمند، مسخر او مقدر گرځیدلې دي.

و، اي لینن پخپل اثر (ماتریالیسم او امپیریو کریتیسیم) کې د مادي په باره کې هر اړخیز بحث کوي او په اصطلاح د ذهني ایدیا لستانو په مقابل کې د ماتریالیسم څخه دفاع کوي. هغه وایي د مادي په نامه کوم ټاکلې شي وجود نلري. ماده یو انتزاعي فلسفي مفهوم دې چې په هر عینی موجود چې زموږ په ذهن کې انعکاس پیدا کوي، دلالت کوي. (دلینن کلیات اتلسم جلد) و. اي لینن دانسان شعور معیار د حقیقت او

واقعیت گڼي. حال دا چې دا سمه نده. ځکه چې مطلقه با شعوره ماده وجود نلري. زموږ د ذهن شعوري طیف خورا کوچني او د ډیرو واقعیتونو د درک څخه عاجز دي او هیڅکله معیار د حقیقت او واقعیت نشي گڼل کیدلې. پدې ډول ماتریالیستان په شعوري او همداسې اجتماعي پدیدو کې ایدیا لیستان پاتي شوي دي. کارل مارکس هم ماتریالیزم په دوه برخو یعنی دیالکتیکي او تاریخي باندې ویشي، حال دا چې په دیالکتیک کې تاریخ او په تاریخ کې دیالکتیک وجود لري او دواړه د مادیت مقید او مستلزم دي.

ماده یوه فلسفي مقوله ده چې په ټول عینی واقعیت دلالت کوي. دیالکتیک د مادي د موجودیت یواځیني قانونمند شکل دي. ماده ابدی ده ځکه چې د مادي حرکت ابدی دي. ماده موجوده ده ځکه چې متحرکه ده او متحرکه ده ځکه چې موجوده ده. مطلقه با شعوره او مطلقه بی شعوره ماده وجود نلري. حرکت، زمان مکان، شعور، قانونمندی، ... د مادي د موجودیت شکلونه دي.

کله چې دی نتیجی ته رسیږو چې په نړۍ (البته د نړۍ څخه زما مرام د موجوداتو عام مفهوم دی — عالم الاسباب) کې د خدای د مقضي او مقدري ارادې له مخې هیڅ مفهوم هیڅ قانون او هیڅ یوه غیر مادي پدیده او خلقت وجود نه لري او که لري یی یا د واقعیت څخه لیرې او یا فرضي، تصوري او نسبي شکل لري. شاید پوښتنه پیداشي چې دا ټول روبری او معنوی مفاهیم، مسایل او قوانین خیر څه مفهوم لري او په څه ډول هغه توجیه کیدلې شي؟

هو! که مونږ پخپل تحلیلي او تحقیقي نظر کې تنگ نظره نه

او سو او د ټولو علومو څخه په جرئت سره خلاقانه مثبت او صحیح برداشت وکولې شو او ذهن د ذهن د کلمې د لفظ په چوکاټ کې نه بلکې هغه ټولې عیني پروسې سترگو ته نیغې ودروو چې نوموړې کلمه پرې دلالت کوي او په همدغه ساحه کې دخپلې پوښتنې لپاره ځواب ولټوو حتماً خپل مطلوب او واقعی ځواب لاس ته راوړې شو. یا که لږ څه وړاندې ولاړشو او سیاست د سیاست د کلمې په لفظ کې وڅیړو چې هغه هم د مادیت حلقې ته داخلېږي داد مسټلې یو اړخ دي. د بلې خوا اول سیاست یو ذهنیت دي چې په مادي ډول په ذهن کې ځای نیسي او وجود لري. دوهم دا چې سیاست د متضادو طبقو، قشرونو او دولتونو په مینځ کې د مناسباتو څخه عبارت دي او هغه ټولې مبارزې چې په اصطلاح د با آدم څخه تر دې دم پورې د مختلفو متضادو طبقو او قشرونو په مینځ کې دخپل حاکمیت داستقرار په خاطر تیرې شويدي ترې استفها میري. اوس پخپله پوهیدلې شو چې سیاست مادي او که غیر مادي مفهوم دي. که مونږ د سیاست د کلمې تر شا دهغې مادي مفهوم ونشو لیدلې او هغه ټولې خوږې او ترخې خاطرې سترگو ته نیغې ونه دروو نو په څه ډول به مونږ وکولې شو د سیاست کلمه تشریح کړو او که یی تشریح کړو څه ارزښت به ولري او پرته د دغه مادي ماهیت څخه به د چا د دلچسپۍ وړ وگرځي. نو کله چې مونږ د سیاست کلمه په ژبه راوړو او یا یې په فکر کې راگرځوو که غواړو او که نه دهغې تر شا ټولنه په خپل مادي حالت د ټولو تضادونو سره واقع ده او د سیاست کلمه نوره ممکنه نده چې وروسته له دې په معنوي حالت کې دي پاتې شي. همداسی که مونږ د فکر کلمه په فکر کې راگرځوو او دهغې په باره کې فکر

کوو دغه موضوع د فکر د کلمې له چوکاټ څخه ووځي او په یوه سلسله بیولوژیکي، فزیولوژیکي، بیوشیمیکي، پسیکولوژیکي او داسې نورو پروسو او تعاملاتو باندې بدلېږي چې په څرگند ډول معنویت ته پکې ځای نه پاتې کیږي. همداسې په سلگونو نور مثالونه راوړل کیدي شي چې باید مونږ د دغه تردد او دوه لاري څخه راوباسي خو بیا هم متأسفانه گورو چې مونږ ټول پدغه دوه لاري کې ولاړ یو یوې خواته راته دانسان د نازک احساس، خیال او تصور تنگه ورشو او بله خوا د مادي پر زولو او ولاړولو، تحول او تکامل لایتناهي پراخ جهان پروت دي او دا جرئت نه کوو چې د دغه دوه لاري څخه د عینیت په مستقیمه لار «صراط المستقیم» حرکت وکړو ښکاره خبره ده چې د تنگ او محدود نظر خاوندان د دوی د فکر جوړه تنگه دنیا گۍ کې لارا گير او خوشې په هېڅ پسې گرځي.

د پراخ او واقعي عیني نظر خاوندان د دغه توهماتو د تنگې دنیا گۍ څخه وتلي او د خدای د مقضي الامر اړادې له مخې جوړ جهان په لمن کې هر څه دهغې په ټولو تحولاتو او ارتبا طاتو سره څیړي او وار په وار د حقیقت دانسی راټولوي او د معرفت د ناوې په غاړه یې امیل کوي.

کله چې دا قبلوو چې شعور، فکر، تصور او داسې نور په حقیقت کې د یو سلسله مادي تعاملاتو او پروسو څخه عبارت دي. نو دا خودا معنا لري چې گوندي فکر، ذهن، تصور، شعور او نور په خپل ماهیت او ذات کې مادي دي. لیکن مادي خو مونږ هغه څه بولو چې دهغې احساس وکولې شو. عکاسي یې کړې شو، کاپي یې کړې شو او نور. تصور، شعور او فکر خو مونږ عکاسي، احساس او کاپي کولای نشو نو پس باید

وویل شي چې نوموړي پدیدي مادي نه بلکه معنوي پدیدي دي. زما په نظر دا چې مونږ هغه احساس، عکاسي او کاپي کولې نه شو باید ووايم چې زمونږ دنن سبا احساس، عکاسي او کاپي او ځیني نور د مادیت یواځیني معیار نشي گڼل کیدې او د بلې خوا البته دابه زمونږ او د اوسني علم او تخنیکي وسایلو د وروسته پاتې والي گناه وي چې دغه پدیدي نه شو درک کولې که نه زما په نظر تصور، تفکر او داسې نور که نن نه نو سبا دا دراک او احساس وړ پدیدي دي. څرنگه کولې شو دا په ثبوت ورسوو چې تفکر، تصور او داسې نور د احساس او ادراک وړ پدیدي دي؟ که مونږ ټول ژوندی او غیر ژوندی موجودات په نظر کې ونیسو، وینو چې د انرژیتیکي پوتنسیال او تعادل، ترکیب او تجزیي، جذب او دفع، انقباض او انبساط او ځیني نور قوانین او قضایا د شکلي تفاوت او تباين څخه پرته په هغوی کې عمومیت لري او په نوموړي لحاظ هم ژوندی او هم غیر ژوندی موجودات تقریباً نبضی خاصیت لري. که چیرې مونږ یواځې د انرژیتیکي پوتنسیال موضوع په نظر کې ونیسو وینو چې ټول موجودات د خپل بقا او موجودیت په ترڅ کې یا انرژي اخلي او یا یې له لاسه ورکوي یا دا چې یو ډول انرژي په بل ډول بدلېږي چې البته دا ټول تغیرات د مادې په فزیکي حالت کې د تغیر با عث کېږي او د مادې د حالت تغیر پرته له دې چې د مادي پروسو او قوانینو په چوکاټ کې سرته ورسېږي په بل ډول ممکن نه دي. پس دې نتیجې ته رسېږو: هر هغه حالت، هر هغه خاصیت او هر هغه شکل د موجودیت د مادې چې مونږ مادي پورې ارتباط ورکوو پرته د مادي ارتباط څخه هیڅ یوه پدیده د مادي سره ارتباط نشي لرلې په دغه جمله کې ذهن او

شعور هم د دغه خصوصیاتو څخه مبرا نشي گڼل کیدلې. کله چې دا خبره منو، نو دغه پدیدي حتماً د احساس او ادراک وړ هم دی. یا که قضیه لږ څه په ساده ډول مطرح شي. کله چې دیوه اتم داخلي انرژیتیکي پوتنسیال لوړېږي او یا ټیټېږي يعني کله چې الکترونونه اضافي انرژي اخلي او یا یې له لاسه ورکوي، الکترون د ټیټې انرژي د مدار څخه د لوړې انرژي مدار ته تغیر د محل کوی، یا په بل عبارت د هستې له مرکز څخه لیرېو وځي او که د انرژي اندازه نوره هم زیاته شي ځینی د دغه اتمونو څخه د هستې د ساحې څخه خارجېږي. د قضیې د عکس په صورت کې الکترونونه انرژي له لاسه ورکوي او له لوړو مدارونو څخه د هستې مرکز ته نژدې کېږي. په دواړو صورتونو کې د انرژي تفاوت او تغیر د کوچنیو زرو او تشعشعا تو په څیر لکه میزون، نیترینا او کوارک چې تر اوسه کشف شوي او ځیني نور چې په راتلونکي کې به به کشف شي له یوې مبدأ څخه بلې ته انتقالېږي او یا د مستقل واحد په څیر آزادېږي یعنی نوموړی مادي پروسې د اتم په مادي حالت او خواصو کې تغیر راولي او همداسې نوموړي ذرات یا نوموړې پروسې هم مستقل مادي واحدونه مادي حالتونه یا نوي اشکال د موجودیت د مادې منځ ته راوړي. که چیرې موضوع د دوباره لږ څه په عام ډول مطرح کړو وینو چې که حیه، غیر حیه یا که پخپله مغز د انسان دې او یا ماده په لایتناهي تباين او اشکالو سره چې مونږ تر اوسه پورې پیژندلې او یا به یې وپیژنو د پورتنی چوکاټ څخه نشي خارجیدلې او مونږ کولې شو د انرژیتیکي پوتنسیال په مثال کې خپل مطلوب موضوعات په کلی ډول په پاڅه او منطقی استدلال سره وڅیړو او پدې کلکه عقیده پیدا کړو، ماده په هر

شکل او ډول سره چې ده د انرژیتیکي پوتنسیال د تغیر په صورت کې دهغې په خواصو او حالتونو کې تغیر راځي او دغه تغیر منطقاً قابل د درک دې. دې کې شک نشته همغسی چې مونږ د انرژي، مختلف ډولونه تر او سه پورې نه پیژنو او او سني علم او تخنیک دهغې په کشف ندي بریالي یې شوې د مادې د زیاتو ډولونو، حالتونو او د موجودیت د شکلونو په کشف هم نه یو بریالي شوي او هغه نه پیژنو. نو کیدلې شي شعور، تفکر او نور چې په مغز او نورو مربوطه اعضا وو کې د مادې د تسلسلی پروسو او تعاملاتو محصله ده او د پورتنی مثال په ارتباط ویلې شو چې همدغه د انرژیتیکي پوتنسیال د تغیر او تفاوت په نتیجه کې چې مختلف روحی حالتونه منځ ته راځي، هم یو حالت د موجودیت د مادې څخه وی او همداسې باید اوسی. مونږ عملاً وینو، کله چې په وجود کې د شحم، شکري، مختلفو مالگو، او یا نورو توکو تناسب له منځه ځي د انسان په صحتي او روحی حالتونو مستقیم تاثیر لري او قابل د کنترول، سنجش او آزمایش همدې. نو ځکه په اطمینان سره باید وویل شي، همغسی چې د علم او تخنیک په انکشاف سره تر ننۍ ورځې پورې بشریت د ډیرو وړو ډرو لکه میزون، نیترینا، کوارک او مختلفو تشعشعاتو په کشف بریالی شویدی د روحی حالت او شعور په مادې تحلیل او تجزیه باندي هم بریالی کیدونکې دې. زه نه غواړم دلته گلوزو بییزم یا د فوگت، بیو خیر، مالیشوت او دیکین نظریات چی ویل به یی: (فکر د مغزو پورې داسې اړه لري لکه صفرا چې د ځیگر پورې اړه لري) یا دا چې (روح د میز، نور او اواز څخه دومره فرق لري لکه چې نوموړي شیان په خپلو منځونو کې یو تربله سره فرق لري). یا

لکه کانت چی ویل یی: (حیوانات مغلق ماشینونه دي) رد یا تا بید کړم، یاد هوبس، سپینوزا، لایب نیتز، یا هومه، یوهانس، مولر، وبر، هلی هولتس، فشنر، هربارت، وونت آلمانی او بالخصوص د سچنوف او پا و لوف او ځینی نورو معاصرو پسیکو لوژستانو چې په نوي لید توگه او طرز تفکر سره یی په دې هکله لیکنې کړي دي او خپل نظریات یی وړاندي کړي، په مشخص ډول خپل انتقادي نظروړاندي کړم، ځکه پدی مقاله کی دهغې لپاره گنجایش نشته. هو! دی کې شک نشته چې زما نظر د ځینو سره په اکثر و مسایلو کې په توافق او ځینو نورو سره په تضاد کې دې. زه فقط دومره وایم چې دا مسایل د زیات احتیاط وړ دي ځکه روحی پدیدې خپل خاص میخانیکیت لري او په عادي میخانیکي چوکات کې ځای نلري او تشریح کیدلې نه شي او دهغې په نسبت دومره فوق العاده مغلقې او پیچلې دي په کومه اندازه چې په مغز او نورو ارگانونو کې انواع او اشکال د حرکتونو د میخانیکي حرکت په نسبت او د مغز مادې ترکیب دیوې ساده مادې په نسبت مغلق او پیچلې دي. د بلې خوا شعور یواځې د انسان د مغزو او اعضا وو محصول ندي او یواځې په هغې پورې اړه نه لري بلکه په انساني شعور کې عمده رول انساني ټولنه لوبوي یعنی دهغې دختې په برابرولو کې ټولنیز تاریخي او بیولوژیکي ارثي فاکتور د ډیر اهمیت وړ دي. زما په نظر د مادیت او معنویت او دهغې د حدودو د ټاکلو په مسالو کې دا موضوع د جدي پاملرنې وړ ده چې مادي ذاتیت د کوچنی ذري څخه نیولي ترکیلي مادي موجودیت پوري مطلق مفهوم دي او مادي خواص، اوصاف، حالتونه او نورد مادیت او غیر مادیت په ارزش کې هیڅ رول

او وزن نه لري، او کتله، جرم، وزن، سُبستانسیون «ماهیت»، انرژي، گراویتاسیون، او نوریتول نسبی مفاهیم کیږي. دمخه مونږ ویلي وو چې مطلقه باشعوره او بې شعوره ماده وجود نه لري، په همدې بنیاد دا هم ویلي شو، سره ددې چې په شعوري، ادراکي، عقلي او فکري پروسو کې د انساني مغزول خورا ستردي، خویواځینې نه دي، بلکه په دې پروسه کې د ذهني خټې په عمده رول هم څوک سترگې نه شي پټولې. د مادې او شعور د مادیت او معنویت مسایل یو تر بله یواځې په همدې چوکاټ کې فرق کیدلې شي او یواځې د همدې تناسب له مخې هغوی ته د مادیت او معنویت نسبی مقام قایلیدلې او فرضولې شو. که نه په حقیقت کې ماده او معنا دواړه یواځې او یواځې مادي عیني واقعیتونه دي او ذاتي توپیر سره نلري، ځکه چې د عالم الاسباب ټول خلقتونه او پدیدې خدای د خپلې مقضي ارادې له مخې د خپل خلف انسان لپاره مسخر او مقدر گړځولي دي. په همدې لحاظ ویلي شو چې د مادي او په اصطلاح معنوي جهان په مینځ کې داسې کومه غیر قابل عبور کنده «ژوره» او موانع نشته او داسې نده چې گوندي دا دواړه یو تر بله سره جدا جهانونه دي بلکه د ځینې ملحو ظا ټوله مخې که لږ څه په غیر دقیق ډول سره وویل شي د یوه ختم او دبل شروع سره لازم او ملزوم او یو تر بله سره په ارگانیک ډول تړلې او ژور دیا لکتیکي ارتباط کې سره واقع دي. د مثال په ډول که مونږ د ما کره جهان د موجوداتو ځنځیر د میکره جهان په لوري تعقیب کړو او بالاخره د ساحې پراخه ورشو ته قدم ورواخلو داسې نشي پېښیدلې چې گوندي ددې ځنځیر کومه حلقه دي موجوده نه اوسي او هیڅکله داسې هم نشي پېښیدلې چې گوندي په

دوراهی کې واقع شو او یا دې له مونږ څخه په دې سفر کې لاره ورکه شي. د دغه ځنځیر ټولې حلقي کلکي سره تړلې دي. یا په اصطلاح د مادیت مندري د هر مادي واحد په غور کې پرته ده خو که د موضوع جزئیاتو ته غور وکړو، دا هریو بیل بیل قلمرو او هره محدوده جدا گانه خواص لري، او هر ځای ځانگړي نسبي قوانین حکمفرما دي.

په دې ډول که مونږ د خارجي جهان په مقابل کې د ساده غیر حیه موادو څخه نیولی، د نباتاتو، حیواناتو او بالاخره د انسانانو عکس العملونه او د خارجي تاثیراتو د انعکاس مسایل په هراړخیز ډول وڅیړو او په دې صورت کې هم دغه ځنځیر له ابتدا څخه تر انتها پورې تعقیب کړو دا به راته پوره پوره څرگنده شي چې ددې ځنځیر کې هم یو په بل پوری کلکي تړلې او ددغې سلسلې په مابین کې هم کومه موانع او انقطاع نه لیدل کیږي. همداسې که د مسایلو په جزئیاتو باندې د بحث په ترڅ کې د مندلیف جدول ته نظر واچوو لیدل کیږي چې ځینې عناصرد کیمیاوي او فزیکي خواص له مخې ډیر فعال او ځینې نور یې غیر فعال او حتا نیترال حالت لري. د دوی حساسیت د مقناطیسي، الکتریکي، رادیويي، صوتي، فضايي تشعشعاتو او نورو امواجو او تاثیراتو په مقابل کې کاملاً متفاوت او په کمې او کیفی لحاظ په مختلف ډول د هغوی د تاثیر څخه متاثره کیږي. که مونږ د عناصرو د ولانسونو د قانون له مخې دغه سلسلې تعقیب کړو، هم مختلف تفاوتونه په سترگو کیږي. نو دلته البته دا سوال او شک باید پیدا شي، کله چې غیر حیه موجودات یو خاص ډول احساس نه لري پس د دوی دغه دهرې پدیدې او تاثیر په مقابل کې د متقابل تأثر

او دهغی څخه د مشخص برداشت علت څه شی دې؟ یعنی دا چې د هر مشخص تاثیر په مقابل کې مشخص او ټا کلی تاثیر بڼی څرنگه تشریح کیدلې شي. شاید وویل شي، د نو موری عنصر دا خلی مالیکولي، اتمی او ذروي جوړښت ددې کار مستلزم دې. پس د انساني شعور د پیدایښت تخنیک څیر څه شی دې؟ آیا هغه هم د انسان دمغز او نورو ارگانونو د اخلی جوړښت خاصه نده؟ په دواړو صورتونو کې خارجی جهان په شکل د اشکالو سره په غیر حیه او حیه موجوداتو او حتا انسان باندې تاثیر کوي او دهغې په مقابل کې هر یو په معین شکل سره مشخص عکس العمل بڼی. دې کې شک نشته چې دغه عکس العملونه یو تر بله سره فرق لري. خو که داسې پوښتنه هم راپیدا شي چې ایا ټول انسانان د معینې پیدیدي او تاثیر په مقابل کې عین عکس العمل بڼی؟ هیڅکله نه. دغه عکس العملونه نه یواځې پوښتي ندي بلکه اکثر اوقات متضاد هم وي. ددې علت دا دې چې د ټولو انسانانو د ذهنیت متفکره خټه یو شی نده او د بلې خوا انسانان پرته لدې چې طبیعي محصول دې اجتماعي محصول هم دې او برعلاوه لدې چې دخپل شعور تابع دې دخپل شعور له لارې د اجتماعي شعور تابع هم دې. که وغواړو چې د مادیت او معنویت، احساس او انعکاس په هکله د مارکس او لینن نظرونو او رو هغوی داسې حکم کوی:

«معنویت د مادیت څخه پرته بل شی نه دې چې د انسان مغز ته دا خل شوي او په هغې کې یې تغیر موندلې دې» عني کارل مارکس فریدریش انگلس د مادیت او معنویت ترمنځ تباين ته هم قایل دي او هم نه دي. لکه چې دمخه ما وویل د شعوري

او ټولنیزو پدیدو په هکله هغوی ایدیا لیستی نظر لري یعنی ایدیا لیستان پاتي شوي دي. (دمارکس. انگلس کلیات جلد ۲۳ صفحه ۲۱). یالین لیکي «هره ماده په حقیقت کې احساس ته ورته د انعکاس خواص لري.» (د و. ای. لینن کلیات، جلد ۱۸، صفحه ۹۱) یا (حرکت شیرا قا، د عینیت فلسفه، ټوک لومړی، صفحه ۱۳). دوی لکه چې دمخه هم ورته اشاره شوي دخپل ذهنیت د جبر له مخې واقعیتونه په قانونمند ډول افاده کوي، خو څرنگه چې هغوی پدې ورشو کې ایدیا لیست پاتي دي، ددغه جبر، ددغه واقعیت او ددغه قانونمند حقیقت د پوهې او توضیح څخه عاجز دي. د غیر حیه موادو د آمیزش، ترکیب او انعکاس مسایل د ډیری دلچسپې وړ موضوع ده. غیر حیه جهان دې چې د طبیعت ټول اسرار په خپله سینه کې ساتي، د نړۍ د ټولو مظاهرو د ظهور مسبب یواځې او یواځې متحرک ذرات دي چې په حیه او غیر حیه جهانونو کې یو تر بله سره فرق نه لري مثلاً که دهایدروجن اتم په نظر کې ونیسو که په اوبو کې دې که په امینو اسیدونو کې او که په نورو هاییدروکاربنونو او که حتا د انسان په مغز کې دې یو تر بله سره فرق نلري او که چیرې داسې فرق موجود وي کیدې شي د مر بوطه مادي وحدت حد دا جز او د متقابل دیا لکتیک په نتیجه کې کوم جزئې انحراف د اتم په پنجره کې منځ ته راغلی اوسي. زما په نظر د دلچسپۍ وړ به دا وي چې که دغه د احساس او ادراک استازو پخپلو لمنو کې ډیر څه راټول کړي وي او مونږ د دریاب څخه څاڅکې ترې رااخلو او همدا سې هم ده. ځکه او سني علم او تخنیک دومره پرمخ نه دی تللی چې د عناصرو او بالخصوص د هغوی د متشکله وړو ذراتو په ټولو رازونو او خواصو مونږ

پوه شو. حتاد هغوی په کیمیا وي او فزیکي خواصو لا بشریت په کلي ډول ندې پوه شوې نو په اصطلاح د هغوی په ذهن او ادراکي خواصو خو په کامل ډول هیچکله نشي پوهیدلې. نو دلته په حقه سره ددغه ذراتو ذهن زموږ په ذهن پورې خندلی شي او په حقیقت کې زموږ ذهن د هغوی د ذهن جز گڼل کیدلې شي. همدغه متحرک ذرات دي پرته له دې چې بي شمیره د یفر نسیالي او انتگرالي معادلې د هغوی د ټولو مشتقاتو او مو هومي او متوالي حالتونو سره حل کړي په کلي ډول جهان د هغه په ټولو زونو سره منعکس کوي. نو دلته دې نتیجې ته رسیږو چې د متحرکو ذراتو د ذهن د انعکاس نسبییت مطلق او کامل انعکاس ته تقرب کوي. یا په بل عبارت همغسي چې انساني وجود متفکر مغز لري او دنسبي عیني ذهنیت او نسبي عیني شعور خښتن دې د تقریبي مطلق عیني ذهنیت او شعور خښتن یواځې او یواځې په اصطلاح د ټولو متحرکو ذراتو کلي مجموعي متفکر مغز گڼل کیدلې شي. یعنی د هغوی شناخت تقریباً مطلق او کلي او په عالم الاسباب کې د خدای د مقضي ارادې له مخې د خدای د ارادې واقعي تمثیل گڼل کیدي شي. زموږ شناخت نسبی او جزی دی. او یواځې د پرنسب له مخې په لایتناهی تکامل سره زموږ ټولنیز ذهن او شعور د هغوی ذهن او شعور ته تقرب کولې شي. د همدغه د متحرکو ذراتو د عکس العمل، تاثیر، تشخیص او برداشت په واسطه ممکنه ده چې نن په ملیونو میله لرې موجوداتو ترکیب او خواص معلومېږي او دنورو سیارو او ستورو په هکله حقایق لاس ته راوړو، یا د فضا یي بیړیو په واسطه د ځمکې د اعماقو په هکله څرگندوني او معلوما تونه لاس ته راوړل کیږي. که د مو سیقی

په پردو کې ښکلي اهنگونه دي، که د نقاش د زړه په وینو لیکل شوې رنگینې تابلو گانې، که د شاعر او لیکوال د پیا کو احسا ساتو کارنامې او هنگامې، که د انقلاب د زنده باد چیغې نارې او سوري او که کارگري دوران جوړونکې تحرک او دینا میزم د اټول د متحرکو ذراتو د تشخیص، تفریق او تحرک مستلزم او مولود دي. دا جهان په عالم الاسباب کې د خدای د مقضي ارادې او لوی علم له مخې یواځې او یواځې د هغوی موجود، مولود او مظاهر گڼل کیږي.

شعوري پديدي او د جبر او اختيار د يالتيک

جبر او اختيار «قضاء او قدر» د د يالکتیک د عام قانون په څير همغسې چې د طبيعت او ټولني په ټولو سا حوکې عموميت لري او په خپل ديالکتیکي تضاد، تحرک او قانونمندی سره د مختلفو پديدو د منخته را تگ سبب او علت او معلول تشکيلوي، په شعوري پديدو کې هم په اصطلاح چې د مادي موجوديت خاص حالتونه، شکلونه او ماهيتونه جوړوي خوداتي توپير نلري هم د جبر او اختيار عام قوانين جاري دي.

جبر او اختيار د هر څه دمخه په نظام کې قانونمندی، تعادل، پايداري او استقرار دي چې د نظام پايښت او قانونمندی بدلون او تکامل تضمينوي. جبر او اختيار يعنې سيال متقابل موجوديت، سيال موجوديت يعنې عدل، انصاف او د نظام تعادل، او تعادل د بقاء او پايښت په معنا دي. خدای سيال ذات دي نو ځکه يي د لوی جهان د انصاف، تعادل او د متقابل سيال قانونمندی موجوديت په بنياد هست کړې دي. اختيار که د يوی پديدی، منحيت پديدي، د ذاتي پايداری، بقاء او سکون په معني دي او د زاړه نظام ساتل غواړي، جبر د

حرکت بدلون او تکامل مستلزم او د نظام بدلول غواړي. په دې معنا چې جبر او اختيار د سکون او حرکت همزمان او هم مکان ديالکتیک، د زاړه او نوي نظام همزمان او هم مکان سياله مبارزه او ځکه خو په نتيجه کې جبر او اختيار د نظام د پايښت او ابدیت مستلزم گڼل کېږي. د يوی پديدي د جبر او اختيار د ديالکتیک راز هم يوازی او يوازی پدغه مناسبت او زاويه کې لټول کيدلی شی.

اختيار څرنگه چې د يوی پديدي د ثبات او سکون مستلزم گڼل کېږي او سکون په حقيقت کې وجود نه لري، نو ځکه تيريدونکی نسبي خصلت لري. جبر چې د تحرک تغير مستلزم او ديالکتیکي عامل او لوموتيف حيثيت لري، البته چې ابدی بڼه لري. خود اختيار سکون او نسيبت هيڅکله د دې معنا نه لري چې د جبر او اختيار يعنې قضاء او قدر عام قانون دې په عدم ديالکتیکي تعادل او يوطرفه جاده بدل او په يو جانبه برتری او رجحان دي او وړي. همغسې چې ماده ابدی او په لايتناهی ډول مبارزه او متباينه ده د جبر او اختيار قوانين هم ابدی او د مادي د تباین او تبارزه په تناسب هر ځای جاري دی. هر چيرې چې ماده ده هلته جبر او اختيار وجود لري. مطلق مختار او مطلق مجبور نه وجود لري او نه يي لرلې شي. هره پديده او هر موجود په نسبي لحاظ لږو ډير مختار يا مجبور دی. کله چې نوی پديدی نوی اضداد او د مختلفو پديدو په منع کې نوی مناسبات او ارتباطات ټينگيږي، د جبر او اختيار قوانين هم د پيښ شوی تکامل او تغير مطابق په نوی ماهيت او شکل سره تبارز کوی.

څرنگه چې هر شعور د انعکاساتو يو خاص او معين

کمپلکس دی نو ځکه شعور یو خاص او انعکاس په عام ډول د مادی د موجودیت شکل گڼل کیږي او د جبر او اختیار قوا نین پکې جریان لري.

شعور که فردي دي او که اجتماعي تاريخي پدیده ده اوزماني قیدیت لري. د وخت په تیریدو سره انکشاف یا انحطاط مومي، تغیر کوي، ځیني قضا یا او مفکورې، ځیني نورو نوو قضا یا وو او مفکورو ته ځای پرېږدي. یعنې دا چې په ذهن کې مغلقت ترین شکل د حرکت جریان لري. حرکت پخپله شکل د موجودیت د مادی دی حرکت بی له مادی او ماده پرته له حرکت څخه وجود نشي لرلی نو د ذهن حرکت هم د ذهن په مادی دیت دلالت کوي.

همدا سې هره شعوري پروسه زمانه قیدیت لري او یوازې په ټاکلي وخت او زمانه قیدیت کې تحقق موندلې شي. مختلف ذهنیتونه یوه قضیه په مختلفو ټاکلو وختونو کې درک او دهغې په باب حکم صادرولې شي. ددغه ذکر شوې زمانه قیدیت مقطعی څخه په کم وخت کې ممکنه نده چې ذهن موضوع یا درک او یا دهغې په باره کې لازم حکم صادر کړي. په همدې ډول د مکاني فاکتور څخه پرته هم د شعور یا ذهنیت تصور ممکن ندې. دا درې واړه فاکتورونه چې ذهن متحرک دي او ذهن نشي کیدلې په زمانه قیدیت کې لږ لږ معینې اندازې څخه زیات متراکم یا متباعد شي پدې دلالت کوي چې ذهن عطا لري او عطا لته هم شکل د موجودیت د مادی او پدې دلالت کوي چې ذهن مادي دي.

بله مسئله چې د ذهنیت په مادی دیت اطلاق کوي هغه د ذهنیت دینا میزم او عطا لته دي. که مونږ پسیکولوژیکی حقایق او

قضا یا په نظر کې ونیسو وینو همغسې چې ذهنیت په زمانه قیدیت کې لږ لږ معینې اندازې محدودیدلې یا لوټېدلې نشي د خپل عطا لته او دینا میزم په تناسب سرکشه او پخپل واک هم دي. همدغه د ذهنیت دینا میزم او عطا لته له کبله دي چې ذهنیت او فکر په سملاسي توگه د آرزو سره سم تغیر نشي کولې او هر مشخص ذهن او فکر ټاکلي نسبي استقراریت لري. څرنگه چې دینا میزم او عطا لته یوازې او یوازې د مادی خاصیت دي، نو دا یو بل دلیل د ذهنیت د مادی دیت لپاره گڼل کیدي شي. ذهن دي چې د بل هر مادي واحد او بل هر مادي کمیت او کیفیت په نسبت ډیر لوی عطا لته لري او کله چې د تحجر مرحلې ته ورسېږي تحول او تغیر د عقیدې په کلي ډول ناشوني گرځي.

زمانه په نظر عادات د ذهني عطا لته او دینا میزم څخه پرته بل شي نه دي چې انساني ذهن او فکر پکې پرته له دي چې فکري انرژي په پوره اندازه مصرف او په کار واچوي په نسبتاً لږه انرژي توجه سره د یوې قضیې څخه بلې قضیې، د یوه مفهوم څخه بل مفهوم او د یوې پروسې څخه بلې پروسې ته تیرېږي او دهغې اخذ او افاده کوي.

د فکري عطا لته او دینا میزم اثبات مونږ او تاسې هر یو د یوې ساده او د ټولو لپاره ممکنې تجربې له لارې کولې شو. مثلاً که مونږ یو څو مشخصې پدیدې او مفاهیم په نظر کې ونیسو او په منظمه توگه په کافي سرعت سره په تکراري ډول په هغې فکري مرور وکړو (پدې شرط چې فکري تمرکز موجود اوسي) و به وینو چې سملاسي مونږ خپل فکر په یوه نقطه او یا یوه معینه مقطع کې نشو درولې او حتماً له مونږ څخه د یوه مفهوم څخه بل مفهوم، له یوې پدیدې څخه بلې پدیدې او یا

لااقل دهغوی له یوه جز نه بل جز ته را څخه تیریري. پدې تجربه کې عملاً فکری عطالت او دینا میز م درک کیدلې شي.

که چیرې فکر او ذهن غیر ما دي وای نو په هره یوه نقطه او مقطع کې چې مونږ هیله درلودلې دهغې درول به ممکن وای.

فکر کوم نورو دلائلو راوړلو ته به اړتیا نه وي. چې لومړی مونږ د شعور، فکر او ذهن په مادیت او بیا په هغې کې د جبر او اختیار د دیا لکتیک په استمرار با ندي متیقن شو. حرکت او عطالت د مادیت او مادیت د جبر او اختیار مستلزم دي. ځکه لوی خدای دا لوی جهان دخپل لوی علم له مخې قانونمند پیدا کړي او جبر او اختیار «قضاً او قدر» دخدای دلوی او واحد جهان سراسري عامه قانونمندی ده. که وغواړو په عام ډول په روحي پدیدو کې د جبر او اختیار د قانونمندی او دیا لکتیک په باب خپل نظر وړاندې کړو ویلې شم چې هغه په دومره اندازه الستیکي او په ځینې حالاتو کې نامرئي او لامدرک دي په کومه اندازه چې روحي پدیدې د نورو محسوسو پدیدو په نسبت لطیفې او الستیکي دي.

په عملي ډول مونږ او تاسې هر یو ددغه فکري جبر او اختیار، ددغه دیا لکتیکي تضاد د مبارزې او مناقشې په ډگر کې واقع او عملاً هره شیبه دهغې په نسبت متأثريو. نو بڼه به دا وي چې په نظري ډول هم ددغه جبر او اختیار او دهغې د دیا لکتیک څخه ځان خبر کړو.

تاریخي حقایق او پسیکو لوژیکي تحقیقات دا بڼې چې انسان تل هڅه کړیده په لمړې وار د ځان څخه لرې شیا نو په باب معلومات لاس ته راوړي او دهغوی سره خپلې ستونځې او مبارزه سرته ورسوي او بیا په اصطلاح دخپلو وریجو څخه

کسکر ټول کړي. حال دا چې دا مبارزه نه سرته رسیدلې او نه به ورسیري. همدا سبب دې انسانې فکر چې خپل ځان ته ډیر نژدې واقع دي دخپل ځان په هکله بې فکره پاتې شوي او تر نن ورځې پورې یې خپل هویت او ماهیت نه دخپل ځان او نه دنورو په وړاندې تثبیت کړې شوي. نو ځکه دهر چا هرتور لاس پخپله دذهن او فکریه سپینو کالیو پاک شوي او له فکر څخه هم ځان پخپل ځان او یا جهان کې ورک وو او بې مورده دومره لوی شوي چې پخپل ځان کې نه ځاییده او یو خارق العاده قدرت ترې جوړ شوي او ځان یې د ځان لپاره بلاگر ځیدلې او لکه ((ځان ځانی بنا مار)) په څیر په ځان خوله لگوي او دخپل ځان او جهان په خوراک نه مېرې او کله تری ځان په ځان او جهان کې ورک شي او دهر چا او هر څه غلامی ته غاړه ږدي. په هر صورت ذهن په هر موقف کې چې وو د جبر او اختیار قوانین د تل لپاره هلته جاري وو او دبشر په ذهن کې یې انعکاس پیدا کړیدي. یوې ډلې د واقعیت یو اړخ نیولې او هغه یې مطلق گڼلې او بلې ډلې متقابل اړخ پورې ځان نښلولې دي.

دریمه ډله بیا د دواړو په ما بین کې یو تناسب او تعادل ته قایل شویده. یو شمیر دا سې نظر هم لري چې د فکر د دیا لکتیکي تحول لمړی پړاو جبر او د تعقل په پړاو کې انسان مختار بولي حال دا چې پخپله په تعقل کې هم جبر او اختیار موجودی.

همدا سبب دې چې د تاریخ په اوږدو کې مختلف جریا نونه لکه قدریه، جبریه یا معتزله او اشعریه او یاد دوی بین البینې جریا نونه منځ ته راغلي دي اولاترنی ورځي پورې دهغوی شخړه روانه ده په لویدیزه نړۍ کې هم دیتر مینزم او اندیتر

منیزم پوره مینه وال او پیروان لری.

خرنگه چې پخواني فلسفي افکار محدود وؤ اکثرأ یا په یوه خوا کې پاتې کیدل او یا یې په متزلزل او متردد ډول د هغوی ترمنځ اهتزاز درلود، نه یې شو کولې ددغه اړخونو په منځ کې ارگانیک دیا لکتیکي ارتباط ټینګ کړي.

مارکس او انگلس د لومړي ځل لپاره د هگل دیا لکتیک او د فیرباخ ماتیریا لیزم، لکه چې دمخه هم پرې بحث وشو، په ارگانیک دیا لکتیکي بڼه، خوددوه ځانګړو تیوریو یعنی د دیا لکتیکي ماتیریا لیزم او تاریخي ماتیریا لیزم تیوری په تباين او تفریق سره فورمولبندي کړلې او له بده مرغه دې خبرې ته متوجه نه شول چې په تاریخ کې دیا لکتیک او دیا لکتیک تاریخ وجود لري. شک نه شته چې دوی په ډیرو مسایلو او قضایاوو کې هڅه کوله چې علمي کره وپوهلري، خوداچې دوی د شعور او مادې د تضاد په بنیاد د فلسفې د اساسي مسلې ناسمې طرحې ته هم متوجه نه شول او د ټولنیزو او شعوري قضایاوو په اړوند تر اخره پورې ایډیا لیست پاتې شول.

سره ددې چې هغوی په وار وار له همدې سببه په خپلو څېړنو، تحلیلونو او فورمولبنديو کې د ډیرو مشکلاتو او لاینحله پرابلمونو سره مخامخ وو، بیا هم دوی ونه کړې شول ددغه مسلې د حل سمه لاره پیدا او خپلې نیمګړتیاوې، سهوې او غلطې اصلاح کړي.

زما په عقیده تر څو پوري چې د علمي مسایلو سره غیر علمي یعنی تخیلي، تصوري سحري، جادويي او یا بل هر ډول خرافاتي کره وپوه وجود ولري او تر څو پوري چې د عالم الاسباب

د ټولو خلقتونو او پدیدو په څېړنو، تحلیل او فورمولبنديو کې یواځې او یواځې علمي قانونمند کره وپوه رواج پیدا نه کړي، تر څو پوري چې د انسان په ذهن دا مفکوره ځای ونه نیسي چې علم او قانونمندی انساني خلقت نه دي، بلکه یواځې په معرفت یې مقدر او مکلف ګرځیدلې دي، تر هغې به خرافات او مزخرفات په علم او علمي ورشو کې باقی پاتې وي.

ددې قضیې د بڼې او سالمې پوهې په خاطر له هر څه دمخه به ضرور دا وي، پوه شو چې، علم، قانون او قانونمندی څه ته وایي؟ په دې خبره که ټول نه وي، نو اکثر کسان پوهیږي چې علم د مستمرې قانونمندی د قوانینو باسما نوم دي، خوددغه مفاهیمو سره ناسم کړو ورو حتا پوهان د شک او غلط فهمیو سره مخامخ کړيدي. د مثال په ډول مونږ ترافیکي اصول او مقررات هم د علم او قانون په نومونو یادوؤ، په ملک کې بې شمیره مالیاتي مقررات هم د قوانینو او علم په نومونو یادوؤ، د هیوادونو اساسي قوانین که مطلق ظالمانه، مشروطه او حتا که په اصطلاح دموکراتیک هم دي مونږ یوشان د قوانینو په نومونو یادوؤ او حتا هیڅوک پدې باره کې هیڅ ډول تفکیک او تمیز ته هم حاضر نه دي. همداسې د نیوتن د جهاني جاذبې عام قانون او درګوني قوانین (قانون دانرژي، قانون د تناسب دقوي او تعجیل او قانون د تساوي د عمل او عکس العمل)، د انشتین د نسبتي تیورې قوانین، سقراط، افلاطون، ارسطو، کانت، دکارت، هگل، مارکس، انگلس، لینن، البیروني، فارابي، ابن سینا، رازي، ابن رشد، ابن خلدون او ډیرو نورو هم خپل قوانین او فورمولبندي، چې دهغوی د ذهنیګریو څخه خالي نه دي ایجاد کړيدي. دوی ټول مدعي دي چې دا هر څه

ددوی لاسته راوړنې دي. هېڅ یو بل ته نه غاړه ږدي، نه کامپرامایز ته قایل دي او هر څه خپل شخصي ذهني محصول گڼي او په همدې خاطر علم د هر کس او هر چا د لوبو نانځکه او ناولی گرځیدلې ده. ملیونونه کلونه انسانانو په دې نړۍ کې ژوند کړي، له تاریخي دورې څخه هم زرونه کلونه تیریري او په دې ټوله موده کې علمي او غیر علمي، حق او ناحق، منطقي او مزخرف نظریات او عقاید په جبر او رضاء په خلکو منل شوي دي. هر څوک ځان د دغه کار جوگه او مستحق گڼي او نن پخپله علم، قانون او قانونمندی په ټول صراحت او وضاحت سره چې باید لرلې یې، په حقیقت کې د مزخرفاتو، مجهولاتو او شخصي ذهني غیر منطقي تخیلاتو په جرړه مشوره او گنج الفساد بدل شوي دي. په دې باره کې حقایقو ته به په راتلونکي کې پخپل نوبت مراجعه کیري، داوسني بحث د لنډ والي په خاطر غواړم همدومره ووايم چې، حقیقي علم، قانون او قانونمندی یواځې هغه ده چې خدای د هغې له مخې د لوی جهان او د هغې ټول خلقتونه او پدیدې پیدا کړي دي. یعنې چې علم خدایي خلقت دې، انسان یې د خلقت څخه عاجز او یواځې دخپلو مقدراتو په کچه د هغې په معرفت مکلف گرځیدلې دي. په علم باندې د معرفت ټولې د تخیل او تصور، سحر او جادو او نورو مزخرفاتو ټولې لارې تړلي دي. یواځې د منل شوو مقولو، اصولو او قوانینو له لارې ممکنه ده د خدایي خلقتونو په قانونمندیو علم او پوهه حاصله شي.

زما له نظره په زړه پورې به د اوي چې که مونږ وکولې شو په مشخص ډول په شعوري پدیدو کې د جبر او اختیار په قضا یا وو او مسایلو باندې په ټاکلې توگه بحث وکړو او په نوي

لید توگه دهغې دیا لکتیک توضیح کړو.

دمخه د تفکر او ذهن تحرک او تغیر ته اشاره و شوه پخپله حرکت او تغیر د جبر او اختیار مستلزم دې د بلې خوا څرنگه چې د حرکت او تغیر مقولې د پدیدو د دیا لکتیک اساس تشکیلوي نو دیا لکتیک هم پخپله په نوموړي مفهوم کې نغښتې دي. په تفکر کې د جبر او اختیار نور قضا یا او مسایل د همدې مرکزي قضیې څخه استنباطیږي. او هغه پدې مفهوم چې آیا دغه حرکت او تغیر مثبت دي یا منفي، صعودي دي یا نزولي، تکاملي دي یا انحطاطي، اختیاري دي یا مجبوري او یا داسې نور.

واقیعت دا دي چې د تفکر او ذهن په ساحه کې د مختلفو قضا یا وو اختیارې او مجبوري اړخونو تشیتول ډیر مغلط او پیچلې کار دي، ځکه چې په مغز او ذهني خټه کې د حرکتونو سیستم او تسلسل ډیر مغلط او پیچلې دي. که چیرې مونږ دا موضوع د یوه منفرد تفکر او ذهن د نننیو قضا یا وو د مختلفو اړخونو په منځ کې د جبر او اختیار د دیا لکتیک له نقطې نظره څیړو طبعاً د اجتماعي تفکر او ذهن د قضا یا وو د مختلفو اړخونو د جبر او اختیار د دیا لکتیک څخه توپیر لري.

همدا سې د منفرد او ټولنیز شعورد متقابل جبر او اختیار قضا یا بیاددی دواړو سره مطابقت نلري. همدا سې د منفرد او ټولنیز شعور او طبیعت د جبر او اختیار قضا یا طبعاً د پورته ذکر شوو قضا یا وو سره دمقایسې وړ نه دي. په حقیقت کې دا هریو بیل بحث تشکیلوي چې د هر نقطې نظره د تحقیق او تدقیق وړ مسائل پکې پراته دي. د بلې خوا دا چې مونږ نوموړي قضا یا او مسائل د کومې نقطې نظره او کوم لحاظ څخه څیړو

په هره مسئله کې بیا نور شقوق منح ته را تلای شي.

البته په دې با ب زیبا تې لیکني او خپرنې شویدي او زه نه غواړم د داسې موضوعاتو د مینه والو لپاره اشکال نمايي وکړم بیا هم باید ووايم دا موضوعات پوره مغلق او تر نننۍ ورځې پورې پدې باره کې لږ بریا لیتو بونه تر لاسه شویدي. البتہ دهغې پوره او کامل تحقیق د را تلونکو نسلونو دنده ده او په هغوی پورې اړه لري. زه یواځې کولې شم نو مورې مو ضوع ددې کو چینی رسالی په چوکاټ کې په نوي طرز تفکر او لید توگې د مشخصې زاویې څخه د مباحثې میدان ته وا چوم او د مینه والو افکار پدې با ب تحریک کړم.

ځکه په دې باره کې د موثوقو معلوماتو را ټولول پرته له دې چی تخصصي پوهې ته اړ تیا لري، پراخه امکانا تو او پر مختللي وسا ئلو او مجهزو تحقیقا تي مرکزونو او کمپلکسونو ته هم پوره اړ تیا لیدل کیریز.

زه پخپلو کا ملاً محدودو و شرایطو سره هڅه کوم داسې یوه قضیه د مباحثې میدان ته وا چوم.

د مثال په توگه که مونږ د فکري تحول او فکري تحجر چې دیوې پدیدې دوه متضاد دیا لکتیکی اړخونه دي په نظر کې ونیسو او هغه د جبر او اختیار په تله کې وا چوو پرته له دې چې زیات تعمق وکړو وینو چې په ذکر شوی قضیه کې دوه اړخیز جبر او اختیار موجود دي همغسې لکه چی په هره یوه بله پدیده کې موجود دي.

که چیرې د انسانی تفکر نور قضا یا شا ته وا چول شي او یوازې ددغه دوه عمده مرکزونو د دیا لکتیکی تقابل له مخې د تفکر مسایل و خپرل شي وینو چې تفکر د خپل شکل په لمړۍ

مرحله کې کله چې د مختلفو طبیعي اجتماعي او پیسکولو ژیکي عوامو د مستقیم او غیر مستقیم تاثیر لاندې واقع وي، د فکري تحول او الستیکیټ جنبه یی ډیره زیات ته قوي او تقریباً پرته لدې چې خپل دا خلی متقابل عطا لتي عکس العمل حس کړي په ډیره عجولانه او حریصانه توگه د نوو معلوماتو او اطلاعاتو په را ټولولو بوخت او په هغې کې دیوه ورک هدف په لټه کې وي، ترڅو هغه پیدا او دهغې په خوا کې د فکري استقراریت خیمه ووهی. فکرو ورو ورو د نسبي تحجر د زیاتیدو له کبله په ځان درنیري. خپل پخواني الستیکیټ د لاسه ورکوي او جبراً یو څه د خپل ټاکلي هدف په توگه مني او دهغې په خوا کې استقراریت پیدا کوی.

همدا وخت دې چې د فکري تحجر مرحله په چټکۍ سره شروع کیري فکرو ورو ورو د همدې یوې مفکوري په گرد چا پیر متمرکز او وار په وار دهغې دغاړې غړوندې د همدې یوه موږې پورې سرې غوټې کیري او د فکري تحول امکانا تي محدود کیري. پخوا دوه اړخیز جبر او اختیار ته اشاره وشوه هغه په دی مفهوم چې که په لمړۍ پړاو کې فکر د فکري الستیکیټ اختیار په لاس درلود او د فکري عدم انکشاف د جبر لاندې وو په دوهم پړاو کې که فکر د فکري انکشاف اختیار لرونکې دې د فکري تحجر او انجماد جبر په جال کې را گیر شویدي او سره ددې چې د اطلاعاتو او حوادثو په منح کې واقع دي هغه یی باید منلې او قبلولې. خودا چې فکرنور خپل الستیکیټ په نسبي ډول له لاسه ورکړي او د انجماد اړخ یی قوي شویدي یا په بل عبارت د جبر په مقابل کې یی خپل اختیار بایللی دی، نو ځکه نوې مفکوري چې په حقیقت کې

یواځینی ټولنیزې لاسته راوړنې گڼل کیږي، نه تنها منلې یې نه شي، بلکې په کرکه ورته گوري او هغه اجتماعي فسق او فسا دگڼي.

دهغو ځوانانو په باب چې د استفت (دور) پرې په لاس ور غلې او ټول تحولات په پوره ذوق سره تعقیبوي او په حقیقت کې ددغو تحولاتو اساسي محرکین او د موجوده اجتماعي جوړښت معماران گڼل کیږي. د متحجر فکر خاوند دځان سره ځونگيري او افسوس کوي چې ځوانان خراب شول، د ټولنې را تلونکې به څرنگه شي او لایا ته کړي چې زموږ څه ښه وختونه وو.

البته اوس مونږ قضاوت کولي شو چې څرنگه هغه متجسس، متحول او السټیکي فکر چې په پوره مینې او ذوق سره یې ټول نوي اطلاعات را ټولول، اوس ولسي دهغي داوړیدلو، لیدلو او پوهیدلو څخه دا سې مور شو.

کله چې دې دنوو موضوعاتو مینه وال وپه خوا کې یې دا سې کسان وو چې همدې موضوعاتو ته هغوی په کرکه کتل او نن چې دې پخپل ما حول کې تغیر او تکامل ته په کرکه سره گوري دا سې کسان شته چې هغوی ددې موضوعاتو د را ټولولو په مینه او مزه نه مریږي او دهمدي شرايطو په تحلیل او تجزیه او دهغي څخه د ښه درک او قضاوت له مخې خپلې را تلونکي ته په پوره امید واری سره گوري. سوال پیدا کیږي څرنگه کیدلې شي چې دوه انسانې ذهنه په یو ډول شرايطو، ځای او حتا کورنۍ کې یو د ټولني د تکامل موجوده تگلاره آبا دي او دوهم یې بر بادي بولي. همدلته دې چې د پورته ذکر شوې قضیې یعنی د فکري تحول او فکري تحجر د یا لکتیکي

تقابل او جبر او اختیار څرگندېږي.

ددې ځای څخه دا هم څرگندېږي کله چې ذهن خپل السټیکیت په نسبي لحاظ له لاسه ورکوي، ورو ورو متحجر او پدې لوري یې عطالت زیاتېږي نو د دې دلیل هم کیدلی شي چې په ذهن کې یو بل ډول حرکت هم موجود دې چې په ذهن کې د مادیت د کمې او کیفی تنوع د ترسب او تغیر د حرکت په نامه یادیدلې شي. په همدې علت ویلې شو چې په ذهن کې د کمې تغیراتو بدلون په کیفی تحولاتو باندې چې د دیا لکتیک اساسي عمومي قانون گڼل کیږي هم تحقق مومي. نو د فکري عطالت او فکري استقراریت تغیر پخپله د فکري مادیت د تغیر مستلزم دې او دا بیا په خپل وارد ذهن په مادیت دلالت کوي.

د پورتنی بحث څخه دا سې معلومېږي چې ذهن غیر مادي نه دې. که چیرې غیرې مادي وای نو هغه به تل السټیکي هم وای او هر وخت به ځوان، تحول غوښتونکی او تل به ئې د اجتماعي شرايطو د تحول سره سم تحول کولی نو څرنگه چې هیڅ ذهن پورتنی امکانات نه لری هغه غیر مادي هم نه شو منلی.

څرنگه چې متحجر فکر د زړې پدیدې په حیث با یید د متحول او ځوان فکر په وړاندې تسلیمی ته غاړه کښېږدی. خودا کار د فکري تحجر د جبر له مخې په خوښۍ سره نشی منلې.

نو ځکه د خپلې بقا په خاطر د مقتدر حریف په وړاندې د خپلې او انحرافاتو د لارې مخ ته ځي. زاړه فکرونه په دا سې پړاو کې که د قدرت خاوند وي، په مطلق العنانیت اتکا کوي

او د کمزوری په صورت کې د ما یوسی او تدریجی فکري مرگ گنج ته پنا وړي.

باید ووايم چې پورته ذکر شوې موضوع د اجتماعي شعور او ذهن په باب هم صدق کوي. سره لدې چې په ټولنه کې نوې تحول خوښونکي قوتونه تل په نمو او هغوی تل د نوو شرایطو سره په هر لحاظ د موجوده وضعې تحول او بدل لول غواړي او بیا هم ټولنیز شعور د یوې مفکوري، نظر او ایډیو لوژی په چوکاټ کې خپل د تقبل او منلو پخواني خواص له لاسه ورکوي او په هغه دینا میزم سره چې یې تر لاسه کړې دي غواړي د خپل تحکم په لور وړاندې ولاړ شي او لکه څرنګه چې ورته مخکې اشاره وشوه دا چې دنوو قواوو په مقابل کې ورته د استدلال او منطق توان نه دي پاتې په فکري حجر، د گم او مطلق العنا نیت اتکا کوي او طبیعي ده چې د خپلې بقا د پاره هر ډول انحراف روا ګڼي او په دې سادې حقیقت نه غواړي ځان پوه کړي، دا چې سل او زریي زړه پدیده ګڼلې او س یې د خپل زړښت وخت هم رارسیدلې دي، تاریخ ددی شاهد دي، داسې نظریات او مفکوري که په مذهبي او یا ایډیو لوژیکي ساحو کې وي او که د اجتماعي اقتصادي نظا مونو په چوکاټ کې تل یې خپل مترقي خصلت د لاسه ورکړې او د مارکس په اصطلاح د نوو تحول خوښونکو قوتونو لپاره ځولنی ګرځیدلې دي.

کمو نیستانو خپله ایډیو لوژي «علمي کمونیزم» د تل لپاره مترقي ایډیو لوژي ګڼله خو له ډیره بده مرغه د ژوند په ټولو سطحو او اړخونو کې یې ډیر سطحی او دگماتیک کره وړه درلودل، کارل مارکس خو ویلي وو چې پاک ارمانونه د پاکو

لارو او پاکو هلو ځلو پواسطه تر لاسه کیدلې شي. لیکن په اصطلاح کمونستانو د پاکو شعارو نو د پردی لاندې ډیر ناپاک نیتونه لرل او پالل. دوی په هیڅ وجه د دغه ارزشونو او معیارونو جوګه نه وو او د همدغه بی ارزشی او دگماتیزم په ترګمې کې د تاریخ کندي ته ولویدل.

کیتالیزم چې لاپخوا زړه پدیده وه او د تاریخ ټولې بدنامی، ظلم، ناروا، چورو چپاول د دوی په هویت ثبت دي او د ټولو اولسونو شتمنی یې غصب کړي او په یویشتمه سلیزه کې ئې نړۍ د قطعي نابوی، د ناوړین سره مخامخ کړي، نړیوال امپریالیزم هم نن فکري حجر په تپوړوند کړي او د اتالیتاریستي حرص او آژله مخي د نابودی په څنډه ولاړ، زوال ئې حتمي او ورپسې قدم به یې د نابوی کندي ته ولیدل وي !!!

همداسې که مونږ د احساس او شعور دیا لکتیک په نظر کې ونیسو او فرض کړو چې احساس ما دي او شعور غیر ما دي دې پرته لدې چې ددې موضوع جبر او اختیار او دهغي مختلف دیا لکتیکي جوانب وڅیړو کفایت کوي فقط یو سوال مطرح کړو:

په څه ډول او کومه وسیله دیوې ما دي پدیدي ارتباط د یوې غیر ما دي پدیدي سره ټینګیدلی شی؟ ایا هغه پل چې ددې دواړو پدیدو په منځ کې پروت دي، او یا هغه غوټه چې دا دواړو پدیدي سره تړي او دهغي په منځ کې دیا لکتیکي علت او معلول منځ ته را وړي تصور کیدلې شي؟ او که څوک یې تصور کولې شي په څه ډول؟ هغه پیوند چې ددې پدیدو په منځ کې واقع دي د مادیت او که غیر مادیت په خټه لیم شوی دي؟

د عینیت او ذهنیت د دیا لکتیک په رساله کې دې موضوع ته اشاره شوي چې احساس شعور منځ ته راوړي او شعور احساس تحریک کولې شي، پرته لدې چې عیني خارجي عارض موجود اوسي.

نو که مونږ دا و منو چې احساس مادي او شعور غیر مادي دې دا بایدهم و منو کله چې احساس په شعور بدلیږي دا مفهوم لري چې ماده له منځه ځي او کله چې شعور په احساس بدلیږي نو د هېڅ څخه ماده منځ ته راځي. حال دا چې د مادي د بقا د عام قانون له مخې مونږ پوهیږو چې ماده نه له منځه ځي او نه دهیڅ شي څخه منځ ته را تلای شي نو ځکه ویلې شو چې د احساس او شعور دیا لکتیک او متقابل جبر او اختیار هم د دوه اړخیز مادیات مستلزم او نسکا رندوی دي. د بلې خوا پوهیږو چې هر انسان مختلف روحي حالتونه لري او بیا هغه شیبه په شیبه بدلیږي. اول بایده داسې سوال مطرح شي، کله چې شعور غیر مادي اوسي نو په ډول دا مختلف روحي حالتونه منځ ته راځي؟ بیا یې وویل شي دا تغیرات په مغز کې پېښیږي او دهرې روحي وضعې مطابق مغز هم یو خاص حالت ځان ته غوره کوي. زه هم دا منم خود نه منلو او د پوښتني مسئله داده چې د مغز دا خاص حالتونه څرنگه په یو غیر مادي محیط کې په مختلف ډول انعکاس پیدا کوي او کوم ډول تعاملات په کومو تعاملاتو بدلیږي چې داسې مختلف روحي حالتونه منځ ته راوړي؟ یا که داسې یوه مسئله مطرح کړو، یو تن خپله یوه ډیره ترخه پخوانی. خاطر په فکر کې راگرځوې د مسال په توگه د موټر ټکر، مرمی خوړل یا د گوتې ډیریکولو ترخه خاطره را یا دوي. دفعتاً په خپله سینه یا بله کوم مربوطه عضو کې

د درد احساس کوي. نو بیا بایده داسې سوال مطرح شي چې په څه ډول دغه غیر مادي روحي خاطرې مادي مغز متاثر او هغه په سینه یا بله مربوطه عضوه کې درد پیدا کړي؟ په څه ډول غیر مادي خاطر په مادي پروسه، احساس او عمل باندې بدلیدلې شي؟

داسې ډیر زیات قضایا او مسائل مطرح کیدلې شي چې په هغې کې لږ څه تعمق مونږ او تاسې پدې متیقن کولې شي او بایده مو متیقن کړي چې د مادیات او غیر مادیات پوند هېڅکله جوش نشي خوړلې. ماده د مادي څخه متاثره کیدلې او یا بله ماده متاثره کولې شي. د مادي خواص، د مادي موجودیت، مختلف شکلونه یوازې او یوازې کیدلې شي، چې مادي اوسي، پدې بایده معتقد او متیقن اوسو او له همدې زاوې او لیدلارې له مخې دا مسایل وڅیړو.

ایدیالیستی او ماتریالیستی دیا لکتیک

په فلسفي ادبیا توکې د ایدیا لیزم او ماتریالیزم او ایدیا لیزم تر نننۍ ورځې پورې مروج او د یو مولفانو په لیکنو کې لیدل کیږي. که څه مخکې له مارکس، انگلیس او لینن څخه وو او که وروسته له هغوی څخه هر یوه د پورتنیو مفاهیمو په منځ کې فارقه حدودو او پولو ته قایل وو او نن هم قایل دي. یا په بل عبارت دغه دواړه مفاهیم دوی په نظر د تاریخي پدیدو په حیث په مختلفو تاریخي دورو کې د متضاد متقابل موقف او تنا سب څخه برخورداره وو.

مخکې له دې چې د نوموړو پدیدو د ماهیت او محتوا او دهغې په منځ کې د تباين او تفریق په مسئله په مشخص ډول بحث وکړو غواړم ووايم چې دیا لکتیک د ابدي او لایتناهی عینی پروسې په څیر تل جریان لري او په ذهنیتونو کې یې تر نن ورځې پورې د مختلفو مفاهیمو، مقولو، قوانینو، علومو او پدیدو په حیث انعکاس او تبارز موندلې دي. دیا لکتیک عامه او کلیي سراسري پروسه ده. دهغې څخه که غیر حیه جهان دي که نباتات، حیوانات، انسانان او که مافوق انسانی

تولني یا موجودات (که چیرې موجود اوسي) دهغوی د ترکیب او تکامل په تناسب برداشت، احساس، ادراک او دهغې څخه په لوړه سويه پیچلي معرفتي او پذیرشي پروسې او انعکاس صورت نیسي.

که چیرې په تیره لنډه تاریخي دوره کې په بشري ذهن کې د دیا لکتیکي پروسو انعکاس، پذیرش او ادراک ته نظر واچوو، وینو چې په لمړنیو پړاوونو کې انسان ناخوداگاهه دخپل ما حول سره په دیا لکتیکي ارتباط کې واقع وو او پرته له دې چې هغه تعریف کړي په شکل د اشکالو سره نوموړو دیا لکتیکي پروسو دهغوی په ذهنیتونو کې انعکاس پیدا کاوه.

هغوی دورځني پراتیک او علمي دیا لکتیک په نتیجه کې کرار کرار د انتزاعي فکرونو او دیا لکتیکي تیورۍ خاوندان شول. منفرد څیزونه او پدیدې د ماضي، حال او استقبال او همداسې دخپل ما حول او چاپیریال سره په ارتباط کې څیرل شروع شول. دیا لکتیک هم له یوې ورځې څخه بلې ته په الفاظو مقولو او داسې نورو مفاهیمو په څیر د اشخاصو او ټولنو د دیا لکتیکي درک په تناسب تبارز مونده. پخواني یوناني پوه هر اکلیت پرته له دې چې هغه په کوم نامه یاد کړي دغه دیا لکتیکي واقعیت درک او اظهار کړي چې: «په نړۍ کې هر څه تغیر مومي او ددغې تغیر انگیزه په دې کې ده چې د نوموړو پدیدو خواص دهغوی په اضدادو باندې څه ډول بدلېږي. مونږ دیوه گل بوی دوه واري نه شو بویولې.» (تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ۳۲ مخ).

دلومړی ځل لپاره چې د دیا لکتیک مفهوم منځ ته راغې د سوال او ځواب په له لارې په خبرو کې برلاسې او قدرت او

همدا سې د مفا هیمو او اشیا وو د طبقه بندی فن او مهارت ته ویل کیده.

زینون، ارسطو او افلاطون هم پخپل وار سره په دیا لکتیکي مفا هیمو کی نسبي تسلسل او ترتیب منخ ته را وور. (همغه خای. ۳۶، ۴۶ او ۶۰ مخونه).

په اتلسمه میلا دی پیری کی د ډیرو پوهانو په لیکنو کی او ځینی دیا لکتیکي مقولې او قوانین په جلا توگه تعریف او هڅه یی کیدله هغی ته دیوه سیستم او تیوری په څیر تشکل ورکړی.

هیگل نوموړې هدف د «اکمال» درجې ته ورساوه. یعنی دا چې هیگل دیا لکتیک او د دیا لکتیک ترتولو اساسی قوانین تعریف او ځینی نور عام قوانین یی البته د شعور او مطلق عقل په ساحه کی د جفتو مقولو په حیث فورمول بندی کړل. هگل د عینی ایدیا لیست په حیث فکر کاوه چې د مطلقې ایدیه د تکامل مراحل یی په ایدیا لیستی دیا لکتیکي قوانینو کی طبقه بندی کړیدی. حال دا چې هغه نا خود اگاه د ذهنیت دمادی قانونمند تاثیر لاندی ماتیریا لیستی دیا لکتیکي قوانین په تخیلی بڼه فورمول بندی کړی وو.

بايد وویل شی چی په افغانستان، چین هند او ایران کی هم له ډیر پخوا څخه ځینی پوهانو لکه البیرونی، فارابی، ابن سینا، ابن رشد، کنفو سیوس او ډیرو نورو پخپلو لیکنو او اثارو کی ماتیریا لیستی دیا لکتیکي قوانین او مفا هیم څرگند کړی او دخپل چا پیریال او پیښو سره یی دیا لکتیکي کره وړه درلودل.

پدې څو محدودو کرښو کی نشی کیدلې د دیا لکتیک تا

ریخچه یا تکاملی پروسه توضیح یا تشریح شی. خودومره بايد وویل شی چې ماده تل موجوده وه او وی به او دیا لکتیک د هغی د موجودیت یواځینی شکل او وجدی حالت ته ویل کیږی. خود ابتدا څخه د مادې د دیا لکتیک سره د انسان د ذهنیت د ادراک غوټی په لازمه اندازه نوی تړل شوې. نو ځکه یی په مفا هیمو مقولو او قوانینو کی تبا رز هم نه شو کولې او هرا فها م او ادراک که ځا نگرې دې او که ټولینیز په ذهنی خټه کی د بیو پسیکو لوژیکی او نورو فاکتورونو په څیر تمرکز او تجمع پیدا کوله ترڅو پدې باب د فکری تراوش پو تسسیتال ته ور سیده. ځینی وخت داسې هم کیدلې شول چې خام فکرونه د ناقصو نظریا تو په څیر یا قسماً او یا په کا ذب ډول یوه دیا لکتیکي پروسه تمثیل او یا څرگنده کړی. د مثال په توگه له پخوا څخه هم ماده موجوده وه او هم دیا لکتیک. خو ځینو کسانو ماده یواځې په میخانیکي او میتا فزیکي حالت او عدم ارتباط او تغیر کی لیدله او وینی یی او ځینی نور بیا دا ټول تبدلات، تحولات، ارتباطات، او تغیر په هیڅ کی وینی او دې ساده مسئلې ته نه څیر کیږی چې د څه شی تبدیل په څه شی؟ هیڅ څرنگه بل هیڅ ته تحول او تقرب کولې شی؟ او که یی کولې شی ددې تحول معیار او مقیاس به څه وي؟ دیوه هیڅ دنورو هیڅ سره د ارتباط او اړیکو وسیله په څه ډول پوهیدې شو؟ دا داسی نور نظریات د خام او ناقص تفکر محصول گڼل کیدې شی او په اصطلاح ناقص فکردې چې دوریځو څخه اوبنان جوړوی او یا په بل عبارت سره ووايم سره ددې چې هم ماتریا لیزم او هم دیا لکتیک موجود وو، بیا هم ځینی پوهان د مری مادې غلامان وو او په هغی کی یی دیا

لکتیک نشو لیدلې. ځني نور چې بیا ایډیا لیستان هم وود ځیني مسائلو سره یې دیا لکتیکي بر خور د لرود او لکه چې پورته ورته اشاره وشوه داسې فکريي کا وه چې د جهانې روح، مطلق عقل او داس نورو مسائلو مرا حل یې د دیا لکتیکي تسلسل او قوا نینو په چو کا ت ک ځای په ځای کړي او پدې تو گه یې هڅه کوله عیني و ا قیعتونه او قوا نین د کا ذبو مسائلو او مفکورو د اثبات دپاره وسیله وگرځوي. هیگل دیا لکتیک یوازې د مطلق عقل د تکامل د پراوونو دهارمو نیزم محصول او مولود گانه.

پدې ډول مادیت او دیا لکتیک تر ډیره وخته پورې د بشریت په ذهن کې په منفرد شکل سره ژوند کا وه. تر څو چې ما رکس او انگلس وکولې شول د لومړي ځل لپاره دیا لکتیک او مادیت د او هام پرستی او کا ذبو نظریا تو څخه وبا سي او د فیرباخ ماتریا لیزم اد هکل دیا لکتیک سره په ارگانیک ډول یو ځای کړي. دوی هڅه وکړه دغه قوانینو څخه په استفادي سره په ټولنیزو، اقتصادي او نورو مسائلو لکه په روسیه کې د سوسیالیستي انقلاب دبري، د شوروي ټولني د جوړیدو او په شرقي اروپا کې د نړیوال سوسیالیستي نظام په جوړیدو کې تري گته واخلي. خوددي ټولو خبرو سره سره، څرنگه چې دوی د ټولنیزو او شعوري پدیدو په هکله لا ایدالیست پاتې وو او دغه پدیدو د عیني قوا نینو څخه بي خبره وو، په همدي علت یې نهایی پریکړي او نتایج په واقعیتونو نه وو ولاړ او دغه لوي نړیوال نظام ونړیده.

د پورتنی لنډی یا دونې څخه منظور دا وو چې یو وخت ټولې پدیدي په جدا گانه او منفرد ډول درک کیدلې او د ضرورت له

مخې دهغوی سره لازم بر خور د کیده. خبري چې دانسانانو تر منځ د مفاهمي او ارتباط اسانه طریقه وه دانسانانو دیا لکتیکي ارتباط هم تر هر څه دمخه د خبرو په ورشو کې ټینگ او د معاشرت پدې ساحه کې یو پر بل باندي د برلاسي بازار تود شو. که څه هم دانسانې ټولني د ابتدایي مناسباتو څخه پرته د نورو پدیدو دیا لکتیکي ارتباطاتو درک اسان کار نه وو خو بیا هم انسانان د مادي ژوند سره بې مینې پاتې کیدلې نه شول او د معاشرت او ارتباط په ترڅ کې یې خپل متقابل اړیکي درک کړي او له ډیر پخوا څخه ځینو پخوانیو هو بنیارانو پخپل وار سره همغسې چې وو ځینې دیا لکتیکي څرگندونې کړیدې او پخپلو نظریا تو کې یې هغې ته انعکاس ور کړیدې.

د اتلسمې پیړۍ څخه را پدی خوا دیوې خوا علم او تخنیک ډیر پرمخ ولاړل. انسان مجبور وو په ټولنیز او طبیعي لحاظ سره خپل متقابل دیا لکتیکي ارتباطات په عملي او نظري تو گه د خپل چاپیریال سره پراخه کړي، طبعاً نوموړو افکارو په ذهنیتو کې هم انعکاس پیدا کوو. د بلې خوا څرنگه چې بشرې ټولنو په عمومي توگه د عقیدي له مخی په مذهبی او ایډیالیستي ایډیالونو او موازینو اتکاء درلودله د لومړي ځل لپاره د ایډیالیستي دیا لکتیک مفکوره رامنځته شوه. حال دا چې ایډیالیستي ایډیالونه دانسان لپاره نه مسخر دي او نه مقدر نو ځکه یې په معرفت هم قادر نه دي. زما په نظر دیا لکتیک د مادي هغه وجدی حالت دي چې دهغې په ابدی دینامیزم دلالت کوي او په بی شمیره قوانینو، مقولو او علومو سره افاده کیدلې شي. خدای د لوی جهان مادي او قانونمند پیدا کړیدي. ماده او دیا لکتیک یو تر بله لازم او ملزوم او

د انسان په معرفت مسخرگرځیدلي دي. غیر مادي جهان، قانونمندی، خلقتونه اصلاً وجود نلري او که وجود هم ولري نو انسان د هغې په معرفت قادر نشي گڼل کیدلي.

کله چې موږ دیا لکتیک پدې ډول تعریف کړو، نو پخپله په دیا لکتیک کې ایدیا لیزم ته ځای نه پاتې کیږي. او د ایدیا لیستی دیا لکتیک مفهوم یوازې کیدلې شي د نسبي مفهوم په حیث د فارقه فاکتور په څیر استعمال شي. خو ښه به دا وي چې د دیا لکتیک د کلمې په څنگ کې په هیڅ صورت سره د ایدیا لیزم کلمه استعمال نه شي.

کله چې دیا لکتیک د مادي موجودیت د ټولو اشکالو متحول، متغیر او متکامل دینا میکانیک حالت ته ویل کیږي. دیا لکتیک د مادي د ابدی دینا میزیم بهترینه افاده او مسمی به نوم گڼلې شو. څرنگه چې دینا میزیم مادي خصلت دي. نو ځکه ماده پرته له دیا لکتیک او دیا لکتیک پرته له مادي وجود نشي لرلې.

پدې صورت کې نو دهیکل او د هغه څخه دمخه ایدیا لیستی پوهانو دیا لکتیک څه وو او په څه ډول ایدیا لیستی نظریات په دیا لکتیکي تسلسل او شکل کې ځاییدلي او یا د دیا لکتیکي منطق د قوانینو او مقولو دلاری توضیح کیدلې شي؟ حقیقت دا دې کوم شې چې وجود و نلري هلته دیا لکتیک هم وجود نشي لرلې او د ایدیا لیستی دیا لکتیک مفهوم هم پوچ او بی معنا دي چې تر اوسه پورې ځیني مفاهیم وو چې ابتدايي مادي منبع یې نلري او په دیا لکتیکي چوکاټ کې ځای په ځای شوي دي. علت یې دا دي چې هر غیر مادي مفهوم او تصور د هر څه دمخه مشخص ذهنیت دي او هر

مشخص ذهنیت عیني واقعیت دي. او په هر عیني واقعیت کې دیا لکتیک وجود لري. دغه پوهانو فکر کړي چې گوندي العیاذ بالله د خدای ذات او صفاتو دیا لکتیک یې کشف او توضیح کړي یا د مطلقي ایدیه، مطلق عقل، جهانی روح او داسې نور... خو په حقیقت کې هغوی د خپلو ذهني پروسو د دیا لکتیک بیان کړيدي. حال دا چې انسان د تل لپاره د خدای د پیژندنې او توصیف څخه عاجز دي. شک نشته چې مارکس د هگل د ایدیا لیستی دیا لکتیک په مقابل کې د ماتریا لیستی دیا لکتیک تیوري طرحه کړه خو د شعوري او ټولنیزو پدیدو په هکله ټول ماتریالیستان تر اوسه هم ایدیا لیست پاتې شوي او تاریخي ماتریالیزم یې د دیا لکتیکي ماتریالیزم څخه جدا کړ حال دا چې په تاریخ کې دیا لکتیک او په دیا لکتیک کې تاریخ وجود لري.

ماتریا لیستی دیا لکتیک د خپلې حکمروا یې او قلمرو څخه خارج هیڅ ډول مادي ورشوگانې او محدودې په رسمیت نه پیژني او زما په نظر نه کله چیري داسې ورشوگانې وجود لرلې شي.

دیا لکتیک کلي او عام مفهوم دي په خپله حکمروا یې کې هیڅ ډول تجزیه او ملوک الطوائفی هم نه مني.

ماده یوازې په دیا لکتیکي شکل کې وجود لرلې شي او دیا لکتیک هم یوازې او په قطعي شکل سره یوازې په ماده کې تبارز کولې شي. په همدې دلیل د ایدیا لیستی دیا لکتیک مفهوم او یا د ماتریا لیستی دیا لکتیک څخه د تاریخي ماتریالیزم مفاهیم تفریقول درست نه بریښي البته په نسبي لحاظ د فلسفې د دیا لکتیک او یا دهغې څخه هم په

مشخص ډول په نورو علمي ساحو کې د یا لکتیکي مفاهیم او اصطلاحات د ضرورت په صورت کې او یا د موضوع د زیاتې تو ضیح او یا تشخیص په خاطر او یا بالاخره پدې خاطر کله چې ضرورت نه وي موضوع په زیات عمق او ابعادو سره مطرح بحث شي او یا کله چې مطلوب لو ستونکي یا اوریدونکي په ټولو ابعادو او عمق سره د موضوع د فهم قدرت ونلري. کیدلې شي ځیني داسې اصطلاحات استعمال شي خو دا په هېڅ صورت د امانانه لري چې دا یو تر بله جدا او غیر مرتبط بحثو نه دي. د یا لکتیک باید په همدې عمق او ابعادو سره وپو هیږو او په همدې چوکاټ کې د مسائلو سره برخورد وشي.

شعور او لا شعور

شعور او لا شعور که ظاهراً یوله بله سره متضاد دیا لکتیکي مفاهیم جوړوي، خو په حقیقت کې د همدغه پدیدو او خلقتونو د اطلاعاتي او معلوماتي، کیفیتاً او ماهیتاً متفاوتو محرکاتو او تمبوني د ځنځیرې همغې یوې سلسلې څخه بل څه نه دي، چې یو ځل بیا د همدغه پدیدو او خلقتونو د اگا هی او شعور متفاوتې لورې او ټیټې کچې، معیارونه او محک څرگندوي. لا شعورته تحت الشعور یا فوق الشعور هم ویل کیدی شي. مشکله ده په دې باره کې د پدیدو او خلقتونو د احساس او ادراک د کهتری، او مهتری، برتری او بدتری معیارونه او رجحان درجه بندي او تمیز کړل شي.

نو موږی مفاهیم تل نسبي ماهیت لری او زما په نظر هر پلو، اړخ او ساحه کې، د همغې پدیدې او خلقت چې په کې متحسسه او مدرکه ده د برتری او امتیاز څرگندوی ده. کله چې د شعور او لا شعور کلمه مونږ په ژبه را وړو، سملاسي باید دا سوال هم ورسره پیدا شي چې دچا او څه شعور د چا او څه دلا شعوری په نسبت او یا بر خلاف. یوا ځې پدې صورت کې به مو نږددی مفاهیمو سره علمي او سم برخورد کړې اوسي. که چیرې د شعور او لا شعور د مفاهیمو او سني لفظی مناسبت د

هغوی د ما هیوې عینیت سره صحیح او معیاري قبول کړو
ځینې لاندې موضوع گانې د یا دونې وړ بلل کيږي.

په پخوا نیو لیکنو کې ورته اشاره وشوه چې هر شعور
د انعکاساتو او احساساتو د ټاکلي کمپلکس څخه عبارت دې
چې په نسبي ډول عیني واقعیتونه منعکس کوي او په مختلفو
مادي واحدونو کې حقایق په متفاوت ډول پرته له دې چې
کوم اړخ ته امتیاز قایل شو، څرگند یږي.

ماده او شعور یو تر بله د یا لکتیکي علت او معلول
تشکیلی او یو تر بله سره نه شلیدونکي اړیکي لري. دا ساده
یا دونه د دې لپاره پوخ دلیل کیدلې شي، ووايو چې شعور د
خپل مادي واحد په نسبت له څارجه څخه کومه وارده شوې
پدیده او حالت ندي بلکه پخپله د مادي د تکامل په پروسه کې
دهغي د وجودي حالت سره متناسب او د خدای دمقضي الامر
ارادي او لوي علم د قانونمنديو په بنا، یو تر بله لازم ملزوم او
علت او معلول جوړوي. شعور په حقیقت کې د هر مادي واحد
د مادي موجودیت د لحظوي بدلیدونکي وجودي حالت، کلی
ترین شکل یا په بل عبارت دهغه د دیا لکتیکي عمومي حالت
او وجد محصله گڼل کيږي. یا که لا په څرگنده او ساده ډول
ووېل شي، هر ټاکلي شعور یواځې د ټاکلي مادي واحد د ټاکلي
دیا لکتیک په نتیجه کې منځ ته راځي. دیا لکتیک
د مادي هغه مسما به نوم دې چې دهغي په ځانگړي ابدي
دینامیزم دلالت کوي (ډاکتر صاحب شاولي پدې نظر دې چې
د نوم پر ځای خاصیت ولیکل شي، خوزما په عقیده دیا لکتیک
خاصیت نه بلکه د مادي «هر مادي واحد، پدیدي او خلقت»
بالذاته بنیادي جدا نا پذیره وجودي حالت څخه عبارت دې

چې د مادي موجودیت د بناً مسبب او اساسي علت گڼل کيږي،
نومونه هم معمولاً هر وخت د مادي واحدونو ماهیتونه نه افاده
کوي، نو ځکه ما مسما به نوم لیکلې، یعنی اوصاف ندي بلکه
ماهیت او سُبستانسیون دي، یعنی همدغه مادي واحد د
همدغه مشخص وجودي حالت په بناء وجود لري او که چیرې دغه
وجودي حالت بدلېږي نوموړې مادي واحد په دغه کمیت او
کیفیت نشي پاتي کیدلې. نو ځکه بڼه به دا وي چې نوم (یعني
مسمي به نوم) ورته ووايو ځکه چې ټاکلي نه بد لیدونکي
حالت افاده کوي او خواص کیدلې شي تغییر پیدا کړي خو
د موجوده مادي واحد ماهیت تغییر ونه کړي. د خواصو په تغییر
سره اصل شئ او پدیده له منځه نه ځي لکن د ماهیت په تغییر سره
اصل شئ په پخواني حالت نه پاتېږي او بل حالت غوره کوي.

زه د محترم ډاکتر صاحب د نیوکي او ارزوني سره ځکه
موافق یم چې تر اوسه پورې مروجي تیوري گانې همدا ډول حکم
کوي. یعنی پوهان شعور د هغه نسبي متکامل خلقت چې
مرکزي عصبي سیستم او عقل ولري یعنی د انسان د مغز او
مرکزي عصبي سیستم خاصیت بولي. دا تیوري گانې د مادي
واحدونو او خلقتونو د مادي جوړښت د ماهیت او
سوبستانسیون په بناء نه بلکه په تخیلي او تصوري ډول
رامنځته شوي او د واقعیتونو سره هیڅ ارتباط او اړیکي نلري.
په همدې علت د «عینیت فلسفې» نظریاتي تیوري کې لید
لورې د واقعیتونو په بناء ټولو نظریاتي علمي، فلسفي ټولنو
او مکتبونو ته د نوي فورمول بنديو وړاندیز کوي او پخپله یې
هم د دغه حقایقو او واقعیتونو له مخې د علمي او فلسفي
قضایو او مسایلو څېړنه پیل کړې ده.

د شعور په هکله له ډیر پخوا څخه هوښیا را نوډیری لیکني کړيدي، چې دهغه وختونو د شعور د سطحې د لوړوالي او دهغوی د فردي ذکاوت او تجسس ښکارندوی دي. لکن دلا شعور په باره کې زمانه کومه مشخصه فورمولبندي او څېړنه په سترگو شوي او نه د شعور په کنډه کې د تش په نامه توازن په خاطر دلا شعور کلمه، پرته له دې چې توضیح، تفسیر او فورمولبندي شي او یا یې په ضرورت بحث وشي، په بې مفهومه او کور کورانه ډول راوړل شويده. دمخه مونږ د شعور او لا شعور د ځانگړو مفاهیمو د افادې، فورمولبندي، دیالکتیک، ضرورت او اهمیت په اړه پوره مطالب وړاندې کړي، همدغه مسأله مو د قضاء او قدرت خدایي علم د عام قانون له مخې، د انساني ذهني فلسفي خلف علم د اساسي مسألې او دخپل معبود سره د انسان دخلف په حیث دارتباط د یوځینۍ لارې او چارې په توگه فورمولبندي کړې ده. په راتلونکي کې به هم ټول فلسفي مسایل د همدغه لید لوري او نظریاتي عقیدې له مخې فورمولبندي او څېړل کيږي. په دې باره کې، په پخوانیو نظریاتو باندې، د اوس لپاره، زه نه غواړم بحث وکړم ځکه چې په داسې کوچنیو رسالو کې دهغې څېړنه ممکنه نه ده، خو دومره باید حتماً ووايم چې په پخوا زمانو کې ددې موضوع سره په عمومي توگه علمي کره وپه نه کیدل او اکثراً په فردي تخیلاتو، پوهه او ذکاوت ډډه لگول کیدله او حقاً یقیناً د نا دره دانو په څیر د ځیني پوهانو په لیکنو کې میندل کیدلې او یواځې د ژور و فکرونو خاوندانو او دقیق څېړونکو لخوا ممکنه ده د عینیت د فلسفې د نوي نظریاتي لید لوري په مرسته د علمي مقولو، قوانینو او تیوریو په بڼه فورمولبندي

شي.

هغه وخت چې مارکس او انگلیس د نوي نړۍ لید په توگه ماتیریا لیزم او دیالکتیک په ارگانیک ډول سره یوځای کړل، ددغه ډول تیوریو د جوړښت امکانات متصور وو او کیدلای شول د ټولو پدیدو او په هغه جمله کې، د شعوري او لا شعوري پدیدو او دهغوی د دیالکتیک سره د علمي کړو وړو لاره جوړه او د ټولو مسایلو څېړنه یواځې په نسبي علمي قانونمند ډول پیل شوي وای. خو څرنگه چې هغوی د شعور او ټولنیزو پدیدو په برخه کې ایډیالیست پاتې شوي وو او هغوی ونه کړای شول ټولنیزې پدیدې او شعوري مسایل د پخواني تخیلاتو او تصوراتو څخه راو باسي او همدغه پخواني زاړه کره وپه ورسره کیدل نو ځکه دغه ډول توقع کول ترې هم په نا امیدۍ بدله شوه. په ظاهر کې منل شوي وه چې گوندي د مسایلو او قضایاوو سره به علمي کره وپه کيږي خو په حقیقت کې د ټولو مسایلو سره په پخواني زاړه تخیلي غیر علمي او خرافاتي کره وپه لا تر اوسه دوام لری. دوی شعور او ټولنیزې پدیدې یواځې د مادي پوري مربوطې گڼي خو د مادیت څخه یې منکر دي، اوس پخپله فکر کولې شو چې څه ډول دوی مادي او غیر مادي (معنوي) جهانونه د یوې قانونمندی لاندې راوستلې شي، کوم یو چې د قضاء او قدرت د عام قانون له مخې خدای په عالم الاسباب کې یواځې د مادي قوانینو په بڼه د انسان او نورو مخلوقاتو لپاره مسخر او مقدر گرځولي دي. پدې باره کې د عینیت فلسفي نظر له پخوا څرگند دې چې «ذهنیت نسبي عینیت او هر مشخص ذهنیت عینی واقعیت دي». کله چې مو ذهنیت او شعور د عینی واقعیت په څیر و منل نو په هغې کې دیالکتیک

موجودیت منل هم حتمي دي . پخوا دا خبره هم مونږ منلي وه چي مطلقه بي شعوره او مطلقه باشعوره ماده هم وجود نلري او شعور اولاشعور د دیا لکتیکي تقابل په حیث دهر مادي واحد نه شلیدونکي و جدي حالت گنډل کیږي . کله چي شعور اولاشعور دهر مادي واحد جزلا یتجزا او په ذهن او شعور کې دیا لکتیک هم وجود لري نو دا خبره هم باید و منو چي په هر مادي واحد کې د شعور اولاشعور دیا لکتیک شته او په دغه پروسه کې شعور اولاشعور هم یو په بل بدلیدلې چي د وحی ، الهام ، شپږم حس او داسي نورو نامرئي اگاهيو او شعوري پروسو سرچینه هم د همدغه منبع او مناسباتو زیږنده گنډل کیږي . په نتیجه کې ویلی شو چي د خارجي عینیت څخه پرته پخپله د ذهني ختی او شعور دا خلی دیا لکتیک هم د موجوده شعور د تغیر او دنویو شعوري پروسو د منع ته را تلو با عث گرځی . او د شعور اولاشعور ټول موضوعات باید د همدغه زاویې د لیدلاري له مخي و څیړل شي . دا چې ذهن د داخلي دیا لکتیک د ادلون بدلون ، یو ذهن په بل ذهن او یا کوم خارجي عینیت په ذهن کې انعکاس مومي فکر کوم په عمومي ډول د شعور منع ته را تلو او پیدا کید و په تخنیک کې به ډیر توپیر نه وي موجود او په واقعیت کې شعوري پروسې د انعکاساتو د دیا لکتیکي ارگانیک کامپلکس د ترکیب څخه عبارت دي او کوم خاص ماهیوي تفاوت پکې متصور ندې . انساني شعوري مقدرات د انساني اختیاراتو په کچه ، په خدایي نظام کې ، انساني خود سري رامنځته کوي او په حقیقت کې شیطاني قوتونه د خپلو شخصي گټو په خاطر دغه لوی جهاني نظام ړنگول غواړي . پوښتني پیدا کیږي : ایا دوی دا حق لري ؟

ایا د حق ، عدالت او انصاف پلوي قوتونه دا حق لري ، دوی ته د دغه کار اجازه ورکړي ؟ خولا شعوري پروسې چې د خدای د مقضي ارادې او د خدای د لوی علم د عامې قانونمندی له مخې ، د دې لوی جهان ارگانیک تناسب همغسې لکه چي پخوا ورته اشاره وشوه شعور اولاشعور دهر مادي واحد ظاهراً دوه متضاد خو په حقیقت کې واحد دیا لکتیکي اړخونه تشکیلوي او هیڅ مادي واحد مونږ په اصطلاح پرته له داسې دیا لکتیکي تضاد څخه نشو میندلې . د دې سره سره هم مونږ په ډیرو لیکنو کې وینو چي شعور یواځې د مغز زیږنده گنډل کیږي او یواځې او یواځې شعور د همدغې متکاملې مادي خاصه بولي . زه پدي عقیده یم چي انسان او بل هر مادي واحد د مختلفو داخلي او خارجي قواوو د تاثیر څخه متحسس او متأثري . دغه قواوي په هر مادي واحد کې د خپل تاثیر معین او مشخص مرکزونه لري او د هغوی د فاکتورونو دویکتورونو محصله د خپلو خپلو مرکزونو څخه تیریري ، خود اهیڅکله د دې معني نلري چي گوندي احساس او درک موثریت یواځې په دغه مرکزونو کې وجود لري . پدي جمله کې د شعوري او فکري تاثیراتو او تاثیراتو دویکتورونو محصله هم شک نشته چي د ذهني شعوري مرکز یعنی انساني دماغ څخه تیریري . پدي صورت کې هم هیڅکله دا د دې معني نلري چي گوندي دانسان په وجود کې یواځینې متحسسه او مدرکه ماده دانسان مغز دي . دانسان مغز هم پخپله د شعور اولاشعور د دیا لکتیک او علت او معلول معرض گنډل کیږي او پخپله چي هم په بي شمیره مهلکو مرضونو اخته اوسي ، د ځان څخه کاملاً بي خبره وي او د مرستي په خاطر د لاشعور دروازه ټکوي د مرستي

طلب کوي او دلاشعور دلاري ټي اکثر بلاگاني دفع کيږي. پدې توگه په ټولو مادي واحدونو کي اگاهي او عدم اگاهي عام واقعيت دي خو نسبیت منل پکي حتمي دي.

پدې توگه په انساني وجود مختلفي داخلي او خارجي قوي تاثير کوي او د هري قوي دويکتورونو محصله دخپلو مرکزونو څخه تيريږي. دغه تاثيرات او تاثرات او بيا په بل عبارت وجدې حالت په مجموع کي دانسان روح اوروان جوړوي چي تر نننۍ ورځي پوري نا مکشوفه علم گڼل کيږي. په همدې علت انساني رواني او پسيکولوژيکي مرکز هم يوندي او مونږ څکه انساني شعور کمپلکس دا احساساتو وانعکاساتو گڼلي دي او د همدې نظر مطابق شعوري پروسي د څيړني او معرفت وړ حالتونه گڼل کيږي. د روان شناسۍ په باره کي د علومو د عدم موفقيت او وروسته پاتي والي اساسي علت زما په نظر همدادي چي د ذهن، شعور، فکر، روح اوروان په واقعيت او عينيت او دهغي په ماديت څوک باور نلري. حال داچي خدای دا جهان مادي او قانونمند پيدا کړي او دانسان د معرفت په خاطر ټي مسخر او مقدر گرځولي دي. زه پدې عقیده یم چي ماديت قانونمند او قانونمندی مادي ده او په عالم الاسباب کي غير قانونمند جهان او غير مادي قانونمندی وجود نلري. څرنگه چي انسان خدای پدې جهان کي خپل خلف گرځولي دي. که چيري غير مادي جهان او غير مادي قوانينو وجود درلودلي هغه به ټي هم دانسان په معرفت مسخر او مقدر گرځولي وي. پدې باره کي دمخه پوره دلايل ذکر شويدي. ډير پوهان دغه مسائل يواځي دخدای په ارادي پوري مربوط گڼي او دهغي په باره کي ځانته دڅه ويلو اجازه نه ورکوي او هغه څوک چي پدې

باره کي ځانته دڅه ويلو اجازه ورکوي، څرنگه چي په رواني مسايلو کي ماديت او قانونمندی ته قايل ندي او عقیده پري نلري، نو پرته دتوهماتو، تخيلاتو اوسفسطو هيڅ کومي قانونمندی ته يي لاس نه رسي. پسيکولوژي ډيره پراخه ور شولري او تر نننۍ ورځي پوري لانا مکشوفه علم گڼل کيږي. په هغي کي مختلف شقوق منځ ته را تلای شي. پدغه شقوقو کي تفریق او تباين هم په را تلونکي کي يواځي د د قيقو تحقيقا تو او تحليل په ترڅ کي کيدلی شي. پدې اساس انسا ني پسيکولوژيکي مرکز يو ندي بلکه ډير دی. سره ددی که په غير د قيق ډول دا و منو چي د انساني پسيکولوژي قواوو کربنې د «ويکتورونو محصله» د مغز څخه تيريږي بيا هم دا ددي معنا نلري چي دانساني شعور يواځني مولد او منبع د هغه مغز دی.

د شعور په منځته را تللو کي اساسی رول په اصطلاح شعوري خټه لوبوی چي په هيڅ صورت سره يواځي په مغز پوري اړه نلري او دبلي خوا شعوري او رواني حالتونه يو تر بله سره فرق لري. زما په نظر شعوري پروسي او انعکاسات د هغه مادي واحد په ټولو مادي ابعادو پوري اړه لري. داسي ذهني خټه او داسي فوق العاده ذهني او شعوري ارگانونه او مادي واحدونه وجود نلري چي هلته دی لا شعور ځای ونلري او داسي مادي واحدونه هم نشته چي هلته دی شعوري انعکاسات او تعاملات موجود نه او سي.

يو ځل بيا دادي دليل کيدی شي چي ماديت، شعور او لا شعور متقابلاستلزاميت او موجوديت هر ډول نسبیت منلی شي يا په بل عبارت د نسبیت هر نهايت ته تقرب کولی

شی لیکن په هیڅ صورت سره دغه نسبیت مطلقیت ته نشی رسیدلی او نه باید د چا خوشباموری او شخصي علاقمندی هغه دی سرحد ته ور سوی.

ددی موضوع سره یواځی پدی ډول بر خور د کول پکار دی. همغسی چی زما شعور د بل چا او بل څه دلا شعور په نسبت شعور گڼل کیږی په همدی ډول د بل چا او بل څه شعور بیا زما د لا شعور د متقابل تناسب په نسبت هم باید شعور و گڼل شی.

کله چی دهر مادی وا حد شعور د داخلی یا خارجی عارض د دیا لکتیک (دهغه مادی موجودیت د کلی ترین شکل) په مقابل کی دهغه تشخیصی، تدارکی او یا په مجموع کی د نو موږی عارض په باره کی دیوه وا حد حالت او پو تنسیال په څیرو منود شعور او لا شعور په موضوع د خپل پخوانی محدود چا پیریال څخه راووزی او دهر مادی وا حد د نه شلیدونکی خصلت په څیر تبارز کوی یعنی دا چی هر متکا مل مادی وا حد په هغه جمله کی دا نسان مغز هم د لا شعور پیتی په اوږو لری او هر خورا ساده متشکل مادی وا حد بیا هم څه نا څه شعوری تشخیص او تدارک لری نو ځکه ویلی شو چی شعور او لا شعور د دوه متضادو دیا لکتیکی اړخونو په څیر د هر مادی وا حد خاصه ده او پخپله مادییت، شعور او لا شعور یو تر بله سره متقابل استلزامیت لری په نتیجه کی ویلی شو چی شعور او لا شعور هم د مادی د موجودیت د شکلونو څخه یو شکل گڼل کیږی. او دا پخپله دمادی په قانونمندی دلالت کوی.

مخکی وویل شو چی شعور او لا شعور دواړه نسبی مفاهیم دی نو ځکه د شعور او لا شعور په باره کی پخوانی نظریات

هم باید د همدی نسبیت په تناسب وارزول شی او یواځی د همدی نسبیت له مخی کولی شو چا ته عالی او چا ته ټیټه درجه شعور قایل شو او دا تر یخ واقیعت هم ومنو چی مطلقه با شعوره او مطلقه بی شعوره ماده وجود نلری او نه به یی ولرلې شی.

هره ماده په نسبی لحاظ د انعکاس، تشخیص، درک او داسی نورو خواصو او خصوصیاتو لرونکی ده.

دا موضوع هم د پوره غور او دلچسپی وړ ده: هغه څه چی زما لا شعور درک کوی زما شعور دهغی د درک څخه عاجز دی. د مثال په ډول پخپله په انسانی مغز پدغه ډیره متکا مله او منکشفه ماده کی ډیر ژور او پیچلی تعاملات او بدلونونه خارجی او داخلی عوا ملو په نتیجه کی پینښیږی.

مغز یا انکشاف مومی یا انحطاط، مغز په مختلفو مهلکو امراضو اخته کیږی یا همداسی د بدن نور غږی د داسی آفتونو سره مخامخ کیږی او تل په هغی کی تغیرات او تحولات جریان لری خو زموږ شعور د دغی ټولو تغیراتو په نسبت بی شعوره پاتې کیږی. په هغی کی انعکاس نه پیدا کوی او نه مونږ ورڅخه خبر یدلې شو. لیکن زموږ لا شعور پدی باره کی نه یواځی د کامل شعور لرونکی، بلکه د داسی تحولاتو په نسبت مخکی له مخکی کا مله پیشبینی او پوره مقدماتی اما دگي لری یعنی نه یواځی د مستقیم عمل او عکس العمل د قانون او پرنسیب له مخی بلکه د دغه عمل د مشتقاتو د قانون له مخی هم عکس العمل بنودلې شی. که وغواړو نو موږی مطلب د ممتا تیک په ژبه عرض کړو نو ویلی شو چی زموږ لا شعور د داسی پینښود بال فعل وقوع په نسبت خولا څه چی

دهغې د خوومې درجې مشتقا توپه چو کا ټ کې پیشبینی لري او د تحول او تبدل د ماهیت او اهمیت له مخې زمونږ لا شعور د نوموړو مشتقا تو د سلسلې له مخې آگا هی پیدا کوي او دهغې په مقابل کې متقابل تد افعی یا تعرضی حالت غوره کوي. لیکن زما شعور د شعور سره په اصطلاح د غفلت او حماقت په درانه خوب ویده دې او پدې باره کې د خپلې لا شعوری په نسبت د هر ډول درک څخه عاجز دې. اوس پخپله قضاوت کولې شو او پدې پوهیدلې شو چې زمونږ شعور څومره لا شعوره او لا شعور مو با شعوره دې. که لږ څه نور هم د قضیې عمق ته متوجه شو سرې په دوه لاري کې واقع کیږي او پدې نه پوهیږي چې اوس کوم یوه ته شعور او کوم یوه ته لا شعور ووايي. ددې قضیې سره پیدا سې برخورد کې مونږ په حقیقت کې د مسئلې په دیا لکتیک با ندې پوهیدل شروع کوو. د شعور او لا شعور موضوع یوا ځې د همدې زاویې څخه پخپل اصلي ماهیت او شکل سره لیدل کیدې او توضیح کیدلې شي. دهغې د نسبت راز لکه څنگه چې مخکې ورته اشنا ره وشوه هم په همدې مقطع او مناسبت کې لټول پکار دي. تر اوسه پوری ددې موضوع سره یو اړخیز او یا په بل عبارت سره ذهني برخورد شویدي او پرته ددې چې د موضوع دیا لکتیک په نظر کې ونیول شي د مسئلې په یوه اړخ با ندې ډډه لگول شوې ده. د پورتنیو یادونو په ترڅ کې مونږ ته باید ددې جرئت پیدا شي چې د شعوري او لا شعوري مفا هیمو د پخوانیو قبول شوو معیاري اصطلاحی چوکات څخه را و وځو او په نوي ماهیت سره دهغه دیا لکتیک او دواړو متضادو اړخونو سره داسې یو لکه او برسي کړو.

که چیرې د شعور منځ ته را تلو تخنیک په نظر کې ونیسو یو ځل بیا مونږ د شعور او لا شعور د دیا لکتیکي تقابل او تضاد په موجودیت متیقن کوي. که د شعور د منځته را تگ تعریف تکرار کړو او یوا ځې پدې اکتفا وکړو چې شعور د انسان په ذهن کې د خارجي عیني جهان انعکاس ته ویل کیږي نو هغه وخت چې ذهن په ذهن کې انعکاس پیدا کوي او یا کله چې پخپله په ذهن کې خورا پیچلي تعاملات پیښیږي او شعوري حالت بدلوي هغې ته څه ویلي شو.

که چیرې داسې واقعیتونه قبول نکړو دا معنا لري چې خیر ذهن پخپله هغه مړه خټه ده چې په هغې کې هیڅ نوع تغیر، تکامل، تحول او تعامل صورت نه نیسي او نه پوهیږو په څه ډول خارجي عیني جهان منعکس کولې شي. ځکه داسې مړه خټه د انعکاس قدرت او خاصیت هم نشي لرلي او بلکه په قطعي شکل سره ووايم داسې مړه خټه په هیڅ صورت سره وجود نشي لرلي. زما په نظر د شعور د منځ ته را تلو د تخنیک واقعیت به داسې وي چې دیوې خوا پخپله په ذهني خټه کې دهغې د خلی دیا لکتیک په اساس عظیمترین تحولات او تغییرات منځ ته را ځي البته چې نوموړي تحولات او تغییرات د ذهني خټې په کلي ترکیب، او وجدی حالت کې تغیر را و لې او طبعاً دهغې پذیرشي او تقبلي خواص او دانعکاس امکانات یې هم تغیر مومي د بلې خوا کله چې خارجي عارض د کومې لارې په ذهني خټه تاثیر کوي او هغه متاثره کوي په ذهني خټه کې یو سلسله مختلف النوع تغییرات، تحولات او تعاملات صورت نیسي.

ذهني خټه د خپل پخواني ماهیت او حالت او د موجوده تحول او تغیر مطابق د نوموړي تاثیر په مقابل کې مشخص

عکس العمل نښي. همدغه عکس العمل د هر ما دي و احد په چوکاټ کې چې اوسي د همدغه ما دي و احد يو ډول شعور گڼل کيدې شي. ځکه چې هغه لا علی التعین عکس العمل ندې، هغه هد فمند او مشخص عکس العمل دې. دهغې خواص، اوصاف، تکتیک او تخنیک که دهغه ما دي و احدونو په چوکاټ کې دي چې د تکامل په عالي مدارجو کې واقع دي او که ډیر ساده ما دي و احدونه دي په نسبي لحاظ یو بل ته سره ورته دي. پدې باره کې په سل گونو مثالونه را وړل کيدې شي او هر یو یې مونږ پدې متیقن کوي چې د انعکاس مسایل د هر ما دي و احد په چوکاټ کې چې اوسي یو بل ته په نسبي لحاظ ورته هد فونو د لاس ته را وړلو په خاطر صورت نيسي نو ځکه باید مونږ هغه شعور و بولو دا چې هغه د عالي متکا مل بیولوژیکی ما دي و احد په سویه دي او که د ساده ما دي په سویه. ددې مطا لبو دیا د ونې څخه وروسته که مونږ بیا یو ځل د شعور او لا شعور مسایل مخې ته را و اچوو کولې شولا پسې دهغې دیا لکتیک په عمق کې وردا خل شو او هغه پدې معنا چې هر ما دي و احد د تکامل په هره درجه کې چې اوسي د ټولو پدیدو د درک او په هر څه پوهیدلو څخه عاجز دي. یعنی دا چې با شعور ترین ما دي و احد پخپل ذات کې د لا شعوری فیصدي لری چې ددغې ما دي و احد د شعور د لا شعور د شعور لرونکې ده یعنی هغه څه چې زموږ په شعور کې نه منعکس کیرې حتماً زموږ په لا شعور کې په شکل داشکا لو سره انعکاس پیدا کوي او طبعاً دهغې د قوې کرنښې «ویکتورونه» زموږ د لا شعور د شعور د مرکز څخه تیریري.

پس په هر ما دي و احد کې په اصطلاح همغسې چې شعوري

مرکز او سیستم لري زموږ لا شعوري اگاه سیستم هم موجود دي. اوس را ځئ پدې باره کی فکر و کړو چې کوم یوه ته شعور او کوم یوه ته لا شعور ووايو. ددې دواړو مفاهیمو په منځ کې کوم تناسب او تعادل ته سره قایل شو؟ پدې باره کې فکر وکړو چې پخپله شعور د چا مخلوق دې؟ آیا د کوم شعور مخلوق دې او که د لا شعور؟ مونږ ډیرې پدیدې او موجودات وینو چې په کلي ډول د لا شعور مخلوق گڼل کیري. لیکن هیڅ شی او کومه پدیده مونږ نشو پیدا کولې چې په گلې ډول د شعور مخلوق اوسي، دا هم کاملاً څرگند واقعیت دې چې هر عالیترین شعور په قطعي ډول د لا شعور مخلوق دې، یعنی ددغه خلقتونو خلقت یواځي د خدای د مقضي ارادي له مخي کیري. که دانسان شعور او ارادي په کی لاس وهنه کولې، څه بد بختي به یې نه وي رامنځته کړي. شکر خپل خدای ته چې زموږ سرنوشت یې دې ځیني انسانانو ته په لاس ندې ورکړې. خو مونږ د عالم الا سباب د قانونمند موجودیت څخه پدې حقیقت او واقعیت هم باوري یو چې بې علتته هیڅ یو خلقت او پدیده نه شي رامنځته کیدلې. لازم دادي په یوه بل حقیقت او واقعیت باور ولرو چې زموږ لا شعور د خدای د مقضي الامر ارادي له مخې زموږ د شعور د زیربندې علت او مسبب گرځیدلې دي. زه پدې عقیده یم چې زموږ او بلکه د هر څه د لا شعور بې شمیره عاملین د خدای د لوی علم، لویې قانونمندی او مقضي الامر ارادي له مخې د خدای د لوی جهان د خارق العاده خلقتونو او نظام، تابع او بې قیدو شرطه ابدي معماران او محافظین گڼل کیري. خو زما، ستا او د بل هر څه شعور هغه یاغي، باغي، مخربه، سرکشه او خود پسند قوه او عاملین دي چې هر څه

د نفس، غریزي، شهوت، حرص او په اصطلاح ټولو نورو شیطاني قواوو داغیزلاندې د خپلو ناروا خواهشاتو څخه څاروي او بل چاته پکې هیڅ حق قایل ندي. او حتا ځیني نبیان^۴ د دغه شیطاني قوې د شر څخه په امن نه دي پاتې شوي العیاذبالله. کوم څه چې لاشعور د خدای دارادې له مخې ابادوي، زموږ شعور پرته دهغې د تخریب څخه هیڅ کومه بله علاقه نلري. که چیرې شعور وجود نلري، پدې جهان کې به واقعي سوله او بلا تشبیه جنتي ژوند تأمین وي.

بل که موږ د شعور او لاشعور کمي او کیفی تنا سب په باره کې غور وکړو او هغه لایتناهي تعاملات او مناسبات سترگو ته نیغ ودرؤو چې موږ په مستقیم یا غیر مستقیم ډول دهغې د تاثیر څخه متاثر یو، لیدل کیږي هغه څه چې زموږ په لاشعور کې انعکاس پیدا کوي په هیڅ صورت د هغه څه سره د مقایسې وړ ندي کوم چې زموږ په شعور کې منعکس کیږي. پورتنې نظرزه د یوې علمي طرحې په څیر د داسې موضوعاتو مینه والو لپاره وړاندې کوم. دې کې شک نشته ښه به د اوي چې پدې باره کې تحقیقات او لازمی تجربې سرته رسیدلې وای او پدې کوچنۍ رساله کې په نوموړو موادو په مشخص ډول بحث شوې وای خو څرنگه چې د داسې تحقیقاتو لپاره وسایل او امکانات موجود ندي او بلکه په ځیني موضوعاتو کې تخصصي مسلکي پوهه هم ایجابوي نو ځکه مې یواځې پورتنۍ طرحه د داسې مسایلو د مینه والو لپاره وړاندې کړه او پدې باره کې د زیاتو تحقیقاتو سلسله هغوی ته سپارم.

شپږم حس که

د شعور او لاشعور دیالکتیک؟

دا موضوع په ۱۳۶۸ هجري شمسي کال کې د «اخبار هفته» په «۵۵» گڼه کې په یو څه تصرف او تلخیص سره چاپ شوي وه او د مفهوم د پوهاوي په برخه کې یې ځیني تیمگرټیاوې رامنځته کړې وې. غواړم یو ځل بیا هغه په مکمل ډول د حرکت نشريې محترم لوستونکو ته د ارزونې لپاره وړاندې کړم.

انسانان د خپل پیداېښت له لومړۍ ورځې څخه تل دیوه نامعلوم علت په واسطه ځوریدلي، دیوي نامعلومي منبع او مرجع څخه ورته د خونې یا غم الهام شوي، دیوه پسته اثر د تاثیر له مخې یو څه ته هڅیدلې او دیوي څارق العاده قوې په ذریعه یوه لورته لټیدلې خو ندي پوه شوې چې دا ټول هرڅه، څه ډول پېښیږي او د زیربندې انگیزه او علت یې له کومې سرچینې څخه دي.

دوی ندي پوهیدلي چې کومه خوشالي یې خندوي او کوم نامعلوم غم ودردي ژړوي. کله داسې هم پېښه شوي چې انسان

د خوښۍ او غم په نړۍ پوله دریدلې او غم وخنډا یې شریکه شویده. نیکان د دغه راز او الهام له برکته لوړو درجو ته رسیدلي او بدانونه لوی شیطاني طاقت گرځیدلې دي. پیران د دغه پت راز په قوت نوي او نوي مریدان راټولوي او مریدان هڅه کوي د همدغه لاري د پیری درجي ته ورسیري. پدي ډول دغه نامعلوم علت هر چاته د شک، تردید، تشویش، خفگان، خوښۍ او نورو ډیرو غیرموجه الهامونو او اگاهي د منبع په حیث د هر چا او بالخصوص داروا پوهانو د توجه وړ گرځیدلې، خو هیڅوک پدي نپوهیږي، په څه ډول ځیني پیښیدونکي پیښي مخکي له مخکي دانسانانو په ذهن کي راگرځي؛ د کومي ناوړه پیښي د وقوع څخه دمخه د ظاهري علت څخه پرته انسان غمجن معلومیري؛ یا بي له کوم علت څخه خوشحاله بریښي او نن هم د دغه رحمانی او شیطاني خوبونو انگیزه او منبع د ټولو له نظره پته خزانه پرته ده.

دي او د پته ورته ډیرو نورو مسایلو د بشر د پیدایښت له لومړۍ ورځې څخه د هغوی ذهنیتونه مصروف ساتلي او تل یې دي ته هڅولي چې دغه پت راز، دغه نامعلومه سرچینه، دغه د خیر او شر منبع، دغه د ضعف او قدرت اساسي محرک په هره وسیله او هر چیري چې ممکنه وي وڅیړي، پت رازونه یې نړیوالو ته افشاء او یا یې دخپل تحکم وسیله او قمچینه وگرځوي.

پدي باره کي هیچا خپلي هڅې ندي سپمولي او خپل هر اړخیز مفید نظریات یې مینه والو ته وړاندې کړي، خوله بده مرغه دهیچا نظر رنایي ته ندي وتلې. زه غواړم د ځیني پوهانو او مختلفو نظریاتي عقیدوي مکتبونو او سیستمونو نظریات

البته دخپل نظر د اظهار سره یوځای د موضوع مینوالو ته وړاندې کړم.

شپږم حس، داخلي حس، نبوغ، کرامات، انچوییشن او یا په بل هر نامه چي دغه پدیده مونږ یادولې شو دلاتین کلمې (intuere, intuitio) « څخه اخستل شوي او لغوي معنایي (په ځیر سره گورم) او په اصطلاح کي د ثبوت څخه پرته د مستقیمی نظارې او کتنې دلاري د حقیقت لاس ته راوړلو ته ویل کیږي. «بناغلي ډاکتر شاولي د نبوغ یا (Genious) په باره کي داسي نظر لري چي په انساني فزیولوژي کي د مطالعي وړ مسئله ده او په پارا سایکالوژي پوري اړه نلري. لکه چي احصائي ښودلې ده، د زیږیدلي ماشومانو په منځ کي تقریباً په ۲۰ فیصده کوچنیانو کي نبوغ وجود لري، خود نامناسب او خراب چاپیریال له وجهي څخه ډیره لږه فیصدي دجامعي له خوا پیژندل کیږي او له بده مرغه په ځیني جوامعو کي لکه افغانستان سل په سلو کي ضایع کیږي.

شعور او لاشعور د فروید په نظریاتو کي په لاندې ډول افاده او په مختلفو کتگوریو ویشل شوي دي:

شعور	Super Ego
ماتحت شعور	Ego
لاشعور	Id

Id: ذاتي غرایز دي چي د نطفې د پیدایښت څخه وجود لري؛

Ego: وروسته له زیږیدو څخه منځته راځي؛

Super Ego: هغه وخت پیداکیږي چي انسان یا سرې په

ښو او بدو پوه شي.

د فروید په نظر Id, Ego, Super Ego سره په مجادله

کي واقع کیږي.

اما شعور یواځې په فلسفي کې وجود لري چې د مادي په مقابل کې استعمالیږي. لا شعور په فلسفي کې یا د مادي سره مترادف دي او یا بالکل نه استعمالیږي.»

په فلسفي لحاظ شپږم حس دمستقیمې معنوي پوهې او تفکر د یو شکل په مفهوم افاده کېږي چې دا پخپله د تأمل وړ خبره ده دا البته همغه د تخیلي او تصوري تیوریو نظردی چې پوهان تر اوسه ورته معتقد او باور پرې لري. (ټول فلسفي اود اروا پوهني ادبیات او فلسفي قاموسونه).

هغه نظر چې محترم ډاکتر صاحب شاولي وړاندې کړي، تر نن ورځې پورې په فلسفه او روانشناسۍ کې مسلط او مروج تخیلي او تصوري تیوریک نظر گنبل کېږي. دکوم یوه په مقابل کې چې مونږ خپل د عینیت فلسفي مقابل نظر وړاندې کړې.

افلاطون وائي: فکري تخیل دمستقیم دانش یو شکل دي چې د ناگهاني او له انتظاره پرته روشنی په څیر راپیدا کېږي او د عقل او زده کړې امادگي ایجابوي. پدې توگه افلاطون دخپلو ذهني پروسو د تاثیر لاندې چې په عیني شکل وجود لري متأثر دي، په پورتنې عبارت کې دمستقیمي کتنې دلاري د تجربې شعوري پروسې تخنیک افاده کوي او نپوهیږم په کوم دلیل هغه د فکري تخیل سره یو شي گڼي! زما په نظر تجربې معرفت یوه مرحله ده، فکري تخیل بله مرحله، تصور او نور مراحل... او شپږم حس بعدې مرحله ده. یعنې د افلاطون پورتنې عبارت د شپږم حس سره مستقیم مناسبت نلري. ما دغه نقل قول دلته د یوه اروا پوه په تقلید راوړې. معنا دا چې اروا پوه د شپږم حس د پروسې په ماهیت ندې پوه شوې. افلاطون ستر رسالت سرته رسولې او د بشریت په وړاندې یې خپل دین ادا

کړې دي، بده دارو ا پوه اشتباه ده. خوددې ټولو اشتباهاتو او گناهونو جرړه د فلسفي مسایلو، موضوع، او مفاهیمو په عدم درک کې نغښتې ده چې د عینیت په فلسفه کې نژدې ۲۵ کاله پخوا څیړل شوې او له بده مرغه حتا د پوهانو تر اگاهي تر اوسه نده رسیدلې. لیکن یوه عادي پېښه د ثانیو دننه دننه دهرچا تر غوږو رسېږي.

د کارت واي: «شپږم حس زما په نظر د حواسو په ناپایداره گواهي او غولونکي نامنظم تخیل باندي عقیده نده بلکه د دقیق او واضح عقل تصور دي، دومره ساده او دومره واضح چې هیڅ شک نه پرېږدي چې ایا مونږ فکر کوو او که یا په عیني شکل سره د واضح او دقیق عقل پایداره تصور دي چې د عقل او تصور د طبیعي نور پواسطه منخته راځي او دخپلې سادگۍ له مخې دخپل اصل څخه هم لا پسې دقیق او واضح بنکاري.» دکارت د فکري تخیل او مستقیم دانش تر منځ فرق ته قایل دي خو نوموړي دغه پروسې په ډیرې خوشبینۍ سره څیړي او داخلي حسي معرفت ته د عیني واقعیتونو دمستقیمي حسي کتنې دمعرفت سره د پوره شباهت خو لا څه چې دهغې څخه یې لاهم واضح گڼي. البته دکارت د ساینس دان په حیث چې نوموړي پروسې د عیني واقعیت په څیر څیړي دستایلو وړدي. خو پدې کې شک نشته چې هم په فلسفي لحاظ او هم دکارت په نقل قول کې څرگنده او برېنده مبالغه معلومېږي. فلسفه شعر نه دي چې د شعري احساساتي وجدې حالتونو، د بدیع او بیان ادبي مختلف صنعتونو او رنگینيو یاد قافیوي، عروضي، ردیفی، ازاد شعر او مسجع نثر د قیوداتو له مخې په کې څوک استثنا ت او فوق العادگۍ ته قایل او هرڅه دشعري

قربو، احساساتو، عواطفو، غرایزو په کچه په نظر کې ونیول شي. فلسفه د ژورو فکرونو، ژورو تحلیلونو، قانونمندیو، قانونمندو فورمول بندیو او تیوریو علم دې او هرڅه د ژور درک او په طلايي تله تلل کېږي. مونږ پوهیږو چې واقعیتونه او حقیقتونه دومره په اسانۍ نه شي ترلاسه کېدلې. حتا په مستقیمه نظاره کې هم د پدیدو ظاهري شکل مونږ تل په نسبي توګه لیدلې شو او زمونږ حواس او مرکزي عصبي سیستم کومه دیجیتال کمره نده چې د دکارت په قول، شکلوته او څیري د اصلي واقعیتونو څخه هم ښکلي ښکاره کړي. نو ځکه ویلې شو په پورتنی دواړو حالتونو کې د فلسفي مسایلو سره رښتیا هم شاعرانه احساساتي کره وره شوي دي.

هگل په خپل فلسفي سیستم کې په دیالکتیکي ډول مستقیم او غیر مستقیم معرفت ته انطباق ورکړې او داخلي حس د حسي مستقیمی نظاري او کتنې د معرفت په څیر څیرل کېږي. اول خو شپږم حس یا د شعور او لاشعور دیالکتیک د مستقیمی کتنې د معرفت سره هیڅ ډول مستقیمی اړیکې نلري؛ دوهم: هگل دیالکتیک یواځې په مطلقه ایده او هغه هم د مطلقې ایده د مراحلو په طبقه بندۍ او تکامل کې ویني. پدې ډول هگل د عیني ایدیا لست په حیث هغه پروسو ته چې په عیني ډول په هر ذهن کې جریان لري او د شعور او لاشعور دیالکتیک او شپږم حس یې منځته راوړې، ندي قایل. پداسې مواردو کې معمولاً تیوري د قیقي نه وي او تخیلي، تصوري او انحرافي ښي لري. پوښتنه پیدا کېږي چې څیر هگل پورتنۍ فورمول بندي په کوم علمي بنیاد او دکوم منطق له مخې کړې ده.

فیرباخ وایي: بې قید و شرطه، بې له شکه، دلمر په څیر څرګند... یواځې حسي مظاهري، نو ځکه د شپږم حس د معرفت راز هم په احساس کې متمرکز دي. (فیرباخ، منتخب فلسفي اثار، مسکو، ۱۹۵۵ جلد ۱، صفحه ۱۸۷). دمخه ما وویل چې احساس، تجربی ادراک او پراګماتیک تجربی معرفت د شپږم حس او د شعور او لاشعور د دیالکتیک سره هیڅ اړیکې او مناسبتونه نلري. شک نشته چې د شعور، درک، فهم او ذهني زیربنا د څیري د احساس دلاري اکمالیږي او په نتیجه کې د شعور او لاشعور او شپږم حس د پاره خټه برابریږي، نو مستقیمه کتنه او پرګماتیک معرفت په دغه پروسو تاثیر لري. خو څرنگه چې اکثر پوهان او ټول فلسفي عقیدتي انستیتو تونه د ذهنیت، شعور، ټولنیزو قوانینو او ځیني نورو پدیدو په مادیت باور نلري، د فلسفي اساسي مسألې، موضوع او ځیني نورو قضایاوو کې بنیادي اشتباه کوي او تیوري، تخیلي او انحرافي بڼه غوره کوي او حدث د دغه تیوري، اساسي بنیاد تشکیلوي، نو ځکه ویلې شو چې احساس او شپږم حس تر منځ ډیر لوي واټن پروت دي. فیرباخ څرنگه چې ماتریالیست متا فزیست وؤ، دهگل په ایدیا لیستي دیالکتیک یا نپوهیده او یایي پري باور نه درلود، په هر صورت دهغه د شپږم حس تیوري یا اساس او بنیاد نلري او یایي لا اقل درسته افاده کړي شوي نه ده.

آ. برگسون لیکي: شپږم حس لکه یوه غریزه ده چې په مستقیم ډول او د مقدماتي امدادګۍ څخه پرته دارګانیزم د سلوک شکلونه ټاکي.

زیګموند. فروید شپږم حس د خلاقیت پټه غیر شعوري

ابتدایي پرنسیب بولي. او ځیني بوژوازي فلسفي مکتبونه شپږم حس القاء او الهام او کاملاً څارځ العاده غیر شعوري پروسه مني. حال داچي خدای د جهان قانونمند او دانسانانو د پاره مسخر پیدا کړي او په معرفت یې مقدر او مکلف گرځولي دي.

د ماتریالیستي دیالکتیک پیروان د شپږم حس دمفهوم اساسي علت او معقولیت د شعور د غیر مستقیم والي په اوصافو کې گوري، کوم یو چې دا احساس او معقولیت یووالي څرگندوي (د شعور د غیر مستقیم والي اوصاف هیڅکله دا احساس او معقولیت دیووالي څرگندوي په معني ندي، ځکه چې ماتریالیستان تر نن ورځې پورې هم په هغې باور نلري، بلکه دا احساس او معقولیت یووالي دمستقیم شعوري معرفت تجربې پروسه تشکیلوي) او پدې عقیده دي چې دمعرفت علمي پروسې اودنړۍ د ادراک او شناخت مختلف هنري شکونه (ادراک او معرفت د هنري شکونو سره مستقیم اړیکې نلري) هروخت په څرگند، منطقي او حقيقي ثبوتي شکل سره نشي ترلاسه کیدلي (دا ځکه چې هغوی د شعوري او ټولنیزو مسایلو په برخه کې ایدیالیستان پاتې دي). اکثر وخت انسانانو ته په ډیرو مغلقو او پیچلو مسایلو او وضع کې دفعتاً په ذهن کې د حل لار ورگرځي. (دا استدلال علمي بنیاد او علمي منطقي تسلسل نلري. ددې په مقابل کې کفایت کوي وویل شي چې خدای دا جهان قانونمند پیدا کړي او په علم کې معجزې وجود نلري. دوی یې ددې پرځای چې د شپږم حس دوقوع او ظهور دلیل او علت توضیح کړي د اساسي مسئلې د مرکز څخه لیري په شکمنو مدارونو کې طوافونه کوي او دت

او څپر سراب له مخې د خپل شک تخیلي او تصوري مجازي تصویرونه وړاندې کوي) د شپږم حس رول هغه وخت عمده دي کله چې دمعرفت د موجوده او پیژندل شوو طریقو څخه خارج دیوهمجهول څیرلو ته ضرورت پېښېږي. د شپږم حس دمعرفت دلاري ټول هغه مشخصات نشي ترلاسه کیدلي کوم چې دیوی قضی د ثبوت د پاره ضروري گڼل کېږي. شپږم حس یا داخلي حس بله خاصه او جدا لاره نلري (حال داچي دغه مناسبت هیڅکله مستقیم نه بلکه یواځې د شعور او لا شعور د دیالکتیک دلاري په غیر مستقیم ډول تامینېږي) کومه یوه چې دا احساس، تصور او تفکر د منل شوي لاري څخه پرته دي ترلاسه شي. شپږم حس دهغوی په عقیده یو خاص تیپ د تفکر دي چې دهغې مختلف عناصر په لږو ډیر لاشعوري شکل سره شعور ته داخلېږي. همدغه د شعور او لاشعور دیالکتیک د خدای او دهغه دخلف بنده ترمنځ د مناسبت او ارتباط وسیله جوړېږي. د داخلي حس له مخې د حقیقت او افکارو نهایی هدف په څرگند ډول سره پیژندل کېږي او دوی لپاره کافي دي چې حقیقت پري وپیژندل شي خوددې د پاره چې ځان او نورو ته پري قناعت ورکړي شي کافي نه گڼل کېږي ځکه ددې د پاره ثبوت پکار دي. څرنگه چې دغه ټولي پروسې په عیني شکل سره واقع او د شعور او لاشعور د دیالکتیک دلاري یو پر بل متقابل تاثرات واردوي، نو ځکه دعیني واقعیت په څیر ټول انسانان او په هغه جمله کې ماتریالیستان دهغې څخه متاثر او متحسس دي، واقعیتونه یې په ذهن کې انعکاس پیدا کوي خوددک څخه یې عاجز دي، ځکه چې دوی پدغه ساحه کې په کلي ډول ایدیالیست پاتې دي او غیر علمي فکر کوي. که

پورتني څو جملې په غور سره ولولومعلو مېرې چې د علمي منطقي تسلسل څخه بي محتوا دي. ددي اساسي علت دادي چې ماتريا لیستان د خپلو ماتريا لیستي عقایدو سره سره د شعوري او ټولنیزو پدیدو په باره کې ایډیا لیستي عقیده او نظر لري.

داوؤ په ځغلنده کتنه کې د شپږم حس په باره کې د پوهانو تاریخي، علمي، فلسفي عقیدتي نظر او دهغي په باره کې زمونږ تبصره. په اکثره ذکر شوؤ نظریو کې د حقیقت زېري او داني په څرگند ډول لیدل کېږي، ځکه په حقیقت کې هر نظر د عیني واقعیتونو څخه سرچینه اخلي خو له بده مرغه هر څوک دغه واقعیتونه دخپل ذهنیت په نا ثقیل شوي هنداره کې گوري او یواځې دهغي له مخې په همغه تناسب قضاوت کولي شي. په همدې علت واقعیتونه لکه لعلونه په ایرو کې پټ او تیت و پرک پراته دي. لازم دي هغه یو یو راتول، د ذهنیگریو پایداره رېتي یې له مخ څخه پاکي او وروسته له هغي دمنل شوو اصولو (د عینیت د فلسفي د لید لاري) له مخي دمعرفت د ناوي په غاړه امیل شي.

د پورتني تحلیل څخه په نتیجه کېږي سره څه ډول دا منلي شو چې گوندي مونږ دي دقناعت وړ نتایج خولا څه، چې حتي د فلسفي، اروا پوهني، شعور، لاشعور او ډیرو نورو مسایلو په باره کې ابتداي بنیادي څیړني پیل کېږي اوسي؟ پرله له شکه، چې دننني علمي تخنیکي انکشافاتو په عصر کې مونږ لا د علومو دانجر مشوري دتار سر ندي پیدا کړي، حال دا چې ډېر پخوا لا مونږ ددي پوره امکانات درلودل چې د علومو بي سروسامانه وضعي ته دپاي ټکي کښیښودل شي او نن چې

دغه امکانات لا په زیاته پیمانته موجود دي دمخه تر دي چې خبیث شیطاني قوتونه د عام بشریت دذهنیت کټی پخپل خباثت سره تومنه (تخمیر) او عام بشریت په خپل بلا قید و شرطه خدمت گذاره غلامانو بدل کړي، باید هر څه د ټولنیزو ښیگنو د بهیر اصلي مسیر او جریان ته پریو وځي. شیطاني قوتونو ته هونښیار ځان، خو احمق عام بشریت پکار دي او ډیر هونښیار احمقان یې د سرمایي دمسمریسم په چټل خوری د خپلو ناوولو ارمانونو دپوره کولو په خاطر گمارلي دي. حق لرو ووايو چې شعور «ځانځاني ښامار» او قامخوره ماهي جوړ شوي، شعور دغه خبیثانو لا وخته دخپلو گټو په خاطر احمق گرځولي، شعور نن اغواگري ده، شعور بلوا ده، شعور بغاوت دي، شعور دروغ دي، خیانت دي، جفا ده، جنگ دي، تباهي ده، تنگ نظري ده، حرص دي او ټولو نورو شعوري بد بختیو څخه منتج دټول باشعوره انسان او انسانیت دپاره دشرم، کرکي اونفرت څخه ډکه نننۍ نړیواله وضعه ده... او نور.

هو! دموجوده نړیوالي وضعي او د باشعوره انسان د کلتوري ژوند د محصلي څخه په قضاوت سره خو همداسي معلومېږي چې گوندي په رښتیا هم په موجوده ناوړه او ناروا شعوري طریقې پرته د بوالهوسی، غریزي، خودخواهی، شهوت او نورو منفي اعمالو بل څه متصور ندي. یواځې ځیني احمقان دي چې د سرمایي حرص لیوني کړي، خپله خوشبختي یواځې دنورو په بد بختی کې ویني او که پدي پوه شي چې نړیوال ددوئی سره یوشان خوشبخته کېږي، حاضر دي جهانیان او جهان یو ځای د تباهۍ کندی ته وغورځوي. خوزما په عقیده موجوده واقعیتونه بل ډول گواهي ورکوي او هغه

پدې معنا چي عام اولس هیڅکله احمق نشي پاتي کیدلې . دا جهان نه ختمیدونکي غذايي او انرژیتیکي زیرمي لري . په هغې د علمي-تخنیکي لاسته راوړنو برلاسي هر ډول امکانات زموږ په واک کي راکړي او د پراخ نظر خاوندان پدې عقیده دي ، هر څومره غذا ، پوشاک ، انرژي ، او نوري هر ډول ذخیري چي وغواړي ، جوړولي شي ، نو د هر ډول حرص او تنگنظری، څخه مبراء او په عام بشریت د پوره رواداری په ټولو اوصافو متصف دي . دوی بلا تشبیه د خدایي عام سخاوت ، پیرزوئیني ، عدالت او انصاف له مخي جهان د جهان په پراخه لمن کي په هر اړخيز امکاناتو سره ویني ، څیري او ارزيايي کوي . پدې توگه شعور د شعور په حاکمیت کي او یا په بل عبارت په شعور سالاری کي دیوي خوا د شعور د ذهني تنگنظرانه تاریک سلول په محیط کي د بنده بندگي او منفي تفکر ، منفي عمل او منفي ژوند جوړ شوي او په اصطلاح زموږ په کوچنی نړۍ کي یې د بابا ادم «ع» څخه تر دي دم پوري په ناوړه قهرامیزه وړانوونکي دینامیزم او طوفان بدل شوي چي پایلي یې نن موږ په افغانستان ، پاکستان ، عراق ، فلسطین او دنړۍ په گوټ گوټ کي وینو او ډیر زره په ټوله نړۍ خپله لمن وغوروي او قیامت به جوړ کړي . د بلي خوا که لږ څه انساني ، منطقي او علمي فکروشي بشریت د موجوده زیرمو او امکاناتو په لرلو سره ځانته بلا تشبیه جنتي ژوند جوړولي شي . او هیڅ ډول حرص ، تنگنظری ، جنگ ، ظلم ، ناروا او نورو غیر انساني کړو وړو د پاره هیڅ ضرورت او حاجت نه پاتي کیري او زما په عقیده پر ځای ده چي د حق او باطل او یا په بل عبارت د قانونمند منطق او غیر قانوني بغاوت او ماجراجویی په پوله

د عادلانه او غیر عادلانه جنگ په خاطر په عظیم دینامیزم سره د قشونو سوق الجیش او صف بندی تکمیل او همدغه مسئله به په عمده او اساسي بشري تضاد باندي بدله شي . دا دمسلې سياسي اړخ دي . زموږ هدف د موضوع فلسفي او علمي اړخ څیرل دي . ښه به دا وي د موضوع د ښه پوهاوي په خاطر د شعور او لاشعور او شپږم حس د منځته راتگ په میخانیکیت یو څه بحث وشي . خو مخکي له دي غواړم د فروید هغه نظر چې لاشعور او ماده مترادف گڼي او محترم ډاکتر صاحب ورته اشاره کړیده ، او سره د دي چي پدې باره کي لازم بحث شوي هم دي ، بیا هم لنډه یاد اوري وکړم . زه د فروید دغه نظر سره کاملاً همنظریم او زه بلکه وایم چي شعور او ماده هیڅ ډول ذاتي توپیر نلري او دواړه یو شان مادي واقعیتونه جوړوي . خو د فروید دغه نظریه قاطعیت سره ردوم چي هغه لاشعور دمادي سره مترادف گڼي او د خپل ذهن خود ساخته او خود بافته مهمل تخیلي او تصوري لفظ «Id» په ذریعه افاده کوي او شعور غیر مادي گڼي . دا هماغه بي مفهومه قضی ته ورته ده چي نن هم حواس مادي او شعور غیر مادي گڼل کیري چې البته په هکله یې پوره بحث شوي دي .

— شعور : ټول مادي انعکاسات چې د حواسو دلاري انساني ذهني سیستم ته داخلیري ، په مرکزي شعوري عصبي سیستم کي متقابل عکس العمل پیدا کوي او په دغه سیستم کي د قانونمندی شعوري پروسې په شکل ذخیره کیري شعور بلل کیري .

— لاشعور : هغه مادي انعکاسات چې د حواسو انساني طیف یې له درک څخه عاجز دي او دانسان په مرکزي عصبي

شعوري سیستم کې عکس العمل نه پیدا کوي، بیا هم دانسان ذهني سیستم (ذهني ختي) ته داخلېږي، په مرکزي لاشعوري عصبي سیستم کې متقابل عکس العمل پیدا کوي او په دغه سیستم کې دقانونمندی لاشعوري پروسې په شکل ذخیره کېږي لاشعور بلل کېږي. يعني زه پدې عقیده یم چې د انعکاس لاشعوري مرکز هم وجود لري او دخدای دمقضي ارادي مطابق فعالیت کوي. والله اعلم.

ټول هغه څه چې په شعوري سیستم کې انعکاس نه پیدا کوي حتماً په لاشعوري سیستم کې منعکس کېږي. انساني شعوري طيف د لاشعور په نسبت په فیصدي کې نشي راتلای او ډیر کوچني دي. نو ځکه خو شعور سالاري د تعصب او تنگنظری په مرضونو اخته ده. مونږ یواځې سره او بنفش او دهغوئ تر منځ رنګونه او شعاعات لیدلي شو، صوتي امواج چې دڅپي او بوالی ئي دیوه «هرخ» څخه تر شلوزرو «هرخو» پوري اوسي انساني روغ غوږونه یې اوریدلي شي. په همدې ډول دنور و انعکاساتو او تاثراتو خورا کوچني طيف په شعوري او پاتي خورا پراخه ساحه په لاشعوري مرکزي سیستم کې منعکس کېږي. د شعور او لاشعور نسبي پرتله په ساده توګه دا ډول کیدلي شي چې شعور دانسان مقدرات دي او لاشعور دخدای دمقضي الامرارادي په کچه د متقابل تناسب او قانونمندی له مخي تحقق پیدا کوي. خدای په کل کې دجهان دعام قانونمندی همزمان ستاتیک، دینامیک، متحول يعني دیالکتیکي نظام خالق دي او پخپله دغه نظام ئي د شعور او لاشعور دقانونمندی و مقضي او مقدر و ارادو يعني دقضاء او قدر دعام قانون له مخي دټولو خلقتونو دخلقته په ټولو

مراحلو مقدر ګرځولي دي. لاشعور په ټولو امکاناتو او لویه قانونمندی سره دخدای مقضي اراده تمثیلوي او شعور په عالم الاسباب کې دانسان او ټولو خلقتونو مقدرات ګڼل کېږي. انسان دخپلو شخصي ګټو په خاطر دخپل شعور او مقدراتو څخه سوء استفاده کوي، شخصي ځانګړي موخي تعقیبوي او په نړیوال نظام کې معمولاً تخریبي اعمال سرته رسوي اود نظام تناسب او تعادل له منځه وړي، لاشعور برعلاوه لږې چې دخدای دمقضي ارادي له مخي دټولو خلقتونو دخلقته مسبب ګڼل کېږي، د شعور ټولې وړانې ویجاړې او نیمګړتیاوي چې دجهاني نظام په ارګانیک تناسب کې یې رامنځته کوي، دخپل عضویت له لاري په قانونمند متناسب عضویت او ترکیب بدلوي. پدې توګه ویلي شو، پدې جهان کې دخورا مغلقو خلقتونو دخلقته مسبب پخپله په اصطلاح لاشعور يعني دخدای دلوي علم لویه قانونمندی ده. په نتیجه کې ویلي شو، زمونږ لاشعور په حقیقت کې دټولو خلقتونو دخلقته اوددې لوي جهان دمتناسب، قانونمند، دیالکتیکي استقرار مسبب ګڼل کېږي. هرڅوک چې دغه قانونمندی وړانول غواړي د مقدراتو په سرحد کې به حتماً دقضاء څپیره په مخ مني. دا داسې قانونمندی ده چې پدې لوي جهان کې که یوه ذره بې ځایه کېږي یواځې ددې قانون له مخي به وي.

طبیعیون پدې نظر دي چې ټول خلقتونه د طبیعت مخلوق دي او دخدای دذات څخه منکر دي. داروین هم یو ددغه جملي څخه وو چې انسان د طبیعت ددو امداره تحول متکامل ترین مخلوق ګڼي. زه هم دامم او دخدای قانون هم دامني. خود نه منلو وړ خبره داده چې اول دداروین او نورو پلویانو په نظر به

طبیعت څه ته ویل کیږي؟ د طبیعت په نوم مشخص کوم شي وجود نلري. مختلف خلقتونه، پدیدي، عناصر، مرکبات او داسي نور چي متکاملترین خلقت یی انسان گڼل کیږي ځیني کسان طبیعي پدیدي بولي. اوس دي د داروین پلویان لطفاً ووايي چي کوم یو له دغو پدیدو څخه مختلف خلقتونه او یا یو له هغو څخه پیدا کولي شي. انسان چي خدای پدي جهان کي خپل خلیفه گرځولې دي، ایا یو داکتر، پروفیسور، اکادمیسین چي ټول علمي تخنیکي وسایل او امکانات هم په واک کې لري کولې شي یوه ډیره کوچنی عضوه جوړه او هلته یوه ساده قانونمندی برقراره کړي. ۱۵ ملیارده عصبي رینډکی په یوه موتي مغز کي ځای پځای کول، په DNA کې چې ذره بیني کوچني عضوي واحد دي، د انسان د جوړښت مغلقترین ارثي سیستم په ټول تاریخي، عضوي او نور ارگانیک دیالکتیکي متحول پروگرام او داسي نور بي شمیره سیستمونه ځای پځای کول، او ټول دغه بي شمیره خلقتونه په همزمان ستاتیک دینامیک وچدي متحول حالت کي د ابدي متعادل، متوازن جهاني نظام په حیث ساتل په اصطلاح د هري طبیعي پدیدي او په کل کي د دغه ټول خلقتي ځاټیک (نامنظم) نظام د امکاناتو څخه وتلي کار گڼل کیږي. دا خبره هم سمه نده چي ځیني کسان د خټو او گټو څخه خدایان جوړوي، یا ځان ته د خدای نسبت کوي او یا ځیني هڅه کوي د خدای په ذات او صفاتو او څرنگوالي باندي خبري وکړي. دا ډول اعمال، مفکوري او عقاید هیڅ ډول علمي، عقیدتي او منطقي بنیاد نشي لرلي او نه د باور او منلو وړ دي. خدای هغه ذات دي چي د خپل لوي علم له مخي یي دا خارق العاده خلقتونه، او لوی جهان پیدا کړي

او په خارق العاده ډول یي پخپل نظام کې ساتي. افلاطون، ارسطو او نور د مثل نظریات وړاندي کوي. په عالم الاسباب کي د مثل په عالم باندي علم او معرفت د انسان د پاره نه مسخر، نه مقدر او نه ممکن گڼل کیږي او نه د مثل د نظر د خاوندانو په قول د مثل په مثال څوک رښتیني تیوري گاني جوړولي شي. د بلي خوا افلاطون مثل قائم بالذات گڼي او ارسطو هغه په معقولاتو پوري تړي او پدي عقیده دي چي معقولات یواځي په عقل کي وجود لرلي شي او د بلي خوا عام مفاهیم چي اصلاً خارجي وجود نلري. خو فارابي د دي دواړو پوهانو د نظریاتو تفاوت بنیادي نه گڼی او هغي ته یواځي ظاهري ارزش او تباين قایل دي. زه نه غواړم د بحث په اوږدولو سره د اصل موضوع څخه لیري ووځم خو دومره باید ووايم چي دوی دريواره په خپلو خبرو کي رښتیني او حق په جانب ندي. او د دي علت دادي چي دوی موضوع بي بنیاده او ناسمه مطرح کوي، د موضوع په مدار گرځي او په متواتر ډول کله موضوع ته داخل او کله تري ووځي. څرنگه چي دوی د خپل ذهن د قانونمند منطق څخه بحث کوي، حق په جانب دي ځکه چي پخپله ذهن عیني واقعیت دي. خو دا چي دوی ذهن عیني واقعیت نه گڼي د موضوع د مدار څخه لیري ووځي او په ناسمه لار روانیږي. زما په عقیده واقعیت د واقعیت څخه لیري او جدا فکر کول پخپله ناسم کار دي.

انسان، سازمان او ټولنه د خپلو مقدراتو په محیط کي په غفلت او سرکشی گرم او ملامت گڼل کیږي. دا د هرڅه څخه دمخه یوه زماني مقطع او معین محاط محیط جوړوي. واقعیتونه او حقیقتونه زماني او مکاني قیدیت لري او د هغي

د تغیر په تناسب تغیر کوي. ننني حقيقت او واقعیت نه پرون داسي وو او نه به سببته داسي اوسي. ممکنه نده څوک پخواني واقعیتونه په پخواني کمیت او کیفیت سره نن د څیرنو لاندې ونیسئ. هرا انسان، هر جمعیت او هره ټولنه د خپلو مقدراتو له مخي یواځي دخپل زماني او مکاني واقعیتونو په څیرنو باندې قادر گڼل کیدی شي. د تیري او راتلونکي قانونمندی راسپړل او پیشگویی کول په کل کې د خدای په قضاء پوري اړه لري، خو په پرنسیب کې د حال د قانونمندی د ژورو څیرنو له مخي ممکنه ده چې تیري قانونمندی راسپړل شي او دراتلونکي قانونمندی پیشگویی وشي نه دا چې د حقيقت او واقعیت په غیاب کې څوک تخيلي او تصوري تیوریگاني جوړي کړي. پدې جهان کې په پرنسیب کې ناممکنات وجود نلري خو مغلفي قانونمندی او اوږدې زماني او مکاني فاصلي یو بل سره جدا کوي او لیري باسي. نپوهیږم څه ډول ځیني پوهان د دغه ټولو موانعو، مشکلاتو او حتي ناممکناتو څخه قدم اړوي او په داسي ډیرو مهمو او مغلقو مسایلو کې په تشو تخیلاتو، تصوراتو، حدسیاتو او فنتازي ډډه لگوي او په پتو سترگو ناممکني فیصلي ممکني گڼي. د خدای په قوانینو کې بي له شکه داسي احکام، او امر او حتي هدايات وجود نشي لرلي چې خپل بندگان دي په ناممکناتو مجبور وگرځوي او یا دي دهغي په خاطر تعذیب کړي. داسي سهوي، خطاوي او گناهونه یواځي د بنده څخه سر وهلي شي. پدې توگه واقعیتونه دمستقیمی تجربی او یا دوسایلو په مرستي سره د مشخصو متودونو او روشونو دلاري څیړل کیدلي او مطالعه کیدلي شي. زمونږ ضرورت او رسالت اوز

مونږ چاپیریال په حاضر وخت کې زمونږ د پاره موجوده واقعیتونه او حقیقتونه تشکیلوي. تیر واقعیتونه دنن او ننني د سبا په څیر ندي او یواځي موجوده واقعیتونه مونږ د پاره مسخر او مقدر گڼل کیدی شي. د ماضي او مستقبل په لور هره لار د حال د قانونمندی له مبدا څخه شروع کیږي. که حال ونه پیژندل شي د تیر او راتلونکي پیژندل ناممکن دي. ددې څخه بله منل او کول بیهوده کار دي. د چاهدف چې کار نه کول وي، په ناشوني کار پوري نښلي. د مثال په ډول چې یو ملیون کاله پخوا به څه تیریدل؟ د اسمانونو د بیره او لاندې څه شي وجود لري؟ شروع او ختم ددې جهان چیري دي؟ او دیته ورته پوښتني. په دې باره کې بهترین مصداق د قرآن دلاري د خدای د «کن فیکون» د امر صدور دي. دا په هر لحاظ خورا علمي او منطقي پریکړه ده. ځکه چې جهان په لحظوي دیالکتیکي بدلون کې دي، قدیم وجود نه لري او په همغه قدیم کې په لحظوي توگه بدل شوې، حال هم په لحظوي بدلون کې دي او په موتي کې یې څوک د یوې لحظې لپاره څوک ساکن نه شي ساتلې او ابد په ابدې نظام کې هیڅکله ابد ته نه شي رسیدلې او دمخه مونږ وویل چې په ټولو زماني او مکاني ابعادو کې دمختلفو قضایاوو څیړل یواځي د حال د قانونمندی د پیژندگلوی له مبدا څخه پیل کیږي، نو ځکه د قدیم او ابد څیرنه او پلټنه کول بی معنا او بی مفهومه کار دي او ځکه خو دغه ټول مفاهیم او حقایق په قانونمند او منطقي بڼه د خدای د «کن فیکون» په امر کې خلاصه شوي دي. خو په تیر، حال او راتلونکي همیشه پوره علم لري. یواځي انسان د دغه حکم له صدور څخه په انتباه، کولې شي په خپل دنیایي ژوند او

محاط محیط کې کولې شي د حال د قانونمندی له لارې د قدیم او ابد په قانونمنده لار تعقیب کړي، ځکه چې جهان قانونمند پیدا دی، قانونمند پایي او قانونمند بدلون او تکامل مومي، د همدغه قانونمندی په بنیاد انسان دخپل خدای له طرفه د خدای دخلیفه په حیث ددې جهان او په هغې پورې اړونده خلقتونو او پدیدو په معرفت مقدر او مکلف گرځیدلي دي. دا کار شونې دي، په دې کې علمي قانونمند منطق او امکانات وجود لري. په فلسفي څیړنو کې که غیر اسلامي فلسفه پوهان د خپل تعصب له مخې ددغه ډول او دپته ورته ډیرو نورو قرآني علمي لاس رسو څخه بې برخې وو، اسلامي پوهانو ته پکار وو چې خپلې علمي، فلسفي څیړني يې دقرآني علمي اساساتو په بنیاد، لکه څرنګه چې په ابتداء کې پیل شوې وي، تراخړه پورې دوام ورکړي وي او د غرب او شرق د تخیلي او خرافاتي فلسفو په جال کې سوت بوت نه وي تړل شوي. پدې خاطر ویلې شو چې د «کن فیکون» د امر د صدور څخه بله علمي او منطقي پریکړه نشي په سترګو کیدلي. مونږ د نورو بشري علمي حقایقو څخه منکر نه یو، خو لکه څرنګه چې مونږ په مختلفو مواردو او پیښو کې ورته اشاره کړې، حقایق په دغه بحثونو او تیوریو کې د نادره دانو په شکل پیدا کيږي، زیاته برخه يې انفرادي ځانګړي تخیلي بحثونه جوړوي، نو ځکه هر قدم وړاندې د بن بست او تړلو دروازو شاته پاتیري او یاد ګمراهی ناوړه پیښو سره مخامخ کيږي.

د پورتنی بحث په ترڅ کې چې په ژورو علمي او فلسفي مسایلو، لکه د شعور او لاشعور دیالکتیک، د خدای سره د انسان د اړیکو لارې چارې او ددې لوی جهان قانونمند

پیدا یښت، پایښت، بدلون او پرمختګ، چې مونږ ملیو نونه کلونه، وړاندې وروسته خواد شو په څیړنه مقدر ووي، په حقیقت کې مونږ په یوه بل ستر تصمیم او وضاحت مکلف ګرځوي چې پرې سوچ وکړو او د حل لارې يې ولټوو.

دا البته یواځې پدې خاطر هم نه چې ګوندي مونږ ډیر ژور او جدي بحث پیل کړي او یواځې مونږ ددې جوګه یو پدې باره کې څیړنې وکړو، قضاوت وکړو، سپیناوي راولو او پریکړه وکړو. دا کومه پته او مجهول خبره نه ده، کله چې یو دهقان د خپل پټي په کنۍ کې کوډله او دیره جوړوي، هیڅکله دا پوښتنه نه له ځانه او له بله نه کوي، چې دا چا جوړ کړيدي؟ کله چې یو مورک د خپلې استوګنې لپاره سوږه جوړوي، هیڅ شک، تردید او ویره نه لري چې ګوندي دبل چا به وي او په زغرده په کې منډې رامنډې وهي. کله چې یوه مرغۍ ځاله جوړوي، هغه پرته له شک خپل حریم او ملکیت ګڼي او نورې مرغۍ هغه ځای ننوتلو ته نه پریردي. د شاتو مچيو ګڼي ته که څوک نژدې کيږي، چيچي يې او که د میرې په مېنه پښه کښيږدي هم آرام به دې پرې نږدي. دا ځکه چې دا خبرې له هیچا څخه پټې او مجهولې نه دي، نو چاته پوښتنه او شک هم نه پیدا کيږي. خو کله چې سور لنډې پردې کور ته د چرګ پسې ننوځي، زړه يې له ویرې ترې بوت وتلې وي او په اند که کشپش، د عامو خلکو په اصطلاح، د سور لنډې غوندي تښتي. پدې دواړو حالاتو کې خبره معلومه ده، پته پناه نه شته، هر څوک خپل موقف او دبل موقف، خپل ملکیت او د بل ملکیت پیژني او انسان خولاڅه چې د حیواناتو، مرغانو او خزندو ترمنځ هم شخړه او دعوه دنگله منځته نه شي راتلای او هر یو د خپل موقف په تناسب

ځانونه حق او نا حق گڼي. خو کله چې خبره دسترو عظمتونو، خارق العاده خلقتونو، حتا د خدای د خلافت وارثینو، انسانانو د امکاناتو څخه وتلي ظرافتونونه او پدیدي په سترگو کيږي، عالم او پوه انسانان خولا پر ځای پریږده، د ساده انسان څخه هم ډیر ساده انسان، حیوان، الوتونکي، خزندی او نور مخلوقات د خپلو خپلو مقدراتو او خدایي قضاء د قوانینو سره سم پرته له سر غرونې ژوند او گذاره کوي. همدغه پخواني انسانان وو چې لاد علم او تخنیکي پرمختیاوو ابتدایي څرک او کوم وسایل هم نه په سترگو کیدل، دوی دعادي او فوق العاده خلقتونو ترمنځ تباين او تمیز ته قایل وو. د هغوی په اړه یې همغسې چې لازم وو قضاوت کاوه. کله یې چې لمر او اور د یخنی په وخت کې ډډې تودې کړې او یا چې د باران او بو تنده ورماته کړه نو یې د مهربانه خدایانو په حیث ومنل او که به یې ددغه ډول نورو منابعو څخه ضرر، قهر او غضب لیده، نوبه یې د جبار، قهار او دې ته ورته نومونو سره پیژندل. دغه قضاوتونه او څیړنې په مجموع کې د عادي بې سواده انسانانو له خوا پیل شوي دي، ځکه چې په هغه وختونو کې نه تعلیمي مۆسسو وجود درلود او نه سیستماتیک تعلیمي نصاب، پروگرام او درسي موادو. پدې باره کې اضافي بحثونه اصلاً گنجایش نلري. دې کې شک نشته چې خدای څوک نه شي لیدلي. دلوي ذات، لوي خالق او صانع، لوی حقیقت اود لوي علم څښتن په حیث تري څوک څه ډول انکار کولي شي. د خدای دین، د خدای لار او شریعت فردي او اجتماعي ضرورت دي. د خدای حکم د خدای دلوي علم، لوي قانونمندی او لوي منطق له مخي د جهان د معرفت، حفاظت او

متعادلي، متوازي استفادي په معنا دي کوم یو چې زموږ د ژوند حاد ترینو مجبوریتونو او ضرورتونو ته خورا منطقي ځوابونه وای. هر څوک به هر څه غواړي ووايي. د علم، قانونمندی او منطق په مقابل کې عبث خبري گنجایش نلري. خدای موندل خدای د خارق العاده خلقتونو له مخي پیژندلي او باور پري لرلي شو. د خدای مقضي الامر اراده زموږ په تارو پود کې اښل شوي او د خدای دلوي علم لویه قانونمندی، زموږ د شاوخوا خلقتونو قانونمندی بنیاد تشکیلوي. هغه څوک چې د خدای څخه منکر کيږي د دغه واقعیتونو او قانونمندی څخه څه ډول کولي شي منکر شي، کوم یو چې زموږ د ضرورتونو او مجبوریتونو زیرمي او یواځیني حقیقتونه او واقعیتونه گڼل کيږي.

پورته موندل د هر مادي واحد و جدي حالت که شعوري دي یا لاشعوري، دوامداره تغیر کې دي. شعور او لاشعور په هره پدیده او خلقت کې په اصطلاح دوه متضاد دیالکتیکي اړخونه تشکیلوي خو په حقیقت کې د انسان د اړگانیزم د مختلفو پروتوسلسل دي چې ذاتي توپیر په کې نه شي لیدل کیدلي او په نتیجه کې د شعور او لاشعور واحد ذاتي حقیقت یعنی د شپږم حس د ایجاد علت و معلول او یا په بل عبارت دخالق او مخلوق د مقضي او مقدر و ارادو رابطه ټینګیږي، همدلته د خدای د خلف انسان د مناسبت او ارتباط د راز غوټه د خدای د مقضي ارادې له مخي دخپل خالق د ذاتي موجودیت سره تړل کيږي، په همدې زماني تاریخي مقطع کې د فلسفي د عمرونو عظیمه لاینحله معما د حل لار پیدا کوي او د خود ساخته او خود بافته تخیلي او تصوري بې بنیاده تیوریوؤ

سلسله د ابد لپاره شلیږي . ډاکتر صاحب شاولي د شپږم حس په باره کې پخوانیو نظریا توتته داسې اشاره کوي: « شپږم حس په پارا سایکولوژي (parapsychology) پورې اړه لري . پارا سایکولوژي هغه موضوعات مطالعه کوي چې ننني ساینس د هغې د توضیح څخه عاجز دي . پورتنی موضوعات تیلی پاتي (Telepathy) غیب گویی (Clairvoyan) مستقیم درک (Intuition) او نور خارق العاده حوادث دي .

په فیزیولوژي کې یو قانون دي چې د انسان په جسم کې هر عمل د یوه ساختمان یا اناتومیک جوړښت پواسطه سرته رسیږي . تراوسه پورې د انسان په مغز کې داسې ساختمان ندي کشف شوي چې د هغې په تخریب سره شپږم حس له منځه ولاړ شي . لکه د سترگو په تخریب سره چې بینایي له منځه ځي . پدې باره کې د شپږم حس په فورمولبندي کې فکر کوم په کافي اندازه وضاحت شوي دي . هلته ما اشاره کړې چې شعوري او لاشعوري پروسی د انسان په وجود کې واحد تسلسلونه جوړوي او په خپل منځ کې ذاتي فرق سره نلري . د مثال په ډول مونږ د سرو او بنفش شعاعاتو تر منځ رنگونه او یا په بل عبارت هغه شعاعات چې د څپي «موج» اوږدوالي یې دهغې تر منځ وي لیدلي شو یعنې زمونږ په شعوري طیف کې راځي . د هغې دواړو خواوې زمونږ د شعوري طیف څخه خارج واقع دي . خو په حقیقت کې د هغې دواړو خواوؤ ته په کم تفاوت یو شان امواج دي او هیڅ ذاتي توپیر سره نلري . په همدې علت مونږ لاشعورته تحت الشعور او فوق الشعور هم ویلي شو . نپوهیږم ولې تراوسه پورې ساینس پوهان دغه موضوع ته نه دي متوجه شوي . او نه یواځې په فلسفي بلکه ټولو علمي مسایلو کې یې

سترمشکلات او لاینحله معماگانې رامنځته کړيدي . څرنگه چې لاشعوري پروسی او د شپږم حس تاثرات د ټولو مادي موجوداتو دپاره عمومیت لري او دیوه اړگان پورې مقید نه گنل کیږي نو ځکه د کوم اړگان د فعالیت څخه په ولیدلو دغه حس هم له منځه نه ځي .

که مونږ د ایکس «X» شعاع ، الکترو مقناطیسي امواج او یا نور ذرات او شعاعات چې انساني حواس ئې د احساس او ادراک څخه عاجز دي او یا که داسې تاثرات چې انسان ئې په احساس قادر دي په نظر کې نیسو په حقیقت کې یو شان شعوري او لاشعوري سیستمونه متاثر کوي . یواځې په دومره تفاوت سره چې په یوه حالت کې ئې زمونږ حواس احساسوي او په دوهم حالت کې ئې زمونږ حواس نه احساسوي . پرته له دې د حادثې په ماهیت کې اضافه له دې بل کوم تفاوت نه لیدل کیږي او دغه تاثرات د نوموړو پروسو ټوله ساحه متاثره کوي او په عکس العمل کې به ئې هم تفاوت همدومره وي چې په یوه حالت کې شعوري او په دوهم حالت کې لاشعوري اوسي . د شعور او لاشعور تر منځ دیا لکتیکي ارتباط موجود او بعدي پروسه لکه څرنگه چې د مخه توضیح شوه دوام پیدا کوي . په مادي قانونمندیو چې څوک پوهیږي ، ورته پوره معلومه ده چې دغه تغیرات د کوچنیو ذراتو او انرژي دکمي او کیفی تغیر پرته منځته نشي راتلای او د انرژي او ذراتو دکمي او کیفی تغیراتو سره د اطلاعاتو او معلوماتو مبادله حتمی ده . څرنگه چې تغیرات یواځې په قانونمند شکل سره صورت نیسي د شعور او لاشعور دیا لکتیک په نتیجه کې د اطلاعاتو مبادله یاد شپږم حس منځته راتلل هم قانونمند بڼه لري او د سنجش

وړ ګڼل کېږي .

داسې معلومېږي چې د شعور او لاشعور دیا لکتیک په حقیقت کې په هر مادې واحد، هره پدیده او هر خلقت کې، د قضاء او قدر، جبر او اختیار او دیترمینیزم او اندیترمینیزم د خدای عام قانون له مخې د خدای او انسان، خدای او نورو خلقتونو د مقضی او مقدر و ارادو ژوندی تمثیل ګڼل کېدې شي. فکر کوم چې سرکشه او باغي بندګان به پدې دنیا کې د خپلو سرکشیو او بغاوتونو جزا او نیکان به د نیکیو احسان د خدای د مقضی ارادې او د همدغه عام قانون د مقدر راتولو له مخې متقبل کېږي. پخپله د خدای د مقضی ارادې له مخې هر حکم چې صادرېږي او هر مادې واحد په لاشعوري شکل متقبل کېږي پخپله د نیکی او بدۍ د جزاء په معنا دي. د القاء، الهام او وحی امکانات هم د همدغه قانون، د همدغه د شعور او لاشعور د دیا لکتیک دلاري ممکن ګڼل کېږي. البته د خدای د مقضی ارادې د تعمیم په خاطر په نورو مواردو کې نورې لارې چارې او قانونمند امکانات وجود لري. غواړم یو ځل بیا تاکیداً ووايم چې خدای پدې جهان کې د انسان د پاره ټول قانونمند امکانات برابر او انسان ته پري مقدر او مکلف ګرځولي دي، نو ځکه خو به انسان د بغاوت او سرکشی په صورت کې مقصر ګڼل کېږي. که چیرې دا جهان قانونمند پیدا نه وي نو به انسان هم مقصر نه ګڼل کېدې او پخپله به قانوني به دهغه د پاره د برت لوي دليل ګرځېدلي.

د پورتنۍ نه چندان اوږدې توضیح په ترڅ کې مونږ دې نتیجې ته رسیږو چې شعور او لاشعور د قضا او قدر د عام قانون څخه منتج و جدي حالت او محصلي په توګه ددې لوي

جها په خټه کې ذره په ذره اېنل شوي دیا لکتیکي تقابل جوړوي او په کل کې د نظام د پایښت، تحول او تکامل سبب ګرځي.

د شپږم حس په موضوع کې د اطلاعاتو او معلوما توتأخیر او تقدم د ارزونې وړ او چې څه ډول دا پېښېږي یو لنډ مکث کول به پري د ګټې څخه خالي نه وي. د طبیعي علومو او ساینس د قانونمندیو له مخې پدې پوهېدلي شو چې ددې جهان د لوي نظام د پیري کوچنۍ ذرې تر کچې پوري لاعلي التعین په تصادفي ډول تغیر د محل او حرکت نشي کولي. هر څه د معیني قانونمندی له مخې په قانونمند شکل سره پېښېږي او تر شا د پلټنې او څېړنې په خاطر ځانګړې مشخصي نښې نشاني پریږدي. د دغه حرکتونو تنوع، ارګانیک ترکیب او تناسب ددې لوي جهان مادې موجودیت، رنگونه، خوندونه، روشني، تاریکي، حرارت، برودت، انرژیتیکي پوتنسیال، غذائي زیرمي او د ټولو نورو پدیدو او خلقتونو مادې زیربنأ جوړوي. لوي خدای د خپل لوي علم د عامي قانونمندی له مخې د لوي جهان مادې موجودیت، حرکت او ابدیت یو تر بله سره لازمي ابدی علت او معلول، قایم بالذات او خلل ناپذیر ګرځولي دي. محترم ډاکتر صاحب واي چې «د اسلام د عقیدې په اساس یواځې خدای ابدی قایم بالذات دي نور ټول د خدای په اراده فنا منونکي دي». دا خبره سمه ده. خو که مونږ په مستقیم ډول خدای ته د علت او معلول نسبت وکړو او پخپله ته د عالم الاسباب د کون و فساد په پروسه کې شامل وېلو، خدای به پخپله معرض د علت واقع شي، او خدای د علت و معلول څخه به بی نیازه ذات دي او په عالم الاسباب کې ته ټول خلقتونه د مقدراتو په کچه مختار او په قانونمند شکل قایم بالذات

ډاکټران ډیر بڼه پوهیږي، خو مونږ هم د بیولوژي څخه پدې پوهیږو چې دانسان په وجود کې بې شمیره وړې او غټې غډې موجودې دي چې په لاشعوري ډول دانسان د وجود نظام د خارجي او داخلي عوارضو، حوادثو او امراضو په مقابل کې دفاع کوي. پدې پروسو کې د خدای اراده لومړې په مادي پروسو کې انعکاس پیدا کوي او بیا دهغه پروسو سره په دیالکتیکي تقابل کې واقع کیږي چې دانسان د پاره قابل د احساس او قابل د درک دي او یو مشترک وجدی حالت رامنځته کوي. نوموړي وجدی حالت معمولاً د طبی الاتو په ذریعه په ګرافیکي، عددي او یا نورو شکلونو سره افاده او ډاکټران پري بلا شکه پوهیږي. ډاکټرانو پرته عادي خلک هم نن پدې خبره پوهیږي چې پانقراس په وینه کې شکره تنظیموي. کله چې شکره په وینه کې زیاتېږي، پانقراس انسولین تولیدوي او د شکرې اندازه په وینه کې کمیږي او نورمال حالت غوره کوي. برخلاف، کله چې شکره په وجود کې کمیږي پانقراس ګلو کاهون تولیدوي او دارګانیزم فعالیت د ډول تنظیموي چې د شکرې اندازه په وینه کې لوړه شي. د عینیت په فلسفه کې مونږ د موضوع وڅیړله چې پوهانو، په هغه جمله کې ماتریالیستانو هم، څه ډول په غلطۍ سره په شعور او ادراک باندي د احساس بدلیدو ته دمادي له منځه تګ په سترګه کتل. حال دا چې ټولو د انرژي د تحفظ په قانون او دمادي د بقاء په قانون باندي پوره عقیده درلودله. او همدلته یوه ستره نه جبرائیدونکې عظیمه اشتباه او بلکه ګناه رامنځته او ټولو فلسفي عقایدو او نظریاتو خاوندان په مختلفو لارو روان او په نتیجه کې مختلف او کاملاً متضاد فلسفي مجموع الجزائري

ډاکټران ډیر بڼه پوهیږي، خو مونږ هم د بیولوژي څخه پدې پوهیږو چې دانسان په وجود کې بې شمیره وړې او غټې غډې موجودې دي چې په لاشعوري ډول دانسان د وجود نظام د خارجي او داخلي عوارضو، حوادثو او امراضو په مقابل کې دفاع کوي. پدې پروسو کې د خدای اراده لومړې په مادي پروسو کې انعکاس پیدا کوي او بیا دهغه پروسو سره په دیالکتیکي تقابل کې واقع کیږي چې دانسان د پاره قابل د احساس او قابل د درک دي او یو مشترک وجدی حالت رامنځته کوي. نوموړي وجدی حالت معمولاً د طبی الاتو په ذریعه په ګرافیکي، عددي او یا نورو شکلونو سره افاده او ډاکټران پري بلا شکه پوهیږي. ډاکټرانو پرته عادي خلک هم نن پدې خبره پوهیږي چې پانقراس په وینه کې شکره تنظیموي. کله چې شکره په وینه کې زیاتېږي، پانقراس انسولین تولیدوي او د شکرې اندازه په وینه کې کمیږي او نورمال حالت غوره کوي. برخلاف، کله چې شکره په وجود کې کمیږي پانقراس ګلو کاهون تولیدوي او دارګانیزم فعالیت د ډول تنظیموي چې د شکرې اندازه په وینه کې لوړه شي. د عینیت په فلسفه کې مونږ د موضوع وڅیړله چې پوهانو، په هغه جمله کې ماتریالیستانو هم، څه ډول په غلطۍ سره په شعور او ادراک باندي د احساس بدلیدو ته دمادي له منځه تګ په سترګه کتل. حال دا چې ټولو د انرژي د تحفظ په قانون او دمادي د بقاء په قانون باندي پوره عقیده درلودله. او همدلته یوه ستره نه جبرائیدونکې عظیمه اشتباه او بلکه ګناه رامنځته او ټولو فلسفي عقایدو او نظریاتو خاوندان په مختلفو لارو روان او په نتیجه کې مختلف او کاملاً متضاد فلسفي مجموع الجزائري

جوړ کړي. په دغه قضیه کې د انسان او دهغه احساس او ناقص شعور او عقل یعنی دنسبې مادیت او معنویت مسأله مطرح بحث وه او بیا هم قضیې ناقصه او ناسمه پایله او پریکړه درلوده، دشعور او لاشعور په دیالکتیک کې دمطلق مادیت او معنویت او یا په بل عبارت دمطلق شعور او نسبي شعور، چي د اهریو په حقیقت کې نسبي مفاهیم دي، قضیه مطرح بحث گڼل کیږي. که په پخوانۍ قضیه کې دمادي او شعور ترمنځ د پل جوړیدل هدف وؤ په دوهمه قضیه کې منظور دمطلق شعور او انساني نسبي شعور ترمنځ دپله تړل په کار دي (دتماتیکی axioma - تعارفاتو له مخي دا منل شوي چي که چیري یو مطلق او یا لایتناهي کمیت یا عدد په کوم عدد تقسیم او یا تري کوم عدد کم شي بیا هم هغه مطلق او لایتناهي پاتي کیږي). دمخه مونږ ویلي وو چي خدای په کل او جز کې واحد دي، خلقت او پدیدې نده، انسان ئی دمعرفت او توصیف څخه دهمیش دپاره عاجز دي. دهر هغه څه په معرفت او توصیف چي انساس قادر شو، خدای نشي گڼل کیدلي. نو ځکه په دوهمه قضیه کې دشعور او لاشعور ترمنځ دپله په تیریدو سره انسان دعالم خلف په حیث یواځي دخدای په علم معرفت پیدا کولي شي نه دهغه په ذات او په صفاتو. ځکه دشعور او لاشعور رابطه دمستقیمی نظاري او تجربی حسی - ادراکي پروسو دکچي څخه په ډیره لوړه سطحه مناسبات، اړیکي او تعاملات گڼل کیږي.

دغه ډول مناسبات موجود دي اود شعور او لاشعور د دیالکتیک په پروسه کې چي د انسان پاره دخدای اراده په مقدر و شعوري پروسو بدلېږي او مونږ عملاً دخدای دمقضي

ارادي د بالوسيله امکان دلاري دخدای د علم څخه مستفید کیږو او یواځي دهمدغه رابطي له مخي انسان دخدای دعالم خلف په حیث گڼل کیدلي شي. ددغه رابطي له لاري زمونږ په شعوري سیستم او ذهني څټه کې دخدای دمقضي ارادي له مخي مادي شعوري پروسې او تحركات ایجادېږي چي په طبي مدرنه وسایلو او الاتو کې دارقامو، گرافیکونو او نورو فاکتورونو په څیر داسي انعکاس پیدا کوي چي مسلکي کسان پرته له ترجمانی څخه هم پري پوهیږي. په همدې خاطر مونږ په جرئت سره ویلای شو چي دشعور او لاشعور د دیالکتیک په پروسه کې مونږ دخدای په علم دشپږم حس، خوب، الهام، القاء، وحی او نورو لارو پرته ددي لاري هم لازمه اگاهی پیدا کوؤ. ددغه موضوعاتو په جزئیاتو او میخانیکیت باندي بحث کول مادپاره مشکل او یو ډول گستاخي هم معلومېږي او یا لا اقل اضافي مطالعه ورته پکار ده، خو بیا هم زه غواړم په خپله سويه دغه موضوع دهغي دمیخانیکیتونو په کچه د بحث ډگرته پري باسم تر څو مسلکي پوهان دغه موضوع دموجوده علمي - تخنیکي امکاناتو له مخي پخپل آند په هر اړخیز ډول وڅیړي او دخدای دارادي په رازونو ځانونه پوه کړي.

دانسان د بدن د متابولیزم پروسه یواځي دتایرایت د غډي د فعالیت په صورت کې فعالیت کولي شي. همداسي دتريخي، جگر، توري، او بي شمیره ارگانونو او غډو یوتر بله سره تړلي او مربوط عضوي فعالیتونه، یا دانسان د بدن دعضویت داندو کړین او ایکسو کړین جمعې مربوط فعالیتونه دخدای د خارق العاده لوي علم له مخي تنظیم او دشعور او لاشعور

د دیاالکتیک د دقیق نظام له مخې فعالیت کوي. دغه لوي او ډیر مغلق نظام با الاخره یواځې هغه وخت فعالیت کولي شي کله چې دهیپوتالاموس hypothalamus غځېده چې په مغز کې ده سالم فعالیت وکړي. ددغه غځېدو د غفلت په صورت کې یعنی کله چې ځینې انسانان د خدای د احکامو څخه نا فرماني او بغاوت کوي او مسکرات، مخدرات او نور مواد استعمالوي، ټول ترشحات او انزایمونه په صحیحه توګه نه ترشح کیږي او یا نه توزیع کیږي. بدن د سالم فعالیت څخه پریووځي، دزیات افراط او تفریط په صورت کې انسان د قضاء د جبر څپیره په مخ خوري، په مهلکو مرضونو اخته کیږي، مور معیوب بچیان زیږوي او نور او نور او ددوځ عذابونه بلا تشبیه پدې دنیا کې ویني. مونږ پدې پوهیږو چې ټول خلقتونه، عضوي او غیر عضوي جوړښتونه ترکومي کچې دقیق او مغلق دي. دغه حرکتونه په هر صورت کې قانونمند دي. غیر قانونمند تصادفات هم وجود نلري. دغه حرکتونه د خدای د لوي علم د لوی قانونمندی له مخې، یا په ظاهر کې دمختلفو علومو او متماتیک د قانونمندیو مطابق منځته راتلای شي او بس. نو ځکه د همدغه قانونمندیو پواسطه افاده کیدلې هم شي.

تأخیر او تقدم د قضي لکه چې دمخه ورته اشاره وشوه، هم د قانونمندی له مخې پېښیدلې شي. دا ټول حوادث د خدای د لوي علم د دقت په کچه منځته راځي. که داسې نه وي دا نظام به تر اوسه نه وي پاتې. همدا سبب دي چې مونږ باید په خدای او د خدای په علم ایمان ولرو. ددغه خلقتونو د جوړښت په سرشت کې ټول معادلاتي حالتونه په ټولو مغلق ترینو اشکالو او ارګانیک تعاملې شکلې جزئیاتو سره، د ۲+۲ څخه نیولې تر

انتگرال، دیفرنسیال، سینوسوئید، پارابولیک، هایپیر بولیک، کیمیاوي ویلانسې قوانین، بیولوژیکي اونور او نورو علومو د قوانینو د جزئیاتو تر کچې اېنل شويدي. یعنی قانونمندی په ټول تار وپود پدې لوي جهان کې د خدای د لوي علم او مقضي ارادي له مخې موجوده او برقراره ده او انسانان ئې دهغې په شناخت او معرفت مقدر او مکلف ګرځولي دي. پدې علومو کې دغه ټول حالتونه، په هغه جمله کې د تأخیر او سبقت مسئله او داسې نور ممکن او په لازم وخت کې تحقق پیدا کوي. همدا سبب دي چې ځینې وخت د شپږم حس او یا نورو پروسو د لاري مونږ د یوې حادثې د پېښیدو دمخه په هغې اگاهي پیدا کوو. که مونږ وغواړو په یوه سیستم کې یو حکم، یوه اگاهي، یو حالت او اداره رامنځته کړو د همدغه قوانینو په معرفت او شناخت دغه عمل سرته رسولې شو. مونږ کولي شو د هر مادي واحد د وجودي حالت د افادي معادله ولیکو. که چیرې مونږ ددغه معادلي دلمړۍ او یا د دوهمې درجې مشتق له مخې یو اتومات جوړ او په دغه سیستم کې ئې نصب کړو، کیدلې شي په لازم تقدم سره عمل وکړي، د متصورو پېښو څخه لازمه اگاهي پیدا کړو، د وقوع څخه ئې جلو گیری او یا مرسته ورسره وکړو. مونږ دغه کار د موجوده علمي - تخنیکي امکاناتو څخه د استفادي په کچه سرته رسوو، خود خدای جلا جلاله د لوي علم او مقضي ارادي له مخې په څه خارق العاده عظمت او ظرافت چې هیڅ تصور ئې ممکن نه دي، سرته رسیږي.

اسلامی او غیر اسلامی فلسفی!

په پرنسیب او ماهیت کې زه هیڅ ډول فلسفی ویش ته نه قایل یم، نه پری باور لرم، نه د فلسفی مجموع الجزایرو د موجودیت لپاره کوم دلیل وجود لري او نه د قانونمند تداخل پرته پروسې، تعاملات او علوم په ځانگړي ډول په دې جهان کې چیرې ووجود لرلې شي. ځکه چې جهان، نظام او قانونمندی په کل کې واحد ده او دواحدې فلسفی دعامي قانونمندی، پواسطه افاده کیږي. ځینې کسان هڅه کوي فلسفی قانونمندی په اصطلاح د ساده میخانیکیتونو او ځانگړو حوادثو د قانونمندیو پواسطه افاده او په اصطلاح ساده او عام فهمه کړي. ساده میخانیکیتونه او د حواسو لویې ددې په عوض چې فلسفه ساده کړي هغه په سفسطه او د لاري دسر په بحثونو بدلوي. دمخه مونږ وویل چې دا ټول ژور علمي او فلسفی بحثونه ډیر ساده لوحانه او عامیانه پیل شويدي، ځینو ددغه بحثونو څخه له نیکه مرغه د وخت په تیریدو سره خپل علمي ماهیت بدل کړې، خو په ځینې د هغو کې پرته له ظاهري بڼې بل هیڅ ډول بدلون نه دې رامنځته شوي. فیثاغورث د میلاد څخه ۶۰۰ کاله پخوا ویلي وو چې «عدد اصل دټول جهان دې» او

اکثره مسایل او حتا ټولنیز قضایا یې د اعدادو د ځانگړو ارقامو پواسطه افاده کول او ځینې کسان تر نن ورځې پورې هم په هغې باور لري. (تاریخ فلسفه در جهان اسلام) د «حنا فاخوري او خلیل جریکنه، د عبدالمحمد آيتي ژباړه، ۳۳ مخ «حال داچې متماتیکی ارقام او اعداد، خولاڅه چې، متماتیکی فورمولبندي، یواځې هغه وخت قانونمندی، افاده کولې شي، کله چې هغه په فزیکي، کیمیاوي، بیولوژیکي، فیزیولوژیکي او نورو میخانیکیتونو کې په حرکت راشي. په غیر صورت کې متماتیکی ارقام، اعداد او فورمول بندي د هیڅ ډول قانونمندی د افادې جوگه نه دي. ارسطو هم دعامو قوانینو، مفاهیمو او کل په عوض د اجزاو او حسی پدیدولو لارې فلسفه قابل دافادي، تحلیل او فهم گڼله. حال داچې شعوري تعقلی پروسه د ساده حسی میخانیکیتونو په بنیاد رامنځته او په ذهني خټه کې د تعاملاتو په ترڅ کې دشعور، تعقل او ادراک مختلف ماهیتونه او بڼې غوره کوي. همداسې، کومه ارزونه او تعریف چې ارسطو د شکل او صورت څخه د جسم د داخلي اتمی او مالیکولي جوړښت پرځای، په غلطه، دهغه خارجي جوړښت منلې وو، تر اوسه پورې په فلسفه کې په خپل ځای پاتې دي. دکارت هم چې د بېځایه خوشباوری له مخې په متماتیک او خپله تحلیلي هندسه خارق العاده باور پیدا کړې وو، هڅه یې کوله د ټولو علومو مادي او ماهیوي ارزشونه له منځه یوسي او ټول علوم په ایډیالیستي بڼه او ماهیت د مادي ارزش څخه خالي او بې محتوا کړي او د تحلیلي هندسې د متماتیکی قوانینو پواسطه افاده او عملي کړي. حال داچې د ټولو علومو عملي او نظري ارزشونه یواځې د

مادي کمي او کيفي ارزشونو پواسطه د مقاييسې او ارزونې وړ دي. ماؤ دزي دون هم په خپلو فلسفي اشارو کي هميشه هڅه کړي چې د ساده ميخانیکیتونو، ځانگړو وړزنيو عملي حوادثو قوانينو په ذريعه فلسفه ساده او عام فهمه کړي. ليکن د دغه ډول غير قانونمند استقرائي او قياسي تخيلي لوبو او د ساده مفاهيمو په ځغلنده حرکتونو کي فلسفه معمولاً له خپلې لارې بې لارې کيږي او د دې په عوض چې ساده شي فهم يې د دغه بې شميره پديدو څخه د نتيجگيرۍ په پروسه کي مشکليږي. پورتنې مثالونه مونږ په دې باوري کوي چې د دغه ډول فلسفي ناسالمو، نيمگړو او حتا غلطو فکري تراوشونو رتي د فلسفي طرز تفکر او شعور پرهنډاره ډيري پاتې دي او اکثره د دغه کاډبو، په اصطلاح علمي، مفاهيمو، قوانينو او تيوريو، د خپل علمي ارزش په څنگ کي مذهبي تقدس هم پيدا کړي او سرغړونه يا په مقابل کي يې څه ويل هر څوک د مذهب څخه د سرغړونې په تور محکوميدلې شي. مونږ په دې باوريو چې دين او علم يو شان د خدای د لوی علم په مرسته د خدای، د خدای د لوی جهان او ټولو خلقتونو معرفت او د بشر په گټه سالمې، بې غرضانه او منصفانه استفادې ته ويل کيږي. راتلونکو ځوانو نسلونو ته پکار دي چې خپل دغه رسالت درک او دخپلو علمي استعدادونو، علمي-تخنيکي پرمختياوو او مدرنه وسايلو او امکاناتو په مرسته ټولې رتي د خپل شعور او ذهن له هندارې څخه پاکي او درنښتيني علم د مستقيمي لارې رنښتيني لارويان وگرځي.

البته د موضوع د پوهاوي د اسانتيا او تفکيک په خاطر کيدلي شي د متودولوژيک روش په حيث، موضوعاتي

او يا بل هر ډول ويش چې په هيڅ صورت به د بنيادي ماهيوي تباین په معنا نه وي، رامنځته شي. پورتنی موضوع ما پدې خاطر عنوان کړي چې په فلسفي نظام کي بي مورده فلسفي ملوک الطوائفي دسترو اشتباهاتو او ابهاماتو باعث شوي او فلسفي علمي فضاء ئي تته او څړه پرته کړي، بايد چې لازم وضاحتونه رامنځته او د شکونو فضاء رڼه شي.

زما د پورتنې تذکر سره چې، واقعا په پخوانيو نظرياتو، عقايدو، انساني تخيلي او تصوري مذهبي او علمي ليوالتيا او انگيرنو، تيوريو، قوانينو او حتا علومو باندې د ځانگړو بشري ذهنيگړانه تاثيراتو او تاثيراتو رتي او سيوري پروت وو او په خپل نوبت د بې شميره کذبي او تحريفی تيوريو، عقايدو، اديانو، مذاهبو او مجازي خدايانو سبب گرځيدلې دي. يواځې د اسلام د اکمل دين په ظهور سره په بشري ژوند کي ستر علمي، اجتماعي، مذهبي، سياسي، اقتصادي او عقيدوي بي ساري او بي بديله ژور کمي او کيفي انقلابي هراړخيز بدلون رامنځته او د ټولو مسايلو او حوادثو سره د واقعيتونو له مخې علمي، منصفانه او عادلانه کره وړه پېل شول. د دې لوی جهان د لوی قانونمند نظام، دهغې قانونمند پيداښت، پايښت، پايداري، او قانونمند لحظوي بدلون او تکامل پخپله دهغې د علمي قانونمند موجوديت مشهود ثبوت او دليل گڼل کيږي. د دې خبرې يو بل انکار نه منونکې اعجاز او معرفت ثبوت او دليل دادې، چې دغه هراړخيز کمي او کيفي علمي بدلون او ستر معجز ارزشونه د يوه معلوم الحال امي انسان په وجود کي تحقق پيدا کړ او دهیچا دپاره د شک او پوښتني دليل په لاس نه شو ورتلاي او

هر څوک په هر موقف او موضع کې چې وو هک پک پاتې شول. دجهان، دین، مذهب او خدایانو په باره کې زاړه طلسمات رنګ او دژوند دټولو شونو سره علمي کره وړه پیل او یواځې علم دجهان او ټولو خلقتونو دپیدایش، بقاء، تعادل، توازن، تحول او تکامل معیار او محک ومنل شو. علم همیشه هغه منطق، هغه دلیل او هغه وسیله ده چې یواځې په منلو یې هر سړي مجبور ګڼل کېږي او په مقابل کې یې دبرهان او دعوي داقامې امکان هیچا لپاره وجود نلري. یواځې داسلام دین، داسلام برنامه، داسلام اصول او مناسبات دي چې دلومړۍ کلمې، لومړۍ جملې اولومړي بیان څخه یوه امي انسان ته داقراء په حکم سره دقرئت، لوح، قلم، کتاب، علم او دیته ورته عباراتو په تکرار تآکید کېږي، ټولو تبعیضونو ته دپای ټکي ږدي، بشریت دپاره د عادلانه ذات البیني مناسباتو او سولیز ګډ ژوند ابدی برنامه او شرایط وړاندې کوي او دبشري ژوند دټولو اړخونو، طبیعي او شعوري ټولو پدیدو سره په حقیقت کې واقعي علمي کره وړه پیل او لوي واحد خدای، لوي واحد علم او لوي واحد جهان یو تر بله لازم وملزوم ابدی قائم بالذات حقیقت او نه شلیدونکي بالذات قانونمند واقیعت جوړوي او دخدای دمقضي الامر اړادي له مخې علم، دین، فلسفه، واقیعتونه او عملي ژوند په یوه محور او پایداره بناء باندې اتکاء پیدا کوي. که ارشمیدس ویلي وو چې «ماته د اتکاء نقطه را کړی، زه دانړۍ په بل مخ اړوم» نوموړي نقطه چې ټولي واهي تخیلي تیوری، عقاید، نظریات او بي بنیاده وابستگی او تړونونه رنګوي او هرڅه دپاره عیني واقعي بنیاد او اتکاء پیدا کوي او دهر ډول شک او شبهې امکان له منځه

وړي، یواځې هغه حقایق دي چې داسلام دظهور او اسلامي هر اړخیز انقلاب په نتیجه کې شرف دمعرفت پیدا کوي. هو! دلوي خدای دلوي علم له مخې همزمان، هم مکان، متحول، ستاتیک دینامیک قانونمند جهان پیدا کول او په دغه لوي عظمت سره دغه لويه سراسري ابدی قانونمند ی دیوه امي انسان په ژبه، نه دیوه کتاب په شکل چې دکوم سفر څخه یی له ځانه سره راوړي اوسې بلکه ددرویشیت کلن عملي روزمره ژوند په اوږدو کې پداسې عباراتو افاده کیدل چې دادبیاتو، شکل او محتواله مخي یې ساري وجود نه درلود او لوی اعجاز ګڼل کېږي. حتماً هم هغه وخت، هم نن او هم په راتلونکي او ترابده پوري قابل قبول او بلاشکه حقیقت او واقیعت په حیث منل په کار دي. د خدای ټول خلقتونه اعجاز دي خو تر ټولو لوی اعجاز علم دي. زما په عقیده انسان لپاره دژوند دهدف، باشعوره کار او عمل، ډاډ من سرنوشت، عقیدې، دخیر بنیګني ټولنیزو ارزوګانو او دیته ورته نورو انساني مسؤلیتونو لپاره بله ډاډمنه تکیه ګاه وجود نلري. یواځې دعلم له مخي خدای انسان خپل خلیفه وټاکه، داجهان دخدای دعلم له مخې قانون مند پیدادې، ددي جهان او نظام بقاء، معرفت، حفاظت تحول او تکامل یواځې دعلمي کړو وړو له مخي ممکن دي.

داسلام دمخه چې په هر قوم، قبيله او محل کې ځانګړو ادیانو او مجازي خدایانو وجود درلود او اکثر خدایان به یا محلي واکداران او یا پخپله د بندګانو په لاس او فکر جوړ مخلوق ګڼل کیدل او په ځیني مواردو کې به دخدایانو تعداد دبنده ګانو له تعداد څخه هم زیات وو او دواحد خدای، واحد علم او واحد جهان دمفکوري او مقولي سره یې هیڅ

سمون نه درلود او دیوه ساده منطق لرونکي انسان پرې باور نه شو کولي، نو ځکه بې بنیاده او مجازي خدایان او ادیان هم نور د چا د پاره د منلو وړ نه وو او خود منسوخ او پر ځای یی د اسلام مبین دین د ټول بشریت لپاره سراسري واحد ابدي دین په حیث ومنل شو. فلسفې او دین واحد علمي مفهوم، مضمون او رسالت پیدا کړ او په حقه سره، لکه چې پورته اشاره وشوه په ټولو ساحو کې بنیادي علمي انقلاب رامنځته شو.

د دغه انقلاب اساسي مفاهیم څه ډول ارزیابي کیدلي شي؟

۱- هغسي چې د اسلام په دین کې د وحدانیت مسئله په قاطعیت سره مطرح شوي، په بل هیڅ دین او علمي تیوري کې نه وه مطرح شوي. حتی په مسیحیت کې د وحدانیت مسئله د خدای، د خدای ځوي او مقدس روح «اب، ابن او روح القدس» د تثلیث په دري گوني اقوم ولاړه ده.

۲- د خدای وحدانیت د خدای د علم په بناء د «کن فیکون» د مقضي حکم په صدور د خدای د واحد لوي جهان د پیدایش مستلزم وگڼل شو او د علمي مقدراتو له مخي انسان د خدای د عاقل او عالم خلف په حیث په قانونمند ډول د جهان په معرفت مأمور وگرځیده او د جهان وجود، تحول او بقاء یواځي د علم په بناء مقیده شوه او دا همغه د اتکاء نقطه ده چې دمخه تردې یې د بشر د پاره شرف د معرفت نه درلود.

۳- د «کن فیکون» د حکم په صدور او د علم په بناء د جهان پیدایش، تحول او بقاء قیدیت او دهغي د تیر، حال او راتلونکي د څیرلو امکان، د خدای د علم او فلسفي اساسي مسئلې او موضوع ته په قاطعیت سره ځواب ووايه او په فلسفه کې یې بې مورده خیال بافیو، تصوراتو، او هامو، سفسطو او

نورو ټولو انحرافي تیوریکانو ته د پای ټکي کښیښود. هغه تیوري چې ویل به یې «اغزو و انجام ان کهنه کتاب افتاده است» پوچه او بې معنا وگڼله او د هر چا د پاره یې د «کن فیکون» په حکم او مقوله همدا نن ورځ او د مادي وجد موجوده حالت د کار د پیل په خاطر خورا مناسب زمان او موضوع وگڼل.

۴- علم او قانونمندی د جهان د پیدایش، تحول او بقاء د عمده اصل په حیث، د جهان سره د هر ډول کړو وړو طریقو او وسیلو وگڼل شول او طبعاً په دغه ډول منظم نظام کې غیر قانونمند کړو وړو ته ځای نشو پاتې کیدلي او ټول روحي، عصبي او عقلي ناروغان او لیونیان باید په خپلو دندو کې په مرکزونو تقسیم او یا اقل نن دغه ضروري عمل انجام شي او نړۍ دهغوی د شر څخه وژغورل شي.

۵- په بشري ټولنه کې د اسلام ظهور د انقلاب په واقعي مفهوم سره غیر قابل د تصور هر اړخیزه ژور کمی او کیفی بدلون وو او د هري پوښتني ځوابگویه گڼل کیږي. خدای وجود لري؟ خدای چیري دي؟ د جهان څه وخت پیدا شوې؟ روح وجود لري؟ د تناسخ مسئله څه ډول ده؟ روح څه شي دي؟ روح مقدم دي که ماده؟ خدای څوک لیدلي او پیژندلي شي؟ فلسفه علم دي؟ د فلسفي اساسي مسئله څه ده؟ د فلسفې موضوع به څه وي؟... دا ډول ټولو مسائلو او قضایاوو ته یواځي د اسلامي انقلاب د ظهور او اسلامي فلسفي له مخي پخپل وخت مقنع ځواب ویل ممکن دي. دغه ډول ځینو پوښتنو ته د «عینیت فلسفه» کې د اسلامي انقلاب د بنیادي تحولاتو او حقایقو له مخي ځوابونه ویل شوي او ځیني نورو ته به ځوان نسل د همدغه احکامو د لاسته راوړنو په بنیاد

ځوابونه ووي. نن چې جمعي شعور د بلوغ مرحلي ته رسيدلي ، نن چې علم او تخنيک دارگانیک منطقي تحليل په مرحله کي دي او نن چې د دغه اوبې شميره نورو پرابلمونو په موجوديت کي نړيوال هغي ته د ځواب له ويلو څخه عاجز دي او غواړي د ځانونو د بقاء او تحکم په خاطر خپل اولسونه د هر ډول غفلت او تباهۍ په مرضونو اخته کوي ، فلسفي ته او بالخصوص د اسلام په بناد نوي رامنځته شوي علمي فلسفي ته شديد ضرورت ليدل کيږي ترڅو دغه ټولو پوښتنو ته ځواب وويي. مونږ غواړو د دغه فلسفي قانونمندیو او د علومو د چټک پرمختگ په بنیاد پوهان ، ځوانان او ټول هيوادوال »

افغان فلسفي څيړنيز مرکز جوړولو ته راوبولو او دهر اړخيز خلا قانه هلو ځلو او ابتکاراتو هيله يي وکړو .

په همدې ځای کې يوه ډيره ساده او څرگنده پوښتنه راولاړيږي ، کله چې اسلام د علم په بناء ټول قانونمند جهان او خلقتونه دي ، اسلام د علم په بناء بشري عادلانه او منصفانه قانون او مناسبات دي ، اسلام د علم په بناء پخپله علم ، فلسفه او قانونمندی ده ، اسلام د علم په بناء دين ، مذهب ، طاعت او عبادت يعني دنظام او ټول بشريت ترقي ، انساني سوليز گډ ژوند او ځان او بل يعني د خدای د قانون له مخې د ځان ، ټولني او په کل کې د ټولو خلقتونو عادلانه او منصفانه ساتنه ده او عالم بشريت په دغه مرحله او زمان کي د دي سزاوار او مستحق وؤ ، چې دغه ډول مکمل دين ، قانون او نظام ولري او پکار داوو عالم بشريت دا مشترک مسؤليت ، په مسؤليت سره په غاړه واخلي او منطقي ځواب يي ورته وويي. ايا دا لازمه وه چې اسلامي پوهان او فيلسوفان د پخوانيو تخيلي ، تحريفي او

حتا کاذبو فلسفوپه پله قدم واخلي او د اسلام د حقيقي علمي فلسفې د صراط المستقيم څخه بل خوا مخ واړوي؟ که دمخه تردي د دي کار د پاره منطقي بنياد وجود نه درلود ، د اسلام په ظهور سره دغه بنياد هم ايجاد شو. بايد د صداقت ، عدالت او علمي مقضي او مقدري قانونمندی او ارزشونو په بنياد متقابل مستلزم هم اهنک عام بشري نظام هر اړخيز سراسري عالمي

علمي منطقي مناسبات برقراره شوي واي . ليکن له بده مرغه نه اسلامي پوهان او فيلسوفان دغه علمي بنيادي بدلونونو ته متوجه او نه د دغه عظيمو علمي ارزشونو په ارزش وپوهيدل او د هماغه پخوانيو زړو فلسفو لارويان او تعقيبونکي پاتې شول او په علمي څيړنو کې هم پخواني زور بنياد ، ن پخوانۍ زړه فلسفه او پخواني زاړه مناسبات تر نننۍ ورځې پورې لاهمغسې زړه په زړه پاتې دي . په پيل کي ځيني مقدماتي بدلونونه رامنځته خو څرنگه چې په پخواني زاړه ترنگر کې اضافه لډي څه نه ځائيدل او نه زاړه قوتونه نوو بدلونونو ته آماده وؤ ، يښمن هم په کمين کې او ډير هر اړخيز امکانات يي په لاس کې لرل ، نو له هماغه ابتدا څخه د فشار ساحه ايجاد او په تنگيدو شوه ، له يوي ورځي څخه بلي ته واقعيتونو ، قانونمندیو او وضعي سياسي اقتصادي بڼه غوره کوله ، که نه پرست او کانسرو اتيف مرتجع قوتونو د لازم پوتنسيال په ترلاسه کولو سره نوي بدلونونه پر شا وتمبول او د ټولنيز ژوند په مختلفو اړخونو کي دمختلفو شعارونو د بيريغ لاندي حادترين تضادونه ، مخالفتونه ، مقاومتونه او بيرحمانه تباهۍ دوام درلود او تر نن ورځې پورې لا دوام لري او نړۍ د

هندسي تصاعد په سرسام آورہ زیاتیدونکي تعجیل سره د تباہی گړنگ په لور کشوي، ټول نوي قانونمند علمي بنیادونه، نوي فلسفې او نوي تیوري د زړو فلسفو او زړو تیوريو د زړو برستونو لاندې ساخپه پرتي دي او ترڅو پوري چې نوي فلسفه د خبیثو قوتونو د باستیل څخه ازاده نشي، ترڅو چې حقیقت او علم معیار د حقیقت ونه گرځي او ترڅو چې نړیوال سراسري علمي، کلتوري پروفیسونالیستي انقلاب بریالی نشي، نړی ته به هیڅوک د قطعي نابودی څخه نجات ور نکړي شي.

شاید پوښتنه پیداشي چې فلسفه دنړی د بود و نبود، د ټولنیز ژوند مختلفو اړخونو او انساني خیر بنیګنو پوري څه اړه لري؟ دا جهان قانونمند پیدادي او په قانونمند کړوړو سره یواځي ټاکلي قانونمند نتایج ترلاسه کیدلې شي او د تحریف او مسخ کیدو امکان په کې کم لیدل کیږي. ځکه خو شیطاني قوتونه هڅه کوي واقعیتونه په خپل واقعي شکل برملا نشي او په خړو اوبو کی ماهیان ونیسي. په همدې خاطر ځینی فاسدې او حریصې کړی. حتا هڅه کوي د علمي - تخنیکي پرمختګونو مخنیوي وکړي ترڅو لاسته راوړني یې یواځي دهغوی په کنترول کې پاتي شي. په همدې خاطر د علومو او فلسفې اساسي مسایلو، موضوعاتي نصاب او مفردات، د قضایاوو او فرضیو طرحي، د علومو د متودولوژی، او د تحقیقاتي موادو د ذاتي اوصافو، خواصو، نوع، کمیت او کیفیت سره تناسب او مطابقت ونلري.

ساینسي علوم مثبت علوم او نتایج یې باید همیشه مشخص او ټاکلي وي. خو دمخه مونږ وویل چې ځا نگرې علوم

وجود نه لري او ټولې پروسې او ټول علوم په متداخل انتګریشن او متداخل تعامل کې سره قرار لري، خو په عملي ژوند کې مونږ دغه د موادو متداخل انتګریشن او متقابل عکس العملونه، تاثرات او متاثرات په محاسبه کې نه شو راپلې او اکثر وخت د دغه ډول محاسبو ضرورت هم نه لیدل کیږي، او دا کار دې ته ورته وي لکه څوک چې د ډبرې سکاره د طلا په تله ګرام ګرام وتلي، نو ځکه خو نتایج هم د واقعیتونو سره سمون نه لري. لیکن په عمل کې ډیر وخت داسې پیښیږي چې عین قضایا مختلف متفاوت نتایج ولري چې علت یې د تیوري او علمي - تخنیکي انکشافاتو عمدي تحریف او مخنیوي او د جمعي شعوري سطحی ټیټوالي اوسي. دي کې شک نشته چې په عمل کې شاید قضایاوو او مسایلو کې سل په سلو کې ډیر د دقیقو نتایجو ته ضرورت نه اوسي او د ټاکلو ضریبونو پواسطه نتایج د قناعت وړ وگرځي، خو په تیوري کې مسایلو کې یواځي سل په سلو کې دقت او صحت لازمي او کافي شرط ګڼل کیږي. ځکه چې په تیوري کې مسایلو کې که د یوه میکرون په اندازه انحراف را منځته شي، په عملي ساحه کې کیدلې شي هغه په عظیمه اشتباه او ګناه بدل شي. په نظریاتي قیاسي استقراتی تحلیلونو او نتیجګریو کې هم نظري انحرافات د کوم دقیق علمي روش او پرنسیبونو له مخې نه تعقیبېږي او په سترو اشباهاتو منتج کیدې شي. په صحي مسایلو کې د فوق العاده دقت سره سره چې چارې سرته رسیږي بیا هم دغه ډول اشتباهات کله چې دلسګونو، او سلګونو زره انسانانو په تباہی تمام شي، وروسته له هغې لازم تدا بیر نیول کیږي. همداسې تیوري کې انحرافات حتی کیدلې شي په عملي

ساحه کي د ۱۸۰ درجو مخالف نتایجو سبب هم شي. ممتاتیک ، فزیک ، کیمیا ، بیالوژی ، فزیولوژی او ډیر نور چي ساینسي او مثبت علم گڼل کیږي ، قوانین یې کاملاً یو تریبله او پخپله د هر علم په ساحه کي سره فرق لري . مثلاً په فزیک کي د مخانیسک ، نور ، ذروي ، کوانت ، گراویتاسیون ، الکترومقناطیسي امواجو ، ساحه ، ذرات ، تشعشعات او نورو ساحو کي قوانین کاملاً یو له بله سره فرق لري . علوم نن ډیر تخصصي او په ډیرو کوچنیو څانگو ویشل شويدي . دمخه ما پدي موضوع بحث کړي وؤ چي ځانگړي علوم وجود نلري او اکثره پروسې او علوم په متداخل شکل سره موجود او جریان لري . د علومو په دومرهمزمان وسیع او پراخ ډیفرنسییشن او تداخل سره نن د هیچا د پاره ممکنه نده خپله ځانگړي علمي لار په مسلسل ډول تعقیب او تری ورکه نشي . یواځې فلسفي علم د خدای دلوي علم یواځیني انساني ذهني خلف علم په حیث ددی جوگه او ستر رسالت لري ځانگړي علوم د خدای دلوی علم په صراط المستقیم رهنمایي او د گمراهی څخه یې وژغوري . دغه رسالت ، موقف ، موضعگیری او علمي کیفی ارزش له نیکه مرغه فلسفي د اسلام د ظهور څخه وروسته هغه وخت تر لاسه کړچې دین او علم خپل واقعي علمي ماهیت او محتوا پیدا کړله . پدي توگه یواځي د فلسفي په لمن کي ، یواځي د فلسفي قوانینو او دیالکتیکي هراړخیز متودولوژیکی روش له مخي ممکنه ده ټول علوم په ارگانیسک انتگراسیون سره په سراسري کلي منطقي قانونمندی او وړي او په زړه پوري علمي سیستم ایجاد او برقرار شي . خو له ډیره بده مرغه نه نړیوال د تعصب او تنگنظری له مخي د دغه حقیقت منلو ته حاضر شول

اونه اسلامي محقین او علماء پدي قادر شول چي د اسلامي فلسفي دنوي کیفی علمي ماهیت څخه په استفادي سره زړه فلسفي بناء پرنکه او په نوي علمي بنیاد هغه اباده کړي . بر خلاف هغوی پخپله د زړو فلسفو په زنگ و هلو کړیو او انحرافاتو کي راگیر او د اسلامي فلسفي علمی حقایق او ارزشونه یې مکدر کړل . د خدای د ذات او صفاتو په باره کي یې د مشکوکو تعبیرونو ، تفسیرونو او اظهاراتوله مخې اسلامي امت او ټول نړیوال په شک او تردید کي پري ایستل او پخپله همدوي د خدای د ذات او صفاتو په باره کي تخیلي او تصوري طرحي ، تیور بی او نظریي وړاندي کړي . حال داچي خدای لوی ذات دی ، دانسان په شعوري طیف کي نه ځایږي او د خدای لوی ذات دانسان د پاره هیڅکله مسخر نشي گڼل کیدلې او نه دهغه په مقدراتو کي راتلای شي نو ځکه انسان د همیشه د پاره د خدای د ذات او صفاتو د معرفت څخه عاجز دی . پدي باره کي تخیلي او تصوري تیوري هیڅ ډول گنجایش او مورد نشي لري او نه باید څوک دا ډول بی ځایه هڅي وکړي .

زما په عقیده مونږ چي قادر نه یو په عالم الاسباب کي ټول موجوده حقایق عملاً وپیژنو ، څه ډول ممکنه ده خدای د کامل حقیقت په حیث په ټوله معنا او مفهوم وپیژندلې شو ؟ انسان خپل خدای یواځي د خدای د بی ساري خلقتونو له مخي پیژ ندلي شي . د خدای پیژندنه زما په نظر همدومره ضرور ده چي کامل ایمان پري ولرو او زمونږ ټول شکونه په یقین بدل شي ، د خدای د دین د اصولو ، احکامو ، او امر و نواهیو په واقعي مفهوم ځانونه پوه کړو ، طاعت او عبادت یې وکړو او دا هرڅه د ټول بشریت لپاره یو شان د بڼه خدمت په لار کي د هراړخیز

استفادي وړوگرځوو .

تر اوسه پوري چي د پوهانو كوم فلسفي نظريات ما لوستي دي ، ډير نامتو فيلسوفان چي په كومه موضوع يي عقل كار ندي كړي ، ددي په عوض چي په خپله ناپوهي اعتراف وكړي ، ځان پوه كړي او وروسته له هغي خپل تحقيق ته دوام وركړي او دبي منطقہ غير علمي استدلال څخه تير شي بر خلاف په تجاهل العارفانه سفسطو ، مبهمو او مهملو عباراتو ، تيوريو او انحرافاتو شروع كوي او د هغوي دغه كړه وړه پخپله د هغوي د ناپوهي او بي منطقي عامل گرځي او په مجموع كي فلسفي بهير نه جبرائيدونكي زيانونه گالي . د پورتنې بحث څخه وروسته په لړ سوچ سره مونږ دي نتيجه ته رسېږو چي د علم ، منطق او خدای لاريوه ده . پكار دادي همدغه لارونيسو او تر مقصود منزله ځانونه ورسوؤ .

مرگ او ژوند فنا او بقاء

مرگ او ژوند ، فنا او بقا دواړه غبرگې مقولې او مفاهيم په حقيقت كي يوبل ته ورته معنی لري ، ليكن تر نننۍ ورځې پوري مرگ او ژوند په خاص ډول يواځې په اصطلاح د ژوندي شيانو لپاره او فنا او بقا لږ څه په عام مفهوم سره د ټولو موجوداتو دپاره استعمالېږي .

مرگ او ژوند يا فنا او بقا په ټولو پديدو كي د متقابلو متضاد و ديالكتيكي اړخونو په حيث وجود لري . هيڅ مادي واحد او هيڅ كومه پديده د داسې ديالكتيكي تقابل څخه پرته وجود نلري . مرگ او ژوند يا فنا او بقا د ټولو مبارزو اساس او د هر ډول تكامل او تغير محرک او انگيزه گڼل كيږي . مرگ د نوي ژوند شروع او زيږوونكي او د هر نوي ژوند لار د مرگ په لور ده . هره پديده او هر مادي واحد همزمان او هم مكان د مرگ او ژوند نوزاد په غير كي روزي او لويوي او په موازي ډول د داسې متقابل او متضاد جدو جهد په مسير كي واقع دي . هر مادي واحد همزمان د خپلې بقا او فنا په لور حرکت كوي . مرگ سره له دې چي د هرې پيدي او هر مادي وا حد ابدي ملگري دي بيا هم نسبي خصلت او ماهيت لري . ژوند د مادي مطلق او ابدي خصلت دې ځكه چي ماده تل ژوندي او ابدي ده . مړه ماده وجود نلري او نه به يي ولرلې شي . ماده

ژوندی ده ځکه چې موجوده ده او موجوده ده ځکه چې ژوندی ده. لیکن دا چې د مادې د موجودیت ډولونه یو تر بله سره فرق لري او همداسې دا چې ماده د مختلفو حرکتونو او د هغې د مختلفو کمپلکسونو په چوکاټ کې بقا لري او مختلف مادې واحدونه تشکیلوي نو ځکه ویلې شو چې ژوند هم مختلفې درجې او ډولونه لري. تر نننۍ ورځې پورې د مرگ او ژوند پدیدې او مقولې یواځې د مادې واحدونو د ځینې خاصو حالتونو او کمپلکسونو پورې منسوب او تړل کېږي او د هغې له مخې د ژوند یو او غیر ژوندي موجوداتو تقسیم بندي او غلط تعبیرونه منځ ته راغلي دي. حال دا چې مېر اصلاً وجود نلري. هر مرگ لکه چې مخکې هم ورته اشاره وشوه نسبي دي او هر مړې په خپل ذات کې مړې ندي. ځینی د ژوند شکلونه په پخواني ډول په همدغه مادې واحد کې دوام لري او ځینې نور د ژوند مستقل ډولونه د نوموړي نسبي مرگ په نتیجه کې منځ ته راځي. یعنی د ژوند هغه مستقل ډولونه چې د پخواني ژوند په بنديخانه کې بنديان وو او نه یې شو کولی د هغه د امپراطورۍ څخه سر د باندې وباسي او یا د هغه د تحکم څخه سر غړونه وکړي خو بالاخره د مرگ او ژوند د دیالتيک په نتیجه کې نسبي مرگ منځ ته راځي او د امپراطورۍ د بند یخانو دروازي پرانگېږي. یوه لورته د مرگ ویرجنه او غمجنه فضا، د ژوند آخری شیبې آخری ساکبننه، آخری لیدنه کتنه، آخری آرزوګاني او امیدونه د ژوند د پاره آخرین تلاش او جدوجهد، آخرین احساس او درک او داسې نور. بل لورته د نوي ژوند لمړۍ شیبې خوشحالي ګانې، لمړنۍ ساکبننه او سترګې غړونه، لمړنۍ هیلي او آرزوګاني، لمړنۍ د ژوند نارې سوري

، هوا او هوس او دې ته ورته نور، داسې دې دیوه مادي واحد او یوې پدیدې د مرگ او ژوند دیالتيک او واقعیت. زما په نظر دا هغه څه دي چې باید قبول شي او داسې لید لوری په رڼا کې د مرگ او ژوند پورې مربوط مسائل په عیني ډول وڅیړل شي.

برخلاف د ایډیالیزم طرفداران ماده او ژوند سره جدا کوي او هغه د جهاني روح، مطلقې ایدة او داسې نورو په رواداری پورې مربوط ګڼي، که چیرې جهاني روح وغواړي ځینې مادي واحدونو ته روح بخښي او نور ټول مادي واحدونه مړه بولي، د هغوی په نظر روح هیڅکله نه مري، کولی شي ماده ترک کړي او په آزاد ډول ژوند وکړي پدې توګه هغوی داسې عقیده لري چې ژوند پرته د مادې په آزاد او مستقل ډول هم وجود لري. لیکن واقعیت داسې دي همغسې چې مړه ماده وجود نشي لرلې او نه یی لري د مادې څخه پرته په آزاد او مستقل ډول ژوند هم وجود نلري. ماده تل ژوندی او ژوند د مادې خصلت او یو د اشکالو د موجودیت څخه دی. غیر مادي یا د مادې څخه پرته ژوند په هیڅ صورت سره وجود نشي لرلې. د خدای مقضي اراده همداسې حکم کوي او خدای عالم الاسباب د خپل لوی علم له مخې همدغه قانونمند پیدا او دخپلو مخلوقاتو لپاره مسخر، مقدر او داستفادې وړ ګرځولې دي. ژوند د هر مادي واحد په چوکاټ کې په هر شکل د اشکالو سره چې اوسي یواځې د هغه مادي واحد د دیالکتیک یعنی د هغه د ګلي مادي موجودیت د انرژیتیکي پوتنسیال او انرژیتیکي تعادل، تبادل او تقابل، وجدی حالت او نورو محصول او مولود دې او بس، هرکله که پورتنې ذکر شوي انرژیتیکي پوتنسیال او

انرژیتیکي تعادل، تعامل، تبدل او تقابل، تغیر کوي او یا له منځه ځي ژوند هم یا تغیر د شکل کوي یا د موجوده مادي واحد په چوکاټ کې په نسبي لحاظ له منځه ځي *

د بلی خوا همغسې چې ماده په لایتناهي شکل سره متبارزه او موجوده ده د هغې د انرژیتیکي پوتنسیال او انرژیتیکي تعادل، تعامل، تبدل او تقابل ډولونه هم لایتناهي دي او په لایتناهي ډول سره د فنا او بقا په لور حرکت کوي. نو د مرگ او د ژوند مسائل او شکلونه او ډولونه هم د هغې سره معادل او متناسب دي *

پورتني بحث په عالم الاسباب کي دخدای دلوی علم د قوانینو له مخې چې انسان پرې مقدر گڼل شوي، ترتیب شويدي. دې کې هم شک نشته چې پدې جهان کي هیڅ عمل، هیڅ حرکت، هیڅ تاثیر او تاثر او پدیده، پرته له دې چې له ځانه پوره نښي او علائم پریردي له منځه نشي تللي او ددغه نښو او علائمو له مخې انسان همیشه مقدر دي چې ددغه پیښو ماضي، حال او مستقبل د ځان د پاره معلوم کړي. ددې څخه پورته دانسان دمقدراتو څخه اچت گڼل کيږي او یواځې دخدای دکلام او یا هغه علومو له مخې چې دخدایي کتاب په بنا منځته راغلي استنباط کیدلي شي. خارج له هغې، زه پدې عقیده یم، چې دانسان په مقدراتو کې نشي راتلای او هرڅه که څوک ووايي داضافه گويي او خلاف گويي څخه پرته به بل څه نه وي. تر اوسه پوري په مختلفو فلسفي نظامونو کې دغه ډول اضافه گويي او خلاف گويي گاني ډيري شويدي او کومه محصله ترې چا نده ترلاسه کړې. الغیب عندالله.

فلسفي لار

مولانا ابوالکلام آزاد، په ۱۹۴۸م کال کې، کله چې دهند د ښوونې او روزنې وزیر وو، د «هند د سراسري ښوونیز کنفرانس» د پرانیستو په وخت کې وویل: «حتا د فلسفي عمومي تاریخ هم د یونان څخه شروع او داروپا په اوسنۍ فلسفه پای مومي، او چيني او هندي فلسفي تفکر یواځې په څنډه «حاشیه» کې پاتې دي. دا د فلسفي همغه عمومي تاریخ دي چې دهند په پوهنتونونو کې یې زده کړه کيږي. لکن تاسې ټول دا منۍ چې په نړۍ کې د فلسفي تفکر دغه ډول بدلون او تحول د حقیقت سره سمون نلري. نن څوک نشي کولې د ما بعد الطبیعه او فلسفي تفکر په ورشو کې دهند په سترو لاسته راوړنو سترگي پټي کړي. داسمه ده چې په وروستیو وختونو کې هندي فلسفي څیړنیزو موادو په هندي پوهنتونونو کې رواج موندلي لکن دغه فلسفي هغسې چې لازمه ده دنړۍ د فلسفي په عمومي تاریخ کې منلې مقام ندې نیولې.» (د سرو پالي رادا کریشنان تر څارني لاندې د لیکنونکو ډله، د شرقي فلسفي تاریخ، سریزه، لومړي مخ).

د مولانا ابوالکلام آزاد ددغه وړاندیز له مخې دهند د ستر فیلسوف، د «جنتا» پارتۍ مشر او وروسته دهند صدراعظم

رادا کریشنان په مشرۍ د فلسفي څیړنو ستره ډله جوړه او هغوی دغه څیړني دا ډول پیل کړي: «ایراني شاعر نړۍ د زاړه کتاب سره تشبیه کړې چې لومړۍ او وروستۍ پاڼې یې ولیدلي دي .

ما ز آغزو و ز انجام جهان بی خبریم
اول و اخر این کهنه کتاب افتاده است»

او په پورته ذکر شوي لومړي مخ کې لیکي: «بشر له هغه وخت څخه چې شعور پیدا کړي، د دغه ورکو شوو پاڼو په لټه کې شو یدي. همدغه لټه او دهغي پایلي فلسفه نومېږي . فیلسوف د فلسفې د ماهیت د توضیح په باره کې کتابونه لیکي، لکن شاعر دغه مطلب په یوه بیت سره افاده کوي .»

هندي ټولنه چې د ډیري اوږدې مودې څخه په فلسفي څیړنو کې تجربې لري او د شلمې پیړۍ د علمي-تخنیکي پر مختللي امکانو څخه هم برخمنه ده، داسې یوه با اعتباره هیئت باید د شلمې پیړۍ د علمي-تخنیکي ټولو پر مختگونو او امکاناتو څخه په استفاده د فلسفي موضوعاتو او فلسفي اساسي مسألې د څیړنو د پاره نوې علمي قانونمند بنیاد ایجاد او فلسفي څیړنې د نوي عصر او نوي ایجاباتو سره سم پر مخ تللي وای.

په ډیر تأسف سره باید ووايم دغه با اعتباره هیئت خپل تاریخي رسالت ته ندي متوجه شوې، او سره د دې چې د بشري ژوند په ټولو اړخونو او د علم و تخنیک په ټولو ساحو کې د تصور څخه او چت بدلونونه راغلي، لکن دوی په خپلو فلسفي څیړنو کې د میلاد څخه دمخه معیارونو یعنی مابعد الطبیعه تخیلي او تصوري فلسفو او دهغي څخه راوړسته نورو زرو

نور مونو او عقایدو ته وفادار پاتې شويدي . نن هم که دهند لویه فلسفه او نړیوالې فلسفې د نړۍ د قدیمي «کهنه کتاب» دورکو پاڼو په لټه کې اوسې او غواړي دهغي د پایلو له مخې د فلسفې راتلونکي سرنوشت وټاکي، نو پایلي به یې همغه زړي فلسفې او زړې سفسطې پاتې وي.

د دغه «کهنه کتاب» دمخې او شا، پاڼو په باره کې مونږ دمخه لیکلي وو چې ټولې پر خدای دي او هیڅکله به د دې ضرورت نه وي چې فیلسوفان خپل با ارزشه وختونه د کتاب د زرو پاڼو په راټولو لومصرف کړي . که څوک پدې عقیده وي چې پخواني مادي و جدي حالتونه د خیال او تصور له مخې د «مثل» په بڼه په تجربې لحاظ څیړل ممکن دي، زما په عقیده د عبث خیال او تصور پرته بل څه ندي .

هره فلسفي وضعه، حالت او مسئله که د پرون ورځی وه او که د سبا ورځی، که بی شمیره کلونه پخوا وه او یا همدومره کلونه وروسته، څیړل یې د همدان ورځی او بلکه د موجوده لحظي د وضعې او حالت له مخې پکار دي . بل امکان او بله لاری هیڅ وجود نلري او دا ځکه چې مادي و جدي حالتونه په مستمر لحظوي دیالکتیکي تغیر کې قرار لري او هر ډول تیر او راتلونکې تغیر یواځې د موجوده حالت د قانونمندی د معرفت دلاري پیژندل ممکن دي . ځکه چې جهان په لحظوي بدلون او تغیر کې قرار لري او قدیم په قدیم کې هیڅکله نور وجود نه لري، حال هم څوک په یوه وضعیت او حالت کې څوک نه شي ساتلې او ابد به هم هیڅکله ابد ته ونه رسېږي، خودا چې قانونمندی شکل د موجودیت دمادې دې او په ماده کې هیڅ بدلون نه شي رامنځته کیدلې، مگر یواځې په قانونمند شکل

سره، یعنی دا جهان همغسې چې قانونمند پیدادې، قانونمند پایي او قانونمند بدلون او تکامل مومي. پدې قانونمنده پروسه کې د پيري کوچنۍ ذرې په کچه تناقص نشي پېښېدلې. د دغه قانونمنديو سلسله د هميش لپاره په هر لوري په ځنځيري ډول کلکه تړلې ده او تل په قانونمند شکل سره د زمان او مکان په عمودیت او افقیته کې تعقیبېدلې شي. په هغه صورت کې چې مونږ یواځې د موجوده وضعې له مخې د حال، تیر او راتلونکي مادي وچدي حالت فلسفي څېړنه ترسره کولې شو او فلسفه هم په عالم الاسباب کې د خدای د لوي علم یواځینې انساني ذهني خلف علم گڼل

کیرې او انسان دهغي په معرفت مقدر او مکلف گرځېدلې دي، نو فلسفه هم د همدغه مقدراتو او امکاناتو له مخې په عالم الاسباب کې د خدای د لوي علم انساني ذهني معرفت او قانونمندي افادي ته ویل کیرې. په دې صورت کې نه زاړه کتابونه چیرې پاتې دي، نه یې د رڼې پانولتونه ته څه ضرورت لیدل کیرې. دا جهان قانونمند پیدادې او قانونمند پایي، انسان دغه قانونمندي پیژني او په قانونمند شکل سره ئې فورمولبندي کوي او همدې ته فلسفه ویل کیرې. همغسې چې مونږ په عالم الاسباب کې د خارق العاده او فوق العاده جهانونو د ټولو مزایاؤ څخه مستفید کیدلې نشو د هغي په معرفت قادر او مکلف هم نه یو او منطقاً ورته ضرورت هم نه لیدل کیرې. پدې باره کې مونږ یواځې هغه څه منلي او باور پري کولي شو چې د خدای په کلام کې یې ذکر شوي اوسي. دهغي پرته په نورو جهانونو، عالم الارواح او د خدای په ذات او صفاتو انسان نه مقدر

دې او نه مکلف. پورته چې کوم عبارت په هندي فلسفه کې لیکل شوي چې گوندې «فيلسوف د فلسفي د ماهیت د توضیح په باره کې کتابونه لیکي، لکن شاعر دغه مطلب په یوه بیت سره افاده کوي»

هم د منلو وړندیږي. شعر د فلسفې د افادې ژبه نه ده او نه فلسفي قضایا او مسایل په شعري ژبه ممکن دي او نه ضروري. شعر مفید کلام دي، شعر احساسات دي، عاطفه ده، غریزه ده، شعر مبالغه، غلو او اغراق دي، شعر ادبي صنعتونه او رنگیني دي او دغه توکي د فلسفې د قد او قامت سره نه جوړېږي. پخپله شاعران وایي چې شعر معنا نه لري، خو فلسفه یواځې د معنا داره، د قیقي او قانونمندي افادي ژبه ده. کوم مواد چې شاعر په شعر کې دخپل زړه د پت را زد افادې لپاره په گونگه ژبه، چې یواځې پخپله پرې پوهیدلې شي، او که داسې نه وي، نو بیا خو شعر نه گڼل کیرې، او رښتیا هم، کله چې یو حقیقي رښتینې فطري شاعر د سر په بیه د حقیقت اظهار ته اړو وځي، د سد سره ډډه نه شي لگولې او نه د شعور، عقل او هوش سره سمون لري، نو باید په گونگه، مهمله، مجمله، مجهوله او نورو دیته ورته ژبني افادو سره افاده شوې اوسي او ددې خبرو سره سره بیا هم دغه افاده رسوای عالم او دهرچا لپاره مفهوم هم اوسي. دیته وېي اصلي شعر او اصلي شاعر!

هر شاعر او هر څوک چې هڅه کوي علمي یا فلسفي شعر ولیکي، پخپله دا هڅه د شعر د فلسفي د منطق سره سمون نلري. شعر هیڅکله قانونمنده پدیده نه گڼل کیرې. په شعر کې قانونمند استمرار وجود نلري او همیشه گذرا پدیده ده، نو ځکه خو تعریف نلري او شرط ندې چې معنا دې هم ولري. نو څه

ډول ممکنه ده معناداره او قانونمنده پدیدې د شعري همیشه گذرا پدیدې پواسطه افاده شي، پداسې حال کې چې فلسفه قانونمندي فصیحې، بلیغې، ساده او لنډې قانونمندي افادې ته ویل کیږي او بیا هم پداسې حال کې چې تر نن ورځې پورې یو شاعر حاضر ندي حتی پخپله خپل شعر معنا کړي. اصلي فطري شاعران د خدای، خدایي خدمتگار مخلوق دي. هغوی، هیڅکله دڅه او چا لپاره شعر نه لیکي. د هغوی شعر یواځې د غیر ارادي دروني احساس په بناء د هغوی د حقیقت چیغه ده او بس. فلسفه علم دي، علمي طرحه ده، مسأله ده قضیه او دهغي قانونمنده افاده ده، قانونمندي او دهغي څخه قانونمنده استقرائي او قیاسي نتیجگیری ده او دا دواړه یو تر بله سره هیڅ ماهیوي او شکلي شباهت او ورته والي نلري او په هیڅ قالب کې سره جوړ نه راځي. سره ددې چې زه هم اکثراً د فلسفي شعرونو او فلسفي شاعرانو یادونه کوم او په عرف کې هم دا خبره مروج ده چې فلان ښه فیلسوف او بسمدان ښه عالم شاعران دي او دې کې هم شک نشته چې شعر ښکلي کلام اولوی امتیاز دي او هر بل بې کیفیته او بې محتوا کلام ته کیفیت او ښکلا ورکوي نو ځکه هر څوک هڅه کوي خپل عبارات او مفکوري په شعري بڼه افاده کړي. خو ددې ټولو خبرو سره سره زه پدې عقیده یم چې د فطري شعري احساس څخه پرته د بل هر ډول احساس او مفکوري په لرلو سره شعر خپل شعري ارزش او کیفیت له لاسه ورکوي. زه غواړم دلته د سترو فیلسوفانو د شعرونو نمونې راوړم:

اگر یک ذره را بر گیری از جای

فرو ریزد همه عالم سرا پای

"مولانا جلال الدین بلخي"

واړه ته ئې خندول که ژړول کړې زه پخپله نه خندا کړم نه ژړا کړم
هر یو مخ کله لایق وي د آبرو او ښکې نه درومي په مخ د هر ناولي

زړه یې مه بوله تور کانی د صحرا دې

په لیدو د زخمي زړه چې زخمي نه شي

"رحمان بابا"

د کون و د فساد د محصلې محسوس وجود یم

په زر رنگه نمایم که وم که نه وم نه وم

"غلام دستگیر «رنگ»"

پدې اشعارو کې ډیر ژور فلسفي مفاهیم پراته دي. لکن دیته په هیڅ صورت فلسفه نشي ویل کیدلې. ځکه چې پدې شعرونو کې نه کومه قضیه او مسأله طرحه شوې، نه کومه فورمولبندي شته او نه کوم قانونمند منطقي او تیوریکي ثبوت

د بشر د فلسفي پوهې څخه ډیر زیات او بلکه بې شمیره کلونه تیرېږي، په فلسفه کې ټول عمر بهترین مغزونه په کار بخت وو، او فلسفه چې تر هر بل علم څخه په فصیحې، بلیغې، منطقي او علمي ژبه خبرې کوي، بیا هم تر نن ورځې پورې فلسفه په رښتیني توګه نه ځان پیژني

اونه جهان. او شعر چې په هر لحاظ مقید کلام ګڼل کیږي، څه ډول یې د فلسفي افادې وړ ئې ګڼلې شو؟ په علم او فلسفه کې فصاحت او بلاغت لازمي او کافي شرط ګڼل کیږي چې په شعر کې وجود نه لري.

زه په ټول ارادت او ژور احترام سره د پوهانو هغه ستر رسالت چې د تاریخ په اوږدو کې یې خپل ټول ژوند فلسفي او نورو علمي څیړنوته وقف کړې، کړاونه، ظلمونه او حتی

مرگونه یې منلې خو د علمي حقیقت ویلو څخه نه دي منکر شوي او مونږ لپاره یې سترې علمي زیرمې په میراث پریښي دي، په پوره درناوي سره ستایم. شک نشته چې علمي حقیقتونه او واقعیتونه د سطحې په مخ برملا ندي پراته او د بې ساري زحمتونو او کړاوونو پرته د خاصو شرائطو، وسایلو، مادي بیز، عصر، زمان او نورو بې شمیره فاکتورونو پورې هم اړه لري او هیڅ ممکنه نه ده ټولې لاسته راوړنې په یو وار په یوه عصر و زمان کې په لازمو معیارونو سره ترلاسه شي. هغه لاسته راوړنې چې پخوانیو پوهانو پخپلو نیمگړو او ناسمو شرایطو او ناخیزه امکاناتو سره لرلي مونږ یې د علم او تخنیک د پرمختگونو په پراخه امکاناتو سره نشو ترلاسه کولې. خو که مونږ نن پدې خبرو پسي گرځو چې گوندي دا جهان د څلورو عنصرو څخه جوړ دي هم سمه به نه وي. څرنگه چې علمي حقایق د پیړیو پدې ذخیره شوو پانگو کې یواځې لکه په بحر کې څاڅکې د نادره دانو په څیر پیدا کیدلې شي. دي کې هم شک نشته چې ډیر له دغه علمي زیرمو او تیوریو او حتی علمي شخصیتونو د تقدس او پرستش مقامونه حاصل او د اولسونو په عقیدت بدل شوي دي او باید دا احترام وړ وگڼل شي، نن یواځې زموږ په نړۍ کې په زرگونو اديان او مجازي خدايان وجود لري او هر څوک خپل خدای برحق بولي، حال دا چې یواځې یو خدای معبود برحق گڼل کیږي. ایا ممکنه ده په اوسني جمعي بشري شعوري معیارونو او علمي - تخنیکي امکاناتو سره دغه ټول علمي او مذهبي تحریفی ازدحام چې په غیر قابل تحمل محموله او نا بکاره بیرو کراسۍ او طاقت فرسا عطالت بدل شوي، په کلي او مجموعي ډول پرته د تشخیص او

تفکیک، د حقیقت او واقعیت په توگه و منو؟ حال دا چې حقیقت په ټولو حالاتو کې واحد دي.

زه پدې عقیده یم، تفکیک ضروري دي. که علمي حقایق دي او که مذهبي تعدد، دواړه یو حقیقت افاده کوي. چند پارچگی خو لا څه چې دوگانگی هم پکې دمنلو وړنده. نن دا یوه اړینه خبره ده چې علمي حقایق دلفظي انجړ مشورې او دهملو او مجهولو نامفهومو خبرو دگن بازار څخه راوځي او د علمي منل شوو قوانینو او معیارونو له مخې په علمي پاڅه بنسټ د راتلونکي لپاره پلانگذاري شي. ډیر کسان نن هم علم او دین دوه متضادي او مخالفې پدیدې گڼي او همزمان او هم مکان په یوه قلمرو کې دهغي شتون ناممکن بولي. زما په عقیده علم او دین دواړه د معرفت، پوهې، نظام، عدالت، قانون، اداري،... او دیته ورته ټولنیزو جمعي بنیگنو یو شان رسالت په غاړه لري او په خپل منځ کې هیڅ ډول ذاتي توپیر سره نلري. علم دین او دین علم دي، ځکه چې دواړه یو شان د معرفت رسالت لري. که څوک دا خبره راسره نه مني، زما وړاندیز دادي، راشئ دواړه پدیدې د علمي قوانینو او معیارونو له مخې وڅیړو او لازم نتایج په لاس راوړو. پدې صورت کې به هیچا لپاره د مخالفت امکان موجود نه اوسي. تر څو چې دغه ډول سپیناوي رامنځته نه شي، د فرصت طلبه انسانانو او به به همداسې د بوسو لاندې رواني او واقعیتونه به د پوچواو مهملو الفاظو او سفسطو په بجوحو کې پټه او لا درکه پاتې وي.

پکار دادي ټولې فلسفي - علمي تیورۍ د نوي علمي - تخنیکي لاسته راوړنو په کچه د منل شوو معیاري قوانینو

مقولو، تیزسونو او ترمنلوژیکي جوړښتونو مطابق فورمولبندي او عامه ذهنیتونو ته وړاندې شي او د علمي حقایقو د تیوریکي قیوداتو له مخې د تحریفی تیوریو او لفاظیو مخه ونیول شي.

په افغانستان کې وروستی قسيمي مطبوعاتې ازادې ددې سبب شوې چې په هیواد کې بې شمیره گوندونه، سازمانونه، ټولني، ویدیو، اودیو او چاپي خپروني دروا او ناروا اهدافو په خاطر ایجاد، د مختلفو سلیقولو له مخې داشخاصو، افرادو په نومونو چې اهلیت، شخصیت او اولس او هیواد ته وفاداري یې د پوښتنو لاندې دي، افتخاري بنیادونه، ټولني، منارونه او نور تاسیسات نومول کیږي، غیر مسؤلانه القاب، رتبی، مقامونه، نشانونه ورکول کیږي او په باره کې یې د حقیقت څخه لیرې تبلیغات شپه او ورځ دوام لري، او پرته لدې چې سیمه ییز، قومي، لساني، مذهبي او داسې نور تعصب امیزه عداوتونه او دښمنۍ رامنځته کړي بله موخه نلري، واقعاً نه یواځې یې د افغاني ټولني ټولنیزه فضاء مکدره کړي بلکه تر شا داسې د بې مسؤلېته بیگانې پرستو «شخصیتونو» ډلې او تحریفی غیر واقعي اسناد او مطبوعات پرېږدي چې د افغانانو د نننۍ غمیزي د حل څخه به د هغې سپیناوې او حل ډیر مشکل وي. ښه به داوي چې د دولت او حکومت د ټولو ادارو په ټولو پوړیو کې قوانین او اصول په جدي ډول مراعات او دراتلونکي وخت لپاره رهنمودي مقررات ایجاد او مراعات شي.

فلسفي قانونمندی

ډیر ځله په ذهن کې داسې پوښتې راولاړیږي، څه ډول ممکنه ده چې د زمان او مکان په دومره اوږده او فراخ بُعدي عمودیت او اُفقیت کې، ډیر ډیر کلونه د پوهانو او فیلسوفانو د ژوند د خلاقه علمي فعالیت محصله دې نه یواځې مساوي په صفر بلکه په منفي نتایجو او محصله منتج شي؟ څه ډول هغوی کولې شول د خپل با ارزشه وخت سرمایه گذاري د داسې قمار په تخته وکړي چې د گټني چانس یې هیڅ موجود نه اوسي؟ دوی د خپل ورځني، میاشتي، کلني او د عمر د کار نتایج څه ډول ارزول؟ دوی ترې راضي وؤ؟ که نه وؤ. ولي یې دغه بې بنیاده او بې گټي کار ته دوام ورکاوه؟ دوی د هغه امتیاز څخه چې په ټولنه کې یې د دغه بې ثمره فعالیت په نتیجه کې ترلاسه کړي وؤ، او د خاص و عام د مادي او معنوي هر ډول امتیاز او احترام څخه برخورداره وؤ، څه ډول احساس کاوه؟ او دا ډول نوري پوښتنې.

۶۰۰۰ کاله د تاریخي دورې اونژدې ۳۰۰۰ کاله له هغه وخت څخه تیریري چې د پوهانو د فلسفي څیړنو لیکلي اسناد مونږ ته راپاتې دي. پدې دومره اوږده موده کې د فکر او پوهې ټول وتلي او نامتو کسان، اکادیمی، پوهنتونونه، ټول علمي

مرکزونه او مادې زیرمي د پوهانو او علومو په خدمت کي يې وې . پخپله پوهانو څيرنيز اصول ، متودولوژي ، مقررات او قيودات ايجاد او فورمولبندي کړيدي او څيرونکي يي هدفمند منتج کار او فعاليت ته متعهد او مجبور گرځولي . ولي دوي قرونه قرونه د خپل عملي او نظري فعاليت په موده کي دومره بې مسؤليتته او بې تفاوته پاتي شويدي ؟ دوي خو پدي بنه پوهيدل چې هر فعاليت ، دتصميم ، فعاليت او منتج مثبت يا منفي لاسته راوړنې څخه جوړ دي . او خصوصاً په علمي فعاليتونو کي د ممکنه نتايجو وړاندوينه او محاسبه هم مخکي له مخکي کيدلې شي . د هرې ورځې په مازيگر او يا لا اقل د هر فعاليت په ختم کي يو ساده دهقان يا تجار د خپلې گټې او زيان اندازه ځان لپاره معلوموي . دوي پدي باره کي هم هيڅ فکر ندي کړي چې ولې خدای د « والعصر ... » يعني د مازيگر په وخت چې سود او زيان پکي معلوميري قسم ياد کړيدي ؟ د خدای په کلام کي دوخت دارزش او اهميت په باره کي په کراتو کراتو يادونه شويده . ولي ټولو دغه پوهانو دغه اصل په نظر کي ندي نيولي ؟ او پراخه پرگني يي تر نن ورځې پورې په گمراهي کي ساتلې دي . پوهان دا حق هم نلري چې يواځي په خپلو اعترافاتو د خپلو گناهونو لوی پيټي سپک کړي . ځکه د علومو لار په اصطلاح د سد سکندر تر شامطلقي تاريخي ته نده ورته چې هر څوک دې پکي لار ورکه او گمراه شي . د علومو لار رڼه ، ټاکلي او معلومه ده ، يواځي اشخاص دي چې دناپوهي له مخي او يا تجاهل العارفانه عمدي په غلطه لار او غلط لوري قدم اخلي او په پايلو يي سترگي پټوي . دهرې علمي پروسي اغاز ، دوام او منتج مثبت يا منفي انجام معلوم

او په مشخصه او دقيقه توگه دهغې وړاد وينه کيدلې شي .

دې کي شک نشته چې ډير پوهان خپلو علمي اصولو او پرنسيپونو ته حتا د ژوند په قيمت تل وفادار پاتي شوي او هوډ او عقیده يي نده ماته کړي . سقراط د شکران د زهرو گوت ته د خپلو عقيدوي اصولو د ماتولو په نسبت ارجحيت قايل شو ، برونو په سرو لمبو وروخوت خود خپلې عقيدې پت يي وساته ، گاليله چې ځمکي ته گرده او خوځنده ويلې وؤ ، هيڅ گواښ له دې عقيدې ونه گرځولې شو او ډيرو نورو هم پدي لار کي مرگونه ، زندانونه او د زغم څخه وتلې شکنجې گاللي ، دخپلې عقيدې پت او تقدس يي ساتلې او ورته وفادار پاتي شويدي .

رابه شو د فلسفي په باره کي د ځينو فيلسوفانو خپلو خرگندونو ته : فيثاغورث نژدي ۶۰۰ کاله دمیلاد څخه دمخه ليکلي « عدد اصل دکائناتو دي . » (تاريخ فلسفه در جهان اسلام ، د حنا فخورياو خليل جرليکنه ، د عبدالمحمد آيتي فارسي ژباړه ، ۳۳ مخ) ؛ سقراط چي د فلسفي پلار يادیده او د افلاطون استاد ، ځيني اصول وړاندې کړي چې يو له هغو دادي « ټول محسوس عالم موجود ندي . ځکه چې بل عالم هم وجود لري ، چي پدي عالم کي دهغې داشياوؤ د حقايقو د سيوري پرته بل څه مونږ په خپلو حواسو نه شو درک کولې ، په بل جهان کي وجود لري . او هغه دمثُل ، دمجردو افکارو او ازلي حقايقو عالم دي . » (همدغه کتاب ۴۵ مخ) ؛ افلاطون واي « فلسفه د قدر وړ ذوق دي » (همدغه کتاب ، ۴۸ مخ) ؛ ارسطو علوم په نظري ، عملي او صناعي تقسيموي ، چي شامل د الهيئاتو او ماوراءالطبيعه دي ، او هغې ته ارسطو « فلسفه

اولی «وای» (د همدغه کتاب ۶۰ مخ)، کانت او هگل په اوخرو کې د حواسو په باره کې شک پیدا کړ او ویل ئی «عقل یواځینې داوردې چې کولی شي د حسی مدرکاتو په باره کې قضاوت وکړي. اما کانت وویل چې ریاضیات د تجربې څخه مستقل او د تجربې دمخه یو حقیقت دي، د پنځو مجذور پنځه ویشت کیږي او د حواسو تصدیق پورې اړه نلري.» (تاریخ فلسفه، دویم دورانت لیکنه، د عباس زریاب فارسي ژباړه، ۲۲۸ او ۲۶۳ مخونه)؛ «ماتریالستان پدې عقیده دي «څرنګه چې د ذهن تاثیر په بدن باندې انکار نه منونکي دي، پس ذهن هم باید د جسم او تن په څیر، لکه صفرا، مادي او جسماني اوسي.» دکارت وای «فکر کوم پس وجود لرم.»؛ ایدیا لستان وای «د دکارت په قول څرنګه چې زموږ وجود زموږ دمفکورې وروسته عرض وجود کولی شي، نو نور وشیانو وجود هم زموږ دمفکورې مديون او هغه وخت موجودیدلې شي چې زموږ د حواسو پواسطه درک او ذهني وجود پیدا کړي؛ جسم دمفهوم څخه پرته بل څه ندې او ماده یواځې مجموعه د تصوراتو ده.» او بالاخره، دمخه موږ د «فلسفي لار» په موضوع کې ولیکل چې دشلمې پیړۍ د لومړۍ نیمایي په اخرو دوه کلونو کې چې علم او تخنیک په کافي اندازه پرمخ تللې، قوي او باصلاحیته فلسفې ټیم چې د «سروپالي رادا کرشنان» په مشرۍ ټاکل شوې وؤ، هم دي نتیجې ته ورسیده چې د جهان په باره کې د فلسفي څیړنو د کتاب لومړۍ او اخري پاڼې ورکې دي او «بشر له هغه وخت څخه چې شعوري یې پیدا کړې، ددغه ورکو شوو پاڼو په لټه کې شوي دي. همدغه لټه او دهغې پایلي فلسفه نومېږي. فیلسوف د فلسفي د ماهیت د توضیح په باره

کې کتابونه لیکي، لکن شاعر دغه مطلب په یوه بیت سره افاده کوي.» او پدې باره کې یو څه لنډ بحث او ضروري یادونه همغلته هم شویده.

د پوهانو په پورتنیو څرګندونو تبصره ددې دپاره چې موضوع اوږده نشي لازم نه ګڼم او دبلي خوا دمخه هم پدې موضوعاتو کافي بحثونه شوي دي. خو دومره باید ووايم او درانه لوستونکي هم پخپله قضاوت کول شي چې د فلسفي ډیرو ژورو او اساسي مسایلو سره په پورتنیو تیوریو کې فورمولبنديو کې څومره سطحې، غیر مسؤلانه او ساده لوحانه کړه وړه شوي او دخپلو مقدراتو او امکاناتو څخه وتلې مسایلو لکه د عالم الارواح جهان او حتی د خدای ذات او صفاتو په باره کې یې پرته د هر ډول صلاحیت او قانونمند منطق څخه کور کورانه تصوري او تخیلي بحثونه کړيدي.

د تیرو فلسفي بحثونو، تحلیلونو او څیړنو څخه موږ دې نتیجې ته ورسیدلو چې د خدای ټول خلقونه او په هغه جمله کې انسان هم د خدای د عالم خلف مخلوق په حیث، یواځې د خپلو خپلو مقدراتو په کچه مختار او ددغه محدودې څخه وتلې د خدای دمقضي ارادې د جبر تابع ګڼل کیږي. په همدې دلیل موږ پدې عقیده یو چې په عالم الاسباب کې مطلق مختار او مطلق مجبور وجود نه لري. موږ پدې هم پوهیږو چې انساني شعوري طیف څومره محدود او دهغې څخه وتلې ورشو بشري لا شعور پورې اړه لري. لا شعوري ورشو ګانې یواځې دشعور او لاشعور د دیالکتیک له مخې په قانونمند ه ښه او همداسې د الهام او وحی په شکل هم په نسبي توګه قابل د درک او فهم ګڼل کیږي. پدې باره کې دشپږم حس تر عنوان لاندې موضوع

کې په کافي اندازه بحث شويدي. دا ممکنه نده چې هر څوک د هر څه په باره کې بې بنیاده فلسفي بحثونه وکړي او علمي قانونمند حقیقتونه او واقعیتونه دې ترلاسه کړي. په همدې ډول که مونږ یوه قضیه، یوه فرضیه او یا هر ډول بله علمي مسئله بې بنیاده او یا په غیر علمي شکل طرحه کړو، نه یی علمي قانونمنده منطقي افاده ممکنه ده او نه په حقیقت او واقعیت باندې ولاړه نتیجه نتیجه او فورمول باندې تری ترلاسه کیدلې شي. په نتیجه کې ویلې شو، ټول فلسفي مسایل چې تراوسه پورې په واهي، تخیلي او تصوري غیر واقعي بنیاد باندې بناء شويدي، دهغې توضیحي افاده، فورمول باندې او تیوریکي جوړښت نه د واقعیت سره سمون لري او نه پکې علمي قانونمند منطقي تسلسل منخته راتلې شي. په حقیقت کې پخپله دغه روش او ناسمې طرحې هر څیرونکې په غیر علمي او غیر منطقي استدلال مجبور کړې، ځکه د ناسمې قضیې د طرحې په بناء ممکنه نده منطقي قانونمنده علمي فورمول باندې رامنځته شي. په نتیجه کې دا کثره پوهانو فلسفي هڅې عمداً او یا ناخود اگاه په مهملو، نامفهومو او مغلقو عباراتو او سفسطو باندې بدلې شويدي. ولي پوهانو خپل علمي مسائل او قضایا ناسم او بې بنیاده طرح کړيدي؟ ولي هغوی تر اوسه په خپله دغه عظیمه غلطی ندي پوهیدلي؟ او بیا ولي دوی پدې نپوهیدل چې ټولې فورمول باندې، پریکړې او نتایج یې غلط او دمنلو وړ ندي؟ ځکه د هرې علمي مسئلې د نتیجې په صحت او غلطی پوهیدل ممکن کار گڼل کیږي. سره ددې چې ډیرو پوهانو وقتاً فوقتاً شعوري یا لاشعوري، مستقیم یا غیر مستقیم د خپل ذهني جبر د تاثیر او درک لاندې

ځینې ډیرې دقیقې یادونې او فرمول باندې کړيدي (ځکه چې هر څوک، هر وخت عملاً د خپل ذهن د تاثیر لاندې دي او کیدلې شي ځینې وختونه په لاشعوري ډول قانونمندي دقیقې علمي څرگندونې وکړي لکه هگل چې ناخود اگاه د عیني ایدیا لیست په حیث فکر کاوه، د مطلقي ایدیه د تکامل د مراحلو د طبقه بندی د قوانینو دیا لکتیک فورمول باندې کوي، برخلاف ماتریا لیستي دیا لکتیکي قوانین یې فورمول باندې کړي وؤ. په فلسفه کې د دغه ډول بې بنیاده مسلو طرحه له ډیره بده مرغه چې عمومیت لري. اساسي مشکل پدې کې دې چې پوهانو د خپل ذهني جبر د تاثیر لاندې د ځینې حقایقو دقیقې څرگندونې کوي، خو په علت او دلیل یې نه پوهیږي او د موجوده خرافاتي، جادويي، پیریانو، دیوانو، بلاگانو او دي ته ورته کیسو، داستانونو، فلمونو په بنیاد د ناسمو، د واقعیت څخه لیري او مزخرفو فورمول باندې وړاندې کولو جرئت پیدا کوي او یوه ډله نور پوهانو په پټو، سترگو د هغوی دغه ټول ناسم اعمال ستایي او فلسفه د گمراهی لار نیسي، کومه قانونمنده فورمول باندې او تیوري او د قناعت وړ نتایج په لاس نه ورځي او په همدې علت فلسفي هم تر اوسه پوري نزولي انحطاطي مسیر طي کړي دي. نن هم ټولو نړیوالو ته ناسمې طرحې، تحریفې تیورې او کاذب حقایق سم بریښي. فلسفه پخپله پخپل ځان د تخیلاتو، تصوراتو، ابهاماتو له لارې د هر ډول تورو عوامل گرځیدلي ده. پکار دا دي چې فلسفه د خپل علمي ماهیت مطابق خپل هویت تثبیت کړي که نه نو هر څوک به حق لري وواي چې «هر څه پوچ او بې معنی د فلاسفه وو په کتابونو کې پیدا کیږي.»

ځانگړي علوم د عملي تجربې تدریجي اصلاحاتو «Korrektion» او د ځینې تدقیقي علمي ضریبونو د استعمال دلاري نسبي علمي حقایق او نتایج ترلاسه کولې شي او سره ددې چې ځانگړي علوم د ځانگړي واقعیت او حقیقت په څیر وجود نلري بیا هم د «احتیاج مادر ایجاد» د مقولې په بناء یې کافي علمي زیرمې او حقایق ایجاد کړيدي . فلسفه چې د عامو قوانینو او عامو مفاهیمو د علم په حیث عملي تجربې امکانات نلري ، د ځانگړو علومو دغه ډول عملي تجربې قانونمند نتایج او حقایق کیدلې شي د نسبي عملي تجربې فاکتور په حیث ومنل شي او د همدغه نتایجو د قیاسي استقرایي منطق په بناء فلسفه نه یواځې په تخیلي او تصوري بلکه په نسبي عملي او تجربې شکل ارزول کیدې شي او دهغې د نتایجو د قیمت گذاری، د پاره ډیره مناسبه لار او وسیله گڼل کيږي . په نتیجه کي ویلې شو چې فلسفه یواځې تخیلي او تصوري علم نه بلکه د عملي تجربې واقعیتونو په بناء نسبي عملي تجربې علم گڼل کيږي او همداسې فلسفې علمي نتایج د خدای د خلف علم په حیث د لوی جهان د لبرا توار د عملي نتایجو په بناء د عملي ارزونې قابلیت لري .

په پای کې پدې ساده تقسیم بندی، او تفکیک قناعت کوو : هر فلسفي علم او قانونمندی ځانگړې علم او قانونمندی گڼل کیدې شي . لکن ځانگړې علم او قانونمندی او یا دهغوی، میخانیکي مجموعې هېڅکله فلسفي علم او قانونمندی نشي گڼل کیدلې . هر علم قانونمندی ده لکن هر قانونمندی علم ندي . د مثال په ډول اتشفشان، زلزله، سیلاب، انقلاب، انفلاق، احساسات، عواطف، غریزه، شعر او ډیر نور سره ددې چې

قانونمندی پېښې او اعمال گڼل کيږي خو علمي فورمولبندي، تیوري، افاده او تعریف یې ممکن ندي . ځکه چې هر یو له دغه پېښو په عین شکل دوهم وار نه تکرار کيږي یعنی استمرار پکې وجود نلري ، او علم مستمري قانونمندی ته ویل کيږي . د خدای علم په ټولو علومو او قانونمندیو محیط علم دې او سره ددې چې انسان په ځمکه او جهان کې خدای خپل خلیفه گڼلې او فلسفه چې مونږ په عالم الاسباب کې د خدای د علم خلف علم بولو، حتا په کوچنۍ قضیه کې یې د خدای د علم قایم مقام نه شو گڼلې . ځکه چې خدای په ټولو زماني، مکاني، کمي، کیفی ابعادو او اوصافوهر وخت علم لري . او انسان ددغه ډول امکاناتو څخه د تل د پاره عاجز او یواځې د خپلو انساني مقدراتو او شعوري امکاناتو په تنگ محاط محیط کې مقدر او مکلف گرځول شويدي .

فلسفه او ځانگړي علوم

۱- فلسفه : فلسفه د عالم الاسباب او ټولو خلقتونو دخلقت، تغیر او تکامل « دیاالکتیک » دڅیړني او قانونمندی افادي علم ته ویل کیږي .

— د فلسفي موضوع: یواځي عالم الاسباب او دهغي پوري اړونده قانونمندی څیړي . خارج له هغې « عالم الارواح او دخدای ذات او صفات » دانسان په مقدراتو کې نه راځي ، دانسان لپاره نه مسخر دي او نه مقدر او نه خدای انسان دهغي په معرفت مکلف گرځولي ، نو ځکه یې د معرفت او پوهې څخه د همیش لپاره عاجز دي او یواځي په هغه څه پوهیدلې شي چې دخدای په کلام کې یې ذکر شويدي او باید باور او ایمان پري ولري .

— فلسفي اساسي مسایل :

— « ذهنیت نسبي عینیت او هر مشخص ذهنیت عیني واقعیت دي »؛

— « دا جهان یواځي په قانونمند حالت او بڼه سره وجود لري ، قانونمند پیدا ، قانونمند پایي ، قانونمند بدلون مومي او

تکامل کوي . یعنی قانونمندی شکل د موجودیت دمادې دیې »
— « ماده متحرکه ده ځکه چې موجوده ده او موجوده ده ځکه چې متحرکه ده . ماده پرته له حرکتو وجود نلري . حرکت شکل د موجودیت دمادې دي »؛

— « مطلقه بې شعوره او مطلقه با شعوره ماده وجود نلري »؛

— « مطلق مختار او مطلق مجبور نشته »

— « فلسفه دین او دین فلسفه ده ، ځکه چې دواړه یو شان د

خدایي خلقتونو د معرفت متضمن دي »؛

— « ماده قانونمنده او هره قانونمندی مادې ده »

— « ځانگړي مستقل علوم په حقیقت کې په مستقل ډول

وجود نه لري »؛

— « غیر مادي ایديا لیستي فلسفي په عالم الاسباب کې

حقیقت نه لري »؛

— « حرکت په عالم الاسباب کې دخدای دلوی علم دعامې

قانونمندی او دهغې دټولو خصوصي حالتونو په پروسه کې دټولو پدیدو دظهور او متقابلو اړونده مناسباتو د علت او معلول مسبب گڼل کیږي »؛

— « دا جهان همغومره متنوع ، متفاوت ، رنگارنگ او متغیر

دي لکه څومره چې حرکتونه متنوع ، متفاوت ، رنگارنگ او

متغیر دي . دا جهان همغومره ابدي دي لکه څومره چې حرکت

ابدي دي . لوی خدای دخپل لوی علم دعامي قانونمندی له مخې

دلوی جهان او حرکت متقابل ابديت او موجودیت یو تریله سره

لازمي ابدي علت او معلول او قائم بالذات او خلل ناپذیر

گرځولي او یواځي د قضاء او قدر دلوی علم د جبر او اختیار له

مخې په هغې کې تغیر او تصرف ممکن گڼل کیدی شي .»

«... او داسې نور په هره ساحه کې اساسي مسایل فورمول بندي شي.

— فلسفه مجرد علم دي که مشخص؟: مشخص

پدې مفهوم چې یواځې په عالم الاسباب کې د خلقتونو او پدیدو د پیدایښت، پایښت، بدلون او تکامل د دیالکتیکي قوانینو څخه بحث کوي او د خدای د ذات او عالم الارواح د موجودیت د قوانینو د معرفت څخه پدې جهان کې د همیش لپاره عاجز او یواځې په هغه څه ایمان او باور ولرل شي چې د خدای په کلام کې یې ذکر شوي او یاد علم او قانونمند منطق د اصولو او قوانینو سره سمون لري.

مجرد پدې مفهوم چې د عالم الاسباب د دیالکتیک د خورا عامو قوانینو څخه بحث کوي. څرنگه چې ټول خلقتونه په عملي او تجربی قانونمند ډول عرض وجود کوي او دانسان د لپاره په زماني او مکاني، افقي او عمودي ابعادو کې همیشه د تجربی وردی نو فلسفي علمي نتایج هم د ځانگړو علومو د عملي تجربی قانونمندو منطقي نتایجو له مخې د قیاسي استقرایي قانونمند منطق په بناء نه په تخیلی او تصوری بلکه په نسبي عملي او تجربی شکل ارزول کیدې شي. د شعور او لاشعور د دیالکتیک په پروسه کې هم لاشعوري حقیقتونه او واقعیتونه د خدای د مقضي ارادي له مخې په شعوري پروسو او حقیقتونو او واقعیتونو بدلیري او دا د فلسفي عملي تجربی افادې یوه بله لار او طریقه گڼلې شو.

— د فلسفي او ځانگړو علومو دیالکتیک:

دمخه مونږ دې خبرې ته اشاره کړې چې ځانگړي علوم په ځانگړي ډول وجود نلري او ټولې پروسې او قوانین د مختلفو

خلقتونو او پدیدو د کمیت، کیفیت او نورو خصوصیاتو له مخې په متعادل او متناسب متداخل ډول جریان پیدا کوي او د مختلفو ځانگړو خلقتونو د ظهور او ایجاد سبب گرځي. دغه خلقتونه د مختلفو لویو او کوچنیو نظامونو په حیث د خپل ذات الیني متعادل او متناسب دیالکتیک له مخې لوی او واره نظامونه او په کل کې د عالم الاسباب لوی نظام جوړوي. دغه بې شمیره نظامونه، پدیدې او خلقتونه د خپلو ځانگړو ذاتي خصوصیاتو له مخې لکه فزیکي حالت یعنی جامد، مایع، غاز، تشعشعي، الکترو مقناطیسي، جاذبي «Gravitation» او نورو ساحوي تفاوتونو؛ مادي جوړښت لکه عضوي، غیر عضوي او په عضوي کې لکه نباتي، حیواني؛ د ترکیب له مخې لکه فزیکي، کیمیاوي او بیولوژیکي او ډیرو نورو خصوصیاتو له مخې د قانونمندی په ټولو ابعادو او جهتونو کې یو تر بله سره کاملاً فرق لري. په مجموعي ډول د یوه تعامل چې په متداخل شکل سره په مادي واحد کې جریان پیدا کوي، همزمان او هم مکان د دیالکتیکي پروسې په حیث د ټولو قانونمندیو په نظر کې نیول او په متداخل ډول د هغې محاسبه ډیر مشکل او حتا ناشونې کار دي. په همدې علت د فلسفي او ځانگړو علومو تر منځ ویش «Differentiation» مجبوري لازمي گڼل کېږي.

د فلسفي او ځانگړو علومو د مجبوري لازمي ویش په هکله ما دغه یو ډیر ساده مثال ذکر کړ. د فلسفي او ځانگړو علومو د مناسباتو او دیالکتیک په باره کې دمخه ما څه ناڅه ذکر کړي دي. بیا هم که لازمه وه، اضافي بحث به پري وشي.

د دغه ویش دوهم علت به زما په نظر دا هم وي چې په ځانگړو

علومو کي، څرنگه چې ډیر دقت ته ضرورت نه لیدل کیږي او د عملي تدریجی تجربی اصلاح او همداسې د تدقیقی ضریبونو په کارولو سره ځینی قانونمندی محاسباتی نیمگړتیاوې رفع کیدلې او یا اقل کچې ته راتیټیدلې شي. که چیرې له دغه پرنسیب څخه گټه پورته شوې نه وای، نه به ځانگړو علومو د نن ورځې په کچه پرمختگ کړې وې او نه به فلسفې د خپلو نتایجو د تصدیق په خاطر عملي ثبوتی دلیل درلودلې. او علمي څیړنې به په کل کې بې نتیجې او منجمدې پاتې وې.

که چیرې فی مادي واحد عنصر، مخلوط او یا مرکب په نظر کې ونیسو او یواځې د حرارت فاکتور ته په ترتیب سره تغیر ورکړو، وبه وینو چې د حرارت په تناسب د دغه مادي واحد فزیکي حالت د مادي منجمد څخه مایع، غاز، تشعشعي، الکترومقناطیسي، فوتوني او ډیر نور حالتونه غوره کولې شي. که چیرې مونږ د قوانینو بدلون یواځې په دغه یو بعدي مسیر کې په نظر کې ونیسو، وینو چې: په جامد حالت کې ساده میخانیکي فزیکي قوانین جاري دي؛ په مایع حالت کې په هایدرولیکي؛ په غازاتو کې په آیرو دینامیکي؛ په تشعشعي حالت کې د شعاعاتو د قانون؛ او په الکترومقناطیسي؛ فوتوني او نورو ساحو کې په نورو کاملاً متفاوتو قوانینو بدلېږي «د دې په څنگ کې په هره مرحله او هره قدمه کې نور په لسگونو قوانین زیږي او هر یو خپلې خپلې ریښې ځغلوې، خو هغه مونږ په نظر کې نه نیسو ځکه مونږ موضوع د یو بعدي حالت په یوه مسیر کې څیړو». بیا هم که مونږ یواځې ساده ترمودینامیکي قانوني تسلسل په دغه مسیر کې په نظر کې ونیسو. وینو چې: په جامد کې د حرارت انتقال د مالیکولونو،

اتمونو او ذراتو د اهتزاز د قوانینو؛ په مایعاتو او غازاتو کې بیا هم په متفاوت شکل د کتلوي مقدارونو د کانونشن «حرکت» په شکل؛ او په نورو ساحو کې بیا هم په نورو متفاوتو قانونمندیو او کله چې فوتوني حالت یعنی کله چې سرعت د نور سرعت « 300000 کیلو متره فی ثانیه» ته رسیږي قوانین کاملاً په بل ډول تغیر کوي او علم تر اوسه پدې نظر دي چې هیڅ مادي واحد له دې پورته سرعت نشي ترلاسه کولې او دا آخرین حد د سرعت کڼل کیږي چې تر اوسه یې بشر پیژني، خو زما په نظر، پدې باره کې مطلق حکم صادرول نه منطقي دي او نه ضروي. تر اوسه پوري مونږ موضوع په یو فاکتوري خطي مسیر کې او هغه هم د یوه ډیر ساده شکل په نظر کې نیولو سره څیړلي ده. که چیرې مونږ څو فاکتوري او څو بعدي حالتونه د دغه ساده قضیې وڅیړو موضوع به نوره هم مشکله او که چیرې مونږ موضوع د یوه ساده واحد عنصر، مخلوط او مرکب په چوکاټ کې نه بلکه د څو عنصری، مخلوط او مرکب په چوکاټ او یا دهغې څخه هم پورته د غیر عضوي، عضوي، نباتي، حیواني او یا دهغې څخه هم پورته د ذهني مادي واحدونو او کامپلکسونو په چوکاټ کې مطالعه کول غواړو. محترم لوستونکي څه فکر کوي؟ ننني بشري جمعي شعور او موجوده علمي-تخنیکي وسایل به یی د محاسبي له عهدې څخه ووځي؟ په قاطعیت سره ویل کیدې شي چې په نظري ډول په پرنسیپ کې هو، خو په عملي ډول نه!!! لکن د خدای په لوی علم کې د دې کار لپاره ټول قانونمند امکانات برابر شوي دي. او پخپل وخت سره به که ژوند باقی وو د امکان په صورت کې لازم بحث وشي. په غیر صورت کې به راتلونکي

نسلونه یې حتماً د تحقیق او محاسبې د عهدې څخه ناخه ووتلې شي. ما دا نسبتاً ساده مسئله د قضایاوو د اشکال د نمایش په خاطر نده ذکر کړي بلکه د فلسفي مسایلو د مختلفو بعدونو د عمق او بیا هم د ټولو مشکلاتو سره سره، په هغې کې د حل د لارو د موجودیت د نمایش هڅه وکړه. او یواځې په همدې خاطر!

دا ډول قضایا په مختلفو ساحو کې په مختلفو شکلونو، بعدونو او ژورتیا سره مطرح کیدلې شي.

دمخه ما آیرو دینامیکي قوانینو ته اشاره وکړه. غواړم د پورتنۍ مسئلې د لاندې پوهاوي په خاطر په تخنیکي چوکاټ کې په مسئله بحث وکړم. د هوا بازي د تاریخ شروع وروسان د مژایسکي خوا امریکایان د رایټ د ورونو د ابتکار څخه بولي. په هر صورت هوا بازي په عملي ډول د شلمې م پېړۍ د شروع څخه پیل او نژدې د یوې پېړۍ په عمر کې یې لوړ افقونه تسخیر کړيدي. په ابتدا کې پوهانو فکر کاوه، کله چې د طیارې د الوتنې په وخت کې د هوا ذرات په طیاره لگيږي، د پورته کیدو «د برداشت» قوه تولیديږي. وروسته ژوکوفسکي په اثبات ورسوله چې آیرو دینامیکي د برداشت قوه د هوا د فشار د تفاوت په نتیجه کې چې د الوتنې په وخت کې د طیارې «الوتکي» دوزر د لاندې او باندې سطحو ترمنځ منځته راځي، ایجاديږي. وگورو چې آیرو دینامیکي قوانین د سرعت د فاکتور په تدریجي تغیر سره څه ډول تغیر کوي؟ په ابتدا کې د الوتکو د پاره هم په یو څه تفاوت د موټر د انجن څخه استفاده کېده او هغه پدې معنا چې د الوتکې په انجن کې سلنډرونو په ستاره اي شکل سره قرار درلوده چې پکو ته یې دوراني حرکت ورکاوه او

هغوی د کشش قوه تولیدوله. پدې انجنونو سره ممکنه وه الوتکه یواځې له ۳۰۰ تر ۴۰۰ کیلومتره في ساعت سرعت ولرلې شي. د دې څخه پورته د پکې د مقاومت زیاتوالي د سرعت د زیاتیدو مخه نیوله. د سرعت د زیاتوالي په خاطر پوهانو د زاړه حکمت له تجربو څخه په استفاده د جیت انجن کشف کړ، خو پکه د کشش د قوې د وسیلې په حیث پاتې شوه. پدې صورت کې نیمه قوه پکې او نیمه نوره د توربین څخه په سرعت سره خارج شوو غازاتو تولیدوله او الوتکې له ۷۰۰ څخه تر ۹۰۰ کیلومتره في ساعت اعظمي سرعت نیولې شو. بشر زیات سرعت ته ضرورت درلود او ددې کار لپاره بې پکې خالص جیت انجنونه جوړ شول او پدې وسیله د الوتکې چټکتیا د غږ له چټکتیا څخه واو وختله. ددې سرحد څخه په او وختلو آیرو دینامیکي قوانینو تغیر پیدا کړ او ددې په بناء باید د الوتکې جوړښت هم تغیر کړي واي او مونږ نن وینو چې د غږ څخه چټکي الوتکې د نورو الوتکو په نسبت بل ډول جوړښت لري. د الوتکې د جوړښت په تغیر سره د الوتکې سرعت زیات او د غږ د سرعت دوه، درې برابره او لاندې هم زیات شو. د انجن دننه کمپریسور او توربین د مقاومت د زیاتیدو په نسبت بیا پرابلم پیدا شو. د الوتکې او د غږ د سرعتونو تناسب په «M» سره بنودل کیږي او د «ماخ» د عدد په نوم یاديږي. لازم دا وو، کومې الوتکې چې د غږ درې برابره او زیات سرعت درلود بې کمپریسور او بې توربینه جیت انجنونه ورته جوړ شوي واي. نن دغه ډول انجن لرونکې الوتکې موجودې او اکثره بې پیلوټه الوتکې دا ډول انجنونه لري، خودهغې د پاره پکار دادي چې لومړي یې بله الوتکه

پورته آو ترلازم سرعته ورسوي، څرنگه چې دغه ډول الوتکې یا اکتشافی او یا الوتونکي بمونه وي، نو بعدی پروازني درادار او په ځیني مواردو کې د پیلوټ پواسطه کنټرولېږي.

پوهان نن دنورواو نورو، حتی فوتوني انجنونو د جوړولو په فکرونو کې دي چې همزمان هر چیرې چې وغواړي حاضر او هر ډول امکانات ولري. پدې بحث کې مونږ یواځې د سرعت د پارامتر په تغیر سره وویل چې قوانین په ټولو مراحلو کې په کافي اندازه تغیر کوي. که مونږ د ټولو پارامترونو د تغیراتو تاثیر په نظر کې ونیسو دا مسئله به لابغرنجه هراړخیز نور بعدونه هم پیدا کړي. په نتیجه کې ویلې شو که پرنسیباً د فلسفې او ځانگړو علومو ویش ناممکن بریښي، عملاد مجبوریت له مخې لازمي گڼل کېږي. د فلسفې او ځانگړو علومو د دیالکتیکي عدم ارتباط په صورت کې که فلسفه عملي تجربې ثبوتی دلیل دلاسه ورکوي، ځانگړي علوم هم ممکن نده چې خپل واقعي موقف، لار او گودر پیدا کړې شي. دهغي متقابل دیالکتیک ضروري او جبري او لازم و ملزوم گڼل کېږي.

مقضي او مقدره «د خالق او مخلوق» اراده

مقضي او مقدره ارادې د قضاء او قدر د قانون په لوی جهانگير محاط محیط کې، یو تر بله سره د لوی جهان او دهغي د ټولو خلقتونو د پیدا یښت، پایښت او دیالکتیکي بدلون او تکامل، علت او معلول انگیزه او یواځینې لوی علمي قانونمند وجودي وجدی حالت گڼل کېږي. انسان د خدای د ذات د پیژندنې او توصیف څخه د همیش دپاره عاجز دي. پدې صورت کې هر چاته دا پوښتنه پیدا کیدلې شي چې د خالق او مخلوق ترمنځ د ارتباط لار او وسیله به څه ډول وي؟ په کوم دلیل او وسیلې سره خدای او انسان ارادې دیالکتیکي ارتباط لرلې او انسان د خدای د عالم خلف په حیث لازم دیالکتیکي مقدرات حاصلولې شي؟ مونږ ددې خبرې شاهد او پوهیږو چې د مادیت او معنویت په غیر واقعي بنیاد د فلسفې داساسي مسئلې مطرح کولو، په فلسفي نظام کې څومره بې موده ځانگړتیاوې، تناقضات، موضعگیری او اختلافات رامنځته اولتر اوسه په خپل حال باقی پاتې دي. فکر کوم، هغه ډیره

عمده او اساسي مسئله اود هغې په اړوند نور فلسفي قضایا مونږ وکولې شول د عینیت د فلسفې د موضوعگیری له مخې په ثبوتی ډول فورمولبندي او شاید د پوهانو د توجه او قناعت وړ گرځیدلې اوسي. زمونږ په آند ډیرو فلسفي مسایلو ته په دغه تیوریک بحث کې ځواب ویل شوې، د شک او تردد جرړي له منځه تللي او په لازم لوري د تحرک پوره امکانات برابر شويدي.

همداسې په فلسفي بحثونو کې مونږ د عالم الارواح، جنت، دوزخ، اعراف، برزخ، لوح محفوظ، مُثل، د خدای ذات او صفاتو او ډیرو نورو مثالو په باره کې د ډیرو سترو فیلسوفانو او پوهانو د فلسفي بحثونو شاهد هم یو. حال دا چې دغه ټول بحثونه د انسان د مقدراتو او ممکناتو څخه وتلې کار گڼل کیږي، مگر هغه چې یې د خدای په کلام کې ذکر شوي اوسي. زما په عقیده هغومره چې پدې باره کې یې د خدای په کلام کې ذکر شوي، هغومره به ضروري او حتمي گڼل کیدل. خارج له هغې، زیاتو معلوماتو ته به ضرورت نه لیدل کیده نو ځکه یې نه د خدای په کلام کې ذکر شوي، نه د انسان په مقدراتو کې راځي او نه یې انسان په معرفت مکلف گرځول شويدي. نو ځکه اضافه له دې، کومې هڅې چې پوهانو او فیلسوفانو په تصوري او تخیلي شکل پیل کړي او اوس هم دوام لري کاملاً د نا ممکناتو څخه دي او بې موده گڼل کیږي. مونږ پدې باور لرو چې انسان د خدای د کامل معرفت او توصیف څخه دهمیش دپاره عاجز دي، ځکه چې خدای د لوی حقیقت په حیث د انسان په شعور کې نه ځایېږي، خو په عالم الاسباب کې د خدای د خلیفه په حیث باید د خدای په علم دنسبي پوهې د معرفت لازم

وسایل او امکانات ولري. په غیر صورت کې به څه ډول د خدای خلیفه جوړ او وگڼل شي؟ د دغه ضرورت او مجبوریت له مخې پوهانو او فیلسوفانو د تخیل، تصور، تصوف، کراماتو، عبادت، ریاضت، سحر، جادو او حتی ډیرو العیاذ بالله د شیطان له لارې هڅې کړيدي، په دروغو او تگي ځانونه د خدای خلیفه او قایم مقام جوړ کړي، حتی ډیرو ځانونو څخه مجازي خدایان جوړ کړي، په دروغويي طریقي، لاري چاري، تیوري او فورمولبندي جوړې کړي او پایله یې گمراهي شويده او نن هم دغه مسئله پخپل ځای لاینحله پاتې ده. نوموړې مسئله ډیره مغلقه، مشکله، نامرئي او په همغه کچه د اهمیت وړ هم ده. پوهان هغه د قضاء او قدر، جبر او اختیار، دیترمینیزم او اندیترمینیزم په نامه یادوي. دا سمه ده. زه هغې ته د شعور او لا شعور دیالکتیک هم وایم. پدې باره کې، لکه چې دمخه هم ورته اشاره شوې وه، ما د «شپږم حس که د شعور او لا شعور دیالکتیک» تر عنوان لاندې یوه مقاله لیکلې او د میلادي پیرې د ایتایمي لسیزې په لمړیو کلونو کې د «اخبار هفته» په ۵۵ گڼه کې چاپ او پدې موضوع بحث شوې وو. که چیرې د قضاء او قدر د عام قانون له مخې د خالق او مخلوق د مقضي او مقدر و ارادو ډډلیږد او دیالکتیکي قانونمندو مناسباتو تحقق ممکن نه وي گرځیدلې، انسان به هیڅ کله د خدای خلف نه وي، نه به قضاء او قدر وي او نه به د لوی جهان او دهغې د بې شمېره خلقتونو پیدا یښت، پایښت او دیالکتیکي قانونمند علت او معلول تحقق پیدا کړي وي. پدې معنا چې د جهان د پیدا یښت، پایښت او دیالکتیکي تحول او تکامل لپاره به نه انگیزه وي او نه علت. څرنگه چې خدای دا لوی جهان قانونمند

پیدا کړې او قانونمندی شکل د موجودیت د مادې دې، یعنی ماده او قانون یو تربله لازم و ملزوم گڼل کیږي او په بل ډول او وسیله دهغې پیدا یښت، پایښت بدلون او تکامل خدای لازم او ممکن ندې گڼلې، پکار دادي د دې جهان، پدیدو او خلقتونو سره هر کړه وړه یواځې د علمي لارو چاروله مخې په قانونمندی ډول وشي. لکن له ډیره بده مرغه پوهانو دغه ضرورت او مجبوریت ندې درک کړې او دخپل ذهني متافزیکیت له مخې یې مابعد الطبیعت په تصوري او تخلي خارق العاده، کور کورانه او د علمي قانونمند منطق څخه بې محتوا او دمقدراتو څخه وتلي واهي فلسفي تیوریو ته مخه کړې، د کاذب رسالت لار نیسی او د تخیل په وزرو ددي لوي جهان اغاز او انجام معلو مول غواړي او پدې لټه کې کیږي چې په عالم الارواح کې څه پیښ شوي او لاپیښیږي به، د جنت او دودح دثواب او عذاب کچه او اندازه څه ډول تلل کیدي او معلومیدي شي؟ حال داچې خدای دانسان لپاره یواځې عالم الاسباب مقدر او مسخر گرځولې ترڅو هغه په قانونمند ډول دځان او ټول بشریت لپاره قابل داستفادي وگرځوي.

علم او عقیده سره ددي چې د ماهیت او معنا په لحاظ په موازي ډول عین اهداف تعقیبوي خو دکچې او مقیاس د تناسب له مخې دواړه یوشې ندې. پدې معنا چې په دین او عقیده کې حرج او جبر وجود او ځای نلري، یواځې د یقین، عقیدې او نیک عمل پورې اړه لري. پدې لار کې علمي ثبوتي استدلال او نتایج پکار ندې او نه فلسفه د علم په حیث دا رسالت لري چې حتماً دې د خدای د ذاتي معرفت او نورو اړونده موضوعاتو د پیژندگلوی له عهده څخه ووځي او

گوندي حتماً دې قانع کننده ثبوتي دلايل وړاندې شي. پدې باره کې پخپله شخصي باور او یقین لازمي او کافي شرط گڼل کیږي. خدای عادل او منصف ذات دې او انسان یې مختار پیدا کړې دي. که خدای خپل مخلوق یواځې مجبور پیدا کړې وي، دقیامت دورځې محاسبه به په کوم اساس، دکوم عدالت او قضاوت له مخې کیدلې؟ زما په نظر په عقیدوي مسایلو کې پوهه او ثبوتي دلايل د لازمي او کافي شرط په حیث ضرور نه گڼل کیږي، لکن په علمي موضوعاتو کې د پوهې او قانونمندی فورمولبندي موجودیت او ثبوتي دلايل د لازمي او کافي شرط په حیث ضروري او مجبوري گڼل کیږي او پرته لدې به هره افاده نیمگړې او نا کافي وي. همدلته په فلسفه کې لوی بحران رامنځته شو، فلسفه گمراه شوه، خپل علمي قانونمند مادي ماهیت یې چې بشر پرې مقدر او مکلف گرځیدلې له لاسه ورکړ او پخپله فلسفه منحیث د علم، د علم سره په تضاد کې واقع شوه. همدلته د فلسفې او نورو علومو تر منځ تباين او تباني خپلې لاري سره جلا کړي، همدلته فلسفې خپل قانونمند منطق له لاسه ورکړ او پخپله منطق عامل د بې منطقی وگرځیده، په همدې مقطع کې فلسفه په نامشخص، مذذب او کورکورانه ډول د لارې د سر په بحث او یا په بل عبارت په سفسطه بدله شوه، په همدغه مساعده موقع کې دمختلفو نظریاتو پیروانو فلسفې ته دخپلې عقیدې او نظر د اصالت د جزائرو د پیدا کولو لار پیدا کړه او په واقعي مفهوم فلسفه په غیر تحلیلي نابکاره کانگلمات «مخلوط» او انارشۍ بدله او ځکه یې نن خپل علمي موقف او ماهیت له لاسه ورکړې دي. کوم رکود، سکون او گمراهي چې نژدې ۳۰۰۰ کاله دمخه

په فلسفي علمي ورشو کې را پیدا شوې او فلسفه يې په چرپه مشوره، غامضه مسئله او لا ینحله معما بدله کړې، ترننه باقي پاتې ده. شک نشته چې د فلسفي تیوریو په شکلي کمیت او کیفیت، موضوعاتي ویش او دیفرنسیشن کې سترتغیرات رامنځته شوي خو فلسفي موضوعي محیط او ماهیت د فورمول بنديو ماهیت د پخوا په څیر محدود او متحجر پاتې شوې دي. علت يې د فلسفې د اساسي مسألې غلط تعبیر او بې بنیاده د عیني او ذهني محیطونو جدا کول وو. ماتریالیستان په ټولنیزو او ذهني پدیدو کې ایډیالست پاتې شوي او ایډیالستان چې فزیک دانان او ساینس پوهان هم وو چې تندي به يې په غره هم لگیده، ویل به یې نه یې منم دا غرندي بلکه زما د احساساتو کامپلکس او مجموعه ده. خود فلسفې بوجی د موضوعاتو دکاثف او ازدحام له کبله د پوځو تخیلاتو په بنیاد پر سیده او په هر لوري يې یوړې کاوه او فلسفي تیوری او موضوعات له یوې ورځې څخه بلې ته لا پسي په چرپه

مشوره او عظیم عطالت لرونکي بار بدله شويده. یواځې د عینیت د فلسفې په نوي طرز تفکر او لید لوري سره لکه چې دمخه هم دې موضوع ته اشاره و شوه، دمقضي او مقدرې ارادې، قضاء او قدر د عام قانون او د شعور او لاشعور د دیالکتیک په انعطافي مقطع کې، موجوده معما د حل لار پیدا کولې شي. زما په نظر عقیده هغه وخت پیدا کېږي چې شکونه په باور بدل شي. فلسفه او علوم د خپل تکامل په پروسه کې همیشه په تجربی ثبوتی ډول د عقیدې په واقعیت او رښتینولۍ د تائید مهر لگوي او دخپل لایتناهي تکامل په پروسه کې دلوي او کامل حقیقت مجانب ته په هایپر بولیک

ډول تقرب کوي او دواړه په کامل ثبوتی لوی حقیقت بدلېږي. همدلته عقیده او فلسفه او یا په بل عبارت، فلسفه او دین په اصطلاح د تضاد د مواضعو څخه د توافق مواضعو ته راپري ووځي او دوو جانبه متناسبه متممه مکمله پایله غوره کوي. دادې د فلسفې او دین د نسبي حقیقت موضوعي موقف او د کامل حقیقت په لور د هغوئې غبرگونې مجرا او مسیر.

یواځې د قضاء او قدر په ډیر باریک او نامرئي سرحد کې انسان د خدای د عالم خلف په حیث د خوب، الهام، وحی او حتی د احساس او ادراک دلارې د خدای دمقضي ارادې د شعوري فهم امکان پیدا کوي او په همدې بنیاد یعنی قضاء او قدر، جبر او اختیار او شعور او لاشعور د مناسبت او دیالکتیک په نری پوله د خالق او مخلوق د ارادو د افهام و تفهیم او عملي ارتباط شرایط قائمیږي او د همدې علت او معلول له مخې موجوده لوی جهاني نظام جوړیږي.

نوموړې نظام د خدای د مقضي ارادې او لوی علم له مخې متناسب او متعادل پیادې، بشري شعور د خپلې افراطي استفادې په نسبت په نظام کې دغه تناسب او تعادل له منځه وړي او د خپلو مقدراتو په کچه د فردي یا اجتماعي یعنی سالمې یا ناسالمې استفادې وړ گرځوي، خو په دواړو حالاتو کې د نظام تناسب ړنگیږي او د مقدرې ارادې د پولې څخه په وتلو سره د مقضي ارادې په جبر سره دوباره د نظام تناسب او تعادل برقراریږي. پدې توگه په نظام کې دمقضي او مقدر و ارادو متقابل اختیاري او جبري فرصتونه تائینیږي. یواځې د جبر او یا یواځې د قدر د امکاناتو په صورت کې به نظام یو جانبه عطالت او قهقرا ئي ناپایداره حرکت درلودلې. په بل

عبارت، په نظام کې هم د خلقتونو د نسبي بقاء مقدرستاتیزم وجود لري او هم مقضي متحول دینامیزم، یا که نور هم په لنډ ډول سره وویل شي، ابدی همزمان ستاتیک – دینامیک دیالکتیک یا د لوی خدای د لوی علم له مخې لوی واحد، ابدی، پایداره، متناسب، متعادل جهان استقرار پیدا کوي او پخپله دمقضي او مقدرارادو دیالکتیک د نظام د بقاء تضمین کوي.

پدې ډول مونږ وکولې شول په عامو مفاهیمو یعنې په فلسفي بڼه د قضاء او قدر او شعور او لاشعور د دیالکتیک ډیره ستره مسأله د موجوده منل شوو قوانینو د اصولو له مخې، فورمولبندي کړو. شک نشته چې په عامو مفاهیمو سره د دغه ډول سترو قضایاوو افاده او پوهاوي دواړه ډیر مشکل کار گڼل کیږي، او خصوصاً کله چې دغه طرحې او افادې په فلسفي ادبیاتو کې غیر معمول او دلومړي ځل لپاره په سترگو کیږي. سره ددې چې د شپږم حس په موضوع کې د دغه مسألې په ځینې اړخونو څه ناڅه بحث شوې دي، بیا هم پکار دادي چې دغه مسایل عام شهرت او دعامې استفادې وړ وگرځي او د مسایلو د جزئیاتو په کچه د موضوعاتو د متخصصینو لخوا د هغې په تخنیکي اړخونو په تفصیل سره بحثونه وشي. خصوصاً دغه موضوع په څرگندو ځانگړو مثالونو کې وڅیړل شي چې څه ډول د قضاء او قدر او شعور او لاشعور په دیالکتیک کې لاشعوري پروسی په شعوري پروسو، پدیدو، فاکتونو، ارقامو، گرافیکونو او ډیرو نورو مفهومیو شعوري حقایقو او واقعیتونو بدلېږي.

د خالق او مخلوق دمقضي او مقدرې ارادو د دیالکتیک د

حقایقو او عامه تیوري فورمولبندي او نړیوالو ته دهغې وړاندي کونه برعلاوه ددې چې په فلسفي علم کې ټول ناممکنات ممکن گرځوي، هرې معما ته د حل ځواب وايي، د فلسفي تیوري هره تړلې کوڅه د حقیقت او واقعیت په لور خلاصوي او فلسفي ادبیاتو ته د مهملو، مجملو او مغلقو فورمولبنديو څخه نجات ورکوي، بشریت د لاشعور د غیر محاط امکاناتو محیط ته دلاري په پیدا کولو سره ددې امکان هم پیدا کوي چې دغه ورشو دلويي سرمایه گذاري په قوت د متخصصینو په ذریعه وڅیړي، د بشریت د بښیگنې په خاطر ټول امکانات ترلاسه او وروسته لدې د حرص، آز، حسادت او تنگنظری، نړۍ ته د پای ټکي کنسپرډي او نړیوالو دپاره د خدایي سخاوت سخاوت مندانه مناسبات او جهان جوړ کړي. ددې لارې انسانان کولې شي دانسانانو، حیواناتو او نباتاتو تدافعي، معفیتي، وقایوي او مراقبتي سیستمونه په ژوره توگه وڅیړي او لکه څرنګه چې لاشعوري نظام خپل چاپریال په تناسب او تعادل کې ساتي، همدغه د تعادل او تناسب استازو ته د حیه او غیر حیه نظامونو د تناسب او تعادل چارې وسپارل شي. پدې وسیله دا هم ممکنه ده چې راتلونکي تولیدات او مرکبات له یو سره ټول په متناسب او متعادل ډول تولید او نړۍ او نړیوال د افراط و تفریط د مضره تناسبونو د گزند او چاپریال هم د ککړتیا څخه وژغورل شي.

د عینیت فلسفه او ځانگړي علمي اصالتونه

دا جهان د مادي موجود په حیث خدای دخپل لوی علم له مخې دواحد قانونمند دیالکتیکي نظام په شکل پیدا کړی دی. مادیت، وحدت، قانونمندی او دیالکتیک ددې نظام بنسټ او اساس تشکیلوي. ددې جهان دننه اودباندې داسې ورشو گانې وجود نلري چې هلته دې ځانگړې قانونمندی او ځانگړي نظامونه موجود اوسي. پدې نظام کې ټولې پروسې او تعاملات په متداخل ارگانیک دیا لکتیکي شکل جریان لري او دمختلفو پدیدو او خلقتونو دظهور سبب گرځي. دغه متدخلي پروسې او تعاملات نباید دمختلفو علومو بلکهد مختلفو وجدی او روحی حالتونو، دیالکتیکي تحولاتو او تغیراتو، د نظام دساتنې او محافظت دعواملو او ډیرونورو حالتونو چې تر اوسه پورې یې مونږ نه په راز پوه او نه په افاده قادر یو خو په کل کې دغه خدایي ابدی، قایم بالذات، خود کفا، خود بقا دیالکتیکي نظام جوړوي. دغه پروسې دذات البیني تداخل دیالکتیکي او ارگانیک جبر او اختیار له مخې په همزمان او هم مکان تحول، تکامل او دینامیزم کې قرار لري او دهغې مطابق ټول وجدی، روحی حالتونه او کمي او کیفی

ارزشونه جوړوي. مشکله خبره ده چې پروسې، پدیدې او علوم په دغه دیالکتیکي دینامیزم کې په متداخل ډول یو دبل انگیزه او علت و معلول ونه گرځي او په مستقل شکل سره دې یاد پروسې او یاد علم په حیث اثبات او عرض وجود وکړي شي. پدې جهان کې دستنې د ستومي په اندازه نه تشه موجوده ده او نه داممکنه ده چې گوندي دیوې ذرې په بې ځایه کیدو دې په اصطلاح جهان ونه لرزیري. دا نظام تردې کچې پورې تړلې او واحد نظام گڼل کیدې شي.

مولانا بلخي وايي:

اگر برگيري یک ذره از جای

فرو ریزد همه عالم سرا پای

په نتیجه کې ویلې شو چې مستقل علوم، مستقلي پروسې او مستقل تعاملات او دهغوی مستقلې ملوک الطوائفی او ورشوگانې وجود نلري او ټول موجودات له خپلمه په متداخل هراړخیز فعالیت کې قرار لري. کله چې دالکترولیت یو انبیب په برقي جریان پورې تړل کیږي، یا یوه لمده بطری، دموټر دچلانیدو دپاره استعمالیږي یا دوچې بطری، پواسطه رادیو فعالیت کوي، په دريوارو صورتونو کې ډیر تفاوت وجود نلري. که یو الکترولیت په برقي چارج پورې تړو:

دایو نیزیشن د عملي په شروع سره کیمیاوي فعالیت شروع کیږي؛ دمنفی او مثبت قطبونو په لورد ایونونو حرکت میخانیکي فزیکي فعالیت گڼل کیږي؛ د حرکت، اصطکاک او برقي جریان په نتیجه کې حرارت پیدا کیږي او دحرارت په موجودیت کې ترمو دینامیکي فعالیتونه یعنی دحرارت انتقال او تبادلې پیل او دنورو فعالیتونو د رامنځته کیدو سبب گرځي

؛ د عضوي موادو په موجودیت کې همزمان بیولوژیکي، فیزیولوژیکي او همداسې نور او نور فعالیتونه شروع کیږي...
مونږ دغه ډول متداخلي سلسلې د مختلفو پروسو، مختلفو تعاملاتو، مختلفو پدیدو... په مختلفو جهتونو کې تعقیبولې شو او دا ددې معنی لري چې مستقل علوم، مستقلي پروسې او مستقل تعاملات او نوري پدیدې وجود نلري، ټول یو تر بله سره علت و معلول او یو تر بله سره انگیزه جوړېږي او مختلف فعالیتونه یواځې په متداخل شکل سره جریان پیدا کوي.

دا جهان د خدای د مقضي الامر ارادې له مخې په خارق العاده قانونمند نظم او تناسب سره پیدایږي، د همدغه ارادې له مخې به په همدغه تناسب او نظم سره پایې او د همدغه ارادې له مخې خود کفء، خود بقاء او خود حافظ او ناصر گڼل کیږي او بل کره وړه نه مني. انسان یواځې د خپل قدر او اختیار له مخې د دغه مادي جهان په قانونمند معرفت مقدر، مکلف او موظف ګرځیدلې دې. فلسفه د خدای د لوی علم انساني، ذهني، عقلي تراوش او افادې ته ویل کیږي. انسان د یوې خوا پخپل عملي ژوند کې ډیرو دقیقو محاسبو ته ضرورت نلري او د بلې خوا د خدای د لوی علم په هم زمان او هم مکان دیالکتیکي تحول او تکامل او فلسفي علمي انتګریشن «کلي، مجموعي و جدي حالت» او علمي پروسې قانونمنده ګلوبال محاسبه باندي قادر هم نه دې، نو ځکه د ضرورت او مجبوریت له مخې د علومو نسبي ویش او ډیفرنسییشن ته قایل او پخپل عملي ژوند کې د موجوده عملي امکاناتو له مخې په اصطلاح لویه په اوبو کې ږدې او قدم مخته اخلي او د واقعیتونو او امکاناتو

په عدم موجودیت کې، ځیني وخت د انحرافي او واهي تیوریو درامنځته کیدو سبب هم ګرځي. «پراتیک معیار د حقیقت دي»
، نو ځکه د مختلفو علومو څخه په نسبي عملي استفادې او تجربې تدریجي اصلاح او د ځیني عملي تجربې ضریبونو استعمال له مخې کیدې شي نسبي دقیقې محاسبې ترسره شي. بشر په همدغه اساس او بنیاد مختلف تولیدي مرکزونه جوړ او بې ساري کلتوري فرهنگي زیرمي یې ایجاد او خپل استهلاکي ضرورتونه پوره کړي، چې مونږ عملاً نن د دغه ډول مرکزونو او لاسته راوړنو شاهد یو. ددې لارې دا هم ممکنه ده چې فلسفي عامي تیورۍ هم په نسبي عملي ډول وارزول شي او د فلسفي تیورۍ د سترو او غیر قابل تصور اشتباهاتو او غلطیو څخه هم جلوگیری وشي. له ډیره بده مرغه، د فلسفي علومو پیدې دومره اوږده تاریخ کې، سره ددې چې ډیر فیلسوفان ساینس پوهان هم وو، نه یې دي کړې شوي د تجربې علومو د متودونو او روشونو څخه د فلسفي تیورۍ د اشتباهاتو د مخنیوي د پاره عملي ارګانیک او منطقي ډول استفاده وکړي. برخلاف پوهانو دغه روشونه او متودونه کاملاً په میخانیکي ډول تیوریکي نظریاتي ساحې ته انتقال کړي او په تخیلي او تصوري ډول یې د استقرائي او قیاسي لوبو د جدل په ډګر کې د تحت الشعور، فوق الشعور او مابعد الطبیعه، ماقبل الطبیعه او دیته ورته عنوانونو لاندې یې بې بنیاده واهي انحرافي تیوریکي رامنځته کړيدي. خو دې خبرې ته هیڅ ندي متوجه شوي چې په تیوریکي نظریاتي مسایلو کې د یوه میکرون په اندازه انحراف په ۱۸۰° انحراف بدلیدلې شي. د پوهانو دغه ناسم عمل هر چاته دا جرئت ورکړي، چې په علومو

کې په هر ډول قانونمندی سترگې پټې او انارشیزم ته حق قایل او حتا ساینس پوهان د فیلسوف د لقب د حاصلولو په شوق په ذهني ایډیالستانو بدل او غواړي دا احساساتو د کمپلکس د زیارت ملنگان وگرځي. علومو خپل مستمر قانونمند ماهیت او ارزش له لاسه ورکړي او خای یې تخیلاتو، اجمالاتو او لفاظی ډک کړي، هر سرې دمهملو، مغلقو او بې مفهومو بې معنا افادو دلارې د فلسفه گرائي جوگه او په حقیقت کې علم د علم په حیث خپل تعبیر او ماهیت له لاسه ورکړې دي. نن هم علمي قانونمندی، قوانین، اصول، مقررات، مقالې، علایم، نښې نښانې او متودولوژیکي روشونه یو له بله سره څوک نه تفکیکوي، او هغې ته یو شان قانونمند حیثیت قایل دي. په همدې علت د هر ځانگړي علم عالم لکه منطق، کلام، متماتیک، بسوونه او ډیرو نورو علومو د اصالتونو له لارې په فلسفي حریم ورننووځي. حال دا چې په اصطلاح په دغه علومو کې بالذاته او فی نفسه کومه قانونمندی وجود نلري او یواځې د نورو قانونمندیو د افادې وسایل گڼل کېږي او یا په بل عبارت دغه مقولې او قوانین، د مثال په ډول متماتیک، فزیک، ترمودینامیک او نوریو اځي هغه وخت قانونمند علمي ارزش پیدا کوي چې دهغې بې ساه ارقام په نورو قانونمندیو کې په حرکت راشي.

دمخه مونږ دې خبرې ته اشاره کړې وه چې انسان د قانونمندی ایجادگر نه بلکه یواځې دخپلې پوهې او علم له مخې د هریو ځانگړي علم معرف گڼل کېږي. کله چې انسان دخدای عالم خلف په حیث ایجادگر د قانون او جهان نه اوسې، دطبیعیونو هغه نظر چې گوندې دا جهان، قانونمندی او

خلقتونه طبیعت پیدا کړي، هم دمنلو وړ ندي. ټول مسلمانان او بلکه قاطع اکثریت انسانان پدې عقیده دي چې دا جهان خدای پیدا کړې دي. مونږ پدې عقیده هم یو چې دا جهان خدای قانونمند پیدا کړې او قانونمندی شکل د موجودیت دمادې دې پدې کې هم شک نشته چې دخدای د وجود او عدم وجود په باره کې څوک علمي ثبوتی دلیل نشي وړاندي کولې. ځکه چې انسان په علمي ثبوتی ډول دخدای دمعرفت او توصیف څخه د همیش لپاره عاجز دي. خو دهغه څه په منلو مکلف دي چې د خدای په کلام کې یې ذکر شوي او د خدای د خارق العاده خلقتونو له مخې یې باید شک په یقین بدل او په خپل خدای ایمان ولري. ځینې کسان د ناپوهی، جهالت او یا کبر او غرور له مخې د خدای څخه منکرېږي. هغومره چې دخدای د موجودیت دپاره بې شمیره دلایل وجود لري، دعدم موجودیت په باره کې یو هم نه په سترگو کیږي. مونږ دلته دعلم، قانونمندی او منطق څخه بحث کوو چې د هر معقول او باشعوره انسان لپاره باید قابل دقبول اوسې او یا یې په مقابل کې همداسې علمي، قانونمند منطقي دلیل ولري.

دې کې شک نشته چې د علومو په ټولو قانونمندیو، محاسبو، تفکیک، انتگریشن او ډیفرنسییشن باندي پوهیدل دټولو لپاره اسان کار نه دي خو پدې خبره هر څوک په اسانۍ پوهیدلې شي چې نپوهیږي. پوښتنه پیدا کېږي. ولي پدغسي مواردو کې یو عالم انسان چې د موضوع په اهمیت او پدې هم پوهیږي چې نپوهیږي او بیا هم په اصطلاح تجاهل العارفانه دخپلې ناپوهی او بې منطقه منطق څخه نه تیرېږي او ارجحیت ورته قائلېږي. نن بشریت د عقل او شعور د بلوغ لوړو

افقونو ته رسیدلې، علم او تخنیک فوق العاده پرمختګ کړي، د شپږ ملیاردو څخه زیات انسانان د ځمکې په مخ ژوند کوي، ټول غواړي د ټولو د پاره منلي او قابل قبول قوانین او دښه سولئیز ژوند ښه شرایط ولري. لکن تر اوسه پورې پدې ندي قادر شوي حتا پنځه ماده یي یو ډیر ساده قانون جوړ کړي چې پخپله یي مراعات کړې شي. روسي تزار چې هم حاکم، هم قاضي، هم حافظ او هم مجري د قانون وؤ، ویل به یي «قوانین، عبث لیکل کيږي، کله چې یي نه مراعتوي».

برخلاف خدای د لوی جهان او ټول خلقتونه په قانونمند همزمان ستاتیک دینامیک دیالکتیکي تحول او تکامل پایداره حالت سره پیدا کړي او د ذرې په اندازه تغیر چې مرزي یي نه وي، په کې نشي راتلای او هر څه به د قضاء او قدر د قانون مطابق په متناسب او متعادل ډول د نظام او قانونمندی سره سم ابدي پایداره پاتې وي. پوهان وایي دانسان مغز د پنځلس ملیارده عصبي ریننکیو او خدای خبر څومره حجرو څخه جوړ دي. په هره حجره کې ۲۳ جوړي کروموزومه او DNA او RNA وجود لري. که چیرې د مقدراتو د حدودو څخه د کوم باغي انسان د سرکشی په نسبت یو کروموزوم یعنی Trisomi 21 د نظام

په خلاف تغیر وکړي، د دغه باغي انسان جزا به دوراثت د بې حساب هراړخیزې پایداره قانونمندی سره سره په ارثي مونیزم بدلیدل یعنی د Mongoloid په زیږیدو منتج شي. همداسې که چیرې د ځیني باغي انسانانو څخه شعوري بغاوت یعنی رادیو اکتیف، مخدرات، مسکرات او یا بل کوم ډول سرکشی سرووهي. د بدن معیثي او مقید تړلي قانونمند نظام ړنگ

نور مال حجرات یاغي او دنن ورځي په کچه د کریس بلا پرې نازلیدل حتمي دي.

په پورتنی مثالونو کې مونږ ولیدل چې مسایل او قضایا څومره په سادګۍ او بې مسؤلیتی سره مطرح کيږي خو رینني یي تر کومو ژورو پوري ځغلي او بشریت د څه ډول لویولا علاجه بد بختیو او ستونځو سره مخامخ کولې شي. خو دغه کارونه د ځیني کسانو لخوا عمداً د خپلو شومو اعمالو او نیتونو د پلي کولو په خاطر تر سره کيږي. همدلته د فلسفي او ځانګړو علومو د دیا لکتیک غوټه تړل کيږي او د مشترک استلزام تعلق او ضرورت خټه برابرېږي. د تیوري او عمل د متقابل استلزام په باره کې ویل کيږي چې «عمل د تیوري په نشتوالي کې ږوند او تیوري چې عملي ښه ونلري، بې مفهومه ده» فلسفه او ځانګړي علوم هم دغه شان متقابل موقف او ماهیت لري «فلسفه پرته د ځانګړو علومو تجربې ثبوتې برهان او دلیل نشي لرلې او د فلسفي لارښوونو پرته د ځانګړو علومو روانیدل د ګمراهۍ په لار حتمي دي».

د مقضي او مقدرې ارادې په موضوع او دهغي د متقابل استلزامیت او شعور او لاشعور د دیالکتیک په قضیه کې مونږ وکولې شول دخالق او دهغه عالم خلف مخلوق یعنی انسا ن د ارادو مختلف فلسفي اړخونه او ځیني نور اړونده فلسفي مسایل فورمولبندي او عامه اذهانو ته وړاندې کړو. که دمادې او شعور د مسلې فورمولبندي، په طوفاني هوا کې د همالیاد ایورست په څوکه او وختل وؤ، نو د شعور او لاشعور دیالکتیک یا دخالق او مخلوق د ارادو مناسبت او دخدای د خلیفه په حیث د انساني امکاناتو فورمولبندي به

د کهکشانونو د سپرو سفر او تسخیر څخه کم نه وي. پدې ترتیب مونږ وکولې شول د خدای، جهان او علم یعنی انسان د دري گوني متقابل مناسبت اساسي مسایل د عملي قانونمند منطق له مخې فورمولبندي او د عملي استفادې طریقې او امکانات په گوته کړو. پدې ساحه کې نوي فلسفي ادبیاتو، نوي ترمنلوژي، نوي فورمولبنديو، نوو تیوریو او وضاحتونو ته ضرورت لیدل کیږي. باید عامه ذهنیتونه لومړي پدې معتقد او بیاد عملي استفادې د لارو چارو سره اشنا شي. پکار دادي د خدای د لوی علم له مخې د خدایي خلقتونو د اساسي مسایلو په میخانیکیتونو او ذات البیني تفواتونو، چې په عملي ژوند کې یې نن ستر پرابلمونه رامنځته کړي بنیادي فلسفي بحثونه وشي. یو له دغه مسایلو څخه د نظام او نسل د بقاء او د مختلفو خلقتونو د پیدایښت مسأله ده. خدای ټول خلقتونه د نظام د حفاظت په خاطر په ټولو اوصافو، ټولو خصلتونو، علاقمندیو او امکاناتو سره مختلف او متفاوت پیدا کړيدي. یو په هوا، بل په ځمکه، دریم په اوبو کې ژوند کوي. یو گلان بویوي، د گلانو شیري ټولوي او پري تغذیه کیږي. دوهم ټول سروکار د چټلۍ او کثافاتو سره لري. یو غوښي خوري، بل وابنه خوري او دریم له هېڅ شي څخه کرکه نلري. یو شات او شکري ټولوي بل زهراو دریم بل څه. یو ځان غواړي او بل د جهان سره علاقه لري ادغه ټولې چارې د خدایي عبادت او بندگۍ په واسطه تنظیمیږي او همدغه د خدای دین، طریقت او شریعت گڼل کیږي.

هو! همدغه د جهان، نظام او خلقتونو د پیدایښت، پایښت لار او چاره ده. خدای همداسې ټول خلقتونه د مقاومت

معافیت او وقایوي امکاناتو له مخې مختلف پیدا کړيدي تر څو هر څوک د ځاني خطر له مخې پا بند د نظام اوسې. ملائکوعبث تشویش نه درلود چې ددي باشعوره انسان پیدایښت به د بغاوت او فساد منبع وگرځي. سره ددې چې په لوی جهاني نظام کې د نظام د حفاظت او حراست ټولې لارې چارې پیشبیني شوې او هر څه د قضاء او قدرت عام قانون او د خدای د ارادې له مخې جریان لري او یواځې انسان د بغاوت له مخې د خپل نفس قانون مني او دا لوی جهان یی د نابودی د خطر سره مخامخ کړېدي.

د نظام د حفاظت په خاطر د خلقتونو د جنس، نوع، صنف، افرادو او نسلونو د پیداره تواتر مسأله د پیرارزش او اهمیت وړ گڼل کیږي. دمخه مونږ د یوې حجرې دننه د یوه کروموزوم په تفاوت ولیدل چې څه ډول د وراثت هر اړخیز پایدار سیستم ړنگیږي او په ارثي مونیزم باندي بدلیږي. او علت یې هم یواځې د عامو قوانینو څخه د باشعوره انسان سرغړونه وه. که چیرې د قضاء او قدر او جبر او اختیار عام قانون له مخې په مستمر شکل سره تناسب او تعادل ته د موادو د بازگشت سلسلي وجود نه درلودې، پدې جهان کې به هېڅ خلقت، پدیده، وضعه او حالت پیداره نه وي پاتې او عام سراسري انارشیزم به جریان درلودې. زه غواړم د خلقتونو د جنس، نوع او نورو سلسلو د بقاء په مسأله د تولد او تناسل د عواملو د اهمیت له مخې بحث وکړم.

د تولد او تناسل بقاء ځکه پیداره پاتې او لا دوام لري چې خدای دهغې بنیاد په مینه، محبت، وفاداری، صداقت، عطف، فداکاری او د اسلام په مبین دین کې د نراو بنځي تر

منځ د سیال کفایت او پاک عقیدت په اصولو بناء کړیږي. مینه همیشه پاکه او مقدسه ده. مینه د هر چا او هر خلقت شخصي ملکیت او د هر ډول تعرض، تصرف او سوء قصد څخه مصونه ده. مینه یواځې په مینه بدلیږي شي. مینه مقدس ارزش دې، متاع او کالي نه دي، خرڅ یې ناروا او په قطعي ډول ممنوع دې. هغه څوک چې مینه خرڅوي ځان خرڅوي. هغوی چې د مینې په ارزش نه پوهیږي، هغوی تپت، ناپوه او بدبخت انسانان دي. حیوانات، الوتونکي او خزندی مینه نه خرڅوي او یواځې د خپل سیال کوف د مینې په بدل کې یې د نسل او نوع د بقاء د مقدس مقصد او ارمان په مقابل کې وړاندې کوي. هغوی مقاربت، مجامعت او د مینې شریکي یواځې او یواځې د نسل د بقاء د مقدس ارمان په خاطر کوي. په غیر صورت کې ډلي ډلي حیوانات، الوتونکي او خزندی یوځای گرځي، خو هیچا به دهیڅ یوه څخه بې نزاکتي نه وي لیدلي. خو کله چې د مقابل لوري د نسل د بقاء علایم احساسیږي، هریو په لومړۍ درجه مقابلي ته حاضرېږي. یواځې انسان دې چې ټول مقدسات او ارزشونه یواځې د سرمايداري سود او زیان، هوا و هوس او شهوت په کنده پیمانې کوي او نور ټول ارزشونه ورته بې ارزشه بنسکاري. که چیرې د مینې مقدس ارزشونه او ایدیالونه او د نسل د بقاء پاک ارمانونه په پام کې نه وي، خدای د نسل د مقدساتو په بناء تناسلي سیستمونه، تناسلي الات څومره مصون او له بله پلوه څومره آسیب پذیره پیدا کړي او څومره یې د مینې، محبت، عطف، صداقت، شرم، حیا او سل و زر نورو قیوداتو په پردو پوښلي او د متفاوتو معنیتي، مقاومتی، وقایوي، او ډیرو نورو خطرونو په حلقو مقید

گرځولي، بیا هم باغي انسان د دغه ټولو انګړونو څخه د بې حیایي او بې شرمۍ ډګرته ووځي او په بې شرمۍ سره حتا د هر روا او ناروا، وقت و ناوقت حیوان او انسان او بل هر څه مقاربت او مجامعت څخه ډډه نه کوي او ځان او ټول نسلونه د تباهی د خطر سره مخامخ کوي. نن د همدغه بې مسؤلیته اعمالو په نتیجه کې یواځې د څلویښت ملیونو انسانانو څخه ډیر زیات د ایدز په مرض اخته انسانان د مرګ او ژوند په پوله د بدبختۍ، رنج او درد مایوسانه شپې ورځې تیروي.

د تأسف خبره داده چې ځینې ځان غوښتونکي کړي. دغه ډول تباه کوونکي پروګرامونه، ځانونو د پاره د تنفس د ساحي د فراخولو په خاطر عملي کول غواړي. هغوی عمداً علوم، قانونمندی او تیوری تحریفوي او عام بشریت د حماقت په لور کشوي. یواځې فلسفه او فلسفي اصالت دې چې علومو او عام بشریت ته د دغه ډول ګمراهۍ څخه نجات ور کولې شي.

د پورتنی بحث څخه دا ډول نتیجه ګیری کولې شو:

— دا جهان واحد او ترلي نظام او دیوي کوچنی ذری په اندازه حرکت پکې محسوس دي؛

— پدې جهان کې ځانګړي علوم وجود نلري او ټولي قانونمندی، پروسې او تعاملات همزمان او هم مکان په متداخل ډول پیښیږي، جریان لري او دمختلفو خلقتونو د زیربندی، پایښت، تحول او تکامل انګیزه او علت و معلول جوړیږي.

د فیثا غورت د متما تیک اصالت او د عینیت د فلسفې نظر

داسې ویل کیږي چې د فیثا غورت څخه لیکلي اثار ندي پاتې خو دهغه هندسي قضیه (په یوه قائم الزاویه مثلث کې د وتر مربع مساوي کیږي په مجموع د مربعاتو د دوه نورو ضلعو) ډېره مشهوره ده.

ځیني کسان فیثا غورت د فینیکیه دخلکو څخه گڼي او وايي چې گوندي په صور کې پیدا شوې دي. ځیني نور هغه د ساموس اهل گڼي چې د پولوکراتس د ظلم څخه یی خپل وطن پرېښود او صقلیه ته په ۵۳۲ ق.م کې مهاجر او د کروتون په ښار کې یی سکونت اختیار کړ. فیثا غورت څرنگه چې په تناسخ یعنی دا چې روح دیوه جسد څخه بل جسد ته ځای بدلوي، عقیده درلوده، نو ځکه یی د حیواناتو غوښي او د ځیني حیواناتو خورل او د پوستکو په خاطر د حیواناتو قرباني کول په ځان حرام گڼل. فیثا غورت د مذهبي او سیاسي ډلې مشري کوله چې د تقوا او صداقت له مخې سره راټول وو او د فیثا غورت درهنمایي لاندې

یې درياضي، علم النجوم، موسیقي، طب او نورې زده کړې کولې او څه یې درلودله د دولت چارې عالمو کسانو ته په لاس ورشي.

فیثا غورت د متما تیک اصالت دا ډول افاده کوي «عدد د ټولو کائناتو اصل دي» (تاریخ فلسفه در جهان اسلام ص ۳۳) فیثا غورت پخپل دې قول کې ځکه زه حق په جانب گڼم چې ټولې قانونمندی، یواځې د متما تیک په ژبه په دقیق او علمي شکل سره افاده کیدلې شي.

کله چې زه د ننگرهار د لیسې په یوولسم ټولگي کې ووم صاحب الدین خان د ننگرهار د ښوونې او روزنې مدیر او زموږ د الجبر استاد وو. د افغانستان دهغه وخت د معارف د تعلیمي نصاب له مخې به په یوولسم ټولگي کې دوهمه درجه الجبري معادلې تدریس کیدلې. کله چې استاد ټولگي ته راغې او د لومړي ځل لپاره یې د $ax^2 + bx + c = 0$ معادله یې په تخته ولیکله. څرنگه چې ما د پاره نا اشنا معلومه شوه. سمدستي مې ترې پوښتنه وکړه. استاده! پدې خو پوهیږم چې جمع، تفریق، ضرب، تقسیم، ربح، تناسب او نور د ریاضي مسایلو او فورمولونو څخه څه ډول او په کوم ځای کې استفاده وکړو. پدې خبره پوه نشوم چې د دې معادلې څخه به څه ډول او په کوم ځای کې گټه اخلو؟ استاد په ځواب کې وویل. که چیرې د دې معادلې د مختلفو سیستمونو، طاقتونو، مختلف تعداد، مشتقاتو، انتگرالي او د یفرنسیالي حالتونو په حل بریالی شو، مونږ د پاره به د دې جهان د ټولو حوادثو او واقعاتو د ماضي، حال او مستقبل څخه خبریدل کوم مشکل کار نه وي.

دغه جملي زما په مغز کې لوی بحران را ولاړ او نور په هیڅ

پوه نه شوم. اضافي پوښتنه مې هم ونکړه ځکه چې راته بې ځايه معلومه شوه او بې له هغې به پرې نه وې پوه شوې. کله چې په دولسم ټولگي کې دانتگرال اوډيفرنسيال سره څه نا څه آشنا شوم، په MPCB کې مو دغه معادلات يوڅه مفصل ولوستل او کله چې دپخواني شوروي اتحاد داکراين جمهوريت ته تحصيل لپاره ولاړم او هلته مې دغه مسایل په مفصل ډول ولوستل، يواځې هلته زه پدې خبره پوه شوم چې متماتيک رښتيا هم څه ډول معجزی کولې شي او په لومړي سطحې نظر کې سړي ته داسې ښکاري چې گوندې په رښتيا هم ددغه اصالت جوگه گڼل کېږي. بې مورد به نه وي که د همدې خبرې د تائيد په خاطر د يوې بلې خاطرې ذکر وکړم.

داکراين په جمهوريت کې ددرې مياشتي روسي ژبې لوستلو څخه وروسته ځيني نور عمومي مضامين لکه متماتيک، فزيک، کيميا، موادشناسي او نور شروع شول. دمواد شناسی مضمون يوه پروفيسور درس راکاوه او مونږ دپاره نااشنا مضمون وو چې دمواد د اتمې، ماليکولي پنجره او داخلي عمومي جوړښت څخه يې بحث کاوه. پدې مضمون کې به زما او د استاد تر منځ هميشنی شخړه پيښه وه ځکه چې مضمون مشکل وو، ما پرې ځان پوهول غوښتل او دفلزاتو او غير فلزاتو او دهغوی د مرکباتو د اتمې او ماليکولي جوړښتونو د پنجره او په مختلفو مدارونو او هسته کې د پروتونونو او الکترونونو موقعيت او تناسبونو او په مختلفو حالتونو کې دهغوی د مختلفو وضعيتونو توضيح د هر استاد لپاره هم اسان کار نه وو. هميشه به مويوبل ته سره قناعت نه شو ورکولې. يوه ورځ کله چې درس ته راغې او دهميش په

شان شخړې دوام پيدا کړ، په اخر کې يې راته وويل. زه درته يو پيشنهاده لرم. زه ورته غورښوم او په دوام يې راته وويل. راشه چې زه او ته په همدې مضمون کې دډاکترۍ دپاره کار شروع کړو، مخکې له دې چې دانجنري ديپلوم واخلې دډاکترۍ ديپلوم به ترلاسه کړې او په عين وخت کې به ددوه ديپلومونو خاوند شې. زه هم ډير خوشحاله شوم خو کله چې مې دوطندارانو سره مصلحت وکړ. ځينو وويل چې روسي ژبه ډيره سخته ده. ددواړو کارونو پر مخ بيول به درته مشکل شي او مونږ وينو چې ته د طلايي دمدال اخستلو لپاره اماده گي لري، په دې کار هم بيا نه شي بريالي کيدلې. يوه تن لا راته وويل مونږ غواړو ځان ناکام کړو چې يو کال موزيات شي. لنډه داچې ددغه کار څخه مې صرف نظر وکړ. ددې اوږدې کيسې څخه زما مطلب دا وو، کله چې ما ديپلوم دفاع کړ او د سالون څخه راووتلم. تصادفي ددروازي مخي ته همغه پروفيسور ديوه بل استاد سره ولاړ وو. تيرکي يې راته وويله او هغه پروفيسور زياته کړه، که زما خبره دې منلې وي. اوس به دې دوه ديپلومه په جيب کې وي. ما ورته وويل. هغه خبرې خو تيرې شوې. اوس به راته ستاسې مشوره څه وي؟ دوی دواړه يوهم دتماتيک استاد نه وو. يو دمواد شناسي او بل دآيرو ديناميک استاد وو. دواړو غير ارادي همزمان په يو اواز وويل. که وخت دي پيدا کاوه، متماتيک لوله. او زه يوځل بيا دتماتيک عظمت او اهميت ته متوجه شوم. نو فيشاغورث او دکارت دواړو چې دتماتيک اصالت په ټولو علومو باندي برقرارول غوښتل هم ډير به ملامت نه وو.

تماتيک دټولو قانونمنديو دافادې ژبه ده. ټولې

قانونمندی که شعوري دي، که ټولنيزي او که طبعي —
میخانیکی دي دتماتیکی قوانینو په مرسته قابل دافادي
گڼل کیږي. هغه وخت به ډیر لیري نه وي چې په اصطلاح دغه
بې شعوره موجودات یو دبل د حال په ژبه سره پوه او مونږ د پاره
ترجمانان جوړ شي. نن د انسان په واسطه جوړ شوي جوړښتونو
او میخانیکیونو وجدی حالت بلا کوي، دسترګي درپ په
میلیونمه زری گي میلیونونه عملیات اجرا کوي، فکر کوي
، سنجش کوي او باور لرم ډیر زره دمختلفو پدیدو ترمنځ لکه
خرنگه چې د موادو تبادلې موجوده ده د اطلاعاتو او معلوماتو
تبادلې به هم جاري او د حال ژبې به گویا شي .

هو! دتماتیکی په وسیله با شعوره او با کلتوره انسان
دا هرڅه کولې شي. هغه څه چې دنه کیدو دي، هغه په ټولو
قانونمندیو دتماتیکی د علمي اصالت برقراریدل دي. او
دا ځکه چې تماتیکی با الذاته او في نفسه عاري د قانونمندی،
څخه دي. دتماتیکی ارقام او اعداد ترڅو چې په بله
قانونمندی کې په حرکت رانشي مړه دي او هیڅ شي نشي افاده
کولې. له ډیره بده مرغه فیثاغورث او حتا دکارت ټوله لوبه په
مړو ارقامو او اعدادو سرته رسولې او غوښتل یې همدغه بې
مفهومه او بې مضمونه لوبه د عملي فعالیت په ټوله ساحه
حاکمه کړي، چې البته محصله به یې صفروې. مړه ارقام
او اعداد گونګي بلاګاني دي، هیڅ شي نشي افاده کولې او
حتی د الهام ژبه یې هم گونګه ده. د مثال په ډول فیثاغورث
لیکي «عدد یا فرد است یا زوج. فرد عدد محدود کامل است
زوج عدد نامحدود ناقص...» او یا مثلاً «عدد سه، با مکان که
دارای سه بعد است تطبیق میکند، (دا خبره سمه ده ځکه چې

مکان درې بعده لري) و عدد پنج باصفت، وشش با رطوبت
وهفت با عقل ونور و صحت، وهشت با عشق و صداقت، ونه با
تفکر در امور، و ده که محتوای همه این اعداد است، صاحب
طبعیت الهی است و مطابق است با ترکیب عالم وجود که
محتوای همه اشیا است.» (تاریخ فلسفه در جهان اسلامي
ص ۳۴ و ۳۵). دغه اعداد او ارقام د پورتنیو مفاهیمو سره هیڅ
ډول ارتباط او مناسبت نه لري. دتماتیکی په واسطه دا ډول
افادي ناسم او دمنطق څخه لیرې کار معلومیري.

هو! سمه خبره داده چې تماتیکی نه بالذاته د علومو
داصالت جوگه او نه اصل د ټولو کائناتو دي. دکائناتو اصل
او بنیاد حرکت او قانونمندی ده او دغه دواړه د مادیت مستلزم
او خدای د لوی مادي جهان دخپل لوی علم داصالت او رسالت
معرض گرځولې او خپل عالم خلف بنده یې بالوسيله دهغي په
معرفت مقدر مکلف گرځولې دي. په تماتیکی کې نه مادیت
شته او نه قانونمندی، نو ځکه داصالت رسالت هم نشي ایفاء
کولې. خو تماتیکی د قانونمندی دافادي وسیله او ژبه او
د ذهن نور دي چې دهرظلمت څخه تیریدلې او قانونمندی په
قانون بینو سترگو «د ذهن په سترگو» لیدلې شي.

شک نشته چې فیثاغورث دهغه وخت په امکاناتو سره
ندی کړې شوي ځیني قانونمندی وویني، لیکن دتماتیکی د
قانونبینو سترگو نظریې لاهغه وخت په فلسفي علم لگیدلې
وو او وگوری. په څو پورتنیو جملو کې یې څومره عالی علمي
مفاهیم او مقولې افاده کړيدي. خو کاشکی دغه کار نه د ساده
ارقامو او اعدادو بلکه دتماتیکی معادلو په واسطه صورت
نیولې وې. که ما هم ددې سترې قانوني اشتباه او گناه څخه ډار

نه درلودې او سترگې مې پرې پټولې شوې نوزه به هم دتماتیک اصالت ته قایل او منلې به مې وې.

دتماتیک اعجاز هغه وخت څرگندیدلې شي چې دالکترولیت په انبیک کې د آیونیزیشن عملیه شروع او آیونونه د مثبت او منفي قطبونو په لار کې دتماتیکي معادلو پواسطه گوت په گوت تعقیبېږي. او یا د کیمیاوي ویلانسونو د قانون له مخي کیمیاوي تعاملات د ترکیب او تجزیي په پروسه کې دتماتیکي معادلو پواسطه افاده کېږي او تعقیبیدلې شي.

دا مسایل هغه وخت لاددلچسپي وړگرځي چې یو آیرو بوس دخو سوه تنه بار او په سوونو مسافرینو په بارولو سره دځمکې دیوه قطب څخه تر بل قطب پوري، په مختلفو مترو لوژیکي شرائطو او د جغرافیایي څلور فصله زماني یو کلن واټن لار دوریځو، بورپورکیو، گردبادونو او طوفانونو په تیل نایتیل کې دټولو آیرو دینامیکي او دالتوني ددینامیک ټول تاثيرات او تاثيراتو سره په خو ساعتونو کې وهي، یواځې متماتیکي دیفرنسیالي او انتگرالي معادلي دهغوی د مشتقاتو سره دغه محاسبه په دقیق ډول افاده کولې شي. او یا ټول کیمیاوي تعاملات، دمثال په ډول د شکرې، آمینو اسیدونو، کاوچوک «ربري»، پلاستیک او یانورو کاربوهایدریدونو ځنځیري تعاملاتو سلسلې چې په حقیقت کې ددې لوی مادي جهان قانونمند بنیاد جوړوي، یواځې او یواځې دتماتیک پواسطه کیدلې شي افاده او محاسبه شي اوبس. لیکن ددې ټولو امکاناتو په لرلو سره سره بیا هم متماتیک ددغه قانونمندیو مادي بنیاد او اصالت نشي گنل کیدلې!

د دکارت دریاضیاتو اصالت د عینیت د فلسفي له نظره

د فیثاغورث دریاضیاتو او بلکه په مجموع کې دریاضیاتو د اصالت په باره کې مونږ د موضوع په مختلفو اړخونو بحث وکړ. او پدې متیقین شو چې متماتیک له کومه حیثه اصالت لرلې شي اوله کومه حیثه یې نشي لرلې. مونږ وویل چې متماتیک دهر علم دقانونمند دینامیزم د افادي ژبه ده خو دهیڅ ډول قانونمندی اصل او بنیاد نشي جوړولې او نه د اصالت بار رسالت په غاړه استلې شي. په ستاتیزم کې اصلاً قانونمندی وجود نلري. ستاتیزم نسبي مفهوم دي. مونږ فکر کوو، دځمکې په سرچي مونږ ژوند کوو ولاړه ده، حال دا چې دلمر گرد چاپیر ۳۹۰۰۰ کیلو متره په یوه ثانیه کې انتقالی سرعت لري. او په ۲۴ ساعتو کې یو وار په خپل محور چورلي یعنی وضعی دوراني سرعت او حرکت لري. متماتیکي ارقام او اعداد بالذاته حرکت او دینامیزم نه لري او یواځې هغه وخت په حرکت راځي چې کومه قانونمندی افاده کړي او یا لا اقل په او از بدل شي یعنی وویل شي، یو، دوه، درې او ...

د دکارت فلسفه «فکر کوم پس وجود لرم». که دا خبره دې ته واورو چې قانونمندی شکل د موجودیت د مادي او ماده یواځې په قانونمند شکل سره وجود لرلې شي، نو دا افاده هم منلې شو

او دقیقه ده. خودکارت د ذهني ایدیالست په حیث دسقراط او افلاطون د «مُثل» د متافزیکیت، مابعدالطبیعییت او ما قبل الطبیعییت فلسفي سره قرابت لري چې دهغي دقانونمندی-خخه په عالم الاسباب کې انسان اگاهی نشي حاصلولې او دانسان لپاره دغه نظامونه مسخراو مقدرنه گنل کيږي او دکارت په هغه قانونمندی، چې پورته ما ورته اشاره وکړه، اصلاً باوراو عقیده نه لري نو ځکه ددکارپورتني مقوله «فکرکوم پس وجود لرم»، مونږنه پوهیږو په کوم دلیل، کوم بنیاد او کومې قانونمندی له مخې یې لیکلې ده، سمه نه ده او نه د دکارت ذهني ایدیالیستی عقیده، متافزیکیت او مابعدالطبیعییت ددې جوگه دې چې دغه ډول قانونمند مفهوم افاده کړي شي. دکارت خوباید دیوه ریاضیدان په حیث پدې پوه شوي وای چې دمعرفت پروسې یواځې د «فکرکولو» خخه نه شروع کيږي، متماتیک دقانونمندی افاده ده او قانونمندی بالذاته پروسه ده، دینامیزم دې او حرکت دې او ددې هر څه معرض مادي موجود او بلکه دا ټول اشکال د موجودیت دمادې گنل کيږي. شک نشته کله چې دکارت دتحلیلي هندسې په متماتیکي افاده باندې موفق شو، فکريي کاوه چې، دټولو علومو دپاره یې واحده قانونمندی اختراع کړي چې هغه متماتیکي قانونمندی ده او هرڅه باید دتماتیک دحاکمیت لاندې راشي. او په پوره جرئت سره یې ویل: «تنها معرفت ریاضی است که می توان نام معرفت برآن نهاد. وازینجا بدین نتیجه رسید که: در واقع حساب و هندسه نه فقط تنها علومی هستند که باید به مطالعه آنها پرداخت بلکه در پژوهش برای یافتن شاهراه حقیقت نباید خود را به چیزی سرگرم نمود که نتایج آن درقطع

و یقین از نتایج حاصل از براهین حساب و هندسه کمتر باشد» (نقد تفکر فلسفي غرب از قرون اوسطی تا اوایل قرن حاضر ص. ۱۰۸.)

حال داچې هندسه تش دې محتوا مکان مقوله او افاده نده په کوم څه چې دکارت عقیده لري. دکارت هندسه د مادي واحد د خارجي شکل په حیث پیژني. دمادي واحد خارجي شکل او هندسه هر ډول جوړیدلې شي او دغه ډول هندسي اشکال یواځې په ځانگړو حالاتو او مواردو کې دمقاومتی اهدافو او دیکوریشن پرته بل کوم ارزش نشي لرلې یعنی چې د جهان دتکوین په جوړښتونو کې یا قطعاً رول نه لري او یا ډیر کم رول لوبولې شي. دکومي هندسې، شکل، صورت او مکان په باره کې چې بحث دوام لري هغه دهر عنصر، هریولوژیکی، کیمیاوي، فیزیولوژیکی او نورو مادي واحدونو دپاره کاملاً مشخص او ثابت گنل کيږي. همدغه مکان او صورت مونږ شکل دموجودیت دمشخصي مادي، عنصر، کیمیاوي، بیولوژیکی او نورو مادي واحدونو بولو او پرته له هغې، ماده ممکنه نه ده چې وجود ولرلې شي. همدغه ځانگړې جوړښتونه خدای ددې لوی جهاني نظام دبنیادي خبنتو په حیث پیدا کړي دي او همدغه ځانگړي جوړښتونه ددې لوی جهان دابدی پایداره پیدایښت او پایښت متضمن گنل کيږي. په دغه ډول نظام کې دیوي کوچنی ذري په اندازه نقص د نظام په نقص بدلیدلې شي. دمادي واحد خارجي هندسه چې دکارت دهغې خخه بحث کوي او یاد ارسطو له بحثونو خخه مونږ ورسره آشنا شوي یو او یانن هم چې ځیني فلسفي تیوري هغې ته ورته عقیده لري، دهغه هندسې سره چې مونږ پري بحث کوو کومي

بنيادي اړيکي نلري بلکه بنيادي تفاوتونه سره لري. شک نشته چې د ځيني مادي واحدونو خارجي هندسه هم کله ناکله د دغه داخلي هندسي جوړښتونو له مخې يو شان خارجي بڼه غوره کوي او په اکثره حالاتو کې لکه الماس د خاص ارزش لرونکې خارجي کريستالي بڼه غوره کوي. په همدې ډول مونږ د زمرد، کانسيټ، شيشي، مالګې، شکرې او ډيرو نورو دنومونو سره آشنا يو. دکارت هڅه کړې همدغه هندسه د خپل مادي ارزش څخه بې ارزښه او له منځه يوسي او په تحليلي ذهني متماتيکي معادلو يې بدله کړې او با الاخره د ټولو علومو، ټولو قانونمندیو څخه مادي محتوا و باسي او د متماتيک په مړو ارقامو يې واړوي. ځکه پرته له مادي ارزش څخه حرکت وجود نه لري، قانونمندی وجود نه لري، علم وجود نه لري او په عالم الاسباب کې د خدای د مقضي ارادې له مخې هيڅ قانونمند وجود او شئ د افادې لپاره وجود نه لري، يعني چې د دکارت علم اصلاً وجود نه لري. د مادي ماهيت پرته هندسه او مکان او مشخصي هندسي، صورت او مکان څخه خارج ماده وجود نشي لرلې. يواځې ماده او هندسه دواړه په متمم او مکمل حالت کې د مادي قانونمند موجوديت لازمي او کافي شرط گڼل کېږي او يواځې پدې صورت کې هم ماده او هم هندسه دواړه قانونمند ماهيت، محتوا او مفهوم پيدا کوي. مکان او ماده جدا ناپذیر دي. يو د بل په عدم موجوديت کې نه وجود لرلې شي، نه مفهوم او نه ارزش. ماده په معين مکان او معين قانونمند وجودي حالت کې قرار لري او مکان او قانونمندی دواړه اشکال د موجوديت د مادي دي. مونږ ته د بيولوژي، فيزيولوژي او مواد شناسۍ څخه پوره معلومه ده

چې هر دغه ډول مادي ترکیب او مادي واحد مشخص او ټاکلې حجروي، اتمي او ماليکولي جوړښتونه لري خويوتر بله سره متفاوت او متباين دي. همدغه ټاکلې هندسه د حيه او غير حيه موجوداتو د ژوند، تکامل، بقا او مقاومت د وجود لپاره بهترين شرائط برابروي او پرته له دغه موجوده هندسې څخه بې له شکه دهغې په ټولو کيفيتونو او کميتونو کې نيمگړتياوې رامنځته کېږي. د شلمې م پېړۍ په لومړۍ نيمايي کې لا پوهانو هڅې پيل کړې چې خصوصاً د فلزاتو ايدیال هندسي موډلونه جوړ کړي. ځکه پدې صورت کې دهغې مقاومت په کافي اندازه زياتيدې شي او ددې په عوض چې د يوه موټر د اکسل قطر د لس سانتي مترو په اندازه جوړ کړي، کولې شي د پنځو سانتي مترو په اندازه جوړ شي. دا کار د هوايي صنعت لپاره په خاص ډول زيات ارزش لري.

دکارت د هندسې او صورت په باره کې نظريات د ارسطو څخه تقليد کړيدي. هغه غوښتل په فلسفه کې د ارسطو ځای ونيسي نو ځکه يې د هندسې او شکل په باره کې ارسطو ته ورته نظر درلود. ددوی دواړو نظر ډير سطحی او په زيات احتمال دوی دواړو ته هغه داشياوؤ د خارجي شکل په حيث د ارزش او توجه وړ وو. دوی هندسه يواځې د مادي موجوديت په خارجي صورت کې تصور کولې شوه او د داخلي حجروي، اتمي، ماليکولي او نورو جوړښتونو او دهغې اهميت او ارزش څخه بې خبره وو. حال دا چې داشياوؤ خارجي شکل دومره د ارزش وړ نه گڼل کېږي، ځکه خارجي شکل ته هر ډول چې انسان و غواړي تغير ورکولې شي او دا يواځې داخلي جوړښتونه دي چې تقريباً هميشه ثابت پاتې کېږي او که چيرې

دغه ډول تغیر رامنځته شي، پخوانې مادې واحد به په خپل پخواني کمیت او کیفیت هیڅکله پاتې نه شي. ددوی نظر ددواړو د ویناوو څخه په څرگند ډول معلومېږي. د مثال په ډول ارسطو واي: «هر شیی مجموعه ای از «صورت» و «هیولا» است. صورت حقیقی است که از مادهٔ خامی بنام هیولی پدیدار شده است؛ و خود این صورت به نوبهٔ خود مادهٔ صورتی عالیتر و برتر خواهد گردید (دیوی خوا ارسطو صورت او ماده سره جدا کوي خو سمدستي اضافه کوي چې صورت حقیقی دې اود خامې مادې څخه چې هیولي نومېږي تشکیل شوې دي او پخپله دغه صورت پخپل نوبت د بل عالي تر او برتر صورت ماده جوړېږي). مثلاً انسان بالغ صورت فعلی کودک است و کودک ماده و هیولای آن است، در حالی که خود کودک صورت جنین و جنین ماده آن است و همین طور جنین صورت نطفه و نطفه هیولی و ماده جنین است تا برسد به مادهٔ المود و هیولای اولی که فاقد صورت است.» (تاریخ فلسفه، ویل دورانت، ص. ۶۷، ۶۸). دلومړني بنسټونځي په دوهم ټولگي کې، کله چې یې مونږ ته جمع راوښووله:

$$2+2=4$$

دا یې هم راته وویل چې یواځې هم جنس شیان په خپلو منځونو کې سره جمع کیدلې شي.

صورت پخپله حقیقت ندي، یواځې دمادې په موجودیت سره حقیقت پیدا کولې شي، او ماده یواځې په معین او مشخص شکل سره وجود لرلې شي یعنې صورت او یا په بل عبارت مکان شکل دموجودیت دمادې دې او یو تریله په لازم و ملزوم موجودیت سره مفهوم او ارزش پیدا کولې شي. دلته زما مقصد د معین او مشخص شکل څخه دمادې د داخلې

حجروي، اتمي، مالیکولي او نور ذروي — تشعشعي جوړښت څخه دي. د مادي خارجي شکل ته کیدلې شي هر ډول تغیر ورکړل شي. نو د ارسطو لخوا د صورت او هیولا جمع کول سم کار نه بریښي. همداسې په پورتنی عبارت کې واقعي عیني قانونمندی، قانونمند منطق او منطقي تسلسل د خبرو هم وجود نلري، سره ددې چې د منطق بنیانگذار پخپله ارسطو گڼل کیږي. یو ځل بیا تاءکیداً وایم چې هر مادي موجود، هر مادي واحد او هر مادي لویه او کوچنۍ ذره معین، مشخص او ټاکلې داخلي جوړښت، شکل او صورت لري (البته د ډیر فشار او حرارت په نسبت کیدلې شي موقتي تغیر پکې راشي او یا ځیني مواد یو تریله سره په هندسي متداخل شکل سره قرار و لري)، نو په څه ډول دا منلې شو کله چې ارسطو وایي:

انسان بالغ صورت فعلی کودک است و کودک ماده و هیولای آن است او همداسې د پورتنی عبارت تر اخره پوري. له دې ځای څخه په څرگند ډول معلومېږي چې ارسطو او دکارت چې ساینس پوه هم وو د موادو او اشیاءو د داخلې جوړښت او دهغې د عظیم ارزش او اهمیت څخه هم بی خبره وو او ورته ارزش قایل نه وو. ارسطو له یوې خوا لیکي چې «هیولای اولی فاقد صورت است» او پخپله وایي چې «ولي جنین چیزی وجود ندارد زیرا هر شیی موجودي واجد صورتی است» دا خبره سمه ده. خیر ولي دیوی غټې قضیې او مسألې نتیجه گیری او محصله دا ډول کوي چې پخپله ئی نشي منلې. ارسطو وړاندي لیکي «ماده به وسیعترین معنی خود قوه و امکان صورت و صورت فعلیت و حقیقت نهاي ماده است؛ ماده مانع از این است که صورت به نحو دیگری تجلی یابد، و صورت بناو شکل وجودي

ماده مي باشد. صورت تنها شکل نیست بلکه قوه متشکله و ضرورت و نیروی دافعه درونی است تا ماده را برای هیئت و هدف مخصوصی راهبري کند؛ صورت تحقق استعداد ماده و مجموع قوای عمل و وجود و صیوروت است که در هر شیئی موجود می باشد.» په پورتني عبارت کې هر څه چې د صورت، مکان او هندسي په ادرس وپیل شوي، ځیني حقایق وجود لري ځکه هم ارسطو او هم دکارت خپلي څرگندونې د خپل ذهنیت د حقایقو په بنیاد کړي، خو څرنگه چې هغوئ پخپله د پته معتقد نه وو او یا تري کاملاً بي خبره وو او ټولي فورمولبندي ئي د تخیلي منطق له مخي کړيدي طبعاً عاري د حقیقت او قانونمند منطقي تسلسل په کي وجود نلري، اوزما پورتني ادعا ثابتوي چې هندسه، مکان، صورت او د مادي داخلي جوړښت پرته، ذاتي وجود نلري او یوازي دمادي په موجودیت کي تحقق پیدا کولي شي. ارسطو او دکارت دخپلو تخیلي فلسفي نظریاتو په بناء پایداره فلسفي تیوري کي نظر نلري او دا پخپله په فلسفي څیړنو کي هغه ستره اشتباه ده چې په حقایقو د پوهیدلو پرته په هیڅ قیمت سره تلافي کیدلي نشي. حتی د ارسطو مشائیانو پخپل منځ او د ارسطو سره اختلاف د نظر درلود او پدي نپوهیدل چې د ارسطو فلسفه د الفاظو او که د اشیاءو څخه بحث کوي؟ او دا ځکه چې ارسطو صورت په اشیاءو او اشیاء په صورت او حتی کل په جز او جز په کل کي په متداخل شکل سره لیدل او دغه مفاهیم او مقولي ئي یو تر بله سره نشوي تفکیکولي او حتی دیوي فلسفي قضیئ په فورمولبندي کي خپل فلسفي نظریاتي دریزونه بدلوي او پدي باره کي دمخه بحث شويدي.

شک نشته چې مختلف هندسي، مکانونه او صورتونه دخپلو مادي موجودیتونو په تحقق سره کیدلي شي یو تر بله څو مرتبه ئي په متداخل شکل سره وجود ولري. د مثال په ډول په اوبو کي د مالګي، شکري، غاز او نورو انحلال. لیکن غوړي چې په اوبو کي نه حل کيږي مگر د لازم کتلیزاتو په صورت کي د سوډیم انحلال په اوبو کي. یا په تیزابو، القلي او نورو کي د فلزاتو او نورو موادو د حلیدل او د مختلفو مرکباتو او مخلوطونو جوړول. دا خبري یو تر بله سره لکه ځمکه او اسمان فرق لري، پدي نپوهیدل او یو تر بله سره شریکول او نه تفکیکول نه بخښونکي گناه گنل کيږي. ددي څخه بله ستره گناه، زما په عقیده، پدي کار سترګي پټول او هغې ته د انتقاد گوته نه نیول دي. او ددي کار څخه لا ستره گناه به دا وي چې یو څوک بڼه پوهیږي چې نه پوهیږي، خو بیا هم تجاهل العارفانه انحرافي او غلطی تیوریگاني جوړوي.

دکارت په خپله فلسفه کي د همدغه ډول اشتباهاتو سره مخامخ دي. دکارت په یوه داسې مثلث «ریاضي، هندسه او منطق» ډډه لگولې چې پخپله ذاتي وجود نلري، فی نفسه د قانونمندی څخه مبراء او خالي خو دکارت د هغې په وسیله غواړي د ټولو علومو عملي او نظري فلسفه بناء او بلکه شخصاً ځان مووظف او مکلف گڼي په یواځې ځان د دغه لا یتناهي همزمان او هم مکان متحول او متغییر دیالکتیک فلسفه او قانونمندی دابد لپاره پخپل ذهني متافزیکي ایديا لیستي بي بنیاده بنیاد باندي ودروي. که ووايم چې دا کار بي وسيلي اسمان ته دخپلو په اندازه سخت دي. نو دا کار خورحمان بابا ممکن گڼلي، چې وایي:

چې په یو قدم تر عرشه پورې رسي
مالیدلې دې رفتار د درویشانو

نودا کار ددې څخه هم لکه چې سخت بریښي .

پورته د ارسطو د صورت (د دکارت هندسي او مکان) په
باره کې لازم بحث وشو ، که دکارت په نظریاتو هم بحث وشي
، ډیر به اوږد شي . ښه به دا وي یواځې ځیني عمده مسائلو ته
اشاره وشي او یواځې ډیر لزوم په صورت کې به پرې بحث
وشي .

ځوان ۲۳ کلن دکارت چې ریاضي او هندسه یې په قبضه کې
راغلي وه او سرتا پانرژي ، حرارت ، دینامیزم او احساسات
وو ، ټولې ذهني ، فکري ، مکانی او زماني مصافې یې له نظره
لنډې معلومیدلي ، هر څه یې دیوه قاطع حکم له مخې «مي
اندیشه پس هستم» د ریاضي د بدهات او براهینو په چوکاټ
کې غوښتل په اثبات ورسوي او ځای په ځای یې کړي . دکارت
مدعي وو چې د ۱۶۱۹م کال دنوومبر په لسمه دیوه حقیقت
دکشف په روش بریالی شوې چې دهغې له مخې کولې شي په
ډیره چټکۍ سره هندسه دکمال درجې ته ورسوي . دکارت ویل:
«یکی از نخستین فکرهای که به خاطر رسیدن این بود که غالباً
کارهای که به دست اساتید متعدد انجام می گیرند در کمال به
پایه کارهای که فقط ساخته دست یک نفر باشد نمی رسد» (نقد
تفکر فلسفي غرب ، اتین ژیلسون ، ص ، ۱۱۳ ، ترجمه فارسي
) . دکارت حتی پدې عقیده وو چې : «خداوند وظیفه تحصیل
معرفت را به عهده او نهاده و تنها راه پیروزی وی این است که
خود با دست تنها به آن پردازد» . دکارت ټول مسائل
د احساساتو له مخې په ډیره سادگۍ مطرح کول چې گوندي

هندسه یې دکمال درجې ته رسولي . زه وایم کاشکې بشریت
دننۍ ورځی د علم او تخنیک د بې ساري انکشاف په شرائطو
کط دیوه نبات د حجري هندسه دکمال درجې ته ورسوي . پدې
صورت کې به انسان د ټول بشریت د ضرورت څخه اضافه
د غذایی موادو رنگارنگ ذخیري جوړې کړي . کاشکې دانسان
د بدن دیوې حجري هندسه دکمال درجې ته ورسوي . پدې
صورت کې به دانسان د عمر په اوږدولو قادر شي . کاشکې
انسان په نننیو شرائطو کې دیورانیم او یا بل فلز د اتم او هستې
او یا دهغې په منځ کې نیترونونو چې لکه ویده ښاماران پراته
دي ، په ټولو رازونو پوه شي . پدې صورت کې به د تیلو او
سکرو لوگي نوره هوانه کثیفوي او بشریت به نه خلاصیدونکي
دانرژي ذخیري لاسته راوړي .

دکارت خپل روش پخپله داسې توضیح کوي : «ا روش
تحلیل قدمار ابا جبر متاخرین پیروزمندان، با هم ترکیب کرد
پیداست جهش بعدی وی این بود که این دو علم را با منطق هم
ترکیب کند. و روش دکارتی نتیجه این تجربه بود که به گفته خود
وی (از مزایای هر سه علم بر خوردارو از نقایص آن خالی بود)
کاشکې هروخت هر څه داسې ایديال سرته رسیدلې شوې
.... دکارت خود را وقف این نظریه کرده بود که همه علوم یک
واحد بیش نیستند یعنی میان (شناخت همه و جهل به همه)
جای و چیزی برای انتخاب وجود نداشت ...» .

دکارت د تحلیلي هندسي په متماتیکي افادې سره پدې
دلیل چې پخپله مفهوم شکل افاده کوي ، اشکال له هندسي
څخه حذف کړل او ددې لپاره چې متماتیک د ټولو علومو لکه
فلسفه ، اخلاق ، طب ، او نورو د افادې جوگه شي ، لازم دي

انتزاعی ترین حالت غوره کړي یعنی دا چې کمیت باید د تماتیک څخه حذف کړي شي. پدې صورت کې به تماتیک انتزاعی ترین علم او د ټولو علومو د افادې جوگه شي. باید وویل شي چې نور علوم خو هم د مادي کمیتونو په واسطه قیمت گذاری کړي. پدې صورت کې باید نور علوم هم بې کمیته شي چې د تماتیک په واسطه یې افاده ممکنه شي او په نتیجه کې به ترې د دکارت ایډیالیزم او د افلاطون او سقراط د «مثل» اصالت، متافیزیکیت، ماقبل او مابعد الطبعیت جوړ شي.

دکارت د خپل نظر د اظهار په خاطر داسې استدلال کوي: «چون بدیهی ترین همه علوم انتزاعی ترین آنها نیز هست پس برای اینکه سایر علوم هم درست همان بداهت ریاضیات را داشته باشد کافی است همه آنها را هم مانند ریاضیات انتزاعی کنیم»

زه دخپلې ادعا د ثبوت په خاطر غواړم د دکارت خپل استدلال وړاندې کړم: هستند کسانې که میگویند «نمی دانم خدا هست یا نه ولی حتی همین ها هم قبول دارند که اگر خدای وجود داشته باشد باید بالضرور جوهری کامل و نامتناهی باشد و این به علاوه اصل علیت، تنها چیزی است که برای اثبات وجود خداوند لازم است.

پس نتیجه میگیریم که خداوند به هنگام افرینش مفهوم کامل را در ما نهاده است، «تا همچون مهری باشد که صنعتگر بر روی صنعت خویش می زند» خلاصه هیچ چیز طبیعی ترازین مفهوم نیست زیرا به گفته دکارت در تامل سوم «رساله تأملات»: «تنها از همین که خداوند مرا افریده این فکر در من رجحان می یابد که: او به نحوی صورت و مثال خویش را در من

نهاده است و من این مشابهت را — که متضمن مفهوم خداست با همان قوه ادراک می کنم که خودم را به آن ادراک می نمایم. « به عباره دیگر: در اینجا آن طور که همواره در استنتاجهای صحیح هندسی رایج است، استنتاج بصورت ادراک شهود های در داخل شهود های دیگر نیست، زیرا از آنجا که خود عمل شک متضمن مفهوم کمال است، و آن هم با مفهوم خدایکی است پس درست همان طور که حق داریم بگوییم «شک می کنم پس هستم» حق داریم بگوییم «شک می کنم پس خدا هست».

په پای کې غواړم و وایم چې ټول مادي او معنوي او کمي او کيفي ارزشونه يواځې د مادي او کمي ارزشونو د لارې ظهور کولې شي او قیمت گذاری کيدلې شي. که دهندسې څخه شکل او تماتیک څخه کمیت و ایستل شي بله وسیله وجود نلري چې هغوی پرې د علم په حیث تبارز و کړي او په هغه صورت کې د اصالت مسله به اصلاً مطرح بحث نه وي.

خه ډول یوې کوچنۍ جملې زور فلسفي نظام ولړز او ه اود عینیت د فلسفي سر لیکه جوړه شوه

کله چې لاهه په لومړني بنسټونو کې وم، د سعدي، جامي او نظامي کتابونه چې ژور فلسفي او صوفيانه مطالب يې درلودل ما لوستلي وو. د ننګرهار په لیسه کې هم مونږ ډیر پوه استادان درلودل چې د وینې زلمیانو د جنبش غړي، د فلسفي افکارو خاوندان، ډیر مشهور شاعران او وطنپرست مبارزین وو. دوی به تل فلسفي بحثونه کول، فلسفي اشعار به يې ویل او علمي کنفرانسونه به يې جوړول، خو هغه وخت دا ټولې خبرې مونږ لپاره یو شان تورتم ځنګل معلومیده. د ننګرهار د لیسي په ورستیو کلونو کې په ځیني کنفرانسونو او ډرامو کې عملاً برخه اخیستل، دورځني مسایلو او ټولنیزو پرابلمونو په مقابل کې داستاندانو انتقادي کره وړه او په کل کې د جمعي شعوري سطحې لوړوالي هر څوک یوڅه ته هڅوه. دغه وخت مونږ فکر کاوه چې ټول خلک نیکان پیدا دي او هر څوک د پندار نیک، گفتار نیک او کردار نیک د اصولو په پرنسیب ژوند کوي. خو کله چې یوه کنفرانس ته زما په ډیر بڼه نیت لیکل شوې مقاله سانسور شوه زما ټوله خوشباوري په شک بدله او د کنجکاوی

حس راته پیدا شو او هغه د چا خبره «اول هر چیز را میخواندم باز امضاً میکردم». د ننګرهار د لیسي څخه په فراغت سره د طب په پوهنځي کې شامل شوم او د هغه لومړي کال په نیمایي کې د پخواني شوروي اتحاد د اکراین د جمهوریت کیف ښار ته ولاړم. هلته د مسلکي درسونو په څنګ کې په فلسفه او نورو ټولنیزو مسایلو په باره کې ازاد کورسونه موجود وو او د ځیني عمده موضوعگانو په باره کې به کنفرانسونه جوړیدل. په ټوله تدریسي دوره کې زه د دغه کورسونو څخه په استفادې سره د ډیرو ټولنیزو مسایلو د الفبا سره پوره اشنا شوم. د تحصیل څخه وطن ته په راستنیدو سره په هوايي پوهنځي کې د استاد په حیث مقرر شوم. په هوايي پوهنځي کې مې د پیلوټانو، تخنیکانو، او حتی انجینرانو لپاره یو تدریسي کتاب تالیف او طبع کړ او د ټولو لپاره د استفادې وړ وگرځیده. په ۱۹۷۳م کال کې د هوايي پوهنځي د قوماندان په حیث مقرر شوم. او کله چې درې کاله وروسته یو ځل بیا د کیف ښار ته د دکتورا لپاره تللم او تصادفاً یوه دمخه مې د سردار محمد داود خان چې د دولت رئیس او صدراعظم وو ولیدل. (او هغه داسې چې په همدغه ورځ دفعتاً په فکر کې راوگرځیدل چې مجید، چې د دولت درئیس یا ور و تلفون وکړم چې که رئیس صاحب د دولت (هغه وخت محمد داود خان په همدغه نوم یادیده) د ملاقات وخت راکړي. دغه کار مې وکړ، رئیس صاحب د دولت هم منلې وه او د غرمې وروسته د هغه په ملاقات مشرف شوم. نژدې ۴۵ دقیقې په ډیره مهرباني مفصل صحبت يې راسره وکړ. د محمد ظاهر شاه د صدارت دوخت د مختلفو پروژو، د هغه وخت د بودجې او ډیرو نورو مسایلو په باره کې خبرې وکړې. باید

ووايم چې محمد داود خان له ماسره ډیره مینه او علاقه لرله او کله چې لومړې ځل د کودتا (چې هغه وخت د انقلاب په نامه یادیده) څخه وروسته د هوايي قومانداندنو او ځینې وزیرانو سره د فترتو ورغلي وو، د خبرو په جریان کې یې پوښتنه وکړه، تاسې چې د هوايي پوهنځي قوماندان څوک دي؟ زه ولاړ شوم او وروسته له هغې یې ډیرې پوښتنې ماته راجع کولې او وروسته له هغې یې هم زه د توجه وړوم. په همدې خاطر ما جرئت وکړم د ملاقات غوښتنه وکړم. د خبرو په پای کې یې راته وویل «اوس چې خارج ته ځي، ځینې ایډیولوژی او مسایل چې زموږ د ټولني د شرایطو او عنواناتو سره سمون نه لري، باید له ځانه سره را نه وړل شي. ما په ځواب کې وویل: رئیس صاحب دولت په ډیر اطمینان سره عرض کوم چې زما دلغزش دوره تیره شوې، زه به واقعاً هغه څه زده کوم چې زموږ خلک او وطن ورته ضرورت لري. شهید محمد داود خان په تبسم سره وویل. بریالیتوب درته غواړم). نو ځکه مې له لومړۍ ورځې څخه تصمیم ونيوه چې په تخنیکي او فلسفي علومو، دواړو کې په موازی ډول په دکتورا کار وکړم. ددی کار لپاره د اجتماعي علومو په پوهنتون کې شامل او د ډیپلوم د اخستلو سره سم مې په فلسفه کې د دکتورا کارونه شروع کړل. خو په لنډه موده کې په افغانستان کې انقلاب وشو. ما خپله تخنیکي ډاکټري چې کارونه یې بای ته رسیدلي وو، دفاع او وطن ته دراستنیدو یوه ورځ دمخه چې لازه په مسکو کې ووم، د کابل ښاروال په حیث مقرر شوې وم. د کابل په ښاروالۍ کې زما د ماموریت په دوره کې به عمده کار زما په فکر د کابل د ښار ما ستر پلان تکمیلول او د قانوني سند او انستیتوت په حیث دهغې

منظورول او ډیرو پروژو تفصیلي پلانونو جوړول او عملی کول وو.

د روسانو ډیرغل څخه وروسته زه بې وظیفې او ۱۸ میاشتې په کور کې میناستم. دا زما لپاره ښه فرصت وو او ما په فلسفه او ټولنیزو علومو کې خپلې لوستنې او زده کړې غني او خپله لومړۍ مقاله مې ولیکله. ددې مقالې عنوان «د عینیت او ذهنیت دیا لکتیک» او ددې مقالې لومړۍ جمله دا وه «ذهنیت نسبي عینیت او هر مشخص ذهنیت عیني واقعیت دي». زه د لومړۍ شیبې څخه ددغه جملې په ارزش وپوهیدم. ځکه چې ددغه سنگر څخه زما د لیندۍ غشې د هر هدف په منځ لگیده او دې بنیاده اړیکو او مناسباتو ټول تنا بونه یې شلول.

کله چې لومړۍ مقاله تکمیل شوه د پرنسپل له مخې مې یو نقل داردو د سیاسي چارو لوی رییس ته، چې په هغه وخت کې محمد یاسین صادقي وو، و سپارله. په همدې وخت کې دهغه سر مشاور د فترتو راتنووت او سمدستي یې پوښتنه وکړه. څه شي دي؟ رئیس ځواب ورکړ. رفیق حرکت در فلسفه یک مقاله نوشته کرده. مشاور بې له ځنډه وویل. ضرورت نه شته په فلسفه کې څوک مقالې وليکي، هر څه مارکس، انگلس او لینن لیکلي دي. ما ځواب ورکړ. هغوی خو ورته خلاق علم ویلې نه دگم. مشاور مخ واپوو او په خپله شعبه ننووت. وروسته ددغه مقالې څو نقلونه ما ځینې دوستانو ته چې په فلسفه پوهیدل او یو نقل مې د افغانستان د علومو اکادمۍ ته و سپاره. ډیرې مشترکې غونډې پرې جوړې او ډیر وخت یې ونيوه. پدې وخت کې ما څو نورې مقالې هم ولیکلي او یو بروشور ترې جوړ شو او د بروشور په شکل مې د علومو

اکادمی ته وسپاره. وروسته له څه مودې اکادمۍ ماته مکتوب راو لیږه او د لیکني ستاینه پکې شوي وه خو په کې یې لیکلي وو چې مونږ پرې نظر نشو ورکولې. تاسې د ټولنیزو علومو انستیتوت ته مراجعه وکړې. ما مکتوب له ځانه سره واخیست او د علومو اکادمۍ علمي غونډې ته ورغلم او عرض مې ورته وکړ. د ټولو استادانو څخه په معذرت چې ما مرجع نده غلطه کړې. انستیتوت مرجع نشی گنل کیدلې. اکادمۍ یواځینې مرجع ده چې زما لیکنه و ارزوي، ویي منی او د چاپ اجازه ورکړي او یایې په دلایلو سره رد کړي. پدې وخت کې کانديد اکادميسن محمد ظاهر افق پورته او ویې ویل. «زه ستا لیکنه تائیدوم او درسره یم» او یواځینې کس وو چې لیکلې نظریې پرې ولیکه، خو له بده مرغه په مطبعه کې نپوهیږم چې ولې دغه سند لا درکه شوي وو. وروسته کانديد اکادميسن مرحوم محمد صديق روهي وویل «ډیر وخت مې همدغه مفکوره په فکر کې گرځیدله راگرځیدله. ښه شوه چې تا ډیره ښه لیکلي ده» په اخیر کې مرحوم پوهاند محمد علی زهما ولاړ شو او ویې ویل «استادان محترم! من شرافتمدانه اعتراف میکنم که بالای این نوشته تقریظ نوشته کرده نمیتوانم. هر کس که نوشته کرده میتواند. بفرمایند، در غیر آن اجازه چاپ داده شود. در آینده کسی نوشته خواهد کرد». په پای کې محترم عبدالحکیم هلالی ته چې د فلسفې دانستیتوت رئیس وو ووظیفه وسپارل شوه چې د بروشور د چاپ چارې سرته ورسوي. هغه زه د لاس څخه ونیولم او د شعبي خواته یې روان شو. په لاره کې راته مخامخ ودریده او راته ویي ویل. ستا د سر څخه د قورمې بوی راځي. ملک دې روسانو نیولې. د دنیا کتابخاني د مارکس او

لنین په کتابونو ډکې دي. او ته دهغوی نظریات ردوي. زه دا بروشور نه شم چاپولې. او پدې ډول بروشور د چاپ اجازه پیدا نکړې شوه.

کله چې زه داردو د سیاسي چارو په ریاست کې مقرر او په ډیر مشکل سره مې په ۱۳۶۵ هجري ش کال کې دغه بروشور وروسته له ډیرو هلو ځلو چاپ شو او په حقیقت کې یوه بله بلوا راو لاړه شوه. دغه کتاب «د عینیت فلسفه» نومیده او د هر چا دمخه داردو د سیاسي چارو مشاور زما شعبي ته راغې او په تریو وچولي یې وویل. «خبر شوم ستا کوم کتاب چاپ شوې؟» ما زریو جلد را واخیست، ورمې کړ او ومې ویل. هو! ویي لولی. غلطې به ولري. اصلاح یې کړې. هغه کتاب واخیست او ولاړ. خبر شوم چې داردو په سیاسي نظامي اکادمۍ کې یې د فلسفې داکتر پروفیسور فوکین ته ورکړې وو. شپږ میاشتې وروسته دهغه ترجمان زما شعبي ته راغې، کتاب یې راوسپاره او ویي ویل. مونږ پښتون ترجمان نه درلود. ما ځواب ورکړ. واخلی! داده په درې ژبه یوه مقاله. «دغه مقاله همدغه د (فلسفه علم دې) رساله وه» هغه مقاله واخیسته او دا ځل کله چې درې میاشتې وروسته راغې د مقالې سره یې په روسي ژبه په مقاله باندې د داکتر پروفیسور فوکین یو لیکل شوي تقریظ هم راوسپاره. د دغه تقریظ ترجمه په لاندې ډول ده

۱. موضوع ډیره مهمه او مبرمه ده،

۲. د مختلفو فلسفي جریانونو او مکتبونو نقاط نظر د فلسفي موضوع په باره کې ډیر ښه تحلیل شوي دي،

۳. د مختلفو فلسفي عقایدو او نظریاتو له مخې په فلسفي موضوعاتو باندې ډیر ښه انتقادي نظر وړاندې شوي دي،

۴ د فلسفې او نورو علومو ځانگړتیاوې او مناسبتونه ډیر
ښه توضیح شوي دي.

څه شی په موضوع کې نه په سترگو کیږي:

۵ د مارکسیزم-لینینیزم کلاسیک پوهانو نقل قول پکی
نشته.

وروسته د دغه رسالې له مخې ما یو مختصر ریفرات
Referat په روسي ژبه ولیکه او د خپلې شعبي څخه مې
د افغانستان د دفاع وزارت دلاري د پخواني شوروي اتحاد دفاع
وزارت ته د لینن د اکاډمۍ د فلسفې انستیتوت په ادرس ولیږه
چې د دکتورا د تیزس په حیث ترې دفاع وکړم. د لینن د اکاډمۍ
د فلسفې انستیتوت ماته مکتوبي ځواب راو ولیږه چې د دې کار
لپاره زه باید خپل ټول کتاب په روسي ژبه ترجمه کړم. زه پوه
شوم چې د اکاډمۍ سرته نه رسیږي، نور ورپسې ونه گرځیدم.

په ۱۹۹۰ کال کې زه اکرا یښ ته ولاړم او د کیف د ښار علومو
اکاډمۍ ته مې مراجعه وکړه. ما د فلسفې د یوه داکتر پرو فیسر
سره په موضوع خبرې وکړې او هغه یوه بل داکتر پرو فیسر ته
معرفي کړم چې په نړیواله کچه وتلې او مشهور فیلسوف وو.
کله چې ما هغه ته د خپل کتاب د لومړۍ مقالې لومړۍ جمله
تکرار کړه هغه ماته وویل. مونږ په شرق او غرب کې دا سره
منلې ده چې ذهنیت ته به عینیت واقعیت نه وایو. ته کولې شې
عینیت ورته وواي او یا واقعیت هم ورته وواي خو عینیت
واقعیت ورته نشي ویلې. ځکه مونږ دا منلی ده او د کمیسیون
په وړاندې د دې تیزس څخه زه دفاع نشم کولې. او ته یې هم
نشي کولې. ته کولې شې کتاب ولیکي خو د داکترۍ تیزس نه.
په اخیر کې هغه وویل. زه حاضریم تا سره یو ځای کار وکړم. ماته

یې خپل یو کتاب او د نورو کتابونو لست را کړي او دایې راته
ووېل. په ژمي کې دا کتابوه ولوله. په پسرلي کې به په لیکلو
پیل وکړي. دهغه کتاب د لینن د یوه نقل قول په تائید چې د شلم
قرن دسترو اختراعاتو څخه گڼل کیده لیکلې شوې وو. ما دهغه
کتاب په یوه هفته کې ولوسته او یو فصل مې پرې دهغه د نظر
په مقابل کې نوشته کړ. ما دغه لیکنه دهفتی په اخیر کې هغه ته
وسپارله او ورته ومې ویل. ما د یوه فصل پلان جوړ کړي،
تاسی یې وگوري. که سم وي چې زه پرې کار وکړم. هغه دغه
لیکنه په غور سره ولوستله او ماته یې وویل. ته همدا سې فکر
کوي؟ ما وویل هو. بیایې وویل. سمه ده. لیکن دا پلان د کار نه
بلکه اصل کار دي. ته ضرورت نه لرې ددی څخه اضافه څه
ولیکي. نورې لیکنې به زما په مشوره کوو. ما هم ورسره قبوله
کړه. پدې ډول هغه زما تیزس ومنه. په او په دې ډول فلسفي زما
لپاره د دوهم مسلک حیثیت پیدا کړ او په واقعیت کې رښتیا
هم نن دغه کوچنۍ جملې زور فلسفي نظام لږ زولې او زه او ټول
بشریت یې یې هم د یوه عظیم رسالت په مقابل کې درولې ده. په
اخیر کې یې راته وویل ته د تخنیک داکتر یې ستا د فلسفې
سره څه غرض؟ دغه کیسه اصلاً ډیره اوږده وه چې ما په لنډ
ډول وړاندې کړه. خو ضروري ځکه وه دغه موضوع د پاملرنې وړ
ده او د ټولو پوهانو او عالمانو جدي توجه ورته را اړول غواړم.

د دغه خسته کن داستان څخه یو ځل بیا په ډیر معذرت سره،
چې ستاسې با ارزشه وخت به پرې ضایع کیږي، خو وروسته به
پرته له شکه ستاسې هره توجه او زیارد نورو لپاره ستر ارزش
پیدا کوي.

د فلسفې اساسي مسایل

دمخه په فلسفي بحثونو کې مونږ په منطقي قانونمند او ثبوتي ډول وښودل، د فلسفې اساسي مسأله چې د مادې او شعور د مناسبت په بنياد رامنځته شوې وه او په فلسفه کې د مختلفو عقیدو او نظرياتو ډلگيو، سيستمونو او مکتبونو د ظهور او مخالفت سبب گرځيدلې وو، کوم اساس نلري او د واقعيتونو څخه ليرې بريښي. د فلسفې اساسي مسأله د شعور او مادې د يو پر بل باندې د تقدم له مخې رامنځته شوې ده. هغه څوک چې ماده پر شعور مقدم گڼي هغوی ته ماتريالستان وايي او هغه کسان چې شعور مقدم بولي ايد يا لستان گڼل کيږي. ايد يا لستان پخپلو منځونو کې په ذهني لکه کانت، فيختي، اوینا ريووس او نورو او عيني لکه افلاطون، هگل او نورو ويشل کيږي. ماتريالستان هم پخپلو منځونو کې په ولگار لکه فوگت، متافيزيستان لکه فيبر باخ چې د دیا لکتیک څخه منکروو او د دیا لکتیکي ماترياليزم پلويان لکه هبراقليطوس، مارکس، انگلس، لينن او نورو ويشل شويدي. څرنگه چې د شعور او مادې ترمنځ ذاتي بنيادي توپير وجود نلري او دواړه خواوې د يوشان قوانينو تابع دي، اصلاً په دغه بنياد د فلسفې اساسي مسألې مطرح کول او يا د فلسفې عقايدو، نظرياتو او تيوريو ويشل بي بنياده او بي دليله کار معلوميري.

ددې کار لپاره نه څوک قانونمند مقنع منطق، نه قانونمند دليل او نه قانونمند افاده وړاندې کولې شي. په همدې دليل هغوی يو هم په خپلو عقايدو او نظرياتو نه معتقد، نه باوري او نه ولاړ پاتې کيدلې شول. دوی ښه پوهيدل چې د خپلو نظرياتو لپاره مقنع دلايل نلري او اگاهانه او غيراگاهانه يې خپلې عقيدوي قبلې بدلولې او انحرافي تيوريگانې يې رامنځته کولې.

د عینیت فلسفه پدې عقیده ده چې ماده او شعور ذاتي توپير نلري او دا مسأله د «ذهنیت نسبی عینیت او هر مشخص ذهنیت عيني واقعیت» په لنډه جمله کې په پوره دقت سره افاده شوې ده. دا ددې معنا لري چې دغه دواړه ورشوگانې دواحدې قانونمندی تابع دي. او کله چې د شعور او مادې ترمنځ ذاتي فرق موجود نه اوسي، د فلسفې اساسي مسأله د شعور او مادې په بې بنياده طرحه مطرح کول هم کوم اساس او منطق نلري. پوښتنه دا پيدا کيږي. کله چې د شعور او مادې ذاتي توپير موجود نه وي، کله چې دغه دواړه محيطونه دواحدې قانونمندی تابع وي، ايا ممکنه ده دواحد واقعیت په بنا مختلفې تيوريگانې رامنځته شي؟ نه! په دې صورت کې د بې بنياده مختلفو فلسفي تيوريگانو او عقايدو مجموع الجزائر تشکيلېدل هم ناممکن بريښي.

شاید له ما سره دا خبره څوک ونه مني او پوښتنه وکړي چې ولې شعور او ماده ذاتي توپير نلري؟ مونږ او تاسې د فزيک، کيميا، بيولوژي او نورو طبيعي قوانينو څخه د ښوونځي او فاکولتې له دورو څخه څه ناڅه خبر يو. که زه د همدغه قوانينو له مخې په شعوري مسايلو او قضايو و بحث وکړم او ستاسې د قناعت وړ هم و اوسې. اميد دې، په دغه صورت کې پورتنۍ

طرحه هم راسره ومنی .

۱- شعور او عقل پخپل ذات کې یوه پروسه ده چې ظهور، تکامل او انحطاط مني. پروسه په عالم الاسباب کې دخدایې قوانینو له مخې، چې مونږ او تاسې ورته طبیعي قوانین وایو، د زمان او مکان تابع ده یعنې زموږ او ستاسې شعور زموږ د پیدایش څخه زموږ په وجود کې چې مکان دې او د هغه وخت څخه چې لاد مور په نس کې یو د مرگ ترورځي پورې چې زمان دې زموږ شعور ایجاد، تکامل او انحطاط مومي. زمان او مکان د طبیعي قوانینو له مخې شکل د موجودیت د مادي گڼل کېږي. نو دادې ومو لیدل چې د شعور او مادي په قوانینو کې رښتیا هم فرق وجود نلري. دا مفاهیم او قوانین د هراقلیطوس د «صیوریت»، د کانت د «شیء فی نفسه» دهگل د «ایډیا لیستی دیا لکتیک» او د مارکس د «دیا لکتیک او تاریخی ماتریا لیزم» د قوانینو څخه هم څه توپیر نلري. خودوی، ټول مختلف فلسفي او عقیدوي نظریات لري، یو ذهني، بل عیني ایډیا لیست، بل ماتریالیست او هریو د مختلفو تیوریو طراحان دی، یعنې داچې د دوئی دغه تیو ریگانی او فلسفي په علمي او قانونمند بنیاد ندي ولاړي یا داچې په دغه تیوریگانو کې اصلاً علمي قانونمندی وجود نلري. اوس پخپله قضاوت کولې شی چې ایا دغه ډول لیکنو ته رښتیني علمي قانونمندی او یا په مجموع کې تیوري ویلي شو؟ زه وایم چې هو! اصلاً هلته قانونمندی موجوده ده او داهمغه ذهنیت د عینیت او مادیت په معنی ده. د مثال په ډول که چیرې دغه قانونمندی موجوده نه وي، هگل چې پخپله عیني ایډیا لست وو، څه ډول به د دیا لکتیک د قوانینو مخترع

جوړ شوي وي. خبره یواځې په دې کې ده چې دغه قانونمندی د عیني واقعیت په توگه زموږ په ذهن کې وجود لري او زموږ شعور ترې د شعور او لا شعور د دیا لکتیک د عینیت له لارې دلارې متاثر او متحسس دي. د هغې قانونمندی پایلې په لا شعوري توگه د عیني پوهانو د ذهن څخه تراوش کوي خو دوی د دغه قانونمندی په دلیل او علت نپوهیږي او په نتیجه کې دغه ډول مشت نمونه خروار ماهیوی مختلف نظریات او تیوري گانې په یوه ماهیوی او سوبستانسیو نل واحد بنیاد باندي رامنځته کیږي. خو په حقیقت کې څرنگه چې دغه پوهان په واقعیت کې د قانونمندی څخه په عدم اکاهي کې دغه تیوریگانې رامنځته کوي، معمولاً دقیقې نه وي او تخیلي تحریفې بڼې لري.

۲- د ذهنیت، شعور او عقل د عطا لست مسأله ده. پرته له ټاکلي وخت څخه هیڅوک نه کومه پدیده درک کولې او نه دهغې په مورد کوم حکم صادرولې شي. پدې ترڅ کې حد اقل نیمې ثانیې وخت ته ضرورت لیدل کیږي. یعنې داچې شعور عطا لست لري او عطا لست هم شکل د موجودیت دمادي دي. او دا پدیده د طبیعت په ټولو خلقتونو کې په عین شکل ده. نو دغه فاکتور هم د شعور په مادیت دلالت کوي.

۳- د زمانې او مکانې قیدیت مسأله ده چې شعور زمانې او مکانې قیدیت لري. دا پدې معنا چې شعور پرته له زمان او مکانه نه موجودیدلې شی او نه ظهور کولې شی. اولکه چې په لومړۍ ماده کې ورته اشاره وشوه زمان او مکان هم شکل د موجودیت دمادي دي او هر هغه خلقت چې زمانې او مکانې قیدیت ولري د خدای او طبیعي قوانینو له مخې مادي بنیاد

لري.

۴ — د مادي موجودیت د قانونمندی مسئله ده. دا جهان د خدای د لوی علم له مخې قانونمند پیدا او قانونمندی هم شکل د موجودیت د مادي دې. د خدای ټول خلقتونه قانونمند پیدا، قانونمند پایي، قانونمند انحطاط مومي، له منځه ځي او تغیر او تکامل کوي. نو پدې علت هم شعور مادي پدیده ده.

۵ — پخپله حرکت، چې د شعور د ظهور، تکامل او انحطاط پروسه یوله انواعو د حرکت څخه ده او هم د خدایي خلقتونو او پدیدو د پیدایش، تکامل او په عالم اسباب کې د ټول مادي جهان د بقا مسبب گڼل کېږي او د ذهنیت په مادیت دلالت کوي. دا لوی جهان موجود دی ځکه چې متحرک دې او متحرک دې ځکه چې موجود دې، دا جهان همغومره متنوع، متفاوت او متغیر دې لکه څومره چې حرکتونه متنوع، متفاوت او متغیر دي. دا جهان همغومره ابدی دې لکه څومره چې حرکت ابدی دې. لوی خدای دخپل لوی علم د عامی قانونمندی او مقضی الامر ارا دې له مخې د لوی جهان او حرکت متقابل ابدیت او موجودیت یو تر بله سره ابدی علت او معلول او همداسې قائم با الذات او خلل نا پذیر گړځولې او یواځې دقضا او قدر د خدایي قانون له مخې پکې تغیر او تصرف ممکن گڼل کیدلې شي.

پدی ډول لوی خدای دخپل لوی علم له مخې دا جهان مادي پیدا کړې او د انساني مقدراتو په تناسب یې ورته مسخر، قابل د شناخت او قابل د استفادې گړځولې دې. فلسفه یواځې دانسان د مقدراتو او شعور په کچه د معرفت علم ته ویل کېږي. فلسفه د همیش لپاره نسبي معرفت او نسبي علم دې، ځکه دا

جهان لوی دې او په همزمان او هم مکان تحول، تکامل، دینامیزم او ستاتیزم کې قرار لري.

دا ټول هغه څه دي چې خدای دقضا او قدر د قانون له مخې خپل عالم، خلف او مقدر انسان داو سني او راتلونکې علمي او تخنیکي امکاناتو په کچه دهغې په معرفت مأمور او مکلف گړځولې دې. په نتیجه کې ویلې شو: د شعور او مادي تر منځ ذاتي توپیر وجود نلري؛ ماده موجوده ده ځکه چې متحرکه ده او متحرکه ده ځکه چې موجوده ده؛ مطلقه بې شعوره او مطلقه باشعوره ماده وجود نلري؛ دقضا او قدر قانون حکم کوي چې مطلق مجبور او مطلق مختار هم وجود نلري؛ قانونمندی د ټولو خلقتونو او پدیدو لپاره عامه ده او هیڅ ډول غیر قانونمندی پدیده او خلقت وجود نشي لرلې؛ خدای لوی ذات دې او انسان په عالم الاسباب کې د همیش لپاره د خدای د پیژندنې او توصیف څخه عاجز دې؛ ... خدای واحد، لا شریک او د بې شمیره او بې ساري خلقتونو خالق ذات دې. په خدای دخدای د بې ساري خلقتونو له مخې ایمان لرل پکار دي. دین د هر څه څخه دمخه فردي او اجتماعي ضرورت دې او که څوک د دین د بطلان په خاطر د دین څخه د ځینې کړیو د سو استفاده د لیل راوړي نو د دولت، حکومت، اداري، قانون، حقوق، صلاحیت، قدرت، مطبوعات او نورو څخه هم همیش سو استفاده دې شویدي. خدای واحد دې، جهان یې واحد دې او علم یې واحد دې. د بې شمیره فلسفي مجموع الجزیرو وجود مفهوم او منطق نلري. پدې توگه د ما بعد الطبیعت، ما قبل الطبیعت، ما فوق الطبیعت، ماتحت الطبیعت او متا فزیک فلسفو وجود هم د واقعیت څخه لیري بریښي. هر چا چې ورسره کار لرلې کوچ

یې ترې نډې حاصل کړې پرته له دې چې دخپلې ناپوهۍ لپاره یې دلیل پرېښي او سي.

په ټولو فلسفي بحثونو او قضایاوو کې په پورتنیو قانونمندیو سترگی پټې شوي، هېڅ په نظر کې نډې نیول شوي، په غلطه د فلسفې اساسي مسأله مطرح شوې او په همدې علت، ډیر پوهان چې اصلاً دخپل وخت او زمان اگاه ترین انسانان وو او لکه څرنگه چې ورته پورته اشاره وشوه، هغوی اکثر مسأله درست درک کړې وو او په دغه مسأله کې یې خپل نظریات هم وړاندې کړي وو. خو څرنگه چې په شعوري لحاظ یې د هغې په باره کې علمي منطقي دلیل نه شو وړاندې کولې یا به دخپل واقعي نظره وگرځیده او یا به یې په واهي شکل په غیر علمي غیر منطقي انحرافي تیوریو او سفسطو پیل وکړ. زه غواړم پدې باره کې څو محدود مثالونه راوړم او هغه هم د ماتیریا لیزم د پلویانو چې په نورڅه باور نلري.

«...معنویت پرته له مادیت څخه بل څه نډې، یواځې دانسان په مغز کې یې ځای نیولې او تغیر یې پکې موندلې دې» د (کارل مارکس او فریدریش انگلس کلیات، روسی چاپ، جلد ۲۳، صفحه ۲۱) او یا

«مفکوره په مادي قوه بدلېږي، کله چې اولسونه د تاثیر لاندې راولي».

«بي له شکه دمادي او شعور مطلق تقابل یواځې په ډیره محدوده ساحه کې موجود دې، په اوسنۍ قضیه کې په خاصه توگه دمعرفت په مسأله کې چې شعور مقدم دې که ماده؟ ددې ساحې څخه وتلې ددغه تقابل نسبییت د شک وړ نډې». یابل ځای لیکي «چې په دغه تقابل کې ډیره مبالغه او ډیر زیاتوالي

باید ونشي او متافزیکي نه وي» او یا «هم شعور هم ماده یو واقعیت دې یا په بل عبارت حقیقتاً وجود لري» خوبل ځای لیکي

«لیکن شعور مادي گڼل معني دا چې د ماتیریا لیزم او ایډیا لیزم د شریکولو په لور غلط قدم اخستل» (د لینن کلیات، ۱۸ جلد، ۲۵۱، ۲۵۷ او ۲۵۹ صفحي).

«شعور مادي دې، ځکه چې دمادي محصول او زیږنده ده او همداسې دهغه مادي څخه ژور فرق لري چې محصول یې دې» (اي.س. نورسکي، دیالکتیکي اضداد او دشعور منطق، مسکو ۱۹۶۹، ۳۳ او ۳۴ صفحي).

پدې ډول مونږ وینو چې سرسختترین او اگاهترین ماتیریا لیستان د فلسفې په اساسي مسأله کې څومره ناپایداره دي او نپوهیږم چې په شعوري او که لا شعوري ډول خپلې جبهې د ایډیا لیزم او ماتیریا لیزم په سنگرونو کې په څومره وار خطایې سره بدلوي او داستقرار موضع نشي موندلي.

حقیقت دا دې چې ماتیریا لیستان په شعوري او ټولنیزو مسایلو کې ایډیا لست پاتې وو او ایډیا لیستانو دخپلو ذهني عینیتونو په بناء ماتیریا لیستي فورمولبندي او افادي وړاندې کړيدي. د مثال په ډول کارل مارکس ماتیریا لیزم په تاریخي او دیالکتیکي باندې ویشي، حال دا چې په تاریخ کې دیالکتیک او په دیالکتیک کې تاریخ وجود لري او دواړه د قانونمندی په حیث دمادیت مستلزم گڼل کیږي. او هگل ماتیریا لیستي دیالکتیکي قوانین فورمولبندي، حال دا چې فکری کاوه دمطلقې ایده یا جهاني روح دکامل د طبقه بندی مراحل یې فورمولبندي کړيدي.

دې لکه څومره چې حرکتونه متنوع، متفاوت، رنگارنگ او متغیر دي. دا جهان همغوره ابدی دې لکه څوره چې حرکت ابدی دې. لوی خدای دخپل لوی علم دعامې قانونمندی له مخې دلوی جهان او حرکت متقابل ابدیت او موجودیت یو تریله سره لازمی ابدی علت او معلول، قائم بالذات او خلل ناپذیر گړځولې او یواځې دقضاء او قدرت عام قانون دجبر او اختیار له مخې په هغې کې تغیر او تصرف ممکن گڼل کیدې شي.»

- «... او داسې نور

مونږ کوشش کوو ځینې فلسفي اساسي مسایل په لاندې ډول فورمولبندي کړو :

- « ذهنیت نسبي عینیت او هر مشخص ذهنیت عیني واقعیت دي»؛

- « قانونمندی شکل د موجودیت د مادي دي » ؛

- « ماده یواځې په قانونمند حالت کې وجود لري او یواځې په قانونمنده بڼه سره تغیر او تکامل کولې شي. یعنی قانونمندی شکل د موجودیت د مادي دي »

- « ماده متحرکه ده ځکه چې موجوده ده او موجوده ده ځکه چې متحرکه ده. ماده پرته له حرکتو وجود نلري. حرکت شکل د موجودیت د مادي دي »؛

- « مطلقه بی شعوره او مطلقه با شعوره ماده وجود نلري»؛

- « مطلق مختار او مطلق مجبور نشته »

- « فلسفه دین او دین فلسفه ده، ځکه چې دواړه یو شان د خدایي خلقتونو د معرفت متضمن دي »؛

- « ماده قانونمنده او هره قانونمندی مادي ده»

- « ځانگړي مستقل علوم په حقیقت کې په مستقل ډول وجود نه لري »

- « غیر مادي ایډیا لیستي فلسفې په عالم الاسباب کې حقیقت نه لري » ؛

- « حرکت په عالم الاسباب کې د خدای دلوی علم دعامې قانونمندی او دهغې دټولو خصوصي حالتونو په پروسه کې دټولو پدیدو دظهور او متقابلو اړونده مناسباتو د علت او معلول مسبب گڼل کیږي » ؛

- « دا جهان همغوره متنوع، متفاوت، رنگارنگ او متغیر

فلسفي مجموع الجزاير

د فلسفي داساسي مسئلې په موضوع کې مونږ دا خبره ومنله چې فلسفي مجموع الجزاير د فلسفي داساسي مسئلې د بې بنیاده طرحې په نتیجه کې رامنځته شويدي. په هرچوړنښت، هر ترکیب او هره عملي ساحه او مورد کې د خامو او نارسه موادو استعمال کولې شي په نسبي فیصدي کچه مطلوب هدف او چاره سرته ورسوي او د موجوده عملي تجاربو له مخي کوم جبران ناپزیره مشکل رامنځته نه کړي، لکن په تیوریکي مسایلو کې ډیري کوچنۍ غلطۍ او اشتباهات کیدلې شي په جبران ناپذیره غلطۍ، سهوي او گناه بدل شي، نوځکه په نظري مسایلو او تیوریکي فورمولبنديو کې د خامو، نارسه، تخمیني او تقریبي کمیتونو او کیفیتونو استعمال په هېڅ صورت جواز نلري او کیدلې شي پخپله هدف د هدف په ضد بدل او جهت د عمل ۱۸۰ درجې تغیر پیدا کړي. بنیاد د بنیاد په حیث باید هېڅکله بې بنیاده نه او سي. پخپله بنیاد په حقیقت کې باید ذاتاً او ماهیتاً د هرې پدیدې د اصلیت، کمیت او کیفیت د تعیین او ټاکنې معیار، محک او مقید اوسي. په انفرادي طرحو، قضایاوو او مسایلو کې پاک نه لري چې هر څوک په مشخصه پېښه کې څه ډول تصمیم نیسي، د خپلو ځانگړو شرایطو مطابق په څه ډول کمیت او کیفیت اکتفاء او

قناعت کوي. په دې صورت کې تصمیم او چانس مقید نه گنبل کیږي او نه دغه ډول پېښې قانونمنده بڼه لرلې شي. خو په هغه صورت کې چې ددې لوی جهان د تکوین؛ د ټولو پدیدو او خلقتونو د تشکل؛ د همزمان او هم مکان ستاتیزم او دینامیزم؛ لحظوي قانونمند بدلون او ابدی پایښت، استقرار او تکامل؛ په قدیم کې د ابد لپاره د قانونمند نظام تخم کرل او تر هغه ابده پورې چې هېڅکله ورته ابد نه رسیږي د هغې پالل او تعقیبول او د پته ورته د بې شمېره کلي او جزئي، خاص او عام نظامونو، د واحد عام قانون له مخې قانونمنده محاسبه، افاده، فورمولبندي، شک نه شته چې همدغسې یوه وسیع القاعده بنیاد ته چې د ټولو پدیدو زړې او ریښه په کې څښه او دهرې قانونمندي سر اغاز او منبع اوسي، ضرورت لیدل کیږي. دغه ډول یو بنیاد باید جهان نمایندې ته ورت قد و قامت ولري چې هره پدیده او خلقت په کې د خپلې بودې او تنستې په تناسب د خپل پیداښت، پایښت، بدلون او تکامل ننداره وکولې شي. په غیر صورت کې هر بې بنیاده بنیاد ددغه ډول عظیمو نظامونو د برداشت او تحمل له حوصیلې نه شي لرلې او نه یې د افادې او قانونمندي تیوریکي ارزونې له عهدې څخه وتلې شي. کله چې ځانگړي نظامونه او پدیدې پخپل بنیاد د تکیه او ډډې لگولو امکان او دخپلو ارزوگانو انعکاس ونه لیدې شي، هېڅ نظام پایداره نه شي پاتې کیدلې او حتماً سلیقوي تمایلات د مختلفو ټولنیزو تنگنظرانه امراضو له لارې ظهور کوي او کورکورانه تعصبات په انحرافي ډول د قانونمندو تیوریو او منطق ځای نیسي او واحد جهان او واحد علمي قانونمندي معرض د فردي ذهنیگریو او هوس واقع کیږي. بشري ټولنه د

خپل پیدا ایښت له ابتدا څخه تر نن ورځې پورې د دغه مبتدلي غمجنې مستندې ډرامې عملي لوڅاږې، نندار چې او زیان گالونکې دي، کومه یوه چې د مادې او شعور د ناسم تضاد دې بنیاده بنیاد په غولي پرون پیل شوې ده.

فلسفي مجموع الجزایرا او نظري او عقیدوي تمایلات د همدغه ټولنیزو خامو او نارسه مناسباتو او ذهني نیمگرو قیوداتو او انحرافاتو څخه سرچینه اخلې او پایلې یې باید همدغسې غیر متجانسې، متضادې او نه پخلاکیدونکې دښمنانه سلیقوي تمایلات نظریات او عقاید اوسې. مونږ په وار وار خپله عقیده او نظر د احسن تکرار او په دې باره کې د کافي وضاحتونو په منظور وړاندې کړي، ترڅو د علمي مسایلو سره علمي کره وړه رواج پیدا کړي او انساني ټولنیز شعور چې د تیرو بې بنیاده انحرافي تخلي تیوریو د خاملیتې او سر تر پایه مجهولاتو او مهملاتو د انجر مشورې څخه د یواځیني علمي صراحتونو او وضاحتونو حقیقي مستقیمی لارې ته پریستل شي، شک نه شته، چې نه یواځې بې شمیره او په ټیپوړوند تیوریکي ازدحام او ټیلماتیل له هر چا څخه د حقیقت لار ورکه کړي، بلکه په همدغه بنیاد د بې شمیره مجازي خدایانو، ادیانو، مذاهبو او نورد قدرت ډول ډول مرکزونو ایجاد، چې هریو د تقدس او زورواکۍ له مخې یو بل ته نه تسلیمیدونکي قدر تونه لري، لاهم دغه وضعه کړکیچنه کړي او دحل لار میندل یې ناممکنه گرځولې دي. مونږ څخه کوو تر هرڅه دمخه د دغه غمجنې معما حل او پوهاوي د هر چا لپاره اسان شي او حتا ډیر کثرت په متودولوژیکي او نورو غوره ارزشونو سترگې پټې کړو. تاریخ ددې گواه دي چې د خدای

رسولانو او د حق او عدالت دلاري مبارزینو، عالمانو، پوهانو او فیلسوفانو څومره ستونزي پدي لار کې گاللي او په دې کې یې سترې مالي او ځاني قربانۍ ورکوي، خو بیا هم لا تر اوسه پورې دغه هري یوي قضي او مسلي د بشر په مقابل کې د هر ډول تعرض څخه مصئون موقف ساتلې او غیر قابل عبور او نه فتحه کیدونکې سرحد او پوله گنبل کيږي. بشریت نن هغه دوه لاري ته رسیدلې چې باید یوه له دغه دوو لارو څخه انتخاب کړي:

— په پټو سترگو موجوده وضعې ته دوام ورکول. پدي ډول علم او فلسفي هم نه دي کړي شوي په داسي مقیدو شرایطو کې ازادانه او واقعینانه څیړنې وکړي، لازم حقایق تر لاسه او د خپلي عقیدي اظهار وکولي شي. علم او فلسفه نن هم په ترگمۍ کې پاتي او هر څوک په دغه ترگمۍ کې بیلي بیلي لاري تعقیبوي او یو تر بله بي خبره پاتي دي. ځیني ماتریالیستان ماده مجرد مفهوم گڼي او د «مُثل» د مثالونو له مخې ئې څېري، څوک ئې ساده میخانیکي تکرار او په یو حال پیدا او په هماغه حال فناء او یواځي متافزیکي استمرار بولي، هغوی چې مادي دیالکتیک ته قایل دي، هم د مادي ټولو حالتونو او کیفیتونو څخه منکر او بي خبره، د ټولنیزو او شعوري پدیدو په باره کې ایدیالیستي مفکوره لري او طبعاً څیړنو قانونمند تسلسل تري شلیږي او د گمراهۍ لار نیسي. ایدیالیستان په مجموع کې څرنگه چې ایدیالیستي نظریات او عقاید لري، په غیر قانونمند تخیلي او تصوري فورمولبنديو باور کوي، نو ځکه ئې نظریات او تیورئ قانونمند منطقي تسلسل او بنیاد نه لري همدا سبب دي چې دوئ ټول په خپلو عقایدو، نظریو،

فورمولبنديو او تيوريو پوره باوري او معتقد نه دي. نه تري په جرئت او قاطعیت سره دفاع کولي شي، نه ورته مقنع ثبوتي دلايل لري او نه ئی دانکار او تردید په خاطر کوم نظر او ثبوت وړاندي کولي شي. دوی هميشه د متضادو او ضدو نقيض، بي بنياده، تخيل او تصور له مخي تل شکمن، متردد، ناقرار او بي باوره او خود اگاه او نا خود اگاه خپلي عقيدوي نظرياتي قبلي بدلوي، اشتباه په اشتباه او گناه په گناه تلافی کول غواړي او تر شاهه د انحرافي او کاذبو تيوريو سلسلي او سفسطي پريږدي.

په نتیجه کي فلسفي خپل اصلیت او رسالت دلاسه ورکړي، په هر ډول سلیقوي، مسلکي، او عقیدوي تورو نو توره، چا دکلام، چا د منطق، چا د ماتماتیک، فزیک او نورو په نورو اصالتونو پوري تړلي. حال داچي اکثر له دغه علومو څخه پخپله د ذاتي علمي قانونمندی څخه برخورداره ندي او یواځي تري د فلسفي علمي قانونمندی د افادي د وسیلي په توگه کار اخستل کیدی شي او بس. د ماتریالیستانو او ادیالیستانو په دغه ډول ناسم کړو وړو سره فلسفي خپل علمي ماهیت او اهمیت بایلو د او په یوه نابکاره وسیله بدله شوه. څوک ئی خاص علم بولي خو نه پوهیږي چي خاص یعنی څه؟ څوک ورته د علومو علم واي یعنی هغه څه چي نورو علومو هضم او فورمولبندي کړي فلسفه پري دوباره شخوند وهي او یا داچي فلسفه مری بنامار په توره وهي. ځیني کسان اصلاً د فلسفي علمیت ته قائل ندي ځکه چي که علم ورته ووا ئی دلیل ورته نلري. څوک فلسفه دوني د تنی او نور علوم دوني د څانگو سره تشبیه کوي، دا هم سمه نده ځکه چي دا جهان واحد دي او

جدا گانه ورشو گاني چي جدا گانه قوانین پکي جاري وي وجود نلري. څوک ئی متودولوژیک علم گڼي او دا هم سمه نده ځکه چي ډیر متودولوژیک علوم شته چي هیڅکله ئی مونږ فلسفه نه شو بللي. او داسي نور... په نتیجه کي فلسفه زر سريزه او زر پښیزه بلا او معما جوړه شوي چي نه څوک ورنژدي کیدی شي او نه چاته د دغه معما د حل چل ور ځي. په همدي علت، دکومي ور ځي څخه چي لومړنی فلسفي فورمولبندي رامنځته شوي، تر نن ور ځي پوري د فلسفي نظرياتو په ماهیت کي هیڅ ډول بنيادي تغير ندي راغلي او هر څه د پخوا په څیر زړه په زړه پاتي دي. ۲۵۰۰ کاله پخوا هر قلیطوس د دیالکتیک په واقعي مفهوم په عالم الاسباب «مادي جهان» کي تغير او تکامل ته قایل وو. خو ایما نویل کانت د هر قلیطوس څخه ۲۳۰۰ کاله وروسته د «شیئ فی نفسه» په تيوري کي دغه تغير او تحول تردي اندازي بنيادي او قهرائي وگانه چي مادي خپل ټول ماهیت او شکل پکي دلاسه ورکړ او کانت یواځي «د احساساتو د کمپلکس» د زیارت مجاور وگرځیده. حال داچي، ماده یواځي د خپل شکل او ماهیت په یو تر بله لازم ملزوم موجودیت سره قابل د احساس ده، مکان او بعد شکل د موجودیت د مادي دي او د کانت په اصطلاح «کمپلکس د احساساتو» هم یواځي د مادي په څو بعدی او څو اړخیز موجودیت سره منځته راتلاي شي. د شکل او صورت مفهوم هم دغه پوهان په غلطه د مادي واحد په خارجي صورت چي هميشه تغير پذیره دي، اطلاقوي. خو به حقیقت کي د صورت څخه مقصد د مادي واحد داخلي مالیکولي، حجروي او بلکه ذروي جوړښت دي چي تغير نه مني او د هر عنصر خصوصیات

او خواص تعیینوي او ددي لوي جهان د بناء د جوړښت خښتې گڼل کيږي. کانت د فزيکدان او استره نوم په حيث ټول فزيکي-میکانيکي قوانين، قانون د تحفظ د انرژي، قانون د بقا د مادي ناپدیده انگیرلي، پدي لوي لایتناهي مادي جهان تي هم سترگي ندي ډکي شوي او دخپل ذهن د عطالت د تاثیر او تاثیر لاندې هم ندي راغلي او دخپلو مادي علمي ذخيرو سره سره د افلاطون د «مثل» د عقیدې د تاثیر لاندې يواځې ذهني ایديالیست پاتي شويدي. که نه خو د هغه په آند هغه د «شي في نفسه» د مقولي له مخې خورا ژور «صيروريت» او ديالکتیک ته قایل وؤ. هغه کولي شول دخپل عصر د علمي-فلسفي انکشافاتو او دهغه د شخصي علمي سويي په بنياد پخواني بي بنیاده فلسفي تقسيم بندئ له منځه يوسي، فلسفي مجموع الجزائر ته د پای ټکي کښيږدي، او واحده فلسفه په واحد علمي بنسټ باندې ودروي. او کله چي دغه کار سرته ندي رسيدلي، څرنگه چي ما دمخه اشاره ورته کړي، دغه ټول لوي فيلسوفان د پخوانيو ابتداي فلسفي نظرياتو محکوم پاتي شوي او حتي ديوي کوچني ناقانونه پولي په له منځه وړلو ندي بريالي شوي.

زه پدي عقیده يم چي هگل په موجوده فلسفي او منطقي نظام کي محوري او مرکزي موقف لري. که مونږ وکولي شو دهگل د منطقي استدلال او فلسفي فورمول بنديو په بنا منطقي قضایا او فلسفي قانونمندئ وڅيرو او د هغوي مثبت او منفي اړخونو ته د تاييد او تنقيد گوته ونيسو، پرته له شکه به مونږ نه يواځې د عينيت د فلسفي او مختلفو پخوانيو فلسفي نظامونو تر منځ اساسي مشکل حل کړي او سي بلکه فلسفي علم او فلسفي نظام به د تل لپاره پخپل حقيقي بنياد ودريري او خپله

حقيقي موضوع او علمي ماهيت به پيدا کړي. گيورگ ويلهلم. فريدرينس ملقب په هگل د اتلسمي م پيړۍ په ديرشو اخري او دنولسمي م پيړۍ په يوديرشو لومړيو او جمله يوشپيته کلونو کي داروپا په زړه المان کي ژوند کړي او دخپل عصر وتلي، پر تحرکه او پر ثمره فيلسوف پاتي شويدي. هگل دلوي عقيدې، لوي منطق او لوي فلسفي خښتن وو. او همدا دهغه لويه نقيصه گڼل کيدلي شي. هگل په خپل لوي منطق او لوي پوهي سره په يوه قضيه کي ذهني روح، عيني روح او مطلق روح په اصطلاح يوشان په اثبات رسوي او په هغي کي پرته دهیخ ډول توپيره يوشان ديالکتیک ته قائليري او دي خبري ته نه متوجه کيږي چي ديالکتیک خو د مطلقيت ماتوونکي او ټول مادي خلقتونه او پيديدې په ابدي تحول او تکامل کي ويني او يا څه ډول ذهنيت، عينيت او مطلقيت په يوه پديده «روح» کي تحقق او د عمل بڼه پيدا کولي شي؟ پوهان هغه عيني ایديالیست بولي خو زما په نظر هغه ذهني-عيني ایديالیست او ديالکتیکي ماتريالیست گڼل کيدلي شي يا په بل عبارت په يوله دغو هم باوري نه وو. ځکه په مختلفو مخالف اړخونو يوشان باور لرل په ټولو باندې دنه باور په معنا دي. هگل تر اخره پدي نه وو پوهيدلي چي دده لويه او غير محاط پوهه پخپله دده دلوي فلسفي دپاره لويه بلاگرځيدلي ده. دهگل بله ستره اشتباه داوه، سره ددي چي ده عملاً هراړخيز وسعت د نظر درلود، خو ذهنأ هغه د عيني ایديالیست په حيث د ماتريا ليزم په مقابل کي دنمنا نه تنگ نظري درلودله او پدي ډول دهغه بزرگمنشانه لويي پوهي او ناخود اگاه گمراهۍ حق او ناحق په اصطلاح هغه ته علمي تيوري کي لاري هوارولي

او ددې په عوض چي دخپلي لوي عيني ديالکتیکی فلسفي بنياد کښيږدي، دپخوانيو ناقصو فلسفي نظرياتو په چنگکونو کي له هري خوا زوروند پاتي شو او خپله ناقصه فلسفه ئي په ميراث پريښوده.

هگل په ابتدا کي دشلينگ دنظرياتو پيروي کوله. دشلينگ نظر د مطلق او حقيقت په باره کي دهگل دپاره دمنلو وړنه وو. هگل دخپل منطق له مخي دا نه شوه منلي چي مطلق دي هيڅ ډول تغير ونشي منلي. يعني هگل عملاً ديالکتیک ته قايل وو خودا سوال هغه ته پيدا نه شو چي د مطلق اصلي مفهوم خير په څه کي دي او دڅه شي له مخي په مطلقيت اطلاق کيدلي شي؟ هگل دشلينگ په خير دا هم نشوه منلي چي گوندي ذهن او عين يو ډول ديالکتیکی سيرلري (حال داچي دمخه مونږ دي خبري ته اشاره وکړه چي هگل ذهني روح، عيني روح او مطلق روح ته يو ډول ارزش او په هغي کي عيني ديالکتیک ته قايل وو) او پدي عقیده وو چي ذهن پر عين باندي غالب دي ليکن بيا هم دذهن قاطع رجحان ته قايل نشو او مطلق (چي هگل ئي معمولاً دخپل خدای او خارق العاده ذات او ځيني وخت دتولنيز شعور په حيث پيژني) ذو وجهين وباله يعني هغه ئي هم ذهني او هم عيني وگانه (يو اځي په دغه څو جملو کي مونږ وينو چي هگل څومره ناپايداره بريښي او خپلي جهي او عقيدې ته څه ډول تغير ورکوي. دعينيت فلسفه پدي باورده چي په عالم الاسباب کي مطلق وجود نلري. هر خلقت او هره پديده نسبي خصلت لري او هگل هم په همدي خاطر دشلينگ مطلق دتوپک له خولي څخه وتلي مرمی او يا هغه شپي سره تشبيه کوي چي په هغي کي ټولي

غواگاني توري معلومېږي. او بيا ليکي: «مقصود او از مثال اول اين است مطلقې راکه فهم ما نتواند با طي کردن مراحل نظري معقول دريابد نبايد مفهوم فلسفي دانست، ومنظور او از انتقاد دوم اين است که تفاوتها را نمیتوان با توسل به مطلق منکر شد (يعني همزمان هم مطلقيت ته قايل دي او هم تحول ته او دادواړه پديدي ممکنه نه ده همزمان وجود ولري) بلکه بايد انها را توضیح دادو جاي انها را در مطلق معين کرد به بيان ديگر مفهوم مطلق بايد قابل تشریح عقلي و نمايشگر تفاوتها باشد». (فلسفه شرق و غرب، جلد دوم، صفحه ۲۶۷) کله چي دهگل څخه پوښتنه کيږي چي څه ډول دومره مختلف او متناقض مسايل په يوه مفهوم کي ځايدلي شي؟ هگل ځواب ورکوي چي: «چگونگي را بايد در روش ديالکتیک جست». پوښتنه دا پيدا کيږي. کله چي په يوه پديده کي تفاوتونه وجود ولري، کله چي د عقل د مراحلو پواسطه قابل درک، تشریح او معرض دديالکتیک اوسي نو مطلقيت به ئي په څه کي وي؟ دا مفکوره چي هگل پري تاکيد کوي اصلاً سرتريايه د ديالکتیک سره په تناقض کي ده. هگل په اصطلاح دخپلي عقيدې، منطق او فلسفي په قوت نا متجانس افکار او مفاهيم په يوه قالب کي په زور هم ماتي کوي او نتيجه ئي همدغه ماته گوډه فلسفه کيږي. هگل ديالکتیکی روش دا ډول توضیح کوي: «از منظر هگل، فلسفه علم است، يعني که دانشي است نظام دار. حقيقت فقط به صورت دستگاهي منظم قابل درک است و کشف اين دستگاه منظم که همانا نظام عقل محض است (کله چي مونږ د دستگاه څخه بحث کوو، څه ډول عقل محض مورد بحث کيدلي شي، څه ډول دستگاه د عقل محض دنظام

په صفت پیژندلې شو؟ دا اور او اوبه هیڅکله نشي یو ځای کیدلې (کار فلسفه است. فلسفه با روش خاص خود که از روشهای علوم ریاضی و علوم تجربی فرق دارد، (دا ډول خاص روش نه وجود لري او نه ئی ماته څوک بنسودلې شي) این نظام را در می یابد». (تاریخ فلسفه شرق و غرب، جلد دوم، صفحه ۲۶۸). هگل ادامه ورکوي: «روش دیالکتیک که روش خاص فلسفه است، به اعتقاد هگل خود از موضوع فلسفه ناشی می شود. براساسی روش دیالکتیک، همانا حرکت ذاتی مسایل فلسفی است... این روش از خارج در مورد مسایل فلسفی بکار بسته نمی شود، بلکه خود از ذات ان مسایل می تراود». (همانجا). اول خو دیالکتیک روش ندي. ما دمخه لیکلي وو چي: «دیالکتیک دمادي هغه مسمي به نوم دي چي دهغي په ابدي دینامیزم دلالت کوي یعنی مادي وجدی حالت ته ویل کیږي چې دمادي واحد په قانونمند موجودیت دلالت کوي. پخپله فلسفی مسایل او قانونمندی یواځې د افادې، استفادې او محاسبو وسیله گنل کیږي او په دغه مسایلو کې ذاتی دیالکتیکی حرکت وجود نلري او نه د کوم مادي واحد ذاتی توکو د وجدی حالت، کمیت، کیفیت او دیالکتیک انگیزه او علت او معلول جوړیدلې شي». یا په بل عبارت دیالکتیک دمادي ابدي متحول وجدی حالت ته ویل کیږي او د فلسفی مسایلو پوري هیڅ ډول ذاتی اړه نلري. فلسفه، لکه چې دمخه مونږ ویلي، د عامو او مجرد مفاهیمو او قوانینو څخه بحث کوي چې اصلاً خارجي وجود نلري. نه په هغي کې ذاتیت شته او نه حرکت. ذاتیت او حرکت په مادي وجدی دیالکتیکی حالت کې وجود لري او فلسفه د دغه حالت د قانونمندی افادې

فور مولبندي او علم گنل کیږي. هگل فلسفه نظامداره علم بولي او وایي چې حقیقت دیوی منظمې دستگاه په صورت کې قابل د درک، او دغه منظمه دستگاه همغه نظام د عقل محض دي چې د فلسفی پورې اړه لري. خو مونږ عقل او ټولې ذهني پدیدې د پروسی په حیث د مختلفو کیمیاوي، بیولوژیکی، فیزیولوژیکی او داسې نورو پروسی میخانیکیتونو پورې، چې بالذات زمانی، مکانی او یا په کل کې په لنډ ډول ووايو چې مادي قیودات لري او یا په بل عبارت په کل او جز کې د دیالکتیکی وجدی حالت، پیدایښت، پایښت بدلون، تکامل او انحطاط لرونکي دي، په دې صورت کې په کوم دلیل مونږ په عالم الاسباب کې، عقل ته محض او یا مطلق ویلې شو؟ مگر یواځې د هغه ذات لپاره چې د مطلق حقیقت او مطلق ذات نسبت ورته کیدلې شي. د عینیت فلسفه پدي عقیده ده چې په عالم الاسباب کې مطلقه بي شعوره او مطلقه با شعوره خلقت او پدیده وجود نلري. نو نه عقل محض وجود لري، ځکه چې هر عقل مقید او مستلزم د مکان او زمان دي او نه مطلقه باشعوره ماده چیري وجود لري چې د عقل محض او عقل ناب اطلاق پري وشي. سقراط او افلاطون «مثل» د عام مفهوم او کائن کلي په حیث محمل د عقل گڼه او د ارسطو د «اولی فلسفی» اساسي محور هم همدغه مثل جوړه او د معرفت اساسي رکن همدغه همیشه ثابت متافزیکي عام مفاهیم گنل کیدل او جزئی محسوس موجودات دهغوی او ځیني نورو په نزد معرض د کون و فساد او د معرفت د پروسی له منځپانگې څخه پوچ همیشه متغیر احساس بلل کیده او په ذهني خټه کې یې هیڅ ډول قانونمند استقرار او استمرار نشو درلودلې، حال دا چې

ساکنی او متافزیکي ثابتې پدیدې په ذهن کې د انعکاس قابلیت نه لري. نو هگل هم البته دهغوی په تقلید فلسفه د عامو مفاهیمو د منظمې دستګاه په حیث عقل محض ګڼي او درياضي او تجربې علومو څخه یې مافوق نظام بولي. حال دا چې د ټولو قانونمندیو د افادې ډیره اسانه او دقیقه ژبه ریاضي او نور تجربې علوم ګڼل کیږي. زه پدې عقیده یم هر هره مسأله او قضیه چې فورمولبندي شوه، حتماً درياضي په ذریعه قابل د افادې هم ده او فلسفه چې د مادي د وجودي حالت انساني قانونمند علم او وسیله ده نور ریاضي همیشې د فلسفې د افادې ژبه او دواړه جدایې ناپذیره دي. فلسفه با الذاته او فی نفسه دهیڅ ډول کمیت، کیفیت او قانونمندی مینه نده او نه باید دغه تهمت په فلسفي علم پوري وتړل شي. فلسفه د قانونمندی د افادې ژبه ده.

هگل همدا سې لیکي: «روش دیالکتیک از منطق متعارف بدور است (په هغه صورت کې چې خورا لوړ او عالی منطق پخپله د دیالکتیک قانونمندی افادې ته ویل کیږي، هره عامه قانونمندی فلسفي علم دي او هر دیالکتیک د مادي موجود همیشني وجدی حالت ته ویل کیږي چې فلسفه، ماده یواځې او یواځې په همدغه حالت کې مطالعه کولې او څیرلې شي، نو ځکه دغه مثلث د همیش لپاره تړلې پاتي کیږي او په دې ځای کې حق د هگل پلوي نه شي ګڼل کیدلې)، اعلام میدارد که ما بوسیله حکمی منفی می توانیم به مفهوم والا تر برسیم، (څه ډول؟) بنا بر این، چنان که سپینوزا گفت، هرگونه نفی، خود به منزله اثبات است. هنگامی که یک حکم مثبت نفی می شود، البته تناقض پیش می آید. تناقض بر ذهن گران می آید، ازین رو ذهن بار دیگر حکم نفی شده را نفی می کند. و با

نفی نفی اول تناقض را فرو می نشاند (یعنی په نفی باندې هم تناقض منخته راځي او هم رفعه کیږي). نفی دوم نه تنها مارا به حکم مثبت قبلی بر می گرداند بلکه حکم مثبت قبلی را برای ما پرمایه ترمی کند. ډیره عجیبه خبره خود داده چې هگل دیالکتیک د متعارف منطق څخه لیرې ګڼي او دا ځکه چې هگل پخپله دخپل غیر متعارف منطق په زور نا خوداگاه د دیالکتیکي مفاهیمو څخه دخپل قانون د اثبات لپاره لکه همیش په ناروا ګټه اخلي او ددې په عوض چې په خپل منطق دیالکتیکي قانونمندی افاده کړي غواړي دیالکتیکي قانونمندی د منطقي کلام تابع وګرځوي او نوم پري هم د دیالکتیک د «نفی نفی» دوهم قانون کښیږدي او مونږ هم ناخود اگاه دري قرنه په پتوسترگو د دیالکتیکي د قانون په حیث منلې دي. بله د تعجب وړ خبره داده چې ډول ذهني حکم په دیالکتیکي قانونمندی کې تغیر راوړي او دهغي نتایج پرمایه تر ګرځولې شي. د دغه ډول استدلال لپاره هیڅ ډول قانوني دلیل او منطق وجود نلري او حتی د ډیرو معمولي قوانینو له مخې د منلو وړ ندي. لیکن هگل پرته د کوم حکمي دلیل د دغه ناقص استدلال په بنا د دیالکتیک دوهم (نفی نفی) قانون طرحه کړې چې په هره جمله کې ډیرې پوښتنې راولاړیدلې شي. زه د دغه قانون په طرحه همدومره بحث کافي بولم او دغه طرحه د جدی تأمل وړ ګڼم ځکه دغه طرحه د ډیرو معمولو قوانینو سره په تناقض کې ده او د بلې خوا په دغه طرحه کې قانونمند منطقي تسلسل او تداوم وجود نلري او نه منطق پخپله کله هم واجد د کومي قانونمندی ګڼل کیدلې شي! (د موضوع علاقمندان کولې شي د «تاریخ فلسفه شرق و غرب،

جلد دوم، صفحه ۲۶۸، ۲۶۹» ته مراجعه وکړي).

هگل د خبرو په دوام لیکي: «... مراحل سیر دیا لکتیکی مراحل انتزاعی است، (په دیا لکتیک کې انتزاعیت وجود نلري ځکه چې دیا لکتیک مشخص قانونمند مادي و جدي حالت دي) ولی نتیجه آنها وصول به حقیقت انضمامی است (انتزاعی مفاهیم څرنگه چې خارجي وجود نلري، نو په انضمامی حقیقت باندې هم نشي بدلیدلې). هر ترکیبی که در جریان سیر دیا لکتیکی اصل و متقابل بوجود می آید، به نوبه خود، اصلی شمرده می شود که همچنان زاینده نفسی و ترکیب جدید است. ترکیب های مراحل پایین کاملاً انضمامی نیستند ولی به تدریج از صورت انتزاعی دور و به صورت عینی و انضمامی نزدیک می شوند تا جای که سرانجام به صورت ترکیب مشخص تامی که دیگر تقابل پذیر نیست در می آیند. ترکیب، در این صورت نهایی، همانا ذات مطلق است. ... فلسفه، نزد هگل، علم عقل محض یا خرد ناب است.» (همانجا، صفحه ۲۶۹). زه خودا منم او باور لرم چې دانسان د ذهن په انتزاعیت کې دشعور او لاشعور دیا لکتیک موجود دي، شپږم حس موجود دي، الهام موجود دي، ایقاظ، ایقان او د پیغمبرانو «ع» لپاره وحی موجوده ده. زه دا منم چې دغه «انتزاع» رښتیا هم په انضمامی حقیقت بدلیدلې شي. ځکه چې زما په زده هر مشخص ذهنیت عینی واقعیت او بالذاته انضمامیت گڼل کېږي (لکن هگل خو پدې باور نه وو او نن هم یو تن که ای دیالستان دي او که ماتریالستان دي پدې عقیده او نظر نشي پیدا کیدلې چې ذهنیت د عینی واقعیت په توگه ومنې، او هگل هغه وخت یواځې ناخود اگاه دخپل ذهن د

دیا لکتیکی تاثیر د تاثیر له مخې خپلي طرحې په تصادفي ډول، او هغه هم په سمه او ناسمه توگه وړاندې کولي. هگل لیکي. د ټیټو مراحلو ترکیبونه کاملاً انضمامی ندي ولي په تدریجی ډول د انتزاعی شکل څخه لیري ووځي او عینی انضمامی شکل ته پدې توگه نژدې کېږي چې تام ترکیب وگرځي او نور تقابل پذیر نه اوسي. یعنی هگل ددې په عوض چی عام او کلي موجودات انتزاعی او مجرد مفاهیم وگڼي، جزئی موجودات او ځانگړې پدیدې انتزاعی بولي چې په دوامداره تدریجی پروسه کې انضمامی او عینی بڼه غوره کوي او دهگل په قول دغه ترکیب پدې صورت کې همغه ذات مطلق گڼل کېږي. د ذات مطلق نسبت هگل خپل خدای او کله نا کله ټولنیز شعور ته هم کوي. دا چې ترکیب انضمامی دې او که نه او دا چې څه ډول قابل د احساس یو ځانگړې جزئی موجود په مطلق ذات بدلیدلې شي یواځې دهگل په منطق برابریدلې شي. هر څوک پدې بڼه پوهیږي چې په انضمامیت کې درجی وجود نلري لکه څرنگه چې په مادیت کې دا ډول درجی وجود نه شي لرلي، چې لږ مادي او یا ډیر مادي. دلته یوله دوو حالتونو څخه ممکنه ده. یا مادي او په اصطلاح انضمامی دې او یا نه دي. خو هگل دلږ انضمامیت څخه دوومره اوږده لار وهي چې مطلق ذاتی انضمامیت ته رسیږي. د بلي خوا هر څوک پدې بڼه پوهیږي چې محسوس موجودات او پدیدې یواځیني د احساس وړ او څرگند انضمامی واقعیتونه دي او هر څومره چې قضیه دکلیت په لور حرکت کوي او که دقیق وویل شي، کله چې د انضمامیت څخه ووځي، انتزاعی بڼه غوره کوي. لیکن هگل له بده مرغه په دغه یو طرفه جاده پر خت حرکت کوي او معمول اصول او رواجونه

چې جاده په کوم لوري د انتزاعیت په خوا تللي، په پام کې نه نیسي.

دمخه وویل شول سره د دې چې د ارسطو د «اولی فلسفي» اساسي محور د افلاطون «مثل» تشکیل او بیا هم هغه دخپل استاد پرضد چې د اجزاوو او ځانگړو پدیدو پرځای عامو انتزاعي مفاهیمو ته ارزش قایل وو او یواځې مثل ته په نژدې کیدو سره د عامو مفاهیمو له لارې یې، فلسفه قابل د افادې گڼله، ارسطو د عامو مفاهیمو په عوض یواځې جزوي موجودات د احساس او معرفت مرجع او منبع گڼل. زه په دې عقیده یم چې هر مفهوم، که مجرد دې او که ځانگړې محسوس په خپل خپل وختونو کې خپل خپل ځانگړې ارزش لري او هیڅکله یو د بل ځای نه شي نیولې. مارکس پر ځای ویلي دي، چې که څوک د حقیقت په څېر لو کې یواځې په احساساتو تکیه وکړي، د علم څخه به ذره هم پاتې نشي، زه غواړم دا پرې زیاته کړم، چې که غواړي د عامو مفاهیمو له لارې ثبوتي حقایق او واقعیتونه ترلاسه کړي، دا په هغه څه پسې گرځېدل دي چې وجود نه لري. ارسطو چې مجبور وو د خپلو فورمولبنديو لپاره د مجرد مفهوم په حیث، یواځې د محسوساتو له لارې انتزاعي بنیاد پیدا کړي او هغه معرفت د خپل معرفت وگرځوی، دا یوه بله مشهوده ناکامه هڅه گڼل کېږي. نو ځکه، لکه چې مې دمخه وویل، مفاهیم هر یو پخپل ځای ارزش لري او هر یو ته پخپل ځای خپل ارزش قایلیدل پکار دي. پدې باره کې دنور اضافي بحث لزوم نه وینم او قضاوت محترم لوستونکو ته سپارم.

په دې خبره کې به څوک تردید ونلري چې د منطق بنسټ ایښودونکي افلاطون او ارسطو دي خو دا هم یو څرگند حقیقت

دې چې په ورستیو نژدې دري پېړیو کې هگل د خپل منطق په مټ د منطق او دالمان د کلاسیکي فلسفي سلطان پاتې شویدی. هگل دخپل منطق په قوت د جهاني روح، مطلقې ایدې، مطلق ذات، عقل محض، خرد ناب او نورو نومونو سره ځان لپاره مجازي خدایان جوړ کړي او کله چې یې زړه منلي بیرته ږنگ کړي دي. هگل ډیري ستري چاري سرته رسولې او د سراب ټولې ویالې، خوږونه، سیندونه او بحرونه یې چاڼ کړي، د ذهن ټول تنگ ککلیچونه یې پسې لټولې او هیڅ په لاس ندي ورغلي، ځکه چې واقعي مرغلري خوداصلي بحرونو په ژورو کې میندل کیدلې شي. دمخه مونږ اشاره وکړه، چې دهگل په عقیده، فلسفه د عقل محض او خرد ناب علم ته ویل کېږي، کوم یو چې په حقیقت کې وجود نه لري. دکانت په فلسفه کې فهم د مقولاتو او دهگل په فلسفه کې خرد ناب «خالص» د مفاهیمو پواسطه افاده کېږي. دغه ناب مفاهیم دانسان پواسطه نه رامنځته کېږي «بلکه از ذات دیالکتیکي مفاهیم ناشي مي شود — دا دهگل خبري دي» اول خو عقل محض او خرد ناب وجود نلري، دوهم داچې، که چیرې عقل محض «عقل مطلق» او خرد ناب وجود هم ولري، په هغې کې دیالکتیک وجود نشي لرلي. ځکه چې په مطلق کې هیڅ ډول حرکت، تغیر او تکامل وجود نلري. نو دهگل اشتباه داوه چې په مطلق کې حرکت، تحول، تکامل او دیالکتیک ته قایل وو او دوهمه اشتباه یې پدې کې وه چې دغه مفاهیم او دهغې بشپړ جریان یې د منطق په علم کې سپړه. دریمه اشتباه داوه چې هگل پدې عقیده دي چې: «مفاهیم یا مقولات هگل صرفاً همان صورت‌های اندیشه که در تجارب ما منعکس میشوند نیستند؛ این مقولات ذواتی

واقعی به شمار می‌روند و وجود مطلق یا حقیقت را به ما معرفی می‌کنند، و از این رو معرفت‌های وجود مطلق محسوب می‌شوند». (همانجا صفحه ۲۶۳) او یاهگل لیکي: «... منطق مفاهیم ناب نمایشگر خداست در ذات جاویدان خود. به این معنی که این مقولات که در منطق مورد بحث قرار می‌گیرند هم زمینه‌اندیشه‌اند و هم زمینه وجود». زه پدی عقیده یم چي نه ناب مفاهیم وجود لري، نه دناب مفاهیمو منطق او نه داسې مفاهیم چيري وجود لري چي دخدای دجاویدان ذات نمایشگر اوسي. خدای خپل عالم، خلف او مقدر انسان دهغه‌خه په معرفت مکلف گرځولي چي دهغه لپاره يي مسخر کړي او هغه دعالم الاسباب ټولي پيدوي او خلقتونه دي او په مروج ډول دطبیعت دمقولي پواسطه افاده کيږي. متافزیکیت، مابعد الطبیعت او ماقبل الطبیعت یا خو هیڅ وجود نلري او که وجود هم ولري د انسان لپاره مسخر ندي گنل شوي، نويي په معرفت هم نه قادر دي او نه مکلف. ډیر پوهان لوي شپي په بي خوبی سبا کوي او غواړي د تصور او تخیل له لاري په مابعد الطبیعت او ماقبل الطبیعت کې قانونمندی ولټوي. په دې صورت کې که مونږ ماقبل او مابعد الطبیعت ته ځانگړې صورت هم قایل شو، دمخه په دې خبره مونږ بحث کړي چې صورت پخپله مبین دهیڅ ډول قانونمندی ندي او یواځې د مادي محتوا په لرلو سره قانونمنده بڼه او ماهیت پیدا کولي شي. ارسطو خوشي په خوشي صورت عامل او منبع دمعرفت گنله. که هگل خپله فلسفه د دیالکتیک په بنیاد عیار کړي وي، برې يي حتمي او دتل لپاره به د فلسفې سلطان پاتي شوې وای. خو هغه په سراب کې قانونمندی لټولي او په سراب کې قانونمندی وجود نلري،

او کله چې يي د خپل منطق په زور قانونمندی برابرولي همغه منطق يي د بي منطقي عامل وگرځيدهاو فلسفه يي په سفسطه بدله شوله. وروسته هگل لیکي: «وجود، عدم، و صيرورت — نخستین مقوله که انتزاعیترین تعریف وجود مطلق است همانا مقوله وجود است. (ایا دا ممکنه ده چې دو وجود مقوله، دمطلق وجود دانترزاعیترین تعریف په حیث ومنل شي؟) حد اقل وصفی که می توان در باره وجود مطلق کرد این است که بگویم وجود مطلق، وجود دارد. (چا په ډیر ساده منطق کې د مجهول تعریف په بل مجهول او یا پخپله په همدغه مجهول سره کړي دي؟ یا، وجود هغه وجود دي چي وجود ولري. که وجود معلوم وي، نو تعریف ته ضرورت نشته او که مجهول وي، نو دیو مجهول تعریف په بل مجهول کیدلي شي؟ که چيري دا خبره سمه نه وي. نو ایا دا ممکنه ده دمطلق وجود تعریف او بلکه دهغه انتزاعي ترین تعریف د عادي موجود په وجود سره وشي؟ وروسته هگل دمتناهي، کاذب نامتناهي، نامتناهي او مطلق مفاهیمو په باره کي، دطبیعت فلسفه، دذهني، عيني او مطلق روح او فلسفه محض په باره کې سوال برانگیزه بحث کوي چې دلزوم په صورت کې به پرې بحث وشي.

د تیرو بحثونو څخه څرگند یري، چې فلسفه دخدای دلوی علم دانساني ذهني خلف علم په حیث د هر چا په ذهني محاط محیط او کوچني شعوري طبف کې د ځایدو نه دي او نه د فلسفي بحثونو د انجې مشورې د نري تارونو په متقابلو دیالکتیکي اړیکو او رازونو پوهیدل او د ۱۰۰۱ جهتونو څخه د اصلي جهت تعیین او تر پایه پایداره تعقیبول دانسان دامکاناتو او قابو څخه وتلې کار گنل کيږي. مونږ د «وشو، ونه

شو» یا «گټې اوتوان» په لوبو کې د نورو علومو د سترو بریاوو او پرمختګونو شاهد یو، خو فلسفه چې تر ټولو علومو خورا قدیمې علم ګڼل کیږي، هېڅ ډول ماهیوي بنیادي خولا څه چې خورا کوچنې پرمختګ په کې نه په سترګو کیږي. او دا ځکه چې فلسفه د کون و مکان علم او قانونمندی ده او نور علوم خو اصلاً وجود نه لري او مونږ یې یواځې د «وشو، ونه شو» او «گټې او تواوان په لوبو کې انساني ورځني مجبوریتونه، ضرورتونه، کره وړه او مصروفیتونه ګڼلې شو. په فلسفه کې دا ډول لوبې ځای نه لري. فلسفه د لوی جهان او ټولو خلقتونو په کچه د مناسباتو او اړیکو د هر اړخیزې افادې علم دی. په فلسفه کې ټولې محاسبې د سود او زیان په کچه نه، بلکه د علمي ارزشونو، معیارونو او نور ماتیفونو له مخې کیږي. په فلسفه کې په اصطلاح کچه او خام مناسبات پایداره نه شي پاتي کیدلې. که په فلسفه کې دا ډول اړیکو پایښت درلودلې شوې، په اصطلاح د شعور او مادې په بنیاد د فلسفې اساسي مسألې بنیاد به نه وې ړنګ شوې. په ورځنیو چارو کې د سود او زیان او یا نورو معیارونو له مخې هر ډول قمار او خطر منل کیدلې شي، خو په علمي نظري مسایلو کې دغه ډول روشونه او کره وړه په قطعي ډول ځای نه لري. اوس پخپله ددې عظیمې معما او قضیې سنجش کولې شو چې ددغه بې شمیره مناسباتو او مجهولاتو محاسبه په انساني ذهني امکاناتو سره ممکنه ده او که نه؟ آیا بشر د ننني علمي - تخنیکي سترو پرمختګونو سره سره، بیا هم ددغه محاسبو له عهدې څخه وتلې شي؟ ځواب معلوم دي. نه. په دې صورت کې خیر چاره څه ده؟ د چارې په باره دمخه مونږ خپل نظر وړاندې کړې، او هغه

دا چې، دا جهان خدای قانونمند پیدا کړې او قانونمندی یواځې خدایي مخلوق دې او انسان ددغه قانونمندی په معرفت مقدر او مکلف ګرځېدلې دي. خوددې ټولو خبرو په منلو سره سره بیا هم دا کار نه اسان دي او نه د هر چاله لاسه پوره دي. په همدې علت خوهر څوک چې نه دې برلاسي شوې، خپله لار یې بیله کړي او په نتیجه کې فلسفي مجموع الجزایر جوړ شوې او د مختلفو موضوع ګیریو څخه د نه پخلاکیدونکو دښمنیو شخړو، اوتو بوتو او سفسطو بازار لا تر اوسه هم تود دي.

هو! ادا کار مشکل دي، خو ناممکن نه دي. له یوې خوا مونږ وینو، چې همدغه مختلف عقیدوي او نظریاتي جریانونه د خپلو دښمنانه او مخالفو نظریاتو په لرلو سره سره یې سترې تیوریکي زیرمې جوړې کړي او دیوه سالم روش او لارې په غوره کولو سره، خپلې تیوریکي تنظیم او د عمرونو مشکل باندې په اسانۍ سره برلاسي شي. د بلې خوا مونږ د عینیت د فلسفې د لارې او ځانګړي روش په غوره کولو سره د ډیرو مشکلو او په اصطلاح تر نن ورځې پورې ناشوني مسایلو او قضایاوو په فورمول بنديو کې د ورځني علمي ارزشونو او معیارونو مطابق د قناعت وړ نتایج تر لاسه کړي دي. په کار دادي دغه نتایج د فلسفي علمي معیارونو مطابق وارزول شي او حتا تر عامه اذهانو پورې ورسول شي. فلسفه سادګي نه مني، تجاهل العارفانه کره وړه نه مني او دېته ورته هېڅ روش او عمل نه مني. فلسفه دقیق علم دي. فلسفي مسایل او قانونمندی نه د شاعر په یوه بیت او مصرع سره افاده کیدلې شي او نه مغلق، مهمل، مجهول کلمات، ادبي صنعتونه لکه

مبالغه، غلو، اغراق، استعارې، کنایه، رومانیتیزم، سوریا لیزم او نور په کې د استعمال وړ نه گڼل کېږي. شک نه شته چې فلسفي څېړنو لپاره ډیره ژوره او هراړخیزه پوهه پکار ده. په غیر صورت کې د فلسفي غیر محاط محیط د بې شمیره مسایلو د کثیر الجوانب خو بعدی متداخل سیستم فلسفي ارزونه او نتیجه گیری کیدلې شي ډیره مشکله او حتا ناممکنه وگڼل شي. همدا سبب دې چې د فلسفي مسایلو او قضایاوو له محراق څخه حتا ستر پوهان هم د لیري محیط په لور د ځانگړو علومو، هغه چې دوی په کې د کافي معلوماتو څخه برخمن دي، د اصالتونو په لور په تېښته کې دي او هڅه کوي فلسفه په اصطلاح د ځانگړي علم د حاکمیت او اصالت لاندې راوړي. او نتیجه دا شوې چې زموږ نیمکړې او ناکافي پوهه او علم د فلسفي په بې علمۍ او د اساسي مسایلو او علمي موضوع په نه لرلو تمامه شي. یو متل دې چې د سلو هو څخه یو ناښه دې او یلاس مې نه رسي انگور تروه دي، فلسفه هم چې علم نه دې څوک پرې څه کار لري. په همدې علت د ډیرو پوهانو په آند فلسفې تر اوسه د انحطاط په نزولي قوس لار وهلې او هندي فیلسوفان په دې باور دي چې هندي فلسفه د بودا له وختونو له معیارونو هم شاته تللي. غواړم د شوپنهاور، فیخته او شلینک ځیني اظهارات د اروپایي ځیني نامتو فیلسوفانو په باره دلته ذکر کړم. شوپنهاور واي: «مردم با خواندن آثار کانت ناگزیر متقا عد شدند که هر چیز مغلق و مبهم را نمی توان بی معنی دانست.» فیخته وشلینک ازین معنی استفاده کردند و در فلسفه تار عنکبوت زیبای یافتند. «ولي انکه دریاوه گویی جسارت را به حد اعلی رسانید و چنان سخنان بی معنی و مغلق

گفت، که تا آن وقت جز در دیوانه خانه ها سابقه نداشت، هگل بود. وی بآبی شرمی سخنان بیهوده فریبنده ای گفت که تا آن وقت کسی نگفته بود و به نتایجی رسید که در نظر ایندگان افسانه ای خواهد بود و همچون بنا و خاطره ای از حمق و کودنی ملت المان بر جای خواهد ماند.» (تاریخ فلسفه، ویل دورانت، ترجمه فارسی، صفحه ۲۶۳). خدای دي نکړي، زه هیڅکله هیچاته دغه ډول نسبت کول نه غواړم او خصوصاً گانت، هگل، ... او نور و پوهانو ته چې ستري علمي زیرمي يي وروسته نسلونو ته په میراث پرېښي دي، د خپل وخت بې بدیل له لور پوهان او شخصیتونه وو او اوس هم هغوی ته د کامل احترام حق محفوظ او پرځای پاتې دي. خو د دې ټولو خبرو سره سره زه غواړم ووايم، په کومه لار چې فلسفه تر نن ورځې روانه ده، په اصطلاح د ترکستان په لور ده. نن علم او تخنیک پوره پرمختگ کړېدې، پکار دادي چې پخوانۍ علمي زیرمي دنوي علمي-تخنیکي امکاناتو او لاسته راوړنو په بنیاد د کره کتنې لاندې و نیول شي، د سفسطو، مغلقاتو، مبهماتو او مهملاتو زړې پرستني ترې ټولې او ټول مطالب د قانونمند نظم مطابق ترتیب او تنظیم شي.

[هگل در سالهای (۱۸۱۲-۱۸۱۶) کتاب «منطق» خود را نوشت که تمام المان را به جهت صعوبت فهم و اغلاق ان متحیر ساخت و موجب شد که به استادی فلسفه در دانشگاه هایدلبرگ برسد. در هایدلبرگ به سال ۱۸۱۷ کتاب عظیم خود را به نام «دایرة المعارف علوم فلسفي» نوشت و در سایه آن در سال ۱۸۱۸ به استادی دانشگاه برلین رسید. ازین تاریخ تا آخر زندگی خود پادشاه بلا منازع فلسفه بود، همچنانکه گوتته در

ادبیات و بتهون در موسیقی بودند. روز تولد او یک روز بعد از روز تولد گوته بود و ملت پر غرور المان در هر سال به افتخار آن دو، دو روز تعطیل میکرد.

روزی یک نفر فرانسوی از هگل در خواست کرد که فلسفه خود را در یک جمله خلاصه کند. ولی موفقیت او مثل موفقیت آن کشیش که از وی پرسیده بودند تا بر یک پای استاده است تعریفی از مسیحیت نکند، نشد. کشیش به سادگی جواب داده بود که «همسایه ات را چنان دوست بدار که خود را دوست میداری» هگل ترجیح داد که جواب آن فرانسوی را در ده جلد بدهد؛ کتابها نوشته شد و به طبع رسید و تمام عالم در باره آن سخن می راندند ولی خود او شکایت داشت که «فقط یک نفر سخنان مرا فهمید، ولی او هم نفهمید». بسیاری از آثار هگل مانند آثار ارسطو یادداشت های است که برای تدریس تهیه کرده بود و بدتر از آن های است که شاگردان او هنگام اصغای درس او نوشته اند. فقط کتاب «منطق» و «علم ظواهر روح (فنونو لوژی)» به دست خودش نوشته شده است و این دو آیت ابهام و اغلاق و اطلاق و ایجاز است. این دو کتاب مملو از اصطلاحات عجیب مخصوص به خودش است و هر عبارت و جمله ای به دقت به جملات حصری فراوان که خاص روح گو تیک است تبدیل شده است. خود هگل کتاب خود را چنین وصف میکند: «کوششی است برای یاد دادن زبان المانی به فلسفه» و درین کار موفق شده است. [تاریخ فلسفه، ویل دورانت، ترجمه فارسی، صفحه ۲۶۵]. د پورتنی لیکنی در اوپل و خخه ماده هدفه در لودل: اول داچی گرانو لوستونکو ته په ذهن کی دهگل دلیکنو او عقیدې به باره کی

ابتدایی شمه بکل شی او دوهم داچی دهگل دخپل قول چی پخپل قلم بی لیکلی خینی مطالب دمثال په ډول ذکر کړم.

هگل پخپل اثر «فنونو لوژی» (پدیدر شناسی یا علم ظواهر روح) کی د سوستانسیون (ماهیت) تیزس لکه سوبیکت (ذهنی موجود)، د عملی فعالیت مبداء په حیث په اثبات رسوي. دهگل د فلسفی اساس دهستی او شعور په وحدت او یوشانوالی ولاړ دي او پدې عقیده دي چی حقیقی پدیدي باید دایده، مفهوم او روح د مظاهر و په حیث ومنل شي. دهگل غه خبرې سمې دي، خو یا پرې باور نه لري، یا یی نا خود اگاه د ذهنی جبر له مخی اظهاروي او د قانونمندی د افادې خخه یی عاجز دي، نو خکه یی سمې او ناسمې خبرې په یوه جمله کی رد و بدل کیږي او منطقی تسلسل په کی نه شی مراعاتولی. دغه وحدت ته، هگل د مطلقې ایده د خان پیژندنې د تاریخی تکاملی پروسی په حیث کتل او په شرح ډول دهگل دغه مطلق عینی ایدیا لیزم د «فلسفی علومو په دائره المعارف» کی په لاندې ډول توضیح شویدی. د ټولو طبیعی او ټولنیزو پدیدو په بنیاد کی مطلق، روحی او عقلی مبداء «مطلقه ایده» «جهانی عقل» یا «جهانی روح» قرار لري. دغه مبداء فعاله او عملی ده او یا ووايم دهغې عمل په تفکر کی نغبنتی دي او که دقیق وویل شی په خان پیژندنې کی. په پرمختیا یی پروسه کی مطلقه ایده له درې مرحلو خخه تیریری: (۱) دایده بالذاته پرمختیا، «په عقل محض کی دننه حادثه» - منطق، چیرته چی ایده په یو تریله سره تړلو او یو پر بل باندې بدلیدو و نکو منطقی مقولو کی خپله محتوا سپړي؛ (۲) «د غیر هستی» په شکل کی دایده پرمختیا، یا په بل عبارت د طبیعت په شکل کی دهغې

پرمختیا ، — د طبیعت فلسفه؛ طبیعت پرمختیا نه مومي، یواځې د منطقي مقولو د خود بخودي پرمختیا خارجي مظاهر برابروي، کوم یو چې دهغې ماهیت گنبل کیږي؛ (۳) دایده پرمختیا په تفکر او تاریخ کې (په «روح کې.») — د روح فلسفه. پدې مرحله کې مطلقه ایدیه پخپله خپل ځان ته رجعت کوي او خپل ماهیت دانسان د شعور او فعالیت په مختلفو ډولونو کې دوباره ترلاسه کوي. (ترجمه له «روسي فلسفي قاموس»، هگل صفحه، ۸۲). پورته مونږ دهگل د فلسفې په ځیني مسائلو بحث وکړ. په وروستي قسمت کې هم ډیري پوښتني راوړلایږي او هره پوښتنه د ډیر دقت او تأمل وړده. ویره یواځې پدې کې ده چې بحث تکراري نشي. زه یواځې دومره ویلې شم چې هگل پدې بحث او بلکه پخپلو ټولو بحثونو کې د ډیري سکرو، طلا او الماس ته یو ډول ارزش قایل شوې او په یوه تله یي تللي دي. عقل محض، مطلقه ایدیه، جهاني روح... او العیاذ بالله خدای څه ډول د منطقي مقولو کې خپل ماهیت سپړلې شي؟ طبیعت څه ډول د منطقي مقولو خود بخودي پرمختیا خارجي مظاهر برابروي شي؟ مطلقه ایدیه څرنگه خپل ماهیت دانسان د شعور او فعالیت په مختلفو ډولونو کې دوباره ترلاسه کوي؟ یواځې پدیدي او خلقتونه تحول پذیر دي ځکه چې کم و کاست لري او یا مقدر او مجبور دي. خدای لوی ذات دې. کامل ذات دې او تغیر نه منونکې ذات دې. په خدای باید یواځې دهغه ذات د خارجي عاده خلقتونو له مخې باور ولرو، ویي منو او ایمان پرې راوړو. په پورتني بحث کې هیڅ ډول قانونمندی نده افاده شوې او نه منطقي تسلسل وجود لري. هر څه هگل د خپل «منطق» په جبر برابر

کړیدي او په حقیقت کې یي مونږ تخیلي او تصوري منطق گڼلي شو چې د قانونمندی، سره په هېڅ صورت ډډه نشي لگولی. سره ددې چې هر څه مخې ته نقد پراته دي او په معرفت مسخر او مقدر گړځیدلي، خو پوهان او فیلسوفان او حتا د اسلام علما ددې په عوض چې د موجوده علمي — تخنیکي فوق العاده امکاناتو په لرلو سره د خدای خلقتونه د علمي قانونمندیو او شواهدو له مخې وڅیړي، د خدای د ذات او صفاتو په باره کې تصوري او تخیلي تیوري گاني جوړوي. حال دا چې انسان د همیش لپاره په عالم الاسباب کې د خدای د ذات د پیژندلو او توصیف څخه عاجز دي. ډیر پوهان پدې اخته دي چې ددې جهان اول او اخر پیدا کړي. یو شاعر وايي:

ما ز آغازو ز انجام جهان بیخبریم
اول و اخر این کهنه کتاب افتاده است

دا خبرې سره ددې چې دمخه هم ما په مقنع دلایلو سره رد کړي او اوس هم په پوره جرات سره وایم چې ددې کهنه کتاب هر څه پر ځای دي. یواځې پکار دادي چې د تخیلي، تصوري... او واهي فلسفو څخه راووځو، د عینیت او حقیقت بینا سترگي وغړو او د قضا او قدر له مخې عیني قانونمندی ته قایل اوسو. که یي محترم لوستونکي را سره ومني، غواړم یوڅو، ساده مثالونه راوړم:

— لا کوچني ووم چې زمونږ په کلي کې دیوچا په کور، چې نوې له هندوستان څخه راغلې وو او حتماً پنځه روپۍ او څه سامان به یي هم له ځانه سره راوړې وو، غله راغلل. چیغي شوي، دکلي خلک په منډه مرستي ته ورغلل، توره شپه وه،

غله په تینبته بریالی شول او یوڅه سامان یې له ځانه سره یووړ. سبا د سهار له لمانځه وروسته خلک زمونږ دیرې ته چې دغه کور په څنگ کې وه راغلل او پدې سوچ کې شول چې غله څه ډول پیدا کړي. با الاخره فیصله پدې وشوه چې «پل شناس» راوغواړي. پل شناس د کور شاوخوا ولیدله او بیا یوې خواته روان شو، ته ته... یوه غره ته ورسیده. په غره کې چې یوه ټوټه ولاړ فیصله یې دا وکړه چې دا غله د همجواره درې څخه راغلي دي. نور پری زه خبر نه شوم خو وروسته له څه مودې دومره خبر شوم چې غله یې پیدا کړي وو او د جرگې له لارې یې مال له جرمې سره تری اخیستی وو.

— محترم لوستونکي شاید پخپله هم د داسې حوادثو شاهد اوسي چې په اروپایي لویو تجارتي مرکزونو کې چې دورځې په لسگونو زره کسان بنکته پورته کیږي، کله چې د کومې کسې څخه غل پیسې تختوي خو د قیقي وروسته پولیس دیوه سپي سره راپیدا کیږي او سره ددې چې د زرگونو انسانانو د عطرونو او څولو بویونه یوتر بله سره گډوي سپي پکې یو تشخیصوي او پل یې تعقیبوي ترڅو چې غل پیدا کړي. دغه بلا تشبیه فیلسوف سپي د کومو نښو نښانو له مخې دغه بوی تشخیص او تعقیب کړې شو. حتماً یې نښې نښانې په محیط کې پاتې وي او چې څرنگه دغه سپي دهغې په پیدا کولو قادر شو البته چې خدای پدې کار مقدر گرځولې دې او پرته د بې حسابې انتگرالي او دیفرنسیا لې معادلې او دهغوی مشتقاتو د حل او دهگلي منطق پرته په منطقي او قانونمند حل بریالی شو. دا دیوې بلې خبرې دلیل هم کیدلې شي چې نه یواځې اکرم المخلوقات خدای په خارق العاده رسالتونو مقدر

گر ځولې بلکه دغه ټول خلقتونه په شکل داشکالو دمختلفو رسالتونو په سرته رسولو مقدر شويدي او پرته له بغاوته چې دانسان خاصه ده، نور مخلوقات د خدای د قانون سره سم د خپل شعور له مخې چارې سرته رسوي.

— ما په یوه لیکنه کې لیکلي وو چې په یوگوسلاویا کې د سربیانو له خوا د مسلمانانو د ډلېزو وژنو اته میاشتي وروسته چې ډلېز قبرونه پیدا شول د DNA (له مخې ۸۰۰ کسانو جینیټیکي تسلسل او هویتونه تثبیت شول. دغه جسدونه چې د لس متره خاورو لاندې یو دبل لپاسه اته میاشتي پراته وو او هلته ژورو، بیولوژیکي، کیمیاوي او نورو ډول ډول تعاملاتو صورت نیولې وو، څه ډول دغه جینیټیکي نښې نښانې له منځه ولاړې نشوي؟

کیدلې شي ځینې نور مثالونه چې موضوع لا په هراړخیز ډول واضح کړي ولټول شي، خوفکر کوم پورتنی دري نسبتاً ساده او واضح مثالونه هم ددې دلیل کیدې شي ووایو چې پدې لوی جهان کې کوچني ترین حرکت، تغیر، تکامل او انحطاط بې پله (spurlos) او بې نشانه له منځه نشي تللي. د همیش لپاره دهغې اثرات باقي پاتې دي او په همدې دلیل ویلې شو چې «اول و آخر این کهنه کتاب نیافتاده است!» هر څه په قانونمند شکل سره منځته راځي، باقي پاتې دي او یا په قانونمند شکل سره تغیر مومي او مشخصې نښې نښانې له ځانه پریرې دي. او تاسې کولې شی د «عینیت فلسفي» د قانونمندی له مخې مسایل او قضایا وڅیړي او دمختلفو پدیدو او خلقتونو د تحول، تکامل او انحطاط پروسې دهرې پدیدې او خلقت په بوده او تنسته (عرض او طول) او همداسې

د جهان د عام خلقت د پیدایش، تغیر، تکامل او انحطاط تسلسل او ځنځیر له ابتدا څخه تر انتها او یا په هر بل لوري چې وغواړی، تعقیب کړی. تاکیداً یو ځل بیا دا وایم چې دا هر څه د دې لوی جهان چې خدای قانونمند پیدا کړې او دانسان او ټولو مخلوقاتو لپاره یې په شکل داشکالو مسخر او مقدر گړخولې، په قانونمندی کې پراته دي، د قانونمنده کړو وړو له لارې هره سلسله او هره پروسه په هر لوري تعقیبیدلې شي او د دې خبرې هیڅ ضرورت نشته چې دخپلو مقدراتو څخه پورته تصوري، تخیلي او نوري بي بنیاده فلسفې جوړې کړو. د بلي خوا خورا منطقي پریکړه به همدا وي، و منو چې دا جهان دخدای دمقضي الامرارادې له مخې د «کن فیکون» دامر په صدور سره پیدا او د ټولو مخلوقاتو په وړاندې په مسخر او مقدر حالت کې قرار لري او یواځې همدغه ممکنه او خورا معقوله منطقي لار د قضیې د حل گڼل کیږي. لیري دي هیڅوک نه ځي، بې ځایه تخیل او تصور ته هم ضرورت نشته، څه چې یې د لاس لاندې دي، تجربو ته دي پري دوام ورکړي او په هر لور دې د منطقي او علمي تحلیل لاري گز وگام کړي.

دین او فلسفه

بشر دخپل پیدایښت له لومړۍ ورځې څخه په یوه مافوق انساني طاقت، قدرت او ذات عقیده درلودلې او نن هم دنړۍ د ۶ ملیاردو څخه زیات خلک په حقیقت کې په واحد خدای عقیده لري او که هر څه ځینو کسانو دلوی غوښتنې له مخې په ځینو وختونو کې ظاهر ا د خدای څخه منکر شوي او حتا دخدای دعوی یې کړيدي خو په ډیرو وختونو کې یې پرته دخدای دلوی ذات څخه بل مددگار ندې پیدا کړې او دوباره یې خپل خدای ته مراجعه کړې او د بنده گۍ او کمزورۍ په منلو یې خپل سر تیت کړې دي. زه نپوهیږم ولي انسانانو دننني عصر د عظیمو علمي - تخنیکي امکاناتو او معرفتي حقایقو په رڼا کې ندې کړې شوي پدې باره کې نهایی پریکړنده تصمیم ونیسي، حق ومني او دباطلو څخه تیر شي. ولي نن هم داسې عقیده موجوده ده چې گوندې دین دانسان پوچه عقیده او فلسفه علمی واقیعت او دغه دواړه پدیدي دبشري درک او شعور په دوو متضادو قطبونو کې قرار لري او د تل لپاره نه پخلا کیدونکي حقیقتونه جوړوي؟ ولي نن هم انسانان داسې فکر کوي چې گوندې خدای یواځې دبشر دشعور په ترگمۍ او دانسان په بی وسۍ کې ژوند کوي او کله چې دانسان دشعور خراغ بلیږي، پخپله شخصیت جوړیږي، دشعور د ترگمۍ څخه

راو وځي، دمایوسی او بی وسی څخه خلاصیږي، د خدای څخه بی نیازه کیږي او د عقیدې د زولنو څخه نجات پیدا کوي؟ زما پوښتنه داده. آیا ممکنه ده داسې یوه عظیمه مسئله چې په حقیقت کې هر انسان زوروي او غواړي خامخا پدغه حقیقت پوه شي او د خدایي خلقت د پیدایښت، تناسب او تکامل په پروسه کې د ټولو پدیدو او مظاهرو د نیک او بد، حق او باطل، رښتیا او دروغو او داسې ډیر نور مناسبتونه ورپورې تړلي دي پداسې سادګۍ او سطحې کړو وړو سره حل شی؟ زما په فکر نه! ایلازمه ده پدې باره کې د تعصب او لویې غوښتنې څخه پرته یواځې د علمي حقایقو او واقعیتونو له مخې نهایی تصمیم یواځې ددې په خاطر چې رښتیني "صراط المستقیم" لاره غوره شي ضروري دي؟ زما په فکر هو! خدای لوی ذات دې "الله اکبر" او دانسان د شعور په طیف کې هیڅکله نه ځایېږي نو ځکه بالذات د خدای لیدل او پیژندل ناممکن کار دي. خدای عالم دي "والله اعلم" او په خدای یواځې په عالم اسباب کې د خدای د بې ساري قدرت، بې ساري لوی علم او قانونمندی له مخې د بې ساري خلقتونو د پیدایښت، پایښت، همزمان تحول او تکامل، ستاتیزم او دینا میزم او د خدایي قدرت د مشهودو نښو نښانو له لارې دانسان عقیده او ایمان پیدا کیدلې شي او باید یی ولري. خدای ذاتي حقیقت دي او هیڅ حقیقت په یو وار نشی پیژندل کیدلې. انسان د خدای د ذات د پیژندلو څخه د تل لپاره عاجز دي نو ځکه یی د صفت او توصیف څخه هم عاجز ګڼل کیږي. په عالم اسباب کې خدای ټول حقایق او واقعیتونه د انسان لپاره مسخر او مقدر ګڼلی او په معرفت یی مکلف ګرځولې دي. د خدای ذات مسخر نشی ګڼل کیدلې نو ځکه یی

بالذات مستقیمه پیژندنه هم ممکنه نده. خو انسان عاقل مخلوق دي باید فکر وکړي او د ساده منطق له مخې داو مني کله چې د لایتناهي خارق العاده خلقتونه او صنعتونه موجود دي حتماً خارق العاده ما فوق د هرڅه لوی خالق، صانع او قدرت هم وجود لري. او دین ددغه خالق او صانع قانون دي چې دخپل خارق العاده خلقت او نظام د پایښت او نیکی سالمې استفادې په خاطر یی وضع کړي او خپل مخلوق یی دهغې په معرفت مکلف ګرځولې دي. د ۱۳۵۵ هـ ش کال د حوت په میاشت کې د علامه سید جمال الدین افغاني د مریني د اتیایمي کلیزي په ویاړ جوړ شوي سیمینار کې شهید ډاکتر سید بهاوالدین مجروح د سید د ژوند، مبارزې او فلسفې - سیاسي نظریاتو په باره کې د "سید جمال الدین افغاني و بر خورد شرق و غرب" تر عنوان لاندې اوږده علمي تحلیلي مقاله د سیمینار برخه والوته اورولې وه. دغه مقاله د افغان اطلاعاتي مرکز دخپروني "افغانستان" د ۱۳۷۶ هـ ش کال د ثور میاشتې په یوولسمه ګڼه کې یو ځل بیا خپره شویده. پدغه مقاله کې د دین او فلسفې په باره کې داسې لیکل شوي دي. بصورت عموم میتوان گفت که : چه در تحولات بی سابقه خود جهان غرب و چه در برخورد آن تمدن با شرق اسلامی مهمترین نکته عبارت است از برخورد دین و فلسفه. تصادم دین و فلسفه حادثه ایست که در ساحه تلاقی شرق و غرب در عصر سید عمده ترین مسأله بود و امروز بهمان اهمیت خود باقیست. سید این مسأله عمده را در جوابی که در رد "رنان" فیلسوف فرانسوی در پاریس نشر کرده به وضاحت و روشنی قابل وصفی طرح میکند. در یک بخش از متن فرانسوی این مقاله، سید چنین گوید: "ادیان به هر نامی که

نامیده شونډ همه انها با یکدیگر شباهت دارند. بین این ادیان و فلسفه هیچ نوع تفاهمی، هیچ نوع امکانات آشتی موجود نیست. دین انسان را و میدارد تا ایمان و عقیده را بپذیرد در صورتیکه فلسفه او را ازین عقیده د ایم یا بکلی یا تا حدی آزاد میسازد... هر فرصتیکه دین غلبه کند فلسفه را از بین میبرد. و معکوس قضیه هنگامی رخ میدهد که فلسفه قدرت مطلق را در دست گیرد. تا وقتیکه انسان وجود داشته باشد مجادله بین عقیده و تفکر آزاد، بین دین و فلسفه خاتمه نخواهد پذیرفت ما میترسم که درین مجادله شدید پیروزی بجانب تفکر آزاد نخواهد بود. چه عوام تعقل را دوست ندارند و هم تعلیمات آنرا فقط عدّه محدودی از خواص درمی یابند و نیز از سببیکه علم گرچه خیلی زیبا باشد باز هم به ارضاء کامل انسان نمی پردازد. چه انسان تشنه ایديال است و خوش دارد در قلمروهای اسرار آمیز و دور دستی تهداب گذاری کند که فلاسفه و علماء از درک آن و تجسس در آن عاجز ندند. کارل مارکس او فریدریش انگلز المانی عالمان لیکی: «دین دتولنیز شعور دیوه خاص شکل خخه عبارت دې چې په خاص او خاڼگري ډول دیوه داسې مافوق حاکم فنتا ستيک «فوق العاده» قدرت په خیرد خلکو په شعور کې انعکاس مومی او دهغې په ترخ کې ځمکنی. قوي د آسماني قوو بڼه غوره کوي.» دمارکس، انگلز کلیات، روسی چاپ، ۲۰ جلد، ۳۲۸ صفحه «یا» فلسفی قاموس، روسی چاپ، ۴۰۹ صفحه «په مجموع کې مارکسیستی - لینینستی تیوري پدې عقیده ده چې دین د بشر په اجتماعی شعوري پروسه کې یوه گذرا او مؤقتي پدیده ده او د علمی، تخنیکي، اجتماعی او اقتصادی شرائطو په تغیر سره

تغیر مومی. د غلامی په اجتماعی - اقتصادی نظام کې او یا دهغې خخه پخوا د دین درامنخته کیدو علت هغه وخت د طبیعت د قواو په مقابل کې د ابتدایی انسان بې وسي گڼي او په طبقاتي اجتماعی - اقتصادی نظامونو کې د دین پایښت بیا هم د طبقاتي استثمار، ټولنيزي بې عدالتی، لوري او داستثمارگر قوت په مقابل کې د زیار ایستونکي انسان د بې وسي پوری تړي چې گوندې زیار ایستونکې بې وسه انسان مجبور دې هر څه د خدای لخوا داډلی برخې او قسمت په حیث ومني. پدې باره کې لینن لیکی «استثمار شو طبقه داستثمارگري طبقی په مقابل کې دمبارزی د بې وسي له مخې خامخا د مرگ خخه وروسته په بڼه ژوند باندي عقیده پیدا کوي لکه چې د طبیعت په مقابل کې وحشی انسانانو دمبارزی د بې وسي له مخې په خدایانو، شیطانانو، ارواح او نورو عقیده لرله» د لینن کلیات، روسی چاپ، ۱۲ جلد، ۱۴۲ صفحه. د مارکسیزم - لینینیزم پلویان باور لري چې دین ژوري ټولنيزي ریښي لري خو دهغوی په نظر دغه مناسبات د اجتماعی - اقتصادی شرائطو په تغیر سره تغیر مومی او گوندي په کمونیستی مناسباتو کې دغه ریښي له بیخه ووځي او له منځه ځي چې له نیکه مرغه تاریخي واقعیتونو او حقائقو د هر ډول فشار او ناروا سره سره عکس د قضیې په ثبوت ورسوه. مارکسیزم - لینینیزم پدې عقیده هم دې چې دین گڼو سو لوژیکی «معرفتی» ریښي هم لري او داسې توجیه کوي چې گوندي مذهبي ټولني حقیقتونه تحریفوي او عمده اجتماعی مسائل چې پدې نړی باید حل و فصل او ټولنيز عدالت تأمین شي اخرت ته یی سپاري، دخلکو فعالیت او اکتیویتي را کموي

او دمبارزې څخه یی پریاسی او په همدې علت مارکس، دین د "اوسونو لپاره اپین" په نامه یاد کړیدی. دا ډول دي د دین او فلسفې په باره کې د ډیرو مشهورو متدینو عالمانو او پوهانو نظر او همداسې د بې دینه مشهورو پوهانو نظر د دین په هکله او دهغوی د فلسفې نظر په هکله چې نن یواځینې خورا علمی نظر گڼل کیږي، ما جدا گانه بحث کړې او پدې مقاله کې به دهغې ځینې ټکي راوړل شي او د حرکت په خپرونه کې به په راتلونکې گڼو کې په مسلسل ډول خپور شي. زه غواړم خامخا د خپل ناقص درک او فهم له مخې پدې مسئله بحث وکړم خو دابه یواځې د طرحې بڼه ولري. لکن ننني نړیوال اجتماعي - سیاسي مناسبات او وضعه او علمي - تخنیکي امکانات حکم کوي هغه مسایل او قضایا چې سراسري نړیوال ارزښت او اهمیت ولري په هر اړخیز ډول او سراسري نړیواله کچه دارونده پوهانو او عالمانو لخوا وڅیړل شي، حتی الامکان په نهایی ډول فورمولبندي او یا لا اقل دهغې رښتني تکاملي جهت او مسیر تعیین شي او په راتلونکې کې نورد سیاسي لوبغاړو د ناوړه گټې اخیستنې څخه ووځي. کومه فورمولبندي چی د دین او فلسفې په باره کې علامه سید جمال الدین افغان پورته وړاندې کړې او د مرحوم پوهاند سید بهاو الدین مجروح لخوا تائید شوي دهغه وخت او ننني وخت د واقعیتونو سره کاملاً سمون لري او یواځینې عالی علمي منطقي فورمول بندي گڼل کیږي، لیکن د حقیقت سره سمون نلري او د مارکسیزم - لینینیزم پلویان چې ځانونه د علمي دیالکتیکي متود او تحلیل مدعیان گڼي ددې مهمې قضیې سره ډیر سطحی او په اصطلاح تجاهل العارفانه برخورد کړې دي او د حقیقت او واقعیت تناسب هېڅ په

نظر کې ندې نیول شوي او سترگي یی پرې پټې کړي دي. که چیرې د دین او فلسفې مناسبت یواځې د سید جمال الدین افغان او ډاکتر سید بهاو الدین مجروح د نظر له مخې چې د دین او فلسفې دیالکتیک "مناسبت، تحول، تکامل" ته قائل دي او همداسې د مارکسیزم - لینینیزم د پلویانو ددې نظر له مخې چې دین گڼو سولوژیکي رښی لري وڅیړو دامعنا لري او زه هم پدې عقیده یم چې دین او فلسفه د "کن فیکون" د حکم د صدور په یوه ورځ او بلکه یوه لحظه پیدا شویدی. دین او فلسفه یو شان د حقیقت او واقعیت معرفت او پیژندنه ده او که څوک غواړي دهغوی تر منځ کشرولی او مشرولی. ته قایل شي زما په نظر دین مشر گڼل کیږي چې لمړنې معرفت او تعلیم د دین لخوا شروع شوي او دغه معرفت په پوره منطقي بناء "ځان، جهان او خدای" پیژندنه باندی ولاړ دي. د دین بناء د علم په بنسټ ولاړه ده. ملائیکي ځکه آدم ع ته د خدای لخوا په سجده مؤظفي او مکلفي شوي چې د علم خاوند وو. نو ځکه دین او علم دلومړۍ لحظې څخه تر لوی او نه شلیدونکې پیوند لري او جوش یی خورلي. انسان ډیر نور خواص او اوصاف لري لکه نفس، غریزه او داسې نور چې د دین یا په بل عبارت د علم سره په دښمنۍ کې دي آدم (ع) په همدې سبب د جنت څخه وایستل شو. خو که دا کار نه وې شوي ننني دنیا یی ژوند به وجود نه درلودلې او دازمیښت او امتحان ډگر به نه وې رامنځته شوي او د نیکی او بدۍ مفهوم به یو وې او چا به نه شوي جدا کولې. فلسفه یوناني مرکبه کلمه ده "فیلو - Phileo دوست لرم، سوفیا - Sophia - پوهه" دا کلمه دلومړې ځل لپاره فیثاغورث چې د قبل المیلاد په شپږم قرن کې یی ژوند کاوه پخپلو لیکنو کې

استعمال کړېده. د دغه وخت څخه نژدې ۲۵۰ کاله وروسته افلاطون نوموړې کله دیوه خاص علم لپاره استعما کړه. په بشري ټولنه کې فلسفې د یواځیني علم په حیث تبارز وکړ او د پوهې په ټولو اړخونو یی دلالت کاوه. د علم او تخنیک په انکشاف سره ورو ورو مختلف علمي شقوق د فلسفې څخه جدا شول او نن ډیرې زیاتې اختصاصی څانگې په علومو کې جوړې شويدي. خو حقیقت دادي چې ځانگړي علوم په ځانگړي ډول وجود نه لري او ټول علوم همزمان او هم مکان په متداخل ډول د متداخلو پروسو او تعاملاتو په جریان کې عمل کوي. په فلسفي پوهه کې هم ډیر مختلف مکتبونه او نظریات رامنځته شويدي. فلسفي تقسیم بندي د فلسفې د اساسي مسئلې سره د کړو وړو او دهغې په باره کې د نظر او عقیدې له مخې رامنځته شويده. هغه کسان چې باور لري چې ماده د شعور څخه دمخه پیدا ده هغوی ته ماتیریا لیستان وایی. برعکس هغه څوک چې شعور پر مادي مقدم گڼي هغوی ته ایديالیستان ویل کیږي. ماتیریا لیستان او ایديالیستان بیا هر یو پخپل وار د ځیني نظریاتي اختلافاتو له مخې په مختلفو ډلو او گروپونو تقسیمېږي. دا ټولي خبرې د فلسفي علم په بحث پورې اړه لري او دلته پدغه مسائلو د بحث څخه صرف نظر کیږي. زه غواړم یواځې دا ووايم، ماده چې په عالم الاسباب کې د ټولو پدیدو او خلقتونو ماهیوي بنیاد او سوبستانسیون جوړوي تراوسه پورې په صحیح ډول نده تعریف شوي او دهغې ټول شکلونه څوک نه پیژني. لینین ماده دا ډول تعریفوي «ماده عیني واقعیت دی. دانسان د شعور څخه بیرون موجوده ده، دانسان د شعور پورې اړه نلري خو په هغې کې انعکاس مومي» «د لینین

کلیات، ۱۸ جلد، ۱۳۱ مخ، روسي چاپ» پدی تعریف کې د مادي د حقیقت او واقعیت د پیژندنې معیار شعور دانسان گڼل شو بدې حال دا چې د مادي هغه ډولونه چې انسان یی پیژني او پیژندل شوي پدیدې جوړوي دانسان په شعور کې انعکاس نه پیدا کوي د مثال په ډول رنتگن امواج د سرو او بنفش رنگونو څخه بیرون د نوری شعاعونو نوری طیف دانسان په شعور کې نه منعکس کیږي یا صوتي امواج چې د څپې اوږدوالی یی دیوه هرڅ څخه تر شلو زرو پورې وي دروغ انسان غوږونه یی اوریدلې شي. ذهني ایديالیستان بیا پدی عقیده دي چې هیڅ شي وجود نلري هغه څه چې وجود لري یواځې کمپلکس د احساساتو دانسان څخه دي او داسې نور. د فلسفې اساسي مسئله چې دهغې له مخې فلسفي نظریاتي تقسیم بندي او نظریاتي اختلافات راپیدا شو بدې ما په یوه بحث کې توضیح کړې چې د تأمل وړ دي، ځکه چې زما په نظر ټولي پدیدې او په هغه جمله کې دانسان شعور، کوم ځای چې قانونمندی موجوده وي حتماً به مادي ماهیوي بنیاد لري. نو وتلي ماتیریا لیستان چې پدی خبره باور نلري په ډیرو مسائلو کې ایديالیستان پاتي شويدي. ډیر فلسفه پوهان پدی عقیده دي چې فلسفه یو شي دی او علم بل شي. یعنی د فلسفې د علمیت څخه منکر دی لکه اکزستنسیا لیستان یعنی د وجودي فلسفې پیروان لکه ژان پول سارتر، یا سپر او نور. ځیني کسان چې فلسفه خاص علم، متودیک علم، د علومو علم بولي او یا یی دوني له تنی سره تشبیه کوي دا ټوله بی ځایه فوق العاده گي او د فلسفي علم نیمگړتیاوې دي چې لا ځان نه پیژني. تراوسه پورې تعریف نلري، موضوع نلری، اساسي مسئله یی بی بنیاده ده. که څوک

بی علم بولي هم ورته دلیل نلري او که څوک یی علم نه بولي هم دلیل ورته نلري. دا ډول دې د فلسفې علم علمي ماهیت. نن پرون پدې باره کې مفصل بحث شوې چې امید دې په راتلونکي گڼه کې نشر شي. حقیقت دا دې چې یو او واحد لایتناهي لوی جهان دلایتناهي خلقتونو سره د خدای دلوی علم او لوی قانونمندی له مخې پیدا، پایې او یواځې د علمي قانونمند معرفت له مخې دهغې څخه معقوله، سالمه او منطقي استفاده ممکنه ده. دا جهان واحد جهان دې دیوې کوچنۍ ذرې په اندازه زیاتوالي او کموالي پکې نشي راتلای او یواځې دو واحد عام قانون "قضاء او قدر" له مخې یواځې شکلي او نوعي تغیر او تکامل مومي. دا قانون خدایي قانون دې او خدای ددې جهان او ټولو خلقتونو یواځینې خالق او صانع دې. ځیني کسان دا عام قانون د طبیعت قانون بولي او طبیعت د ټولو خلقتونو خالق او صانع گڼي. دا خبره د علم او منطق له مخې غلطه ده. ځکه چې د طبیعت په نامه کوم مشخص خارق العاده موجود او طاقت وجود نلري. طبیعت د مختلف پدیدو او خلقتونو ارگانیکه دیالکتیکي او د علت او معلول په بناء یو تر بل سره اړونده او یو له بل څخه زړنده مجموعه ده. هغه پدیدي چې یو تر بله سره د علت او معلول په بناء تړلې وي یو د بل حقیقي خالق او مخلوق نشي گڼل کیدلې. انسان چې اکرم المخلوقات او یا د ځینو په اصطلاح د طبیعت عالیترین متکامل موجود دې مونږ هر یو د خپل ځان څخه په قیاس سره وینو چې څومره نیمگړې او ناقص دې. انسان تر اوسه ندي کړې شوي یو داسې عام قانون جوړ کړي چې نسبي ټولنیز عدالت پکې تأمین وي. دموکراسي چې ټول ورته په همدغه سترگه

گوري د همیشه لپاره د حاکمې طبقې دیکتاتورې وه او په راتلونکې کې به هم همداسې وي. انسان د خدای عاقل مخلوق دې او یواځې کولې شي د قدر په اندازه د خپل خلافت رسالت سرته ورسوي. خو هغه څه چې د قضاء پورې اړه لري دهغې څخه د تل دپاره عاجز دې. د مثال په ډول زه دیوې قضیې په شکل ددې لوی جهان د فزیکي استقراریت مسئله دنړۍ ټولو فزیک پوهانو ته وړاندې کوم چې فکر پری وکړي او دهغې ساده نسبي فزیکي شمه جوړه کړي. زه مخکې له مخکې وایم چی دایو ناممکن کار دی. په نتیجه کې زما عقیده داده چی د لوی جهان، لوی نظام او دابی ساری او خارق العاده خلقتونه په علمی بنیاد د خدای دلوی علم "قضاء او قدر" له مخې په قانونمند شکل سره پیدا دی، پایې او تغیر او تکامل کوی او یواځې د علم په بنیاد د معقولي او منطقي استفاده وړ گړځی. د ټولو پدیدو د معرفت او پیژندنې دپاره علمی، معقوله او منطقي لار د علمی کړو وولارده. هغه چې د خدای په احکامو، او امر او هدایاتو کې په هغې تاکید شویدی او خپل مخلوق ئی پری مکلف گړځولی دی. په عملی او پراگماتیک ډگر کې دغه موازی لاری یوه ددین او دوهمه د فلسفې لاره ده. سره ددی چې د خدای علم د ټولو پدیدو او خلقتونو د پیدا یښت، پایښت، تغیر او تکامل په پروسه کې په ټولو حالتونو محیط، ملسط او مشخص دی او یواځې د قضاء او قدر په تناسب د خدای مخلوق مقدر او مقضی گړځیدلی دی بیا هم د خدای د مخلوق معرفت او پیژندنه که ددین د لاری څخه ده او که د فلسفې د خدایي خلقت د حقیقت او واقعیت د وړو په باره کې د تل دپاره نسبی ده او د "لیس للانسان الاما سعی" سوره نجم، ۳۹ آیت، ۲۷ سپاره «د معیار

له مخی د زمان او مکان په بعدونو او علمی تخنیکي امکاناتو دانکشاف په پروسه کی تخمیندلی شی. دمخه مالیکلی چی دین او فلسفه په یوه لحظه کی دیوه هدف لپاره پیدا شویدی او یو رسالت لری. دا چی دخدای جهان، دخدای علم او دخدای دخلقتونو دمعرفت قانون هم یو دی زما په عقیده اول د دین او فلسفی د جدا کولو لپاره دلیل نه لیدل کیږی او همداسی دمختلفو ادیانو او فلسفی مکتبونو ظهور، دفرنسیشن“ تقسیمات” او تعدد منطقی نه بریښی. دی کی شک نشته چی دخدای مخلوق خصوصاً انسانان دخپلو مقتداراتو له مخی درحمانی او شیطانی معقولو او نامعقولو لارو دلتهون په هڅه کی دی چی په دنیای ژوند کی دنیکی او بدی معیارونه جوړوی او دمخلوقاتو دا ذات الیینی مبارزی او فعالیت انگیزه او سبب گرځی خو دا هیڅکله ددی معنی نلری چی تل دی شیطانی قوتونه لکه چی نن برلاسی دی تل برلاسی اوسی عقل او پوهه به په جهل برلاسی کیږی او حوادث به دمقولیت له مخی سالمی دخل لاری پیدا کوی .

فلسفه په مادي قدامت، حال او ابدیت کې

مادي قدامت، حال او ابدیت درې واړه زماني مقولې د عامو مفاهیمو په حیث د مشخصو پدیدو د گذرا حالت په شکل او ماهیت هیڅکله وجود نه درلود او هیڅکله به یی هم ونشي لرلې. مادي قدامت، حال او ابدیت د هرې پدیدې هغه فلسفی قانونمند شکل او ماهیت دی چې په هیڅ زماني مقطع کې دچا په واک او گورت (موتی) کې نه ورځې خود فلسفی قانونمند حقیقت او زړې په حیث همیشه وجود لري او د فلسفی علم داساسی مسایلو او قضایاوو ټولې سرچینې ورپورې تر اوسه ډب پاتي شوي او د بهیر مجال او پوتنسیال یی ندي پیدا کړې. همدغه مفاهیم دنننۍ فلسفی مبادي، مباني، ابعاد، ارزښتونه او افقونه تشکیلوي، فلسفه په همدغه مفاهیمو کې نغښتي او ترلې پاتي ده. د فلسفی موضوع او عمده مشکل په حقیقت کې تر اوسه په همدغه محور څرخي او فلسفی شور و شعف، تخیلی فتنازي، شاعرانه لوړ تخیلونو، خوزښت او حرکت نه یواځې دغه ساحه مشبوع او احتوا کړي بلکه عالم الارواح او «العیاذبالله» دخدای لوی ذات د ځان لپاره مقدر او مسخر گڼي. خدایان «العیاذبالله» دوی پخپله جوړوي او

ورانوي، د خدای او بنده مناسبات ټاکي، دخلکو سرنوشت تعیینوي او دلوی خدای په لوی علم، فلسفه، واقعیتونو او اړونده تیوریو باندې «العیاذ بالله» ملنډې وهي. د خدای د لوی علم، لوی کلام او د هغه دلوی ذات د بې ساري خلقتونو اعجاز چې هر څوک یې هره لحظه په سترگو ویني، د سرمايي لیونیانو ترې د خپلو هوسونو وسیلي جوړې کړي او په خپل تخیلي بازار کې د بوقلمون غوندي خیره ور بدلوي او حقیقت په حقیقت کې د هر چا څخه پټ ساتي.

هو! مادي قدامت، حال او ابدیت لکه چې دمخه مو وویل د عامو مفاهیمو او واقعیت په حیث ځانگړې خارجي وجود نلري. د «کن فیکون» د حکم په صدور او د لحظوي قانونمند بدلون او پرمختگ «دیا لکتیک» په صورت کې د هرې ځانگړې پدیدې قدیم په قدیم کې د قدیم په شکل او ماهیت سره نشي پاتې کیدلې. یواځې هغه قانونمند رابطه چې مونږ یې فلسفي قانونمندی یا فلسفي علمي زړې بولو د حال سره په رابطه کې پاتې کیږي. په یوه پدیده کې د قدیم دغه همزمان بود ونډ مونږ د پدیدې د همزمان ستاتیزم او دینامیزم او یاد ابدیت د اصلي لازمي عامل په نوم هم یاد کړې دي. قدامت اصلاً په قدامت کې وجود نلري او د انسان په وړاندې په حقیقت کې یواځې دینامیک لحظوي بدلیدونکي مادي واقعیتونه وجود لري او انسان د همدغه لحظوي متغیر تکاملي جهان په معرفت مکلف گرځیدلې دي، حال هم د ابدیت په لور تل په ابدې لحظوي دینامیزم او بدلون کې دي او ابدیت د بشر لپاره په قبضه کې راوستل ناممکن کار دي یعنې چې ابدیت هیڅکله ابدیت ته نشي رسیدلې او مونږ

هم په ابدیت کې د حضور څخه د همیش لپاره عاجز یو. پدې ډول قدیم او ابد هیڅکله زمونږ په واک او قبضه نشي راتلای. یواځې حال د لحظوي گذرا فلسفي واقعیت په حیث د نسبي سکون د فرضیې له مخې د هر انسان د پیدایښت او بلکه د شعوري درک له لحظې څخه د خدای د لوی جهان د قانونمند مقدر او مسخر عملي، تجربی مادي پدیدو او خلقتونو په بڼه وجود لري. نو ځکه په فلسفه کې د فلسفي قدیم او یا ابدی مستقبل لټول بې ثمره هڅه ده. په همدې دلیل، فلسفه مونږ خورا ځوان او فوق العاده دینامیک بشري علم بللي شو.

څله فلسفه قدیمي، نابکاره، پارازیت علم گڼي او یایي په کلي ډول د علمیت څخه منکرېږي، ددې لپاره زه مقنع او بلکه هیڅ دلیل نه وینم. داچې فلسفه د لومړي باشعوره انسان د پیدایښت سره په یوه ورځ پیدا شوي، داچې فلسفه د خدای د لوی علم بشري ذهني خلف علم گڼل کیږي، داچې فیلسوفان فلسفه د جهان د پیدایښت سره تړي او غواړي ددې جهان د پیدایښت مبدا او منبع پیدا کړي، داچې ایراني شاعر فلسفه زور کتاب بولي چې اول او اخر نلري او فلسفه یواځې د دغه پاڼو د پیدا کیدو علم گڼي، داچې یواځې سپین گيري د فلسفي سره سروکار لري او یا چې په سویس کې زړو ته په فلسفي مکاتبو کې دوباره د شمولیت حق ورکول کیږي او داسې نور. زما په عقیده پدې باندې فلسفه او جهان نه زریږي او نه ځوانیږي.

جهان او فلسفه په همزمان زړښت او نوښت کې قرار لري، همزمان د مرگ او ژوند بچي په غیر کې روزي او همزمان د نوي ژوند او مرگ په لور قدم پورته کوي او په همدې پروسه کې

د جهان د ابدیت او د خدای د خدایي راز پروت دې.

حال همیشه په دینامیک لحظوي تحول او تکامل کې قرار لري او همدغه دینامیک بدلون او پرمختګ د مادي ابدیت لپاره لازمي شرط ګڼل کېږي. که چیرې حال په لحظوي دینامیک بدلون کې قرار نه درلودې، که چیرې هر مرګ دنوي ژوند او هر ژوند د نوي مرګ اغاز نه وې، که دې جهان په همزمان ستاتیزم او دینامیزم او همزمان زړښت او نوښت کې قرار نه درلودې، همغسې چې په لحظوي تحول او تکامل او ابدیت کې قرار لري په همدې ډول به په لحظوي توګه په نابودۍ محکوم شوي وای او دا هم د خدای په لوی قدرت دلالت کوي. دا جهان پرته له الهي ذات څخه چې په کل او جز کې واحد دې، نوري ټولې پدیدې او خلقتونه د کل او جز مجموعه تشکیلوي. کل او جز همزمان مستقل او یو په بل پوري تړلي دي یعنې د قضاء او قدر د عام قانون تابع ګڼل کېږي. څرنگه چې قدامت په قدیم، حضر په حال او ابدیت په ابد کې وجود نلري او همزمان هر دري واړه حالتونه یو تر بله په متداخل جینیتیکي او دیالکتیکي حالت او وضعیت کې یو د بل بچي روزي او همزمان قدامت، حال او ابدیت په قانونمند شکل یو بل سره په خپله غیرک تینګ ساتي. مادیت هم په کل کې همزمان په هر دري واړو حالتونو کې قرار لري او د قدیم، حال او ابد همزمان تداخل په نتیجه کې دا لوی جهان همزمان قدیم، حال او ابدی پاتې شوې دې.

یو کوچني مثال: د انسان وجود تخمیناً د لس تریلیونو (... ..) حجرو څخه جوړ شوې دې. دغه لس تریلیونه حجروي لومړي د بدن په مختلفو سیستمونو، قسمتونو، غړو...

او بالاخره په حجرو او د حجرو په اجزاو و تقسیمېږي.

د حجروي اجزاو و څخه نیولې د انسان د بدن د اعضاوو او کامل وجود په شمول هر یو مستقل او هم جمعي مشترک فعالیت لري. د انسان د مرګ څخه وروسته هم ځیني غړي تر یووخته پورې ژوندي پاتې کېږي. کیدلې شي ځیني کوچني واحدونه د انسان د بدن له زندان څخه د ازادیدو وروسته په مستقل ډول خپل ژوند ته دوام ورکوي. دا هم امکان لري چې ځیني ډیر کوچني ذرات د جهان د ابدیت سره سم متناسب ابدی ژوند ولري. والله اعلم.

د ځانګړي انسان په مثال کې مونږ د عام مادي موجودیت د قدامت، حضر او ابدیت مسایل په لاندې ډول ارزولې شو. انسان د دوه متقابل جنونو د جوړه کیدو له مرحلې څخه د خدای د عاقل، عالم او خلف مخلوق په حیث عرض وجود کوي. د زیریدني په لومړۍ لحظه کې، دغه نوې موجود،

له یوې خوا کاملاً نوي پدیدې ده چې د جنین له مرحلې څخه د کامل انسان تر مرحلې پورې ټوله پروسه په خورا مساعد محیط کې د ډیرو کلونو په عوض په نهو میاشتو کې (نور خلقتونه په متناسب ډول هر یو په ټاکلې کمه یا زیاته موده کې) تکمیل شويده. ددې افادې څخه پوهیدلې شو چې د شرایطو په مساعدت سره کیدلې شي د دغه ډول پروسو موده لنډه او یا اوږده کړو. د بلې خوا د همدغه نوي مخلوق سره چې د خدایي خلقت په صنعت کې نوي پیدا شوي، د نوې پدیدې په حیث کره وړه کیدلې شي، ددې سره سره د ډیرو نورو اړیکو په څنګ کې د جینیتیکي قدامت او جینیتیکي ابدیت تسلسل او تخمونه هم له ځانه سره لري. پدې ډول وینو چې په خدایي

خلقت او صنعت کې په زماني او مکاني لحاظ خومره ليري پرتي پديدي او خلقتونه خومره نژدي موقعیتونه هم لري. يعني د پيداينبت له لحظې څخه په وجود کې د قدامت، حال او ابدیت توکي موجود او له همدغه لحظې څخه د نوي مخلوق په وجود کې دنوي ژوند او مرگ پروسه او استازي روزل کيږي. په دغه نا ممکناتو د امکان او واک اعجاز يواځې د خدای د لوی علم او يا په بل عبارت، په نسبي لحاظ، دهغه د بشري ذهني خلف «فلسفې» له لارې ترلاسه کيدلې شي. د دغه هراړشي (زيني) له لارې مونږ په استقرائي او قياسي قانونمند تفکر او تعقل سره په هر لوري چې وغواړو، کولې شو اوږدي او لنډي مسافي گزو گام او د معرفت په لار کې هر ډول خنډونه له منځه یوسو. له بده مرغه، په فلسفي څيړنو کې تر نن ورځې پورې، د دې په عوض چې د علمي تحقيقاتو په لار کې خنډونه له منځه یوړل شي، د پښتو متل په تائيد «د هغه چا چې جنگ ته زړه نه وي، داسې تيرې ته لاس غزوي چې نه پورته کيږي»، دوی هم په فلسفي او علمي څيړنو باندې په جرئت سره ورتگ په عوض په ناممکناتو پورې په نښتلو سره د علمي څيړنو په لار کې خنډونه رامنځته کړيدي. کوم کوچني مثال چې مونږ ذکر کړ، ټولي مادي پديدي او خلقتونه د عام مادي موجوديت «يونورسيوم» په شمول د جوړښت، کميت، کيفيت او عامو قانونمنديو له مخې پوره شباهتونه لري او د علمي څيړنو د پرمختگ او پراختيا لپاره همدغه ډول اسانتياوې او امکانات پکې موجود دي. يعني که د يوې خوا د «کن فيکون» د حکم په صدور سره د «عالم آمر» په حيث، په کل کې، د دې لوی جهان او دهغې د اغاز او انجام معرفت د

انسان د مقدراتو څخه نه گنډل کيږي، د بلې خوا، د دې جهان ټول خلقتونه او پديدي د عالم الاسباب په حيث خدای مسخر او مقدر پيدا کړي او انسان يې د هغې په معرفت مکلف گرځولې دي. پدې ډول همغه «عالم آمر» چې معرفت يې نا مقدر او له نا ممکناتو څخه گنډل کيده، د زماني او مکاني فاکتورونو او د وسايلو په امکاناتو سره د «عالم خلق» بڼه غوره کوي او معرفت يې ممکن گرځي. زه نه غواړم د مشابه مثالونو په تکرار سره دغه ليکنه اوږده کړم، خود موضوع د ډير درنښت، پراختيا او پيچلتيا په خاطر به هڅه وکړم د موقع په مساعديدو د ځيني تپيکو موضوعاتو په مثالونو کې يو ځل بيا ځيني مسايل په ځيني تفاوتونو سره وڅيړم.

په تيرو بحثونو کې ځيني فلسفي مسايل لکه د فلسفې اساسي مسأله، د مادي او شعور ذاتي يووالي، شپږم حس يا د شعور او لاشعور ديالکتیک، مقضي او مقدره اراده، فلسفه او ځانگړي علوم او پدې باره کې د عینیت د فلسفې د ليد لارې له مخې د ځيني فلسفه پوهانو نظريات مونږ په خپل آند و ارزول او ځيني پایلو ته ورسيدو. موجوده موضوع هم زما په عقیده ډيره پيچلې او اکثره فلسفه پوهانو ځانونه تر اوسه پورې پدې مشغول کړي، لکه چې ايراني شاعر وائي: «ماز آغاز و زانجام جهان بي خبريم اول و آخراين کهنه کتاب افتاده است». په تيرو موضوعاتو کې د عینیت فلسفي د عقيدې په بناء مادغه نظر ونه منه او ومې ويل چې د دغه کتاب ټولې پاڼې پر ځای او د دغه پاڼو لټول نه فلسفه ده او نه متمر کار گنډل کيږي. هغه کسان چې غواړي د دغه پاڼو له محتوا څخه ځانونه خبر کړي، څرنگه چې قدیم په قدیم کې پاتې ندې او ابد هیڅکله په ابدي

نظام کې، ابد ته نه شي رسيدلې او يواځې د حال په نسبي سکون کې کيدلې شي په قانونمند ډول د قديم او ابد په لور لار تعقيب او د دغه پاڼو له محتوا څخه ځانونه خبر کړو. په پورتنۍ بحث کې مونږ وښودلې شوه چې رښتيا هم د حال د نسبي سکون د فرضيئ له لارې ممکنه ده دغه موضوع په قانونمنده بڼه وڅيړل شي. اميد دې دغه نظر مونږ پوره او درست افاده کړې اوسي.

دمخه مونږ دا هم وښودله چې د مختلفو فلسفي مکتبونو او نظريو پلويان د فلسفې له علميت څخه منکر او يا د شک په سترگو ورته گوري. د مارکسيزم پلويان چې هرڅه د علم او قانونمندی په تله تلي، پدې باره کې لا د شک له ورشو څخه ندي وتلي او د ډيرې رواداري له موضع او موقف له مخې هغوی فلسفه يو خاص علم بولي چې په فلسفه کې نه د خاص علم لپاره تعريف او نه منطق وجود لري او نه داسې قانونمندی، څوک په گوته کولې شي چې خاص علم دې پرې افاده شي. دا چې ولي يې له علميت څخه نه منکر يري، يا ولي ورته علم نه وايي؟ ځکه چې که يې د علميت څخه منکر يري دليل ورته نلري او که علم يې بولي، پدې باره کې چې کومې پوښتنې پيدا کيږي هغې ته ځواب ويل مشکل کار دې.

پدې هم مونږ پوره باور لرو چې دا لوی جهان د خدای دلوی علم له مخې قانونمند پيداشوي دې او فلسفه يواځينې بشري ذهني خلف علم دې چې عيني واقعيتونه په نسبي شکل منعکس کولې شي. او په همدې سبب انسان په ځمکه کې د خدای خليفه گڼل شوې دې. ځانگړي علوم په واقعيت کې اصلاً ځانگړې وجود نلري. حقيقت دا دې چې ټول علوم د هرې پديدي

او خلقت د ماهيت او کيفيت په تناسب فلسفي متناسب تداخل او علمي ذات البيني ارگانیک انتگریشن تشکيلوي او په نتيجه کې متناسب مرکب يا مخلوط جوړيدلې شي. ځانگړي علوم کيدلې شي د مختلفو پديدو د ظهور په وخت کې د ماهيوي او کيفي تفاوتونو له مخې يو له بل څخه تفکیک او د فلسفي علم د خصوصي حالتونو او گذرا پديدو په شکل قبول شي. شک نشته چې ځانگړي علوم د علمي تخنيکي پر مختگ په پروسه کې عملي رول لري او عملاً د دغه پروسې سره مرسته کوي او د نورو ملاترو ځانگړو علومو تداخل په نسبي توگه د ځيني ضريبونو په استعمال سره تلافی کيږي او د دې لارې ځانگړو علومو ته حق، جاگه او ورشو قايل يږي. نن که د يوې خوا ټولې مادي زيرمي په همدغه بنياد توليد يري، د بلې خوا د فلسفي تحقيقاتو لپاره يې عملي تجربې نسبي امکانات برابر کړيدي. دا خبره بايد تاکيداً وشي، د هغه روشونو څخه چې په عملي ساحه کې يې استفاده روا گڼل کيږي او ټول مالي سود او زيان ورپورې تړلې دې، په تيوريکي ساحه کې د اولسونو سرنوشتونه بدلوي، شيطانان «العياذ باللّه» د ځانونو څخه خدايان جوړوي، ثواب په عذاب او نيکي په بدۍ بدل يري. اکثراً، پوهان دغه ډول خصوصي او عمومي حالتونه يو له بل څخه نه تفکیکوي، د کل او عمومي حالتونو او خاصو او گذرا قانونمندیو تر منځ پرته له تفکیک څخه يو شان قضاوت کوي، د موقت او گذرا پديدو او قانونمندیو په بنياد حتماً مطلق حکمونه صادروي او تيوري او قوانين تحريفي بڼه غوره کوي.

ددې بحث څخه مونږ دې نتيجه ته رسېږو چې: «که په هره

ساحه کې د خامو او نارسه موادو په استعمال د هدف په لور په نسبي لحاظ خپله لار لندو، په تیوریکي مسایلو کې د دغه ډول موادو استعمال زموږ جهت تر ۱۸۰ درجو پورې مخالف لورته اړولې شي. شاید داسې پوښتنه پیداشي، کله چې ټولې مادي زیرمې د ځانگړو علومو په واسطه تولیدیږي اول په څه دلیل هغې ته علم نه شو ویلې؟ دوهم، که علم ورته ووايو مشکل او خطا به څه وي؟ دریم، د حل لارې کومه یوه ده؟

علم ورته پدې دلیل نه شو ویلې چې ټولې محاسبې ډیرې تقریبي دي. مونږ ډیر فاکتورونه او قواوې په نظر کې نه نیسو. مونږ نه شو پوهیدلې چې د قوې او مومنت واقعي محصله څومره (Kg) یا (Kg . cm) قوه یا مومنت عمل کوي او د هغې په مقابل کې د دیوال، بش او ډاگې څومره مقاومت پکار دی. له بلې خوا مونږ مقاومتې توکي په هغه کیفیت چې لازم دي نه شو تولیدولې. دلته ډیرې د (ولي؟) نوري پوښتنې هم پیدا کیدلې شي. په پای کې به دومره ووايم، څرنگه چې ټولې محاسبې غیر دقیقې وي، په حقیقت کې محاسبه وجود نلري، یا ووايم غیر دقیقه ده او مونږ هرڅه په تخمیني ډول انتخابوو، او ددې لپاره چې د خطر مخه مونیولې اوسې، هرڅه دوه او درې چنده محاسبه کوو. یعنې هرڅه مونږ ته دوه یا درې چنده قیمت ته تمامیږي. ددې لپاره چې مچ په مگس کش مړی کړو، د توپ ډز پرې کوو.

که علم ورته وایو سمه به ځکه نه وي چې یواځې په ځیني مواردو کې لکه راکت، طیارې، موټر او ځیني نورو انجینري مسایلو کې تقریبي محاسبې سرته رسیږي، په نورو حالاتو کې

اکثراً د سترگو په ټول او پیمانې باندې په تخمیني ډول چاري پر مخ وړو او اکثراً د شخصي گټو په خاطر بې کیفیته مواد استعمالوو. همدا سبب دې چې په ترکیه، هند، چین، او حتی په اروپا او امریکا کې مونږ د دغه ډول بې سنجشه حوادثو او دهغې د بدو عواقبو شاهدان وو.

یواځینې د حل لارې دده چې فلسفې ته باالخره علم ووايو او هر څومره چې ځانگړي علوم په خپل ذات البیني فلسفي متداخل انتگریشن کې کثرت پیدا کوي، انتگرالي او ډیفرنسیالي معادلاتي سیستمونو د حل امکانات او دلورو مشتقاتو د استفادې طریقې پکار اچول کیږي، په همغه اندازه به په فلسفي انتگریشن کې د ځانگړو علومو کچه او سطحه لوړیږي، په همغه اندازه به محاسبه دقیقه کیږي، د تعمیر، تولید کچه او کیفیت به ښه او ارزانه او ډاډمن کیږي.

د پورتنې بحث څخه مونږ لاندې پایلو ته رسیدلې شو:

— د خدای لوی جهان د همزمان زېږنت او نوبنت، ستاتیزم او دینامیزم، بدلون او پرمختگ په حالت کې دې او همدغه حالت د لوی جهان د ابدیت لازمي شرط گڼل کیږي؛

— د لوی جهان د بې شمیره خلقتونو، بې حساب واهنونو، د ډیرو کوچنیو ذرو او بې حساب لویو اسماني موجوداتو او په کل کې د لوی جهان د مشابه جوړښتونو څخه جوړ او یو تریبله سره مشابه څیرنیز بنیادونه او شباهتونه سره لري او دهغې په بنیاد مونږ کولې شو د علمي استقراء او قیاس له مخې نسبتاً دقیقې محاسبې سرته ورسوو؛

— دا جهان د کل او جز په حیث د مادي د خورا کوچني مادي واحد څخه تر خورا لوی مادي موجود پورې د مادي

قداامت، حال او ابدیت اثار همزمان له ځانه سره ساتي، خو څیرنیز معلومات یواځې د حال د نسبي سکون د فرضیې له لارې په هر زماني او مکاني بعد کې ممکن گڼل کېږي او ددې لارې زموږ څیرنیز معلومات او محاسباتي امکانات پوره پراختیا پیدا کولې شي، پدې معنا چې د قدیم او ابد په لور، هره زماني مقطع کې چې موږ څیرني کول غواړو د کار د پیل مبادا یواځې او یواځې حال گڼل کېږي؛

— د پورتنی بحث څخه موږ دې نتیجې ته هم رسیږو چې د خدای د ټولو خلقتونو پیدا یښت لاندې ځانگړي ماهیوي تفاوتونه سره لري؛

لومړي عالم خلق، هغه چې په عالم الاسباب کې د انسان داستفادې پوري اړه لري، د انسان لپاره مقدر او مسخر گڼل شوي او انسان یې په معرفت مکلف گرځیدلې او د حیواني شعور د ځان ساتنې د غریزي څخه نیولي تر انساني ارثي د ځان ساتنې د غریزي شعور او د علمي فلسفي شعور تر لور وړو مرحلو پوري د هغې څخه متناسباً برخمن گرځي.

دوهم عالم آمر، لکه «کن فیکون»، یا «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ۖ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)». ترجمه: او پوښتنه کوي له تانه (اي محمده!) له (کیفیته د) روح څخه، ووايه (اي محمده! دوی ته) چې روح له امره درې څما دي او نه ده درکېږي شوي تاسې ته (برخه) له علم (پوهني) څخه مگر لږه. (سبحان الذي «۱۵»، سورة بني اسرائيل «۱۷»، آیت «۸۵» پښتو تفسیر شریف صفحه «۱۶۵۶». تفسیر: په موضح القرآن کې دي چې یهودانو د امتحان په مقصد له رسول ال الله څخه دا پوښتنه وکړه نو پاک الله په

واضح صورت دوی ته دغه ورونه ښود. چې دوی د هغه د پوهیدو حوصله نه درلوده. پخوانیو انبیاءو هم له مخلوق سره داسې دقیقې خبرې نه دي کړي دومره پوهه کافي ده چې د الله په حکم سره یوشي په بدن کې لویږي. کله چې هغه روح له بدن څخه ووځي سا هم څیږي او انسان مري.

عالم آمر د حیواني او انساني ارثي غریزوي شعور پواسطه په مستقیم ډول د معرفت وړ ندي بلکه د علمي فلسفي شعور په لور و اُفقونو کې یواځې د زماني او مکاني امکاناتو او د علمي — تخنیکي انکشاف د پرمختللو وسایلو او وسایطو په ذریعه د هغې څیرنه ممکنه گرځي او د عالم آمر له بني څخه د عالم خلق بڼه غوره کوي. د مثال په ډول دمخه موږ وویل چې قدیم په قدیم کې نور وجود نلري او ابد هیڅکله ابد ته نشي رسیدلې. پدې صورت کې، که چیرې علم او تخنیک کافي انکشاف نه وې کړې او لازم وسایل، وسایط او زماني او مکاني مساعد شرایط وجود ونلري، د مادي قداامت او ابد څیرنه ممکنه نه گڼل کېږي.

لکن نن چې په کافي اندازه علمي — تخنیکي انکشافات، وسایل او وسایط او او زماني او مکاني مساعد شرایط وجود لري او دا چې د الوی جهان قانونمند پیدا، قانونمند پایي او قانونمند تحول او تکامل کوي، نو ځکه موږ پورته وښودلې شوه چې د حال د لحظوي سکون د فرضیې له مخې کیدلې شي علمي څیرني په قانونمند ډول د قدیم او ابد په لور تر هرې زماني مقطع پوري چې ارزوی لرو و غزولې شو. په همدې ډول په پورتنی آیت شریف کې واضح ویل شوي دي چې: «او پوښتنه کوي له تانه (اي محمده!) له (کیفیته د) روح څخه، ووايه (

ای محمده! دوی ته (چې روح له امره درب ځمادې او نه ده درکې شوې تاسې ته (برخه) له علم (پوهنې) څخه مگر لږه «او نده تاسې ته برخه له علم څخه مگر لږه. د دغه مبارک آیت په تفسیر کې داهم ویل شوي چې پاک الله په واضح صورت دوی ته دغه ورو نه ښود. چې دوی د هغه دپوهیدو حوصله (سویه) نه درلوده. پخوانیو انبیاءو هم له مخلوق سره داسې دقیقې خبرې نه دي کړې دومره پوهه کافي ده چې دالله په حکم سره یو شي په بدن کې لویږي.

دریم عالم ذات، خدای لوی او په کل او جز کې واحد او لاشریک ذات دی. د انعکاس، ترکیب او تجزیې څخه مبرا او د انساني شعور په کوچني طیف کې نه ځایږي او د تل لپاره یې انسان د معرفت او توصیف څخه عاجز دی. انسان یواځې دومره د خدای په معرفت قادر او ایمان پرې لرلې شي، څومره چې یې د بیساري خلقتونو له مخې امکان موجود دی او یا څومره چې یې د خدای په کلام ک ذکر شوې دي. والله اعلم.

لکن څرنگه چې دمخه پدې موضوع بحث وشو ډیر پوهان،
حتا اسلامي

علماء د خدای د ذات، عالم الارواح، د جهان د پیل او ختم، «مُثل» او دیته ورته موضوعگانو باندې تخیلي بحثونه کوي او د موجوده حال مسایلو او پدیدو سره چې عملاً یې ورځنې ژوند ورپورې تړلې او د ممکناتو څخه یې گڼل کيږي نه غواړي علاقه ونیسي. مونږ دخپل چاپیریال او خپل وجود په ټولو کوايفو نه خبریږو او نه پوهیږو. خو زمونږ اړتیاوې، زمونږ مشکلات، زمونږ پرابلمونه او ټولې نننۍ بشري خوشبختۍ او بدبختۍ د هر څه څخه دمخه زمونږ په گاونډ چاپیریال او زمونږ

ددي کوچنۍ ښکلي نړۍ په چاپیریال کې پرتې دي. راشی پدې باره کې فکر وگڼو، ایا مونږ دخپل گاونډ په ټولو مسایلو پوهیږو او پوهیدلي شو؟ کوم پرابلمونه زمونږ دمقدراتو او ممکناتو څخه دي او کوم زمونږ دمقدراتو څخه وتلي دي؟ د ازموینې په وخت کې یو محصل او متعلم هڅه کوي لومړي اساني پوښتني حل کړي، ورپسې هغه چې یو

څه فکر کول غواړي او هغه چې مشکلي وي اخري مرحلي ته پرېږدي. راشی په فلسفي مسایلو کې هم د همدغه پرنسیپ څخه کارواخلو او هغه دناشوني مدرکاتو او تخیلاتو له وضعي څخه د شوني معقول احساس او ادراک چاپیریال ته راپریاسو. راشی دهرڅه دمخه خپل ممکنات او ناممکنات یو له بل څخه تفکیک کړو. هغه چې ممکن دي، پخپل واک او قبضه کې یې راوړو. هغه چې ممکن دي، خو ژور فکر او ډیر کار ته ضرورت لري، د هغې لپاره هڅه وکړو. او هغه چې زمونږ په مقدراتو کې نشي راتلای د مقنعو دلایلو له مخې پرې باور او یقین ولرو او یې منو. مونږ په دغه یو طرفه جاده له بلې خوا قدم ایښې او په هماغه بله خوا روان یو. له انجام څخه د هغه انجام په لور روان یو چې انجام نلري. مونږ دمخه وویل چې فلسفه په تخیلي ډول (یعنې بی بنیاده) هغه قدیم لتوي چې په قدیم کې نور وجود نلري او یا هغه ابد پسي روان دي او لتوي یې چې ابد ورته رسیدلې نشي. مونږ عملاً په خپل چاپیریال کې وینو چې حتا زمونږ متخصصین د ډیرو مدرنه تخنیکي وسایلو له لارې قادر ندي حقایق کشف او پرې وپوهیږي. زمونږ حواس ډیرو رنگونو، ډیرو خوندونو، ډیرو غږونو او ډیرو نورو هغو حقایقو د احساس او درک څخه عاجز او حتا په

تخنیکي مجهزو وسایلو دهغي دا احساس څخه عاجز دي چې مونږ ورته اشد ضرورت لرو، خو لاس مونه ور رسیري. زمونږ مریض مغز تراخره پورې د خپلو ځیني مرضو نو څخه بې خبره پاتي کیږي. خوبیا هم مونږ هڅه کوو په ناممکناتو، په هغه څه چې مونږ بالکل قادر نه یو غواړو ځانونه خبر کړو.

دا جهان بې له هغې هم له یوې خوا په همزمان او هم مکان ستاتیزم او دینامیزم، لحظوي تغیر او تکامل، همزمان زړښت او نوښت، دبې شمیره پدیدو تراکم، تکاثف، غیر مترقبه گذر قانونمند حوادث لکه سیلابونه، زلزلې، اتشفشانونه، انقلابونه او ذات البیني ارتباتات، پخپله څیر نیز شرایط او امکانات دومره پیچلي کوي چې که چیرې څیر نیز متودونه او روشونه، اغیز لرونکي فاکتورونه، زماني او مکاني شرایط او داسې نور په دقت سره په نظر کې ونه نیول شي، دقناعت وړ نتایج به هیڅکله ترلاسه نشي. سره ددې چې زمونږ نړۍ ډیره ځوانه بریښي او ډیر پخواني حقایق لاندې هم دافسانو په شکل په

جمعي شعورک باقي پاتي دي، خو له هغه وخت څخه چې د ځمکي کره په اوسني حالت سره راټوله شوې څلور نیم بیلیونه کلونه تیریري او دلومړي غر د جوړیدو څخه دري نیم بیلیونه کلونه تیریري. د یورانیموم د زړښت مکمله دوره (رنگیدل) ۹۰۰۰ میلیونه کاله دوام کوي. د نورو عناصرو د زړښت دوره د یورانیموم په نسبت کمه ده. اخري عکس چې دهابل په نوم امریکایي فضايي تلسکوب د کهکشان څخه اخیستی دي څلویښت میلیونه نوري کاله له ځمکي څخه فاصله لري او یو بل

عکس چې دراد یو یو تلسکوپ په ذریعه اخستل شوي له ځمکي څخه ۱۸ بیلیونه نوري کلونه مسافه لري. دا ځینی ارقام د نسبي تخمین او تصور

په خاطر وړاندي شول. یوه نوري دقیقه ۱۸ میلیونه کیلو متره یا ۱۱ میلیونه ۱۶۶ زره میله او یو نوري کال پنځه تریلیونه ۸۶۵ میلیارد ۶۹۶ میلیونه میله کیږي. اوس پخپله قضاوت کولي شو چې پداسي زماني او

مکاني ابعادو کي ایاممکنه ده په تخیلي او تصوري شکل سره، ترڅو چې دقیق قوانین، قانونمندی، ټاکلې متود او متودولوژي وجود ونلري، دقناعت وړ نتایج او تیوری رامنځته شي؟

شک نشته، کله چې د تخیلي علم لارویان د خپلو تخیلي څیرنو، قانونمندیو او فورمولبندیو په تپه تیاره تنگو او تاریکو کگلچونو کې پرته د ډاډ من لارښود د عمرو نولارې لنډوي او د دغه ډول فضايي کهکشاني ارقامو او یا نورو ناممکناتو سره مخامخ کیږي، خامخابه د تخیل له مخې اسمان ته د تخیل زیني ږدي، یا به په سحر او جادو خرافاتي

عقیده پیدا کوي او یا به د تخیلي قرائنو، قیاس، استقراء او فنتازي په مشکوکو لارو د خپل قناعت زمینه برابروي. خوزما په آند «دیر رسیدن بهتر از نه رسیدن» بڼه به دا وي چې یواځې په فرهادي همت او عزم د علمي اهدافو د لاسته راوړلو په خاطر علمي قانونمندی لارې تعقیب او هدف ته ځان رسول او یا په خپله بیوسۍ باندي شرافت مندانه اعتراف او د چارو واگي خپلو اخلاقو ته سپارل لازمي او ضروري شرط گنل کیږي. پدي صورت کې به لا اقل د تحریفی او غولونکو تیوریو د بې

مورده خپریدو څخه جلا گيري شویاوسي.

زمونږ کوچنۍ نړۍ ډیره ځوانه او زمونږ د ټولنې د تاریخي دورې لاسل سلیزي ندي پوره شوي، د سلم نسل پښه د ابتدایي انسان انگرې ته وراوړي. سل کاله دمخه مونږ په واقعیت کې الوتکې نه درلودې، د موټرو، یواځې خورا ابتدایي نموني موجودې وې. مونږ ټول خپل لومړني نیکه په ټولو خصوصیاتو او مشخصاتو سره پیژنو. په حقیقت کې ټول نړیوال یو تېر جوړوې. درنگونو او جوړښت تفاوت یواځې دمحیطې شرایطو اغیزمن موثریت دي. زمونږ دنړۍ خلکو خپلې ټولې تیرې کیسې او حتاد حیواناتو کیسې چې په شفاهي ډول دیوه نسل څخه بل ته نقل شويدي لا تر اوسه په خپلو حافظو کې ژوندۍ ساتلي دي. زمونږ نړۍ څومره بنکلي ده ددې نړۍ استوگن څومره با استعداد دي. مونږ پدې ډیره کمه موده کې د علم او پوهې څومره لوړ افقونه اشغال کړيدي. خو بیا هم دا به سمه نه وي چې هر څوک دې مدعي شي چې ټولې لاسته راوړنې په خپلو سترگو وويني او یایې په خپلو نومونو ثبت کړي. تمدنونو تر اوسه دوراني لړۍ درلودلي او وروسته له دې به هم همداسې وي. هغه څوک چې غرور په ذهن کې روزي او ظلم او ناروا کوي په زوال محکوم دي. یواځې یو خدای په یو حال

دي. دا حقیقت دي، یواځې منل او باور پرې پکار دي، دا جهان په همیشني لحظوي ستاتیک-دینامیک دیالکتیکي بدلون او پرمختگ کې قرار لري او هره لحظه نوي کمي او کیفی پدیدې او خلقتونه په نوي مناسباتو او قانونمندیو کې دنوي واقعیتونو، حقیقتونو په شکل او ماهیت سره ظهور

کوي، څیرني د تل لپاره په نوي بڼه دنوي واقعیتونو مطابق دوام پیدا کوي، زاړه علوم له منځه ځي او یواځې د خدای د لوی علم بشري خلف فلسفي، علمي زړې بقاء لرلې شي. پخوا هم پدې باره کې مونږ اوږده بحثونه کړي چې دا جهان ډیر غني دي. بې حساب انرژیتیکي، غذایی زیرمي او ټولو خلقتونو د هر اړخيزي پالنې او روزني لپاره هر ډول امکانات لري. حرص، تنگنظري، سود جوئی، اسراف او د علمي، قانوني او منطقي نورمونو څخه سرغړونه د ځان او نورو لپاره نه ځای لري او نه پرته له خسران څخه بله پایله.

پدې ډول هر ظهور، هر نمایش، هره پدیده او هر خلقت یواځې په علمي قانونمند بنیاد منځته راتلای شي. حتاد خدای او بنده مقضي او مقدره ارادي به هیڅکله عملي بڼه پیدا نکړي، مگر یواځې په قانونمند شکل سره. علم او قانونمندی بنیاد د موجودیت دي، بنیاد د بقاء دي، بنیاد د تحول او تکامل دي. خدای وائي « لا يتحرك شئ الا باذن الله ». زما په عقیده د خدای اذن همغه د خدای لوی علم او لویه قانونمندی ده چې د هغې له مخې د خدای خلف انسان کولط شي هره چاره، چې بالذاته د حرکت مستلزم گڼل کیږي، د خدای په اراده سرته ورسوي. قانونمندی د هرې پدیدې ذاتي نه جدا کیدونکي خدایي نظام دي چې هیڅ انسان یې له خارج څخه په دغه نظام په ذهني، تخیلي او بله هره وسیله نشي تحمیلولي. خدای هم په دغه قانونمند نظام کې تغیر نه راوړي، ځکه که تغیر راوړي د الله ذاتي او توصیفي صفاتو سره به په مغایرت کې واقع شي. دانظام د کوچنۍ ذري څخه نیولې تر کل پوري یو وار سنجول شوې او هر تغیر او تکامل لکه څرنګه چې قانونمند پیشبیني

شوی پېښېدلې شي. اوس پخپله پوهېدلې شو چې د ذهني او عيني ايديالستانو، ماتريالستانو او نورو ايزمونو چې د علم او قانونمندی څخه خالي بې بنیاده قوانین، تیورۍ او حتا مادي موجودات زاده د ذهن او کامپلکس د خپلو حواسو گڼي، څه معنا لري؟ دکارت هڅه کوله مادي ارزش له قانونمندی څخه وباسي او ددې لارې دالوی قانونمند جهان د خپل تخيل او تصور د لوبو وسیله وگرځوي. دمخه مونږ پدې بحث کړي چې ماده قانونمنده او قانونمندي مادي ده. عالم الاسباب او دخدای لوی جهان همدغه معنا او مفهوم لري، او خدای خپل خلف انسان یواځې په دغه ډول قانونمند جهان مقدر او په معرفت مکلف گرځولې شو، لکه څرنګه چې یې گرځولې دي. خدای عالم، عادل او منصف ذات دي. خپل بنده یواځې په هغه څه مکلف گرځوي چې ممکن اوسي. شک نشته چې علمي څېړني اسان کار ندي خو زما په عقیده له هغې څخه، لکه چې ځيني پوهان تخيلي او تصوري تحريفي دروغجنی تیوريگاني جوړوي، ډیر اسان کار گڼل کيږي. علم دروغ نه مني. په علم کې یوه اضافي خبره ځای او گنجایش نلري. علم خپل علمي منطق مني، علم ساده ژبه او ساده بیان مني یعني چې ننۍ ترمولوژي او ژبه باید ډیره ساده شي. شعر، خاص ادبیات، هنر، منطق، کنایي، استعاره، مبالغه، طنز او نور ادبي صنعتونه په علم کې د استعمال مورد نلري. علم مقدس او یواځې خدای خلقت دي چې انسان یې

په معرفت مکلف گرځیدلې دي. د علم تحریف، د علم څخه سوء استفاده او په علم تهمت لویه او نه بخښونکي گناه ده. هر عالم په علمي کړو وړو سره د خپل کار پایلي پیشبیني کولې او

پخپل اغماض هم پوره پوهیږي، نو ځکه یې گناه په هیڅ صورت او هیڅ قانون د بخښني وړ نده. هغه پوهان چې د خپل تخيل او تصور قانونمندو پایلو ته سترګي په لار دي. په حقیقت کې هم ځان غولوي او هم نور، او که رښتیا وویل شي، نور غولوي. هرې خبرې چې قانونمندي او حقیقت نه افاده کاوه، دروغ ده او دروغ د منلو وړ ندي. هره علمي قانونمندي، فورمول بندي او افاده د هرچا لخوا چې وي یواځې د منلو وړ ده. د خدای دین دخدای علم او قانونمندي افاده کوي، ځکه پرې ایمان او باور حتمي او ضروري دي. سره ددې چې انسان خدای مختار پیدا کړي، بیا هم هغه ادیان چې د علمي منطق په بنیاد یې ظهور ندي کړي، حتماً پرې په جمعی ډول سوچ او تصمیم پکار دي. خدای یو دي، جهان یې یو دي، علم یې یو دي، قانونمندي یې یوه ده. پدې صورت کې ډیر ادیان څه مفهوم لري؟

اوس پخپله پوهېدلې شو چې دیوه فیلسوف مسؤلیت او رسالت په یوه ټولنه کې څومره اُچت دي او په حقیقت کې یواځې واقعي فیلسوف په عالم الاسباب کې د رښتیني خلف په حیث د خدای د لوی علم استازیتوب کوي، د دغه علم مفسر گڼل کيږي، د ځانگړو علومو او یا په بل عبارت د جهاني دیالکتیکي بدلون او پرمختګ لاري او جتهونه تعینوي، نو ځکه خویي گناه او سهوي هم د بخښني وړ ندي. فلسفه که په مجموع کې د قدیمي او ابدی علم په حیث چې په قدامت کې ژوري رښې لري او یواځې د حال له لارې د ابدیت په لور رښې ځغلي، په حقیقت کې د حضر علم وو او د تل لپاره به د حضر علم پاتې کيږي. فلسفه همیشه د حضر څخه تغذیه او ثمره یی

هم په عمده ډول په حضر کې د استفادي وړ گرځي . د ایراني شاعر په قول: د فلسفي « کهنه کتاب » په حقیقت کې د بشر د مقدراتو او امکاناتو څخه وتلي کار دي ، او هغه څه چې د خدای د مقضي ارادې له مخې ظهور کوي د خدای په قضاء پورې اړه لري ، او هغه څه چې په بشري مقدراتو پورې اړه پیدا کوي ، د هغې لار زما په عقیده یواځې د حضر دنسبي سکون د فرضیې په لحظوي مقطع کې په قانونمند شکل د قدیم او ابد په لور غزیدلې ده. د دغه اوږده او فوق العاده مغلق سفر کونجی یواځې او یواځې پدې راز کې نغښتي ، چې دا لوی جهان خدای قانونمند پیدا کړې ، قانونمند پایي او قانونمند بدلون او پرمختګ کوي. د همدې رسالت لپاره خدای انسان د خپل خلیفه په حیث مامور او مکلف گرځولې دي .

مونږ پدې پوهیږو ، زموږ بنسکلې نړۍ چې زموږ د لمر په ګاونډ کې پرته ده ، د لمر څخه نژدې ۱۵۰ ملیونه کیلومتره مسافه لري او د لمر رڼا تر مونږ پورې په ۸ دقیقو او ۲۰ ثانیو کې رارسیري . د خدای په لوی جهان کې مختلف نظامونه دومره سره لیري پراته دي چې د هغوی تر منځ مسافې ، نور چې په یوه ثانیه کې دري سوه زره کیلومتره سرعت لري ، په ملیونونو او ملیاردونو نوري کلونو کې وهلې شي . یعنی کله چې نور ۱۵۰ ملیونه کیلومتره مسافه په ۸ دقیقو او ۲۰ ثانیو کې وهي نو په ورځ ، میاشت ، کال ، زرونو ، ملیونونو او ملیاردونو کلونو کې به دغه مسافه څومره شي ، په تصور تصور کې هم نه ځایيږي . داسې هم ممکنه ده چې که کوم

نظام

ملیاردونه کلونه عمر هم ولري او لا پخوا له منځه تللي او سي ، کیدلې شي نن دهغي په باره کې مونږ ته معلومات راوړسیري او په داسې وخت کې مونږ د هغي په باره څیړني پیل کړو چې هغه د نظام په شکل اصلاً وجود و نلري . د دې بحث څخه مختلفي پوښتني راوړیدې او یا په بل عبارت مختلفو پایلو ته رسیدلې شو .:

— څه ډول یو فیلسوف چې په متوسط ډول ۶۰ کاله عمر لري د ملیاردونو نوري کلونو پروسو څیړني سرته رسولې شي ؟

— هغه معلوماتونه چې مونږ پورې رارسیري ، کولې شي حقایق هغسې چې لازمه ده افاده کړي ؟

— ایا د دغه اطلاعاتو نسبت به د څیړنو د فاکتورونو په حیث د محاسبې لپاره کافي وي ؟

— که په پای کې داسې پوښتنه مطرح شي ، څه ډول ممکنه ده چې د دومره لیري مسافو څخه دومره لوی او کوچني موجودات و څیړل شي ؟

د مخه مونږ پدې خبره تآکیدو کړ چې دا جهان د میکره (کوچني) ذراتو څخه تر (ډیر لوی) ماکره اسماني موجوداتو پورې په داسې یوه قانونمند نظام کې قرار لري چې ټول سهولتونه او امکانات د بشر د معرفت لپاره پکې ممکن گرځیدلې دي . د دې جهان ټول خلقتونه همغسې چې ډیر تفاوتونه لري ، شپاهتونه یې هم کافي دي او په کل کې با المثل جوړښتونه تشکیلوي . د مثال په ډول که مونږ د یوه کوچني

فامیل ټول خصوصیات، اوصاف او مناسبات په نظر کې و لرو د تفاوتونو په څنگ کې ډیر زیات شباهتونه دکورنۍ، طایفي، قبیلې، قوم، ملت، ملتونو او دبشري ټولني سره لري. همدغه ډول تفاوتونه او شباهتونه د ذري، اتم، مالیکول، کرسنال، مادی واحد، شمسي نظام، گلاکتیک «کهکشان» ، انیورسیوم (کلي مادي موجودیت) او نورو جوړښتونو او همداسې د بیولوژیکي او فزیولوژیکي حجراتو په تسلسل او نورو جوړښتونو کې میندل کیدلې او د علمي قانونمند ادراک، تخیل او تصور او د فلسفي قانونمندو قرائنو، استقراء او قیاس لپاره کافي مواد برابریدلې او څیړني سرته رسیدلې شي.

پدې لوی جهان کې ځیني نظامونه له منځه ځي او په عوض یې نوي نظامونه ظهور کوي، خو دهغوی په باره کې معلوماتونه پاتیري او دا چې بې شمیره کلونه وروسته ترمونډ پورې رارسیري د تل لپاره پاتي کیدلې هم شي. همدا سبب دې چې فلسفي څیړني د حضر د شرایطو په بنیاد د قدیم او ابد، زمان او مکان د عمودیت او افقییت په ټولو جهتونو کې په قانونمند شکل تعقیبیدلې شی. نو ځکه فلسفه د حال او موجوده وضعیت او شرایطو علم دې او د ټولو زمانې او مکانې ابعادو سره یې ارتباط او مناسبت د حال د قانونمندیو له مخې ټینګیدلې شي.

هغه پوهان چې د ایرانی شاعر د ویناله مخې د فلسفي زاړه کتاب ورکو پانوپه لټه کې دي، خواري یې عبثه او د دې لارې هیڅکله د فلسفې د زاړه کتاباول او اخر نشي میندل کیدلې، او نه ټوله فلسفه پدې خلاصه کیدلې شي چې د جهان

ماهیت په څه او د ژوند معنا څه ده؟ فلسفه د هر څه دمخه د ملیاردونو انسانانو شعوري او اگاهانه فعالیت، قانونمندی افادي او تیوریکي فورمولبندی، ته ویل کیږي. تر څو د دغه لوي نظام د پیژندنې او معرفت په بنیاد صادقانه د نظام ساتنه وکړي. د نظام د ساتني او پایښت دپاره دوه عام قوانین، تعادل او قضاء او قدر اساسي او لازمي شرط گڼل کیږي. په غیر صورت کې قضایي جبر د عکس العمل په توگه نه پخلاکیدونکې او نه جبرانیدونکې انقلاب، انفلاق، سیلاب، اتشفشان، زلزله، Big Bang او بلا تشبیه قیامت هم جوړیدلې شي.

دانړۍ د ازمینت نړۍ ده. د جنت او دوزخ پریکړه په همدې دنیا د خدایي احکامو، قوانینو او د نیکۍ او بدۍ د معیارونو له مخې لکه عدالت، انصاف، سخاوت، خساست، ظلم، ناروا او داسې نورو له مخې کیږي او جبر او اختیار د هغې لپاره معیار او عام قانون ټاکل شوې دي. ټول دنیایي

قوانین د خدایي قوانینو په بنیاد ایجاد او د باصلاحیته حقوقي او قانوني مراجعو لخوا توشیح او ساتنه یې کیږي. دهغې له مخې د نیکۍ او بدۍ جزاء ویني او د همدغه معیارونو له مخې د مقدراتو څخه په سرغړونه د قضایي جبر سره مخامخ کیږي او د قیامت په ورځ د همدغه اعمالو په بناء د جنت یا دوزخ سزاوار گڼل کیږي. پدې صورت کې په دنیا د نیکۍ او بدۍ سزاوار هم د دولت، پولیسو او محاکمو لخوا د نیکۍ او بدۍ سزا ویني او هم د خدایي قانون قضاء او قدر له مخې مستوجب د همدغه شان جزاء گرځي. یعنی چې نه یواځې داخرت سرنوشت د دنیا د اعمالو او نیت له مخې تعیینېږي بلکه

د خدای له جانب په پدې دنیا د دې دنیا د ادعایو سزا هم ویني، یواځې په دوامره تفاوت سره چې که په هغه دنیا یواځې شخص پخپله د خپلې گناه سزا ویني او نور کسان ترې نه متضرر کیږي، پدې دنیا پرته له گناهکار شخص څخه بهې گناه کسان هم د گناهکار په گناه اخته کیږي. همدا سبب دې چې د نیايي او اخروي چارې نه شلیدونکي اړیکي سره لري او څرنگه چې د معضلي او مشکلاتو اساسي رېښه په دنیا کې خښه ده، ځکه چې ځانگړي، ټولنيز، فاميلي، قبيلوي، قومي مناسبات، نفس، غريزه، شيطان، حرص، لويي غوښتنه، او ډیر نور منفي اغيزمن تاثيرات او تاثيرات یواځې پدې دنیا موثر گڼل کیدی شي نو د توجه اساسي وجوه هم دې دنیا ته او وختي دي. پدې دنیا انسان، اشرف المخلوقات او خدای خپل خلف گرځولي، دهغه دلارښوونې لپاره دې دنیا ته خدای ۱۲۴۰۰۰ پیغمبران او اسماني کتابونه او صحيفي رالیرلي او دانړۍ يې پخپل علم، قوانینو، دین او شریعت سمباله کړیده. د انسان د استفادي لپاره يې نه ختمیدونکې لایتناهي زیرمې او دهغي څخه يې د استفادې هر ډول امکانات او لارې چارې پیدا کړې دي. سره ددې چې د حرص، آز، غبن او غصب څخه د احتراز په خاطر اصراف شیطاني عمل گڼل شوي او ټولې دغه ډول لارې چارې يې د امکاناتو په محدودیت او حتاد ځاني زیان د قیوداتو له مخې مقید گرځولي او د « خیر الامور اوسطها » په بناء يې وسط لار غوره گڼلې ده. لکن بیا هم ځیني انسانانو حرص، آز او اصراف غوره گڼلې او دانړۍ يې د نورو لپاره بلاتشبيهه په رښتیني دوزخ اړولي او خدایي ټول نعمتونه يې په ټولو اصلي مولدینو حرام گرځولي. ښه به داوي دغه لیونیان جبراً هم ددې

او هم دهغه جهان د عذاب څخه وژغورل شي. ترڅو د ټول بشریت لپاره پدې دنیا واقعي جنتي ژوند جوړول ممکن شي. فکر نه کوم چې گوندې پدې کار خدای له مونږ څخه ناراضه شي. زه چې د قرآن شریف او دین عالم نه یم لازم نه گڼم پدې موضوعاتو بحث وکړم. ښه به داوي، د دغه علومو پوهان پدې باره کې ضروري مفصل بحثونه وکړي. ما یواځې غوښتل ووايم چې د خدای په کلام کې ددې جهان لپاره د نمونې او سرمشق په حیث نه یواځې د آخرت د ممثل ژوند یاد عبرت په خاطر د تاریخي حوادثو څخه بحث شوې بلکه د خدای کلام په زیاته اندازه د پیغمبر، د اصحابانو، دهغه محیط د خلکو د ژوند، حکومت، اداري، قانون، جهاني مناسباتو، همداسې د انسان او محیط، انسان او انسان، انسان او حیوان، انسان او خزنده او داسې نورو ورځنیو مسایلو ته وقف شوي او په هره ساحه کې دقیق معیاري نورماتیفونه او قیودات وضع شوي او د عدل، انصاف، مساوات، تقوا، سخاوت، ځوانمردۍ، صله رحم او ډیرو نورو متقابل تعاوني اړیکو باندې تاکید شوي دي. زما په عقیده مونږ باید خپله دغه نڅه نیکي، احسان، فداکاری او نور په نسبه ځکه عوض نکړو چې په آخرت کې زمونږ دغه نیکۍ او احسان ته څوک احتیاج او ضرورت نلري، او که دنیا اساسي او یواځیني وخت د احسان اوسي، عبث به مو له لاسه ورکړي وي. د بلې خوا، که چیرې همدا نړۍ د مبارزې اساسي ډگر نه وي د خدای قانون، د خدای کلام، د پیغمبر کلام او دهغه عملي ژوند پدې نړۍ کې د بشریت لپاره د عملي ژوند دود، دستور او رسم څخه برعلاوه د ذات الیني متقابل فرضي او سنتي حقوق او وجایب، د کورنۍ د مهربانه

پلار، د فساد او خرافاتو د له منځه وړلو او په جهان کې د واقعي علمي انقلاب قاطع انقلابي شخصیت، دا ولس لپاره هونښیار او زیرک سیاسي رهبر، د جنگ په ډگر او جبهه کې تاکتیکي او ستراتیژیکي اگاه او بيدار قوماندان، په ټولنه کې بې کیني او له حسادت څخه لیري با حوصله او بردو باره انسان، په معاملاتو او مناسباتو کې د کامل اعتبار وړ او د امین په صفاتو موصوف او په بین المللي، بین الاقوامي او بین العقیدوي مسایلو کې د کاملې دموکراسۍ، دقت او جرئت څښتن په حیث د عملي ژوند د طرز او اصولو نموني او مثالونه قدم په قدم عملي کولو باندې څله دومره ټینګار کیدلې؟ دا هم پرته له خارق العاده معجزې بل څه ندي چې یوه امي انسان «محمد (ص)» دغه ستر رسالت د خدای درضاء او قضاء سره سم سرته ورساوه چې دهغه د اخلاقو په اړه یې قران کریم فرمایي: (انک لعلي خلق عظیم). «ای پیغمبره! یقیناً ته د لوړو اخلاقو درلودونکې یې»

جورج برنارد شاه وایي:

— ما هغه (محمد صلی الله علیه وسلم) مطالعه کړ، هو همغه زړه رابښکونکې انسان، زما په اند خود عیسیٰ علیه سلام په ځای باید همده ته د انسانیت د ناجي یا خلاصون وروبخښونکي لقب ورکړل شي.

— زه په دې عقیده یم که چیرې د هغه په څیر یو شخصیت ته ددې نوي وخت د یکتا توري هم ورسپارل شوی وای نو هغه به په دې توانیدلای وای چې ستونزې په داسې یوه طریقه حل کړي چې تر ټولو اړینه سوکالي او خوښي وروبخښي.

— ماد محمد (صلی الله علیه وسلم) د عقیدې په اړه دا

وړاندوینه لادمخه کړې ده چې دا گروهه به ارومرو د سبانی اروپا لپاره داسې د منلو وړ وي لکه څرنګه چې ننی اروپا ته یې منل پیل شوي دي.

میکایل ایچ هارټ په خپل کتاب [د نړۍ د سلو سترو اغیز لرونکو انسانانو مراتب] کې په خپل اند د نړۍ سل نوماند شخصیتونه پر تله کړي او محمد صلی الله علیه وسلم ته یې تر ټولو لومړي مقام ورکړي

زما دا غوراوی چې ولې مې محمد د نړۍ د سلو سترو اغیز لرونکو انسانانو دلست په لومړي سر کې راوست شاید ډیرو ته عجیب و بریښي او کیدلای شي نور ډیر زما داکارد پوښتنې لاندې راوړي خو لیکن هغه (محمد) په انساني تاریخ کې یوا ځینې سرې دي چې د ژوند په مذهبي او غیر مذهبي دواړو اړخونو کې له حده وراوښتي کامیاب وو.

— لامارتاین چې یو مشهور تاریخ پوه دی کله چې د بشري ارزښت او عظمت په اړه غږیږي نو په ډیر ډاډ سره وایي چې: که چیرې د مقصد سترتوب، د امکاناتو کموالي او د پایلو په زړه پورې والې او ارزښت د یو انسان د نبوغ یوا ځیني درې شرایط وي نو بیا څوک دا جرات کولای شي چې د معاصر تاریخ کوم ستر شخص د محمد (صلی الله علیه وسلم) سره پر تله کړي.

— هغه د شلو نړیوالو او یو سترې روحانی امپراطورۍ بنسټ ایښودونکی وو که هغه ټول مقیاسونه وگورو چې د یو انسان لوړتیا او سترتوب پرې کچ کیدلای شي نو باید وپوښتو چې: ایا له هغه (محمد) څخه کوم بل ستر شخصیت هم شته.

توره نه بلکه اخلاقي لوړتیا:

ماغوښتل د هغه بهترین انسان په اړه وپوهېږم، هاغه چې د

میلیونونو انسانانو په زړونه واکمن دی

کله مې چې د هغه د ژوند لیک دوهم ټوک بند او نو په دې مې افسوس کاوه چې ما د دغه ستر شخصیت د ژوند په اړه کافی معلومات نه درلودل.

زه په دې خبره له حده هم زیات ډاډه شوم چې د ژوندانه په هغه ورځو کې یواځې توره نه وه چې د اسلام لپاره یې ځای گټلی وو.

دا د حضرت محمد صلی الله علیه وسلم د ژوند ساده توب، پر ځآن بشپړ ډاډ، د خپل هدف په اړه ژمنتوب، د ملگرو سره وفاداری، د هغه زپورتیا، د ډار نه موجودیت او په خپل کار او هدف کې د الله بشپړ اطاعت او مننه وه، هو همدغه شیان وو او نه توره چې هرڅه یې د هغه مخې ته راوړل او پرتولو ستونزو او خنډونو یې هغه ته بری وروباخښه. «مهاتما گاندي»

هر اړخیز او بشپړ شخصیت:

د ملتونو د یوالي هغه ټولنه چې محمد صلی الله علیه وسلم رامنځ ته کړې وه د انسانی ورورولۍ او نړیوال یووالی داسې اصول یې وړاندې کړي چې د نړۍ د نورو ملتونو لپاره د رڼا د څرک بېلگه لری.

"د نړۍ هیڅ قوم او ملت د ملتونو د یووالي انځور ته د حقیقت د جامو په اغوستو کې د اسلام سره سیالي نه شي کولای."

محمد صلی الله علیه وسلم یو ښوونکی وو، یو ټولنیز اصلاح راوړونکی وو، د اخلاقو یو لارښود وو، یو اداري مشر وو، یو ریښتونی او ایمان لرونکی ملگری وو، یو زړه رابنګونکی دوست وو، یو وفالرونکی مېړه وو، یو مهربان

پلار وو دا ټولې ځانگړتیاوې په یو شخص کې راټولې شوې وې

پروفیسر هورگ رنج:

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم». پدې کې به څه بدې وي چې که مونږ د یوه داسې انسان د رسالت لاندې چې هم خدای (ج) او هم ټول بشریت «لعلی خلق عظیم» په صفاتو ستایلي، لومړي په خپل ځان او بیا پدې جهان کې بنیادي تغیر راولو، د ظلم او ناروا مخه ونیسو او د خدای عدالت، سخاوت، انصاف، قانون او احکامو مطابق یو ممثل متناسب نظام جوړ کړو. که چیرې د بشریت په نوم، د انسانیت په نوم مونږ یو انسان د غم او درد او بچیان یې د ناامیدۍ او مایوسۍ څخه وژغورو پدې به څه بدې وي؟

د خدای عدل، انصاف، دین، مذهب او قانون خو همدا ډول حکم کوي! او که نه یو انسان یې د ظلم کولو، بل یې د ظلم پر ځان منلو، یو یې د خوشحالی او مستۍ او بل یې د غم او درد گاللو په خاطر پیدا کړې دي؟

سید جمال الدین افغان چې د قرآن او دین لوی عالم وو په حقه ویلي چې «زه د ظالم او مظلوم دواړو سره عداوت لرم. د ظالم سره دهغه د ظلم په خاطر او مظلوم سره پدې خاطر چې د ظالم ظلم پر ځان مني». خدای په حقه رشوت اخستونکي او رشوت ورکوونکي، سود اخستونکي او سود ورکوونکي یو ډول د جزاء وړ گڼلي.

عمل او عکس العمل، جبر او اختیار په دې جهان، په عالم الاسباب کې د خدای علم عام قوانین گڼل کېږي او همغسې چې هر انسان د خپلو نیکو او بدو اعمالو جزا په

اختر کې ویني، پدې دنیا هم د بنو او بدو اعمالو د جزا وړ گرځي. د خدای په دین، احکامو او قوانینو کې په عدل، انصاف، مساوات او حتاسخاوت سره د انسانانو په متقابلو حقوقو او وجایبو خولاڅه، حیوانات چې خدای د انسان لپاره پیدا کړي، ظلم او ناروا یې پري منع کړي او حتا د حلالولو په وخت کې باید کمترین درد او زجر وویني.

په یویشتمه پیړۍ کې انسان ډیر علمي — تخنیکي امکانات او هر ډول نه ختمیدونکې زیرمې په واک کې لري (۴۵ کاله پخوا یو چا په ډیره مایوسی سره په یوه علمي بحث کې وویل، چې که پطرو ل خلاص شي نو څه به کوو؟ ما په ځواب کې ورته وویل، وارخطا کیره مه، اول خو پطرو ل نه خلاصیږي، بیا هم کله چې پطرو ل خلاصیږي هغه وخت به ډېری هم اور اخلي). خدای انساني طبیعت داسې پیدا کړې، هرڅه چې زیات و خوري هغه ورته زهر گرځي. خو دا د ظالم زامن پدې هم ښه پوهیږي، بیا هم د بل چا دخولې مړۍ په خپله خوله نښاسي، وایي ماته دي زهر شي، خو چې ووینم بل زما په مخ کې له لورې مړ شو. دا ظالمان د پنځو تنگو په خاطر په حقیقت کې زهر تولیدوي او په خلکو یې خوري او په مرضونو یې اخته کوي. دوی په خپله خوښه ځیني امراض په ځیني منطقو کې ترویجوي چې نفوس کم شي. دوی په قطعي ډول د ډیرو امراضو مخنیوي کولې شي، خو نه یې کوي چې دوی لپاره د تنفس ساحه پراخه شي. دا د اقتصادي بحرانو، د غذايي او انرژیتیکي زیرمو د کمبود ډنډورې پوچې او عبث دي، دنړۍ دنیم څخه زیات نفوس د پر خورۍ په مرضونو اخته دي، چې که ددغه حرص او تنگنظری څخه تیر او لږ څه انساني فکر

وکړي، هرڅه به سم شي.

مونږ ټول پدې پوهیږو چې ډیرې پیسې په ډیره ناروا، ډیر ظلم، ډیره غلا، ... سره پیدا کیږي. هغه څوک چې ډیرې پیسې لري، د انساني ژوند دهیڅ نعمت په لذت او خوند نه پوهیږي. دده ژوند دغله په څیر دي. لکه غل د پولیس، قاضي، دولت، خپل، پردي، ښځې، اولاد، ورور، پلار او هر چا څخه په ډار کې وي. یواځې دروغ وایي او د بل هر چا څخه زیات شکایت کوي، چې بل ترې طمع ونه کړي. پکار دا دي دغه بیچارگانو ته له دغه بدبختۍ څخه نجات ورکړل شي.

پدې باره کې زما وړاندیز په لاندې ډول دي:

— بین المللي انستیتو تونه او مؤسسات لکه ملگري ملتونه، بین المللي محکمه، بین المللي بانکونه، ... او نور بین المللي مؤسسات او ارگانونه چې تر اوسه وجود نلري باید تأسیس شي؛

— ددې دپاره چې د پیسو فزیکي موجودیت دهر ډول غیر قانوني بڼو له لارې ملي او شخصي ثروتونه غصب نه کړي شي «لکه چې برهان الدین رباني، احمد شاه مسعود او عبدالرشید دوستم چې دخپل حاکمیت په دوره کې د ټولو افغانانو ټول ملي او شخصي ثروتونه او شتمنۍ غصب کړلي» له منځه ولاړ شي او په عوض دې د کار په تناسب معیاري واحد وټاکل شي او اقتصاد پوهان دي په لازم شکل د ننني علم او تخنیک امکاناتو څخه د پوره گټې په اخستلو، دهغې لارې چارې وسنجوي؛

— که چیرې د پیسو په راکړه ورکړه کې اسلامي قوانین او احکام په نظر کې ونیول شي، فکر نه کوم عمده لاینحله

مشکل او پرابلم پیداشي. بیا هم د شخصي او خصوصي سرمايي د بي حده زیاتوالي په صورت کې که ځیني شرایط وضع او یا د عامه بنیګنو ځیني وړاندیزونه لکه نن چې یې په نړۍ کې رواج موندلې او په افغانستان کې مونږ د بیات بنیاد مثال راوړلې شو، د متقابل مساعدت او سهولتونو په څیر ومنل شي، ددې او ډیرو نورو ټولنیزو پرابلمونو د له منځه تلو پیل به وي؛

— هیڅ بانک دې اجازه ونلري چې د چا توري او دغلا پیسي وساتي، او په هر چا د هر ملک چې وي، که د غلا تور د ملي او بین المللي محاکمو لخوا ثابتیږي، مربوطه بانک باید نوموړي پیسي قانوني مرجع ته ولیږدوي؛

— د بین المللي تنظیم لپاره دې بین المللي اساسي قانون جوړ او په وړو او لویو هیوادونو دې شرافتمدانه یوډوی تطبیق شي؛

— د اجتماعي، کلتوري، علمي، ... ارګانیک تعادل او انتګریشن په خاطر دې پرته له جبر او میخانیکي روشونو څخه د هر چا لخوا د هر ډول مساعدت څخه دریغ ونه شي؛

— ما دنموني په شکل دغه مثالونه وړاندي کړل، د چارو کارپوهان کولې شي زما پورتنی وړاندیزونه اصلاح او نور کمبود اړخونه دي تکمیل کړي.

روح - ظهور، بدلون او پایښت یې

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ۖ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (٨٥) ترجمه: او پوښتنه کوي له تانه له روح څخه، ووايه چې له امره د رب څمادي او نده درکړي شوي تاسي ته له علم څخه مګر لږه. که چيري ددي مبارک آيت معنا او تفسير ته ځير شو او همداسې هغه تذکر چې د قرآنکريم په نورو آيتونو کې د روح د پيدايښت او ظهور په باره کې شوې دي، سره ددې چې د روح عام هر اړخيز ماهيت افاده کوي، خو په حقيقت کې ددغه مسألې په ټولو تاريخي کواړخونو او کنجونو رڼا اچوي او هيڅ ډول شک او شېبه ته تاريخي ساحه نه پاتي کيږي. د خدای په کلام کې په ځانگړي او مشخص ډول يواځې د انساني روح د پيدايښت په باره کې د يوې پروسې په حيث بحث شوې دي. د پروسې د مختلفو اړخونو، او په معينه مرحله کې يعني د څلورمې مياشتې په پوره کيدو سره د انسان مخ په تکامل وجود کې د روح د ابتدايي ماهيوي مفهوم په کچه د لومړي تحرک رامنځته کيدل، په شپږمه مياشت د قوام او پایښت مرحلې ته رسيدل او په دوه نيمو کلونو کې پر ځان ابتدايي اتکاء پيدا کول او بعدي پروسه په څرگند ډول ددغه حقيقت مبین او څرگندوی ده چې دهر موجود او خلقت د پيدايښت او بقاء د پروسې په مختلفو مرحلو کې د ظهور، تکامل او انحطاط په منځني لارو هې او په ځانگړي ټاکلي وچدي حالت او وضعيت کې قرار لري. د قرآنکريم په تفسير کې دغه مفهوم په پوره دقت سره دا ډول افاده شوې دي: «د روح علم او شعور او

لوړ صفات په تدریج سره په کمال رسیږي او په ارواحو کې د کمال د حصول په اعتبارې حده تفاوت او د مراتبو فرق وي تر دې چې د الله تعالی له تربیته یو روح داسې لوړ او اعلی مقام ته رسیږي چې نور ارواح هغه ته له سره نشي رسیدې...». په پورتنی عبارت کې چې یواځې انساني روح ته پکې اشاره شوې، په حقیقت کې دانساني روح ذهني، جسمي او ټولنيزو سترو تفاوتونو ته ګوته نیول شویده او دا په ګوته کوي چې روح کوم مجرد مفهوم ندې، نه یواځې عقل، پوهه او شعور افاده کوي، لکه چې ځینې پوهان روح، جوهر، عقل، شعور او دغه ډول نورو مسايلو ته برابر ارزش قایل دي. هگل عقیده لري چې بشري تاریخ د مطلق عقل د پلوشو مظهر دي. محمد نادرايوبي «کندهاري» پخپل کتاب (فلسفه) کې دهگل نظر په لاندې ډول لیکي: «د هگل په عقیده په عالم کې یو جهاني او مطلق عقل چې پوهه یې د افرادو تر خیال او تصور لوړه ده چې د بشر په تاریخ کې څرګند شوې دي. کله چې یوه ټولنه بله ټولنه له منځه وړي او بري حاصلوي، همدغه جهاني مطلق عقل چې دمخه دمغلوبې ټولنې سره ووو دوهمې غالبې ټولنې ته درومي، دغه جهاني مطلق عقل د عالم دنظام او پالنې محرکه قوه ده چې د افرادو په یوه خپلواکه ټولنه کې بشپړېږي، دې وایي چې په ټولنه کې هم هغه حرکت او پرمختګ چې په کایناتو کې موجود دي سته، شتمني او مالونه هم دانسان د تکامل د پلوشو نتیجه ده او قانون هم د جهاني مطلق عقل د اغیزو څخه د خپلواکو افرادو په ټولنه کې بشپړېږي او هر فرد خپل فردي عقل باید هغه جهاني مطلق عقل سره عیار کړي او کوم څوک چې محض د خپل هوس تابع وي په حقیقت کې خپلواک ندې هر کله

چې فرد د ټولنې سره (یو) سي خپلواکي مومي، تاریخي سیر د کاملو دولتو ظهور څرګندوي...» «۶۰۶ مخ» همداسې په «تاریخ فلسفه شرق و غرب» چې د سروپالي راداکریشن پوه مشري د پوهانو د یوې ډلې لخوا تالیف او جواد یوسفیان په فارسي ژبه ژباړلې دهگل د روح د فلسفي تر عنوان لاندې لیکي: «که منطق د هگل دنظام بنیاد وګڼو (حال دا چې منطق د هیخ ډول نظام بنیاد نشي جوړیدلې)، د روح فلسفه د دغه فلسفي بنیاد افق ګڼلې شو» (دوهم جلد ۲۷۴ مخ) زه دهگل په پورتنی نظر او عقیده او د روح په فلسفه پدې لیکنه کې تبصره نه کوم، او دغه تبصره هغه فرصت ته ساتم چې که ژوند ماته راکړ او په ټولیزه توګه مې د روح په باره کې د پوهانو په نظریاتو څه لیکل غوښتل، پریږده چې دهگل په پورتنی نظر محترم لوستونکي پخپله قضاوت وکړي چې څومره منطقي تسلسل او قانونمند منطق په کې وجود لري؟ زما په عقیده هر څوک که د روح مفهوم د عقل، شعور او یاد هگل په څیر د ټولني د تاریخ سره پرتله کوي او په یوه سترګه ورته ګوري، روح ته ډیر کم ارزش قایل شوې دي. ځکه چې روح کلي مفهوم دي او دانسان د وجود د ټولو اعضاوو او اجزاوو د کلي فعالیت و جدې وضعیت او دیالکتیک پوري اړه لري، لکن ځانګړې پدیدې لکه احساس، عقل، شعور، تحرک او نور، سره ددې چې د نورو اعضاوو نسبي او متداخل رول پکې بې تاثیر نه دي، خو پریکنده رول پکې په مشخص ډول یوله اعضاوو لکه مغز په عقل او شعور، حسي اعضا په احساس او داسې نور په نورو پدیدو کې لوبوي او د دغه ځانګړو اعضاوو د قسمي یا کلي ضرر په صورت کې اړونده پدیدې هم متضرري

کیږي. همداسې که څوک جهاني روح او یا د بته ورته مفاهیم د خدای د لوی ذات او حتا د یوه کوچني مادي واحد د سبستانسیون (ماهیت) سره په یوه تله تلي یا یو شان ارزش قایلېږي، یا په ډیره سادګۍ دغه ډول نامتناسب مقیاسونه رد و بدل کوي، یا هغې ته ځانګړې ماهیت او بعد قائلېږي یعنې د مادي واحد د جمعي هراړخیز دیاالکتیکي و جدي حالت یواځې په یوه اړخ ډډه لګوي او یا د تناسخ د تصوري او تخیلي موهومي تیوري له مخې له یوه خلقت او حتا له یوې ټولني څخه بلې ټولني ې ته د جهاني روح په لیردوني باور کوي، ما لپاره د منلو وړ نه بریښي. شک نشته چې روح د کوچني ذرې څخه نیولې تر کلي مادي موجودیت او همداسې د زمان او مکان د ابعادو په عمودیت او افقیته کې همغسې چې روح همیشه نسبي مفعوم لري، په هره لحظه کې مشخص او ځانګړې مفهوم هم دي. دغه ځانګړتیاوې نه یواځې د ځانګړې نوعې بلکه د ټولو خلقتونو په زماني او مکاني ابعادو کې هیڅکله د مقیاسې وړ ندي. دمخه مونږ پدې موضوعاتو پوره بحث کړې چې په هر ه پدیده، خلقت او هر مادي واحد کې ټولې پروسې، حرکتونه او قانونمندی همزمان او هم مکان په متداخل ډول پرمخ ځي او د خپل مادي واحد په کچه محصل و جدي حالت رامنځته کوي او روح په هره کتګوري او په هر معنوي موقف کې چې اوسې د ډیر ابتدایي حالت څخه نیولې تر خورا عالي مغلق وضعیت پورې د دغه و جدي حالت د دیاالکتیکي وضعیت د محصلې په توګه ظهور کوي، نه د کوم ځانګړي جز د و جدي حالت د دیاالکتیکي وضعیت د نماینده په حیث. په همدې سبب مونږ په هیڅ دلیل نه شو کولې چې انساني روح د هغه د عقل او یا

جهاني روح د خدای د علم او ذات سره پرتله او یا په شرک و منو. د دې موضوع د پوهاوي په خاطر زه غواړم یو ساده تخنیکي مثال را وړم. په تخنیکي جوړښتونو کې محرکه قوه او یا په اصطلاح محرک روح، چې د ټاکلي هدف د ترلاسه کولو په خاطر باید ایجاد شي، د مغلقو میخانیزمونو یو کامپلکس سیستم او یا سیستمونه ایجادېږي. د مثال په ډول له یوه ځایه څخه تر بل ځای پورې د مسافرینو او یا د ټاکلي وزن د لیردولو په خاطر الوتکې ته ضرورت پېښېږي. الوتکه پخپله مدرن او ډیر مغلق تخنیکي کامپلکس او دهغې د محرکې قوې د ایجاد لپاره انجن یو بل مغلق سیستم ګڼلې شو. په انجن کې د کشش د قوې د ایجاد په خاطر مختلف تخنیکي سیستمونه او قسمتونه فعالیت کوي او هر یو خپل ټاکلي رول لري، خود کشش د قوې په ایجاد کې مرکزي او اساسي رول توربین او آیرو دینامیکي مجرا پورې اړه پیدا کوي چې پرته له هغې اصلاً د کشش قوه نه ایجادېږي. ایا مونږ کولې شو د انجن د کشش قوه د هغې د مادي ذاتي موجودیت په حیث و منو او یا یې ورسره پرتله کړو؟ او یا ایا ممکنه ده د انجن د کشش قوه د یوه قسمت او یا یواځې د یوه میکانیزم مولود و ګڼو؟ دانسان په وجود کې د روح موقف هم همداسې دي. د حرکت د انتقال د وسیلې او یا په هر مادي واحد کې د و جدي حالت د علت په موخه او نوم کوم مشخص میکانیزم او موجود وجود نلري، او نه مشخصي ځانګړي وسیلې او حتا کومې برخې ته د محرکې قوې د انګیزې او علت په توګه ګوته نیول کېدې شي، بلکه دهغې تر شا ځانګړي میکانیزمونه په مشخصو فعالیتونو سره وجود لري چې په کل کې د دغه ځانګړو فعالیتونو قانونمندانرګانیک انتګریشن

او د یفرنسیشن د معین کمیت او کیفیت په تناسب معین و جدي حالت ایجادوي. په همدې ډول د خدای دمقضي ارادې له مخې انساني او یا د بل هر خلقت روح هم، د ساده څخه تر مغلقه پورې، د نظام د قانونمندی په بنیاد په معینو زمانې او مکاني ابعادو او د کمیت او کیفیت په ټاکلې منځپانگه سره په ټاکلې او مشخص ماهیت او وضعیت سره د ظهور، بقاء، تکامل او انحطاط په مسیر لارو هې او ترڅو چې ټاکلې و جدي حالت او مشخصه منځپانگه وجود ونلري روح هیڅکله د خپل سفر په لار کې په هېڅ یو ددغه وضعیتونو کې واقع کېدلې او برقراریدلې نشي. په همدې علت دانسان دروح د ظهور په خاطر څلور میاشتینې او داستقرار او قوام په خاطر یې لا اقل نور دوه میاشتینې زمانې بعد ته ضرورت لیدل کېږي. د خدای په علم کې دروح مسله ددې څخه هم ډیره مغلقه او دقیقه ده. د طب علم اټکل کوي چې دانسان وجود دلس تریلیونو (10 000 000 000) نه د زیاتو حجراتو څخه جوړېږي. د خدای د کلام په قول، دمخه مونږ وویل چې روح یوه پروسه ده، یعني د قضاء او قدر د قانون له مخې په دیالکتیکي لحظوي تحول او تکامل کې قرار لري. دانسان د وجود دلس تریلیونو څخه زیاتو حجراتو هره یوه حجره، په حقیقت کې، ځانگړې مادي واحد جوړوي او د هري حجري د و جدي حالت څخه نیولې د بدن د مختلفو ارگانونو او اعضاوو دیالکتیکي انتگرالي او دیفرنسیالي موجودیت د روح او مادې کلي وجد کې ځانگړې رول لوبوي. په همدې علت ممکنه نده د څلورو میاشتو څخه دمخه، ترڅو چې د کوچني وجود لا لازمه کمی او کیفی منځپانگه نه ده ترلاسه کړې، دانساني روح ابتدایي او یا بعدي

تکاملې او انحطاطي مراحل نشي رامنځته کېدلې. د بلې خوا مونږ پوهیږو چې په هره لحظه کې دانسان د بدن د لس تریلیونو حجراتو څخه ډیر حجرات مري او دهغې څخه څه زیات یا کم نوي پیدا کېږي. ترڅو چې د نوي حجراتو شمیر د مړو حجراتو د شمیر څخه زیات وي، وجود تکامل کوي. کله چې د مړو حجراتو شمیر د نوو حجراتو له شمیر څخه زیات شي، د ژوند منحنې مخ په زور شي، یعني انحطاط شروع کېږي. کله چې دانسان په وجود کې د یوې ذرې په کچه بدلون پېښېږي، د خدای د لوی علم په حافظه کې محفوظ او هیڅکله لا درکه نشي پاتې کېدلې او بې پله له منځه نه ځي او همداسې دهر کوچني تغیر په پېښیدو سره د بدن په و جدي حالت یا په بل عبارت د روح په وضعیت کې متناسب بدلون رامنځته کېږي. د بلې خوا د خدای په علم کې معما، موهومي، نامعین او متوالي حالتونه او وضعیتونه وجود نلري او نه خپل مخلوق د ناممکناتو او لاچارۍ سره مخامخ کول غواړي. د خدای د لوی علم له مخې بې شمیره پروسې، قضی، فورمولبندي او افادې په متداخل ارگانیک انتگریشن او دیفرنسیشن کې د حل واحد ځواب پیدا کوي او هیڅکله د شک او تردد په څلورلاري او دوه لاري کې څوک نشي واقع کېدلې. دمخه هم ما په خپل ناقص آند او فکر د خدای د لوی علم خارق العاده سمبنت او دقت کچې ته داسې اشاره کړې وه چې: دانساني وجود په بیولوژیکي حجره کې ۲۳ جوړې، یا په بل عبارت ۴۶ کروموزومه وجود لري. که چیرې یو له دغه کروموزومونو څخه کم وزیات شي، دانسان د وجود ارثي تسلسل شلېږي او انسان د مونوگلوټید په بڼه په جهان کې سترگي غړوي او معیثي

سیستم یی هم پر خای نه پاتې کيږي. نن علم او تخنیک د « Embryology جنین پیژندنې» په برخه کې دومره پرمخ تللي او لبر اتواري څیړنې په ډیره چټکۍ سره روانې دي چې د غیر متراقبه پیښو څخه پخپل وخت مخنیوی وکولې شي. نن په امریکا، اروپا او ځینې نورو هیوادونو کې په تجربې لحاظ د دغه ډول تربیه شوو څارویو غوښې خوړل کيږي. په ټولنیز لحاظ به دا خبره سمه او گټوره وي، خو که د شخصي مقاصدو لپاره وکارول شي نه جبرانیدونکي فاجعې به رامنځته کړي. په همدې خاطر د علمي پرمختگونو سره هم باید مسؤله کړه وپه وشي او تل په باوري او خوندي مصون موتي کې یواځې د خیر ښیښې ټولنیزو ارمانونو د پاللو او ترلاسه کولو په خاطر وساتل شي. کله چې امریکایي فضاء نورد N.Armstrong په ۲۱ جولای د ۱۹۶۹م کال کې د Apollo د قوماندان په حیث سپورمۍ ته تللي وو د کونړ ډیوه مشهور شخص د مړینې په مراسمو کې ډیر پوهان او مشهور دیني عالما راټول شوي وو او د دغه تگ په امکاناتو او عدم امکاناتو باندې ډیر تود بحث کیده. ځینې دیني عالمان چوپه خوله پاتې وو او د نورو خبرو ته یې غوږ نیولې وو. لکن ځینې نورو سخت مخالفت کاوه. ماهم ددوی خبرو ته غوږ نیولې وو. کله چې یوه دیني عالم په قطعي ډول مخالفت ښکاره کړ او د مقابل لوري په ځواب کې یې وویل، «که په رښتیا ارم سترانگ سپورمۍ ته ختلې وي نو یو تور خادر دې د سپورمۍ په مخ و غوروي، چې له مونږ څخه پته شي بیا به یې ومنم. زه چې د مولوي صاحب اړخ ته نژدې ناست ووم په ټیټه اواز مې ورته وویل چې استاده سپورمۍ دومره کوچنۍ نده چې په خادر کې پته شی او که په تور خادر کې پته هم شي

بیا به هم سپینه ښکاري. که چیرې دخدای (ج) او پیغمبر (ص) په قول کې سپورمۍ ته ختل ناممکن گڼل شوي وي، ښه به داوي هغه آیت او حدیث شریف دلیل راوی. مولوي صاحب په ځواب کې وویل «ستازره دې ووایم چې ختلي دي او ځان کافر کړم. په علمي مسایلو کې هره منطقي او قانونمنده وړاندینه او خوشباوري ممکنه او منطقي هم گڼل کيږي خو یو اړخیزه مطلق مخالفت، موضعگیری، تعصب او تنگنظری ته په کې ځای نه پاتې کيږي. مونږ نن وینو چې سپورمۍ، د شمسي نظام نورو سیارو او زمونږ له شمسي نظام څخه وړاندې نورو ستورو ته سفرونه تقریباً په ورځني معمول کار او چار او وختې دي. نو مولوي صاحب چې د خدای (ع) او پیغمبر (ص) د علم او کلام د پوهې او تفسیر وارث گڼل کیده خو په حقیقت کې د هغې څخه بیخبره وو او دخپلې بیخبرې دپټولو په خاطر یې د تعصب او حتا جهالت څخه هم کار اخیسته، په حقیقت کې دخدای لوی علم ته یې دخپلو سترگو د تنگو کسو څخه کتل او په خپله ناپوهۍ سره یې ټول بشریت د خدای د لوی علم په هکله «العیاذ باللّه» بی باوره کاوه او دخدای د ذات او علم څخه د منکرانو لپاره یې دا اعتراضونو او دروغجنو دلایلو خټه برابروله. کله چې خدای دا لوی جهان د خپل لوی علم له مخې قانونمند پیدا کړې دې، کله چې خدای یواځې په انسان کې علمي، منطقي ظرفیت او استعداد ایجاد، علم یې په ښځه او نر فرض او د همدغه علم له مخې یې انسان د عالم خلف په حیث د جهان او ټولو خلقتونو په معرفت مکلف گرځولې او دغه ټول خلقتونه یې دهغه لپاره پیدا کړي او دهغه په خدمت کې یې گمارلي، کله چې اسلام د ټولو ادیانو په نسبت خورا علمي او

خورا منطقي دین گڼل شوي، د بشریت په قاموس کې چیرې دغه ډول حماقت، جهالت، ناروا دروغجنې تنگنظری ته خای پاتې کیدلې شي؟ ډیر خلک او حتا پوهان داسې فکر کوي چې خدای ټولې دنیایي او اخروي چارې بالفعل او بالاراده پخپله سرته رسوي. زما په عقیده دا خبره به سمه نه وي. که خدای خپلو مخلوقاتو ته تیار خواړه رسولې، څله به آدم (ع) او نور انسانان د عالم الاسباب عملي ازموینې ډگر ته راوتلي؟ د څه لپاره خدای انسان د علم څخه برخمن کړي؟ او د څه لپاره یې د خپل لوی ذات د خلیفه لقب ورکړې دي؟ دا ډول نظر د قضاء او قدر د عام قانون سره سمون نلري او د خدای عدل او انصاف د پوښتني لاندې راوړي. پدې صورت کې به ضرورت نه وو چې خدای دا جهان قانونمند پیدا کړي وي، ځکه خدای په هر شکل چې وغواړي د خپل نظام د ادارې او کنترول له عهدې څخه وتلې شي او د انسان هر کوچني فعالیت به «العیاذ باللّه» په خدایي کارونو کې مداخله گڼل کیدلې او انسان ته به هیڅکله د خدای دمقضي ارادې له مخې انساني مقدرات او اختیار نه وي ورکړې شوي او دا به «العیاذ باللّه» هم د خدایي انصاف څخه لیري وي چې که بیایي هم انسان د جهان او ټولو خلقتونو په معرفت مکلف گرځولې وي، ځکه چې انسان به بې له هغې هم د دغه کار له عهدې څخه نه وي وتلې. د بلې خوا د انسان لپاره د خدای د لوی ذات د لوی علم د سرمشق نمایش به څه ډول شوې وای؟ او یا څه ډول به یې په خپل ځان باور او لازم جرئت پیدا کړي وای؟ پدې صورت کې به د انسان د پیدا یښت څخه هدف څه وو؟ څه ډول به یې ژوند کولې؟ او څه ډول به یې د خپل عبودیت رسالت او مسؤلیت سرته رسولې؟ خو مونږ پوهیږو

چې خدای الرحمن الرحیم، عادل، منصف او ډیر لوی پیرزويني او لوریني لوی ذات دي او په ټولو مخلوقاتو او په ځانگړي توگه په انسان یې ستړې رواداری او پیرزوينې لرلې. په حقیقت کې خدای انسان او ټول خلقتونه د قضاء او قدر د قانون له مخې مقدر او مقضي گرځولي دي. زما په عقیده که خدای ټولې چارې پخپله سرته رسولې، د انسان لپاره د خدایي خلافت نه څه ضرورت لیدل کېده او نه به ددې لپاره کوم امکان او وسیله موجوده وي چې انسان د خدای د عالم خلف په حیث د خدای د لوی علم څخه اگاهي پیدا کړي. په حقیقت کې انسان او ټول خلقتونه د قضاء او قدر د قانون له مخې مقدر او مقضي گرځیدلي، د لوی جهان یې په کل او جز کې قانونمند پیدا کړي او دخپلې مقضي ارادې له مخې یې د لوی جهان او حرکت متقابل ابدیت او موجودیت یو تر بله لازمي ابدی علت او معلول، قایم بالذات او خلل ناپذیر گرځولې دي. ددې په عوض چې خدای د خپلو بنده گانو پر خای ټولې چارې پخپله سرته ورسوي او پاڅه خواړه ورته وویشي، د پوهې او عمل استعداد یې ورکړي، هر چاته یې پخپل نژدې چاپیریال کې د عدالت، انصاف او هر اړخيزي رواداری له مخې پرته له خوړو د هر ډول مصروفیت، مشغولیت او علمي څیړنو په خاطر بې شمیره امکانات او بې حسابه زیرمې موجودي کړي او انسان او نور مخلوقات هر یو یې دخپلو امکاناتو په تناسب مقدر او مکلف گرځولې دي. ددې جهان ټول خلقتونه، د خورا کوچني څخه تر خورا لوی او د خورا ساده څخه تر خورا مغلق پورې خپل خپل مقدرات او دهغې په تناسب مختلف هر اړخيز امکانات او اختیارات لري چې د خدای د مقضي ارادې له مخې د خپل بڼه

او بد سرنوشت، نیک او بد روح او دنیایی او اُخروي ځانگړو او ټولنیزو سرنوشت سازو قضایاوو او مسایلو کې صلاحیت ورکړې شوې او پرې مکلف گرځیدلې دي. یعنې خدای هر خلقت د قانونمند نظام په شکل مقدر او خود مختاره پیدا کړې دي. نو ځکه روح هم دامري خلقت د مقدراتو په تناسب دخپل ظهور، تکامل او انحطاط په پروسه کې دخپل نیک او بد سرنوشت او دخپل پیدایښت، بقاء، تکامل او حتاد انحطاط اختیار پخپل واک کې لري. یعنې چې د روح سرنوشت هم دخدای د لوی علم او دهغې د عامو قوانینو له مخې، مخکې له مخکې نه تعیینېږي، بلکه د ورکړې شوي اختیار او مقدراتو په تناسب، کولې شي هغه په خپله خوښه تعیین کړي. روح د امري خلقت په حیث باالذات تغیر پذیر او فنا پذیر دي او دخپل ظهور، تکامل او انحطاط په پروسه کې منحصراً دهر قانونمند حرکت او قانونمندی په شکل د مادي د ابدیت په بناء، ابدی شهودي قانونمند حقیقت جوړوي او د زمان او مکان په مختلفو مقاطعو او ابعادو کې د مادي عامو قوانینو له مخې نه یواځې د روح او وجدی حالت په کل کې، بلکه دهغې پورې دارونده اجزاوؤ حالت او بدلون قابل د محاسبې او قانونمنده افاده یي هر وخت ممکنه ده. په همدې علت د خدای په کلام کې ویل شوي چې د حساب او کتاب په موقع کې دانسان د بدن ټول اعضا په جداگانه ډول پخپله په انسان د نیکو او بدو اعمالو شاهدي ورکوي. که چیرې روح مجرد مفهوم او په یو حال پیدا او باقی پاتې موجود وي نو د ځانگړو اعضاوو د ځانگړې شاهی، مسئله نه شوه مطرح کیدلې او یواځې په کل کې به د روح د عام مفهوم او موجود په حیث د شاهی ذکر شوې وای. د خدای په

لوی جهان کې دخدای د لوی علم له مخې مرگ نسبي او ژوند ابدی مفهوم لري. هر مرگ دنوي ژوند اغاز او هر ژوند همزمان دنوي ژوند او مرگ په لور حرکت کوي او په متوازن، متعادل او متناسب ډول دخدایي نظام د بقاء ساتندوی او همدغه دخدای د لوي نظام د بقاء او ابدیت لوی او انکار نه منونکې دلیل دي. دخدایي نظام قانونمندی ساتني او حفاظت ته خدایي طریقت، شریعت او عبادت ویل کیږي او دهمدغه نظام څخه د سالمې گټې په اخیستنې او حفاظت پورې د بشریت او ټولو مخلوقاتو ټولې خوشبختۍ هم تړلې دي. نو ځکه دخدایي نظام ساتنه او معرفت او دخدای د علم تحصیل د بشر لپاره دخدای د بې ساري نعمتونو څخه د اعظمي منطقي گټې اخیستنې په مفهوم او معناده، خدایي شریعت ددغه اعظمي استفادې لپاره یواځینې لار او خدایي رښتیني عبودیت ددغه گټې اخیستنې خورا احسنه امکانات او طریقه گڼل کیږي. مهمه خبره داده چې دغه تسلسل له پیله تر پای پورې ټول دخدای د لوی علم او دهغه ذات د لویې رواداری او پیرزویني په محور څرخي او دخدای په کلام کې د انساني روح د پیدایښت په پروسه کې زماني قیدیت ته اشاره شویده. زمان نسبي مفهوم دي او دهر مادي واحد په تناسب مختلف نسبي مفاهیم افاده کوي. د بلې خوا پخپله قیودات هم کیدلې شي د شرایطو په تغیر سره تغیر وکړي. روح مجرد مفهوم نه دي او نباید هغه مجرده پدیده وگنل شي. ځینې پوهان د روح د زماني او مکاني ابعادو څخه منکر دي یعنې هغوی روح عام مفهوم گڼي چې هیڅکله خارجي وجود نلري او چې څرنگه دغه ټول فعالیتونه سرته رسوي، ځکه خو هیڅوک نشي پوهیدلې او

باید هم پوه نشي. ځیني نور روح ته هر ډول زماني او مکاني ابعاد او تناسخ قایل دي. هغوی پدې عقیده هم دي چې بد روح د تناسخ پروسه کې د بدې او خبیثه ارواح په حیث په ځیني په اصطلاح کثیفو حیواناتو کې تر هغې دوام کوي، تر څو چې یی د نفس تزکیه وشي. خو زما په عقیده روح په هر زماني او مکاني بعد کې مشخص او ځانگړې دي او یواځې په مشخص خلقت او پدیدې پوري اړه لري او د اسلام دمقدس دین حکم هم همداسې دي، او په هره پدیدې او خلقت کې دهغې د اجزاوؤ د وجدې حالتونو د قواوؤ دویکتورونو محصله جوړوي. خودغه محصله کومه ساده میخانیکي تجمع او انتگریشن نه دي، بلکه همغسې چې د خدای دلوی علم دقانونمندی له مخې دا لوی جهان د ټولو علومو د قوانینو او ټولو اجزاوؤ د وجدې حالتونو په ارگانیک تداخل سره ددی لوی جهان او هر خلقت او اجزاوؤ بقاء پایداره ساتي، خود هر حالت او وضعیت په کمترین تغیر سره همزمان تغیر مومي. دروح د پیدایښت او بقاء په پروسه کې همداسې تفاوت او دیالکتیکي تحول او تکامل ته اشاره شوي، او تکامل او تحول پخپله مختلف اشکال د حرکت گڼل کېږي. هر حرکت با الذاته کثیر الجوانبه او کثیر البعدی پدیدې ده. پدې معنا چې هیڅ حرکت په ځانگړې محدودې کې مقید نشي پاتې کیدلې او همزمان په متوالي ډول په نورو او نورو حرکتونو بدلېږي او هر حرکت پخپل نوبت د انرژي مختلف ډولونه منخته راوړي او هغه د نوي کمي او کیفی پدیدو د ایجاد سبب گرځي. حرکت ابدی دي او د خدای د مقضي ارادې سره سم د ابدیت ضامن گڼل کېږي. دغه پروسه په متواتر، مستمر او متداخل ډول دوام پیداکوي او دمختلفو

خلقتونو او پدیدو د رنگینۍ او تنوع علت او انگیزه گرځي. مونږ دمخه د فلسفي اساسي مفاهیمو په باره کې دا هم ویلي وو چې «ماده متحرکه ده ځکه چې موجوده ده او موجوده ده ځکه چې متحرکه ده». کله چې حرکت مجرد مفهوم او پدیده نشي پاتې کیدلې نو هیڅ مادي واحد او په هغه جمله کې روح هم د امری خلقت او حقیقت په حیث مجرد مفهوم او پدیده نشي گڼل کیدلې. د انساني روح د پیدایښت په پروسه کې د انساني وجود د کمي او کیفی تکامل او متحول خلقت په حیث څلور میاشتنی میعاد د روح د ظهور لپاره مناسب او متناسب گڼل شوي دي او یا په بل عبارت دا هغه زماني بعد جوړوي چې انساني وجود پدغه زماني مقطع کې د انساني روح د پیدایښت متناسب کمي او کیفی حالت او وضعیت ته رسیږي. پخپله میاشت، کال او یا ورځ، ساعت، دقیقه، ثانیه او یا نور زماني واحدونه ټول نسبي مفاهیم دي. د مثال په ډول د نجوم علم دا خبره معلومه کړې چې حتا زموږ په شمسي نظام کې د عطارد د سیاري یوه شپه او ورځ د ځمکې د شپې او ورځې ۵۹ برابره او یو کال یې د ځمکې ۸۸ ورځې کیږي؛ د زهره یوه شپه او ورځ د ځمکې د شپې او ورځې ۲۴۳ برابره او یو کال یې د ځمکې ۲۲۵ ورځې کیږي؛ د ځمکې یوه شپه او ورځ ۲۴ ساعته او یو کال یې ۳۶۵ ورځې او شپې ساعته کیږي؛ د مریخ یوه شپه او ورځ د ځمکې د شپې او ورځې نیمایي یعنی ۱۲ ساعته او یو کال یې د ځمکې ۳۸۷ شپې او ورځې کیږي؛ د مشتري یوه شپه او ورځ د ځمکې ۱۰ ساعته او یو کال یې د ځمکې د ۱۲ کلونو برابر دي؛ د زحل یوه شپه او ورځ د ځمکې ۱۰ ساعته او یو کال یې د ځمکې ۲۹ کلونو برابر دي؛ د یورانوس یوه شپه او ورځ د ځمکې

۱۱ ساعتونه او یو کال یې د ځمکې د ۸۴ کلونو سره برابر دي؛ د نپتون یوه شپه او ورځ د ځمکې ۱۶۰ ساعتونه او یو کال یې د ځمکې د ۱۶۵ کلونو سره برابر دي او بالاخره د پلوتون یوه شپه او ورځ د ځمکې د شپې او ورځې ۶ برابره او یو کال یې د ځمکې ۲۴۸ کاله کیږي. دا هغه ارقام دي چې اکادمیسین عبدالاحد عشرتي په خپل کتاب (اعجاز علمي قرآن کریم، دوهم چاپ په صفحه ۹۱) ذکر کړيدي. لمر څرنګه چې شپه نلري تقریباً په ۲۵ ورځو کې یو وار پخپل محور څرخي او انتقالی سرعت یې په یوه ثانیه کې ۱۵۰ میله او د انتقالی حرکت یوه دوره یې پخپل مدار یعنی یو کال یې تقریباً ۲۰۰ ملیونه کاله او یا په بل عبارت د «Milchsrasse» شیري جاده، د (کهکشان) سفر ۲۰۰ ملیونه کاله دوام کوي. (Qur'an und moderne Wissenschaft, Dr. Zakir Naik, s, 14). پدې ډول ساعتونه، دقیقې او ثانیې او د انسانانو او نورو خلقتونو او موجوداتو عمرونه د کلونو په حساب هم تغیر کوي او کاملاً نسبي مفاهیم لري.

د روح په باره کې د خدای په کلام کې ددې ذکر هم شوې دي، کله چې روح له بدن څخه ووځي انسان مري. د بلې خوا مونږ د انساني آناتومی، بیولوژي او نورو اړونده علومو له مخې پوهیږو چې د انسان مرګ د مختلفو عواملو له مخې پېښېدلې شي. د مثال په ډول که چیرې پانقراس پخپل وخت ټاکلې اندازه انسولین او ګلو کاهون تولید نکړي، په وینه کې د شکرې اندازه د لازم مقدار څخه ډیره زیاتېږي او یا کمېږي او د انسان د مرګ سبب ګرځي. د تایرایت غده چې په مری کې ده په بدن کې د متابولیزم او نورو سترو وظایفو په څنګ کې د

ایوډین د تنظیم دنده هم لري. که دغه غده له فعالیتته پرېووځي، برعلاوه له دې چې د انسان د سترګو، مری او مخ جوړښت بدلوي، د مرګ سبب هم کیدلې شي. زړه په بدن کې مرکزي او ډیر مهم ارګان ګڼل کیږي. کله چې ځینې ارګانونه، غدې لکه تریخې، ځیګر، پښتورګي او نور پخپل وخت لازم فعالیت ونکړي شي او یا په کافي اندازه انزایمونه ترشح نکړي، په وینه کې غوړي، مالګي، اسیدونه او نور مواد جمع کیږي او د انسان د مړینې سبب ګرځي. پدې ډول ډیر نور مثالونه راوړل کیدي شي چې د ځینې ارګانونو د ناسم غیر متناسب او یا دغه فعالیت په صورت کې لازم مقدار ترشحات صورت نه نیسي او انسان مري. پدې صورت کې کولې شو ووايو چې هر یو له دغه ارګانونو څخه ذاتاً په شکل داشکالو د روح دنده سرته رسوي. خو زما په آند دغه ډول قضاوت او پریکړه به ساده لوحانه، نثیف (ساده) او پرمیتیف (ابتدایي) وي.

ځینې پوهان روح او نفس یوشې ګڼي، خو ځینې نور د هغوی په منځ کې فرق او تباين ته قایل دي. هغه کسان چې نفس او روح یوشې ګڼي، شاید د تنفس د مفهوم او ماهیت په بناء یې دغه ډول نتیجه گیری کړي وي، ځکه چې د تنفس په بندیدو هم انسان مري. ابو علي ابن سینا د روح د وجود د اثبات په باره کې خپلې رسالې او کتابونه د «نفس» تر عنوانونو لاندې لیکلي دي لکه: «د ناطق نفس پیژندنه»، «د نفس په باره کې د خلکو اختلافات»، «د بدن سره د نفس اړیکې»، «علم النفس» او د «نفسی قواوو څیړنه». مولانا جلال الدین بلخي د روح لپاره د خواجه سنایي په مرثیه کې د جان کلمه استعمال کړې او کثیر الوجهي شخصیت او ابعاد ورته قایل دي.

مرگ چنین خواجه نه کار نیست خرد	گفت کسی خواجه سنای بمرد
آب نبود او که به سرما فسرد	گاه نبود او که بیا دی پرید
دانه نبود او که زمینش فشرد	شانه نبود او که به موی شکست
کود و جهان راجوی می شمرد	گنج زری بود درین خاکدان
جان خرد سوی سما وات برد	قالب خاکی سوی خاکی فگند
مغله گوییم به جانان سپرد	جان دوم را که ندانند خلق
بر سر خم رفت جدا شد ز درد	صاف در آمیخت به درد می
مرغزی و رازی و رومی و کرد	در سفر افتند بهم ای عزیز
اطلس کی باشد هم تاي برد	خانه خود باز رود هر یکی
	خامش کن چون نقطه ایراملک
	نام تو از دفتر گفتن سترد
	«کلیات شمس تبریزی، ص ۳۶۸»

سره ددی دغه ډول اظهارات څه ناڅه د واقعیتونو سره سمون هم لري او د ځانگړو اعضا و وڅخه نیولې د حجراتو تر کچې پورې د ځانگړو مادي واحدونو و جدي حالت او یا په بله معنا د هغوی روحی حالت به افاده کوي، او یا که دغه تسلسل ته دانسان د نوع د عمودیت او افقیقت څخه نیولې د ټولو خلقتونو په ټولو ابعادو کې د ټولو و جدي او روحی حالتونو د انتگریشن او دیفرنسیشن سلسلې او ځنځیر د جهاني روح او و جدي حالت پورې ورسوو، یواځې په هغه صورت کې مونږ د ځانگړو مادي واحدونو او په کل کې د جهاني روح او و جدي حالتونو د ماهیت او واقعیتونو په باره کې علمي منطقي تصور پیدا کولې شو. د خدای برحق کلام ځکه تا کید کوي چې: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا». په رښتیا چې انساني روح ډیر پیچلې هراړخیز خدایي آمری خلقت او یواځې د خدای په اراده او معینو شرایطو او وسایلو سره انسان دهغې په معرفت لاسبری کیدلې شي.

ځینې پوهان د همدغه مفکورې له مخې خدای جهاني روح

بولې، حال دا چې جهاني روح هم خدایي مخلوق دې او په هیڅ کمي او کیفی ارزش سره د خدایي ذات او صفاتو سره د شرک جوگه نشي گڼل کیدلې او نه خدای ته دغه ډول نسبت مناسب او متناسب گڼل کیدلې شي. په قرآن کریم کې دا خلاص د سورة ترجمه پدې ډول ده (و وایه چې الله یو دی. الله بې نیازه دې. نه له چانه زیږیدلې او نه یې څوک زیږولې دې. او نشته خدای لره برابر سیال څوک). که چیرې دا خبره ونه منل شي خدای به هم «العیاذ بالله» د خلقتونو او پدیدو د پیدایښت د علت او معلول په تسلسل کې واقع شي، چې ممکنه نده.

همداسې ډیر پوهان «العیاذ بالله» مطلق عقل، عقل محض، عقل اول، عقل کل، عقل خالص، سوچه عقل، مطلق جوهر، جوهر محض، مطلقه ایده، طبیعت او دیته ورته خارق العاده او صافو او خصوصیاتو لرونکې پدیدې چې اصلاً بالذات خدایي خلقتونه گڼل کیږي د خدای سره په شرک مني او «فلسفه اولي» (لومړۍ فلسفه) هم د خدای علم گڼي، حال دا چې فلسفه یواځې او یواځې د خدای د لوی علم بشري ذهني بدیل گڼل کیدلې شي. انسان، که په پرنسیپ او نظري لحاظ د خدای د خلف په حیث، د خدای د علم له لارې د ټولو پدیدو او خلقتونو په معرفت، ارزونې او محاسبه قادر دې، خو د عملي امکاناتو له مخې نه د ټولو پدیدو او خلقتونو په معرفت، ارزونه او محاسبه قادر دې او نه ورته صورت لري چې قادر و اوسي. د مخه مونږ لیکلې چې عقلا نیت یعنی علم او قانون مندي شکل د موجودیت د مادي دې. هیڅ موجود، حتا ډیر بسیط موجود، وجود نلري مگر په قانون مند شکل سره. ایادا ممکنه ده چې مونږ د یوه بسیط مادي واحد قانون مند موجودیت، شعور،

انسانی عقلانیت او حتا جهانی عقل، مطلق عقل، سوچه عقل او حتا بل کوم خارق العاده خدایي خلقت چې اصلاً خدایي خلقت دې، کیدلې شي او یا ډیر ساده منطق دا منلې شي چې د خدای په حیث ومنل شي؟ د جوهر په نامه کوم خاص وجود، پدیدي او خلقت ته زه قایل نه یم. زه پدې عقیده یم چې هر مادي موجود ځانگړي کمي او کیفي اوصاف او خصوصیات لري. هر ځانگړې کیفیت کیدلې شي د ځانگړي مادي واحد او پدیدي د نسبي جوهر په حیث ومنل شي. که دغه کیفیت ته مونږ هر ټیټې حالت او موقف هم قایل شویا هم د خدایي ذاتي او توصیفي معیارونو سره سیال جوگه نشي گنل کیدلې. پدې توگه

خالص جوهر، مطلق جوهر او یا مطلقه بي جوهره پدیده او خلقت هم وجود نلري. د طبیعت په نامه هم کوم خلقت، پدیده او موجود نه شته. په طبیعت کې مختلف موجودات، پدیدي او خلقتونه په میخانیکي، فیزیولوژیکي، بیولوژیکي او یا نورومادي ارگانیک انتگرالي او دیفرنسیالي وضعیتونو او حالتونو کې په ټاکلي نظام سره قرار لري. شک نشته چې لوی جهانی نظام په لوی جهانی وجدی وضعیت او حالت کې قرار لري او یا په بل عبارت د لوی جهانی روح څخه برخمن دې. خو دغه نظام، دغه وجدی وضعیت او حالت او یا په بله معنا جهانی روح د خدای د لوی علم، لویي قانونمندی او مقضي ارادې مخلوق او محصول او په لحظوي ستاتیک دینامیک دیالکتیکي بدلیدونکي نظام کې قرار لري او خدای تغیر ناپذیره او تغیر نه منونکي ذات دې. ایا کیدلې شي مخلوق د خالق سره سیال

جوگه بدیل جوړ کړي؟ ایا ممکنه ده نسبي وضعیتونه او حالتونه کله هم په مطلق حقیقت بدل شي؟ او هغه هم په همزمان او هم مکان ستاتیک-دینامیک دیالکتیکي بدلیدونکي نظام کې؟ هیڅکله نه!!! مونږ پوهیږو چې د نړۍ ډیرو مشهورو پوهانو لکه کانت د «عقل محض» هگل د «مطلقې ایده»» جهاني روح» او ډیرو نورو د همدغه ډول مسایلو په باره کې خیرنې کړي دي. هگل د ایدیاالستي دیالکتیک تر عنوان لاندې دیالکتیکي قوانین د مطلقې ایده د مراحلود پیژندلو په حیث فورمولبندي کړي، خو پدې نه دې پوهیدلې چې ایدیاالستي دیالکتیک او قوانین وجود نلري. خدای د خپلې مقضي ارادې له مخې د لوی جهان د خپلو مخلوقاتو د استفادې په خاطر مسخر او مقدر پیدا کړي دي. ډیرو پوهانو دا جهان همغسې چې خدای پیدا کړي، همغسې یې خپرلې او پیژندلې دي. دې کې شک نه شته چې مونږ ډیرو کوچنیو ذراتو، تشعاتو، ساحوي، پلازمایي او د پدیدو او خلقتونو د ډیرو نورو حالتونو او وضعیتونو احساس او ادراک څخه د تل او یا تریو وخته پوري عاجز یو. خو دا خبره هیڅکله دا معنا نلري چې دغه محیطونه غیرمادي، ما بعد الطبیعه، متافزیکي او یا د مادیت د محیط څخه وتلې کوم بل ډول حالت غوره کړي. د خدای د لوی جهان هر ډول نسبي حالت غوره کولې شي، خود مادیت د ساحې څخه وتل یې ناممکن دي. ځکه چې د خدای جهان د کوچنی ذري څخه نیولې تر خورا لوی مادي موجود پورې د خدای دارادې له مخې په قانونمند شکل سره واحد تړلې جهان جوړوي. هغه پوهان چې د خدای دارادې په خلاف موضع غوره کوي او یا د ناسم تحلیل له مخې بیا هم غواړي د «مُثل»

«مابعدالطبیعه» «متافزیکي» اود هیخ په بنیاد تخیلی او تصویری فورمولبندي او تیوري گاني جوړي کړي، پایلي یې معلومي دي چې تر اوسه یې په دغه بې بنیاده بنیاد حتا یوې هڅې هم مثبتنه نتیجه نده ورکړي.

ځیني کسان شاید مدعي شي چې ډیر پوهان لکه هگل، کانت، دکارت او نور چې پخپله ایديالستان وو عیني قوانین کشف او فورمولبندي کړي او ډیر حقایق یې ترلاسه کړيدي. دلیل یې دادې، سره ددي چې دوی د ذهني او شعوري پدیدو مادي قانونمند موجودیت ته قایل ندي، خو عملاً دخپل داخلي ذهني چاپیریال څخه متأثر او په خپله ذهني هنداره کې د واقعیتونو ننداره کوي او په دغه بنیاد یې رحمانی او شیطانی خوبونه لیدلي، د تصور او تخیل په پورې کې د الهام، کراماتو، نبوغ او پیغمبرانو (ع) د وحی احساس او ادراک کړي او اړونده فورمولبندي یې د هغوی په آند په تخیلی او تصویری شکل طرحه او فورمولبندي کړيدي. خوزه پدې عقیده یم چې د تصور او تخیل جالي (کشتی) همیشه په کار خیري او لکه د سحر خوبونه تل په مایوسی بدلېږي. همدا سبب دي چې د ډیرو فلسفي مسایلو په باره کې حقایق لا تر اوسه په ترگمی کې پاتې دي. یواځې علمي قانونمندی څیرني کیدلې شي مثبتې او دقیقې پایلې ولري.

همغسې چې د خدای په کلام کې د روح د قانونمند ماهیت پیژندنه مشکله تعریف شوې او لکه څومره چې د پوهانو هڅې تر اوسه پدې باره کې بې نتیجې پاتې دي، په حقه سره د روح موضوع په بیساري وسعت او عمق سره د خدای د لوی علم او لوی قدرت اساسي مفهوم او زړې جوړوي. روح په واقعي

مفهوم او معناد خدای د لوی علم د قانونمند عملي او نظري دیالکتیک منته دقیقه محصله او په کل او جز کې د خدایي خلقتونو د دقیق نظام د عظمت نمایش دي. د روحی مسایلو د قیقه علمي محاسبه په عالم الاسباب کې نه عملي، نه ممکنه او نه ضروري ده. دغه محاسبه یواځې د خدای د لوی قدرت، لوی علم او لوی جهان په امکاناتو کې ممکن گنل کیدې شي. اصلاً د عالم الاسباب په عملي ژوند کې ډیري دقیقې محاسبې ضرور هم ندي او نه چا کله د ډبري سکاره د طلا خرڅوونکو په تله تللي. پوهانو ته پدې هم پوهیدل پکار دي چې په کومه محاسبه کې څومره دقت ضرور دي؟ په همدې خاطر د خدای په کلام کې د روحی مسایلو د محاسبې اشکالو ته گوته نیول شوې چې پوهان خوشې په خوشې په ناممکناتو پورې ونه نخلي. لکن، لکه څرنگه چې ما دغه مسله په خپلو کمو امکاناتو څیړلي، د روح د قضي په دغه روحیه او ماهیت پوهیدل حتمي دي. نه چې پوهان هم خپل او هم دنورو قیمتې وخت په عبثو خبرو ضایع کړي. خو ددې ټولو خبرو سره سره، همغومره چې خدایي نظام مغلق او پیچلې دي، په همغه اندازه دقیق او قانونمند هم دي. د مثال په ډول، ایراني شاعر ویلي وو:

ما ز اغاز وزانجام جهان بی خبریم
اول واخر این کهنه کتاب افتاده است

خو ما په خپلو دلایلو سره وښودل، سره ددې چې قدیم په قدیم کې هیڅکله وجود نه درلود، حال په لحظوي ډول گذرا پدیده او ابد هم هیڅکله په ابدی نظام کې ابد ته نه رسیږي، بیا هم څرنگه چې جهان قانونمند پیدا، قانونمند پایي او قانونمند بدلون مومي، په پرنسیب کې د هرې پدیدې افاده او

محاسبه په هر زمانې او مکانې بعد او مقطع کې ممکنه ده. خو په دغه بڼه او تنسته (عرض و طول) کې یواځې د علم او قانونمندی، مزي غزیدلې شي او د تصور او تخیل خودخواهانه او جاه طلبانه قد تل پدې طول و عرض کې کوتاهې کوي. نو ځکه دروح د علمي قانونمند خلقت په روحیه پوهیدل حتمي او ضروري کار دې. ډیر خلک له دې څخه ډار لري چې څه ډول د دیني مسایلو په باره کې بحث وکړي. زه پدې عقیده یم، کله چې خدای انسان ته د علم او پوهې استعداد ورکړې، پدې نړۍ کې یې خپل خلیفه ټاکلې، د دغه ټولو خلقتونو په معرفت یې مکلف گرځولې چې خدایي خلقتونه وپیژني او د خدای د مخلوق د استفادې وړی وگرځوي او همدغه د بشري خلقت او ژوند اساسي هدف او همدغه د خدایي طریقت، شریعت، دین، عبادت او ثواب یواځینې هدف او لار هم گڼل کیږي، که چیرې یو انسان پخپل خدای پوره ایمان ولري، جمعي د خیر بنسټګني سپیڅلې ارمان، تقوا، صداقت او کافي پوهه ولري نو ډاری په څه کې دې؟ زما په عقیده، دغه ډول انسان په پوره جرئت سره کولي شي د خدای درضاء او قضاء سره سم هر خدایي خلقت د نیک هدف او مقصد د ترلاسه کولو په خاطر وڅیړي او فورمولبندي یې کړي، اجر به یې حتماً احسن او پایله به یې هم نیکی او ثواب وي.

زما په عقیده، څرنگه چې د روح موضوع د خدای د علم او همداسې دهغې د بشري ذهني خلف، فلسفي اساسي زړې تشکیلوي، پکار دادې په راتلونکي کې په دې موضوع تم شو او زما په عقیده بڼه به داوي که مونږ خپل نظر د پخوانیو نظریاتو په مقابل کې د علمي منطقي دیالوګ په شکل وړاندي

کړو حتا د هغه لوستونکو لپاره چې یواځې لومړني (ابتدایي) فلسفي معلومات هم ولري، پوهاوي به یې ورته ډیر مشکل نه وي. د اوس لپاره په پورتنۍ سرریزه بسنه کوم.

دین :- زیرنده او پرمختیا یې

سپتمبر ۲۰۰۹م کال

دهغه پدیدو او ارزشونوپه باره کې چې د تقدس حیثیت او مقام ترلاسه کوي، څه لیکل، څیرني کول او عقیده څرگندول خورا مشکل کار گڼل کېږي. خو زما په عقیده، ددې څخه هم مشکل به، بې ارزشه او بې بنیاده پدیدو ته ارزش او د تقدس حیثیت ورکول او قایلیدل او یا په دغه ډول پدیدو بې باوره او بې یقینه ایمان لرل وي.

ادیان که حقیقي دي او که مجازي، په منلو سره، د هر انسان د عقیدوي تقدس او توجه په خورا لوړ مقام کې قرار لري، د شک څخه ووځي او گوتنیونه او گوتخنډونه ورته غیر مجاز گڼي. نو ځکه دین د انساني عقیدې په حیث هره بڼه او رنگ چې ولري، حقیقي وي او که مجازي، هم د اسلامي او هم د نړیوالو بشري قوانینو له مخې مقدسه، د تعرض څخه مصونه او همغسې چې انسان خدای مختار گڼلې د خپلې عقیدې په انتخاب کې آزاد، مختار او هیڅوک پرته له ابلاغ څخه خپله عقیده په نورو په جبر سره د منلو حق نه لري. په ملي او نړیواله کچه د هر ډول عقایدو لکه سیاسي، کلتوري، ایډیولوژیکي، دیني، مذهبي او نورو د درناوي په خاطر د مختلفو هیوادونو، قومونو، ټولنو، طبقو او مختلفو اقشارو ترمنځ په هره کچه

منل شوي ملي او نړیوال قوانین، اصول او نور ماتیفونه وجود لري او ټول په حقیقت کې یو شان د درناوي او پام لرنې وړ گڼل کېږي. د بشر د پیدایښت له لومړۍ ورځې څخه ډیرو ادیانو، هم د خدای (ج) له طرفه د پیغمبرانوپه لیرلو سره ظهور کړې او هم د شخصي اقتدار او شهرت د ترلاسه کولو او یا د بشري ژوند د سمون او د ټولنیزو چارو خیر نښگنې په منظور مجازي ادیان هم د ځیني اشخاصو او افرادو له خوا، لکه زردشت، فرعونیان، بودا او ډیرو نورو له خوا رامنځ ته شوي دي. سره ددې چې د خدای داخري پیغمبر، محمد (ص) په نبوت اخري او اولې سراسري عالمی دین، اسلام، په ظهور نور ټول ادیان منسوخ گڼل شوي، خو نن هم په نړۍ کې په سلگونو او زرگونو مجازي ځانگړې ادیان موجود او لا دغه سلسله دوام لري، او ددی ټولو خبرو سره سره انساني عقیدې ته د درناوي اصل پرځای پاتې دي. څوک په چا په جبر خپله عقیده نه شي تحمیلولې او د مختلفو ادیانو د متقابل ارگانیک امیزش او انتگریشن په خاطر د ابلاغ اصل اوس هم مشروع او منلې وسیله او طریقه گڼل کېږي. په کل کې عقیدوي پریکړه د منازعې څخه منزه، مبراء او یواځې ځانگړې او ټولنیز اختیاري، شعوري او منطقي اصل په کې معتبر گڼل شوي دي. نن هم دا پوښتنه لا پرځای پاتې ده چې، ایا په رښتیا هم دین وجود لري؟ که لري یې، ایا حقیقي دي که مجازي؟ د دین مالک څوک دي؟ کیدلې ششي، په اوسنیو شرایطو کې ډیر ادیان وجود ولري؟ که موجود اوسي، څه بدي به ولري؟ کیدلې شي هر ټولنیز قانون ته دین ووايو؟ دا ممکنه ده چې د دین خالق انسان اوسي؟ ...

هو ! دا ډول نوری بې شمیره پوښتنې نن هم پیدا کیدلې

شي.

که څوک مدعي شي چې دين اصلاً وجود نلري، اول خو تاسې داسې کس نه شۍ پيدا کولې چې د تعقل، فهم او منطق له مخې دې د خدای او دين څخه منکر شوې اوسۍ. معمولاً دا ډول پيښې د ناپوهۍ او بې بنياده احساساتو له مخې را منځ ته کيږي. هر څوک چې د دين څخه منکر کيږي، که يو ځل د دين د موجوديت د منطق په دلايلو فکر وکړي، هيڅکله به منکر نه شي. مگر په يو صورت کې، کله چې د عقل دکمښت او نشتوالي په سبب ددې کار جوگه نه وي. تاسې په نړۍ کې داسې کوم مثال نه شۍ پيدا کولې چې يوه ټولنه بې دينه اوسي. که چا په کومه ټولنه کې جبراً په دين باندې بنديز لگولې، لکه په پخواني شوروي اتحاد کې (حال دا چې دغه ډول بنديز د کمونيستي رژيم په وخت کې هم مطلق او عملي نه وو او د لاچارۍ په وخت کې د خورا سرسخت کمونيست له خولې هم خپل خدای ته د مراجعې او مرستې غوښتنې جيغي وتلي) او د خورا کم فرصت په ترلاسه کولو سره مونږ ددې شاهد وو چې په کوم عظالت سره يې خپلو پخوانيو ديني عقايدو ته مراجعه وکړه. بشري ټولنه د خپل پيدا يښت له لومړۍ ورځې څخه تر نن ورځې پورې يوه ورځ بې دينه نه ده پاتې شويې، خو اکثر وختونه دخپلو نا سمو احساساتو، نا سم درک او دخپل خالق د نا سمې لټې په نتيجه کې په کثرت او تعدد داديانو او خدايانو او وختې ده. د نړۍ سترو عالمانو او پوهانو په خپل خدای باور او ايمان لرلې او ستاينه يې کړيده. سره ددې چې په نړۍ کې ډير اديان موجود دي، خو په واقعيت کې ټول پيروان يې په واحد خدای ايمان لري، پدې معنا چې د خدای د

وحدانيت باور د هر متدين موئن په ضمير کې وجود لري. دې کې شک نشته چې خدای هغه لوی حقيقت دې چې د انسان په شعور کې نه ځاييږي او په هکله يې څوک ثبوتي دليل نه شي وړاندې کولې، خوددې لپاره هم څوک قانونمند منطقي دليل نه شي لرلې چې خدای وجود نه لري. پرته له ثبوتي دليله په خدای باندې د انسان د باور او ايمان دليل دادې، چې دا بې ساري خارق العاده خلقتونه يې پيدا کړيدي. هغه څوک چې له خدای څخه منکر دي، دهغوی په آند ددغه خارق العاده خلقتونو خالق څوک دې؟ ايا دوی العياذ بالله د خدای دنه موجوديت لپاره قانع کوونکي منطقي دلايل لري؟ هره پدیده چې پيژندل کيږي خدای نه شي گڼل کيدلې او يواځې د همغه واحد خدای خلقتونه دي چې ټول مخلوقات پرې ايمان لري. انسان د خدای د پيژندنې او توصيف څخه د هميش لپاره عاجز دې. خدای لوی دي او دانسان په شعور او ذهن کې نه ځاييږي. پديدې يواځې د کم و کاست، تزايد او بدلون له مخې د انسان او نورو مخلوقاتو په حواسو، ذهن، ادراک، شعور او فهم کې انعکاس پيدا کولې او دمعرفت وسيله او علت جوړيدې شي. دخدای په ذات کې کم و کاست، زياتوالي او بدلون څرنگه چې هيڅکله نه شي پيښيدلې، ځکه خو يې د انسان په حواسو، ذهن، درک، شعور او فهم کې د انعکاس دليل او علت هم نه شي جوړيدلې او انسان د خدای دمستقيمي نظارې، احساس درک او فهم توصيف څخه د هميش لپاره عاجز دې. په همدې علت هغه پوهانو چې د خدای ذات او صفاتو په باره کې خبرې او بحثونه کوي حقيقت نلري او يواځې بې بنياده غير قانونمند تخيل او تصور گڼل کيدې شي. غير قانونمند تخيل او تصور

هیڅکله معیار د حقیقت نه گڼل کېږي، نو ځکه هغه کسان چې د خپلودغه ډول بې بنیاده تخیلي دلایلو او پوچو تصوراتو له مخې د خدای د قادر کامل ذات د اقتدار څخه انکار کوي د فهم او تعقل له مخې نه بلکه یواځې بې بنیاده کور کورانه احساسات گڼل کېدې شي. دلته ددې پوښتنې راولاړیدل په ځای گڼم چې: «څه ډول او د کومې لارې انسان د خدای معرفت حاصلولې شي؟ ددغه مناسبت طریقه به څه وي؟ او په خدای د ایمان، باور او کامل یقین وسیله به څه وي؟ په خدای باندې د کامل یقین لپاره د هر څه دمخه ددې لوی عالمي قانونمند ابدي نظام، خارق العاده خلقتونو او پدیدو او د هغې د لحظوي همزمان او هم مکان ستاتیک - دینامیک بدلون څخه به نور څه لازم او کافي وگڼل شي؟

هو! د انسان د شعوري امکاناتو له مخې د خدای معرفت او د خدای د لوی ذات په مقابل کې د انساني خلافت امکانات او عملي طریقي او لارې چارې تر نن ورځې پورې او یا که دقیق ووايم تر هغې ورځې پورې چې د «عینیت فلسفې» تیوري نه وه فورمولبندي شوې او د شعور او مادي مناسبت لا د فلسفې د اساسي مسألې په زاړه بنیاد همغسې زړه په زړه پاتې وو، د بشریت په تاریخ کې د یوې ستړې لاینحله معما په څیر لاینحله پاتې وه او ټول علوم په عام او فلسفه او دیني علوم، سره ددې چې قرآنکریم په ټولو اساسي مسایلو کې صراحت درلود، په خاصه توگه، تجاهل العارفانه او یا عمداً «صراط المستقیم» څخه عدول کړي وو او په شرو شو د یارو روان وو. په تیرو فلسفي بحثونو (شپږم حس که د شعور او لاشعور دیاکتیک، مقضي او مقدره اراده...، او نورو بحثونو کې) د څیړنې له

لارې ماد خپلو امکاناتو په کچه وکولې شول ددغه متقابل مناسبت نامرئی، نامحسوس او لامدرکه لارې چارې د متماتیکي گرافیکونو، ارقامو او په کل کې د منل شوو علومو د قوانینو، قانونمندیو، اصولو او نورماتیفونو له مخې په گوته کړم، د نوموړې معما حل اعلان او دبشریت لپاره ددغه طریقه د خدای درضاء او قضاء په مرحمت او استعانت د خدایي معرفت د غیر مستقیم امکاناتو کړکی - خلاصې کړو. کله چې په عالم الاسباب کې انسان او یا بل کوم خلقت ددې لوی جهان د خارق العاده نظام او خارق العاده خلقتونو صانع نه شي جوړیدلي، خو عملاً هم دغه ډول یو خود کفء او خود بقاء ابدي نظام او هم دغه ډول سرشاره غني زیرمې او خلقتونه وجود لري. ایا همدا تاسې د یوه عالم، با شعوره او منطقي انسان په حیث د علمي قیاس او استقراء په بنیاد، په الرحمن الرحیم قادر ذات نه باوري کوي؟ ایا همدغه علمي شواهد، دلایل او قراین ستاسې د کامل یقین د حاصلولو لپاره به کافي نه وي؟ په هغه صورت کې که پورتنی دلایل تاسې نه شي قانع کولې، په مقابل کې ستاسي مقنع دلایل به څه وي؟

ځینی پوهان خدای ته د مستقیم با لفعول عامل ذات نسبت کوي. په دې صورت کې، زه په دې باور یم چې اصلاً به قانونمند نظام، قانونمند جهان او خلقتونو ته ضرورت نه وي. ځکه چې خدای په با لفعول عمل کې قانونمندی ته ضرورت نه لري او په هر وخت هر څه چې و غواړي په کولو یی قادر ذات دې او انسان به د خدای د خلیفه په حیث ددغه کارونو د تکرار څخه همیشه عاجز وي او د خدای خلیفه به هم نه گڼل کېدلي. نو ځکه دا سمه خبره نه ده. خدای د لایتناهی خارق العاده لوی جهاني

نظام په خپله مقضي الامر اراده سره د علت او معلول په قانونمند بنیاد پدې خاطر پیدا کړې چې خپل خلف انسان لپاره یې مسخر، مقدر او په معرفت او استفادې مکلف وگرځوي. خدای د خپل لوی علم له مخې د لوی قانونمند جهان صانع گڼل کېږي او انسان یې د علم په سبب خپل خلیفه او ددې جهان په معرفت مکلف وگرځولې. دا نظام د لوی خدای په اراده قانونمند پیدا شوی، قانونمند پایي او قانونمند بدلون او تکامل مومي. لوی خدای د خپل لوی علم د عامې قانونمندی له مخې د لوی جهان او حرکت متقابل ابدیت او موجودیت یو تر بله سره لازمي ابدی علت او معلول، قائم با الذات او خلل ناپذیر وگرځولې او یواځې د قضاء او قدر د جبر او اختیار له مخې په کې تغیر او تصرف ممکن گڼل کېدې شي. انسان د خپلو مقدراتو له مخې د خدای د عالم خلف په حیث یواځې د قانونمندو پدیدو او خلقتونو په معرفت مکلف وگرځیدلې، او یواځې د قانونمندی له مخې د هغې د معرفت، پیژندنې او بدلون جوگه گڼل کېږي. په همدې سبب علم په نر او بنځه یوشان فرض وگرځیدلې او ددې جهان سره یواځې عالم اشخاص د قانونمنده کره وپه کولو جوگه او سیال گڼل کېږي.

له پخوا زمانو څخه انسانانو د مختلفو طبیعي پدیدو لکه لمر، باران، اور، ...؛ انسانانو، حیواناتو، خزندو، د خپلو لاسي مصنوعاتو (لکه بوتان، ...)، پرستش کاوه او اوس هم دوام لري. خلقتونه او پدیدې چې محکوم په ذوال او دبل چا نیازمند او سي، هیڅکله خدای نه شي جوړیدلي. دې کې شک نه شته چې، انسان د خدای د خلف په حیث، ځیني خدایي صفات لرلې شي، خو دا هغسي صفات نه دي چې انسان د

خدایي مقام او درجې ته ورسوي. خدایي صفات خاص صفات دي چې یواځې خدایي ذات پرې متصف کیدلې شي. د مثال په ډول لکه چې د اخلاص په سوره کې ددغه ډول ځیني صفتونو ذکر شوي دي.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

ترجمه: ووايه (ای محمده دوی ته) چې الله یو دي. الله بې نیازه دي. نه له ده څخه څوک پیدا دي او نه دي له چا څخه پیدا دي. او نه شته (الله) ته برابر سیال.

دا داسې صفات دي چې پرته له ذات الهي پرې بل کوم خلقت او پدیده متصف کیدلې نه شي. په نتیجه کې ویلې شو، ټولې پدیدې چې یو تر بله سره علت او معلول جوړوي، یوه له بلې پیدا، یو تر بله سره مرکب، یو د بل جز او کل تشکیلوي او یا یو بل ته نیازمند او یو بل پورې تړلي دي، څه ډول یو تر بله د خدای په حیث منل کیدلې شي. انسان د خپلو ذهنیگریو، نیمگرتیاوو او اړتیاوو په سبب په خپله گټه او یا د یوه یا بل په پلوی حقایق او واقعیتونه تحریفوي، حال دا چې خدای د عادل او منصف ذات په حیث په دوست او دشمن د خپلو نعمتونو، سخاوت، او کرم یو ډول رواداري او پیرزوینه لري. ایا ممکنه ده یو انسان د یو بلا نفساني، غریزوي خواهشاتو؛ مالي، ځاني نیمگرتیاوو؛ روحي، ټولنیزو فشارونو او ډول ډول نورو اړتیاوو او نیازمنديو د تاثراتو سره سره متأثر نشي او تل عادل او با انصافه پاتي شي؟ دپورتنیو جملو څخه په نتیجهگیری سره ویل شو، سره دد چ د اسلام خدایي دین په عالم الاسباب کې د ټول عالم بشریت او ټولو خلقتونو ترمنځ د عدل او انصاف په بنیاد د قانونمند عمل او مناسباتو د تأمین په

خاطر ټول شرایط په نظر کې نیول شويدي، خو څرنگه چې انسان مختار او داجهان د هر خلقت لپاره د ازموینې گذرا مرحله گڼل شوې، نفس او شیطان هم په ډیرو غلبه پیدا کوي او انساني قوانین ولو که هر څومره په پراخ ټولنیز بنیاد جوړ شوي اوسې، حتماً به د ځانگړیې طبقې، اقشارو او ډلو ټپلو د علاقمنديو نماينده گي کوي او هيڅکله به دخدايي عادلانه، منصفانه قانون واقعي دموکراتیکه بڼه ونلري. پدې معنا چې هر دین ټولنیز قانون گڼل کېږي، خو هر ټولنیز قانون دین نشي گڼل کېدلې او یواځې په نسبي ډول هغه وخت د دیني رسالت ځیني دندې سرته رسولې شي چې منل شوي قوانین د عامه خیر نسیگني په بنیاد تدوین او په عادلانه او منصفانه بڼه په عمل کې پلې شي. روسي تزار چې پخپله هم حاکم، هم قانونگذار، هم دقانون مجري او هم حامی وو، دخپل قانون څخه دا ډول سر ټکوي:

« pishut zakoni ,esli ikh ne sabludaut »

Naprasno» (ترجمه: عبث قوانین لیکي، کله چې یې نه مراعات کوي). دا د بشر د حقوقو، دموکراسۍ، انسانیت، عدل، انصاف او... مدعیان، مدافعین، علم برداران،... هم عبث دغه ټول قوانین د نورو لپاره لیکي، کله چې پخپله یواځې دهغې په ضد عمل کوي. دین په حقیقت کې د بشري سراسري گټو او علاقمنديو تمثيل او نمايش دې او هيڅکله په ځانگړو طبقاتي، قشري او ډلییزو سلیقو او گټو پورې اړه نه لري. مختلف مذاهب چې معمولاً په شخصي او ډلییزو سلیقو پورې اړه لري، نه یې دي کرې شوي حتا په اسلامي ټولنه کې چې دواحد قرآني کلام د احکامو، اوامرو او نواهیو له

مخې جوړ شوې، نه یواځې بې طرفه پاتې شي، بلکه خورا زیات پرابلمونه یې ایجاد کېږي. نه عامې بشري او خلقتي گټې او ضرورتونه تمثیلولي شي او نه ددغه ډول سراسري بشري عادلانه قانون او مؤسسي دتأسیس جوگه گڼل کېږي. یواځې خدايي عامه پیرزونه، رواداري، عدل، انصاف او لوی علم د حقیقي دیني اساساتو او تأسیساتو جوگه گڼل کېدلې شي. دین په حقیقت کې هغه جامع علماً او عملاً تنظیم شوې خدايي قانون دی چی په دوامداره توگه د بشري مادي او معنوي هر اړخیزه عادلانه بسیاژوند تحقق او تأمین تضمین کوي. دین د خوشبخته ژوند، پوهې او عادلانه مناسباتو قانون او اصول دي.

هو! دین، الهي قانون دې او یواځې قادر او بې نیازه ذات کېدلې شي ددغه ډول جامع او بې پرې قانون واضع او حامی اوسې. زما په عقیده، په دې باره کې کوم ثبوتي دلیل وړاندې کولو ته ضرورت هم نه لیدل کېږي ځکه مونږ محض د تخیل او تصور له مخې د خدای (ج) د ذات، صفاتو او خارق العاده خلقتونو په باره کې د مبالغو او اغراق څخه ډک شاعرانه بحثونه نه کوو او نه څوک دیته ارباسو چې د خوشباوری له مخې په پټو سترگو زموږ وړاندیزونه ومني او د لنډ دیالوگ په ترڅ کې خپل شکونه رفع او ځانونه کامل یقین ته ورسوي. مونږ دخدای د لوی علم، قانونمندی، قانونمند منطق او یواځیني عالي خلاق خدايي تکویني کلتور څخه چې پخپله

خود گویا او خود ثبوت گنبل کیږي بحث کوو، چې عملاً دا لوی عالمي نظام پرې بناء، ټول مخلوقات ترې عملاً مستفید او د ذرې په اندازه تغیر او خلل په کې څوک نه شي راوستلې. همغسې چې په اغراق امیزه بې بنیاده تخیلي او د قانونمند منطق څخه بې محتوا بحثونو لپاره د علمي قانونمند منطقي دلیل لټول بې معنا او بې مفهومه کار گنبل کیږي، په همدې ډول د علمي قانونمند منطقي بحث څخه، چې نظري او عملي ثبوتی دلایل یی یواځینې لازمی او کافي شروط گنبل کیږي، انکار او اضافي ثبوتی دلایلو په غوښتنه جاهلانه تأکیدونه کول پرځای نه بریښي او د هر ثبوت لپاره د بل ثبوت د توالي څخه پرته به بل مفهوم هم ونلري.

ښه به دا وي د الهي دین په اساساتو او ارزښتونو باندې بحث وشي ترڅو د خدای د حقیقی دین او د دغه بې شمیره مجازي ادیانو چې د چا د شخصي گټو په خاطر د مجازي تقدس او اعتبار څخه برخورداره پاتې شوي، تفکیک، او د علم او حقیقت په بنیاد د بشري عادلانه هوسا ژوند او مناسباتو رښتیني شرایط تحقق پیدا کړي.

ولي پوهانو، دیني عالمانو او فیلسوفانو په داسې بنیادي او مهمو حیاتي مسایلو کې سکوت اختیار کړې او د خپلي عقیدې او نظر د اظهار څخه ډډه کړي؟ یا ولي یې نظریاتو او څرگندونو یواځې تخیلي او تصوري اغراق امیزه بڼه درلودلې؟ ولي د حقایقو او واقعیتونو په سپیناوي او د حق او باطل په تمیز نه دي بریالي شوي؟ یا ولي دغه حریم تېر او په طلسماتي شکل د هر ډول گوتنیو او گوتنډني څخه مصون او مبرا پاتې شوي، ولي د بشر ټول مقدس او دامن مکانونه

(صومعي، چله خاني، خانقاوي، کنیسی، مندرونه، کلیساوي، تکایا، مساجد او ډیرې نورې مقدسي ورشوگاني) په متضاد ډول د مرموزو او مجهولو خارق العاده قوتونو په واک کې پریوتې او د نیکی او بدی، ثواب او عذاب، رښتیا او دروغو، مناجات او خرابات په شریکه پوله په تقابل او سازش کې پاتې شوي، او هره خوا د ټولو خلکو د ټولو بدبختیو سره سره احساس د ارامش او اسایش کوي؟ په ټولنه کې یې مافوق د ټولني او په حکومت کې یې مافوق د حکومت داسې مصلحتي موقف غوره کړې چې نه سیخ و سوزي او نه کباب خو په حقیقت کې په دغه مرموز سازشکارانه روش سره نوموړې حریم د هر ډول فرصت طلبانو او جاه طلبانو په ځاله بدل او په یوه تله او یوه بیه د نیکی او بدی سودا کوي؟ ولي د نیکی او بدی، ثواب او عذاب، صداقت او خیانت او نورو متضادو ارزښتونو مدعیان او محافظین دغه سکوت نه ماتوي؟ مجازی خدایان او شیطانان په شریکه د اولسونو سرنوشت ټاکي او د ثواب او عذاب فیصلي کوي؟ ولي د دغه تباين او تضاد د تفکیک او سپیناوي په لټه کې ندی؟ یعنی چې:

خیر ما، خیر شما، او که دا نخبه رښتیا وي چې:

(خوش گوشه امنیست خرابات، که دران

صد توبه شکست و نشنیدیم صدای)

خو مونږ په دې عقیده یو چې د خدایي احکامو په رازونو ځانونه پوهول پکار دي. د هغې په معنا او مفهوم کې کوم تغیر نه دي راغلي، بلکه نن زمونږ شعور د دغه احکامو د معرفت د

بلوغ کچې ته رسیدلې دې نو صوفي ته وایو:

صوفی از صومعه گو خیمه بز در گلزار
وقت آن نیست که در خانه نشینی بیکار.

دین د چاد گناهونو پټنځای نه دیپاوه نه باید څوک د تش په نامه سپیڅلي شعارونو او د عباء او قباء لاندې خپل خیرن او لعنتي نیتونه د عامه انظارو څخه پټ وساتلې شي. دین تقوا، پاکي او رښتینولي مني، نه دا چې په خپلو ناولو اعمالو دیني ورشو دومره مکدره شي چې دښو بدو تمیز په کې ورک او سره ددې چې دین تر هر څه د مخه علم او معرفت دې، نه یواځې د علم او معرفت څخه مجزا او مبرا وگڼل شي بلکه دین د علم د دښمن په حیث معرفي شي. مجازي ادیان چې د خپلې تقوا او پاکۍ لپاره دلیل او امکانات نه لري او نه یواځې د بې بنیاده شخصي یا ډلییز ذهني تخیل او تصور، بلکه د شخصي گټو او منفعت په اصولو چلیږي او لکه د غله د سپورمۍ په شپه د دیوال سپورې لټوي، پدې هم قناعت نه کوي او د انسان په شعوري تاریکۍ، مایوسۍ او بیوسۍ پسې گرځي، چې گوندي «خدای هغه څوک ښه پیژني چې وېي نه پیژني» او همدغه وضعیت یواځینې دیني زیارتگاه، منزلگاه، بناگاه او قرارگاه بولي. مجازي ادیان چې د خپلې بقاء په خاطر نه علمي او حیاتي زیر بناء، نه قانونمند منطق او نه بې نیازه قادر حامی ذات لري، که خصلتاً خپل اصلي ماهیت په هزار تزویر او تحریفاتو سره پټوي او هڅه کوي چې ټولی ډلې تپلې که اصلي دي که نقلی، که صادق دي که منافق، که جاه طلب دي او که فرصت طلب دي یوې عباء او قباء لاندراټولوي، پرته له دې بله چاره هم نه لري ترڅو د دین سپین خادر ورنګوي او د حق او

باطل تمیز مشکل کړي. د پوښتنې اساسي مسأله داده، کله چې حقیقي دین د علم، معرفت او قانونمند منطق په احکامو او اصولو ولاړ او بشریت ته د سوکاله سولئیز بسیا، عادلانه ژوند او هراړخیزه امکاناتو ته د لاس رسي تضمین کوي، ولي د دین عالمان او وارثین په خپل خدای، په خپل علم او خپل دین باور نه لري او دهر چا څخه دمخه دوئی د بې باوري، حرص او د دین د دښمنانو په چوپړ کې واقع شوي دي. دوئی په دې هم پوهیږي چې بشري ټولنه تر ابده احمقه نه شي پاتې کیدلې او د علم په بنیاد د اسلام د کامل دین د لمر په راختلو سره د جاهلیت توره دوره په رڼا ورغ بدله او د علم و معرفت رڼو پلوشو دنړۍ هره ترگمۍ رڼا کړي او هره رڼایي دال په حقیقت او واقعیت گرځیدلې او نورد دروغو په کیسو، دسیسو، پلمو او چلوټو چلیدل گران شوي دي، خو ددې ټولو خبرو سره سره دغه د دین او علم مدعي وارثان تل په نوي او نوي بدعتونو، نوي تحریفاتو او تخلفاتو او نوي گمراهیو لاس پورې کوي، هر دیني رکن او حکم د خپلو گناهونو لپاره وسیله گرځوي چې گوندي ذهنیتونه لا مکدر او د علم و معرفت پلوشی لا د تورو وریځو تر شا پټې دي او حتا د ادیانو په ورشو کې لا د پام وړ سپیناوې نه دي راغلې او مونږ شاهد یو چې په افغانستان کې د دین وارثانو په کعبه شریفه کې د قسم په یادولو هم سترگې پټې کړې چې گوندي د هغوئی د بدعتونو او فسادونو لپاره لا پوره فرصت نور هم پاتې دي. دا هغه خبرې ته ورته ده، چې کله باز په زرکو او سیسیو راشي، نو خپل سرونه په وښو ننباسي او فکر کوي چې پدې چار به د باز له منگولو څخه خلاصي شي او یا ځیني بې شعوره حیوانات هم د ليوه په لیدلو سترگی پټوي چې

گوندي زه يي نه وينم، ما به هم نه شي ليدلې. بشري ټولنه، هيڅکله دومره حق ناشناسه نه وه چې بې دينه و اوسي او اديان له ابتدا څخه په ټولنه کې او سپرې او تر اوسه پورې يې دانسان په روح او ضمير کې ژورې هراړخيزې رينبي ځغلولي دي. خو دا بايد په زغرده ووايو چې نه هر دين حقيقي دين او نه هر حقيقي دين اکمل دين گڼلې شو، نه د مجازي اديانو پلويان له الف څخه تر يا پورې په ټولنيز او عقيدوي لحاظ بد خلک وو او نه د حقيقي دين ټول پلويان په ديني، ټولنيز، عقيدوي او تقواله لحاظ په خپل دين پابند او ښه خلک گڼل کيدې شي. په دې باره کې انسان نه پوهيږي او يواځې خدای پوهيږي چې څه ډول پريکړه وکړي. مونږ يواځې په دې پوهيږو چې ښه او بد اعمال شته او د شو او بدو اعمالو په مقابل کې خدای د ثوابونو او عذابونو او متناسباً د جنتونو او دوزخونو وعد پور کړي دي. د ديني نصوصو له مخې يې په مختلفو زماني مقاطعو کې مختلفو اقوامو ته د ديني احکامو د تبليغ او پوهاوي لپاره په يوه روايت ۱۲۴۰۰۰، او په نورو روايتونو له دې څخه زيات ياکم نبيان، پيغمبران او رسولان په نبوت مشرف کړي دي. دوی هريوه دين او امتيان درلودل. د دوی اديانو موضوعي او قومي گروهې بڼې درلودلې. دوی يو د بل د دين او پيغمبرۍ په ايمان درلودلو مکلف او موظف نه وو او پرته له څلورو پيغمبرانو «داود (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع) او محمد (ص)» چې اسماني کتابونه (زبور، تورات، انجيل او فرقان) يې لرل او ځينو صحيفي درلودلې، نورو پيغمبرانو ليکلي څه نه دي پريښي. يواځې محمد (ص) چې علم، پوهې، شعور، امکاناتو او وسايلو په نسبي لحاظ پراختيا او پر

مختيا درلودله د ټول عالم بشریت اول او آخر پيغمبر او د اسلام دين اول او آخر اکمل دين يواځې پدې دليل گڼل شويدي چې ټول اصول، احکام او قوانين يې د خدایي علم د اصولو، احکامو او قوانينو سره سمون لري او بايد سمون ولري. د اسلام د دين پيروانو سره د دې چې په ټولو پيغمبرانو او اسماني کتابونو ايمان راوړي، بيا هم د اسلام د دين په ظهور او بعث سره نور اديان منسوخ او ټول بشریت بايد په واحد خدای او دهغه په پيغمبر محمد (ص) ايمان راوړي او په غير صورت کې، د قرآن د احکامو له مخې کافر گڼل کيږي. د اسلام دين ته د قرآن کریم د احکامو له مخې اکمل دين ويل شويدي، ځکه چې د خدای د مقضي الامر اړادې او لوی علم له مخې د زمان او مکان په ټولو ابعادو کې ماهيتاً تکميل او د يوې مقبولې مکملې ماهيوي علمي وثيقي په حيث، لکه چې په قرآن کریم کې يې ذکر شوېدي، باشعوره، بافهمه، اکرم المخلوقات، د خدای خلف مخلوق انسان يې په منلو، تعميل او پلی کولو مکلف گرځيدلې دي.

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (ترجمه: نن ورځ مکمل کړم تاسي ته دين ستاسي او تمام مي کړم پر تاسي نعمت او غوره کړم تاسي ته اسلام له جهته د دين.)

دايه کریمه له عبارت څخه څرگند يږي چې د خدای دين کوم اضافی بار نه دي چې خدای (ج) په خپل بنده دهغه احسان په بدل کې چې يې پيدا کړي، د قيامت تر ورځې پورې پرې د محنت په حيث بار کړي اوسي. دلومړيو څو کلمو څخه معلو ميريبي چې دين او د خدای کلام د علم او ټولنيز قانون په حيث

د بشري اوږدې مودې عملي او نظري تجربې او مناسباتو په بنياد جوړه کړې شوې علمي وثيکه ده چې اوسنی او راتلونکي بشري ټولني يي يوشان د اصولو، احکامو او قوانينو په پلي کولو مکلف گرځيدلي دي. يعني دا پروسه چې په نظري لحاظ د علمي وثيقي په بڼه مکملاً د حضرت محمد (ص) د نبوت په وخت کې افاده شوي، عملي پلي کونه يي د قرآني ارشاد اتوله مخې په راتلونکي نسلونو پورې اړه لري. منځنۍ خو کلمي داسې عالي مفهوم افاده کوي چې دغه علمي وثيکه او خدايي احکام لکه د مجازي خدايانو او اديانو پوچ او بې مفهومه تخيلي الفاظ او کلمات نه دي، بلکه د هغې معرفت او پوهه بشريت ته د ټولو نعماتو د کسب لپاره هر ډول وسايل او امکانات په گوته کوي. وروستۍ کلمي بشريت ته دخورا مناسب ټولنيز نظام «اسلام» چې د ډيرو نورو بنسټگنو او ارزشونو په څنگ کې، د سولې، عدل او انصاف ضمانت، سپارښتنه او هدايت کوي. هغه کسان چې د دغه علمي وثيقي او احکامو منلو ته حاضر نه اوسي، کولای شي ويي نه مني. ځکه د خدای په قانونمندی او احکامو کې جبر وجود نه لري. خو هغه څوک چې د خدای د قانونمندی څخه په سرغړونه سره غواړي په نورو جبرروا وگڼي، څرنگه چې خدايي قانون د يوې ډيري کوچنۍ ذري په اندازه هم بې قانوني نه شي منلې، نو ځکه د خدای د قانون څخه د هر چا سرغړونه، د خدايي قانون د جبر سره مخامخ کيږي. خدای هر انسان ته د مقدراتو له مخې ډير اختيارات ورکړيدي. د هغې څخه سرغړونه د خدای د قانون څخه د سرغړونې په معنا ده، او د خدای په قانون کې خلل نه شي پيښيدلي او هر څوک پرته له تفکيکه بايد دغه

قانون ته غاړه کيږدي. د قانون د تطبيق په مقابل کې ادعا او مخالفت، که څوک يي کوي، پخپله غير قانوني عمل دي. د اسلام د اکمل دين د ظهور څخه دمخه کله چې بشري ټولنه د پزيرش علمي شعوري بلوغ ته نه وه رسيدلي، جامع احکام او ډير ژور علمي بحثونه لکه د بشر د پيدا يښت او د کائناتو د تکوين او دهغوی د مناسبتونو او نورو خصوصياتو په باره کې ژور علمي معلوماتونه هم د هغه وخت په ديني احکامو کې نه صادریدل او په ديني نصوصو کې يي هم کم په سترگو کيږي، او که کله د کومې موضوع په باره کې د دغه ډول بحث ضرورت پيښ شوي، د توضيحي ثبوتي دليل په عوض د عالم آمر لکه (کن فيکون) او يا «وَمَا أَوْتِيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً» په شکل يي اظهار شوي دي. خود شعوري بلوغ لازمي او کافي کمي او کيفي معيارونو ته د رسيدلو په اولين فرصت کې، د علم په ټوله ژورتيا او ابعادو سره لکه د انسان د جوړښت او خلقت څخه نيولې تر جهاني تکوين او نورو خلقتونو د تخليق پورې سر تر پايه علمي او قانونمنده پروژه، چې لاندې يي هم بشريت د ډيرو مسايلو له پوهې څخه عاجز دي، په نظري او عملي توگه د يوه امي انسان په امکاناتو سره عملي کيږي. چې پخپله همدغه موضوع د خدای د کلام او د خدای د پيغمبر د نبوغ او اعجاز او همداسې د خدای په لوی او بې ساري ذاتي حقيقت دلالت کوي.

هو! په کوم عظمت، ژور علمي ماهيت او اهميت سره چې د خدای کلام پيل کيږي، پخپله د دين د ماهيوي او شکلي عظمت څرگندوی دي. يوه امي انسان ته ويل کيږي، ولوله او هغه لولي، د همدغه امي انسان سره په داسې موضوع بحث کيږي چې نن هم لا انسان پرې د ټولو پرمختللو وسايلو سره

سره نه پوهیږي او همدغه ډیره ژوره ژوره علمي برنامه او سراسري بشري نړیوال علمي پروگرام یواځې د علم او قانونمندی له مخې په عملي او نظري ډول د خدای په استعانت او همدغه امي خو معجزانسان په همت او جرئت سره عملي کیږي او په حقیقت کې، په دیني مسایلو کې هر ډول موهومي تخیل او خرافاتو ته د پای ټکي ږدي.

أَقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَن لِيْقَطَعِي (۶) أَنْ رَءَاهُ اسْتَعْغَىٰ (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْرُجْعَىٰ (۸) ترجمه:

«ولوله په نامه درب خپل چې پیدا کړي یې دي ټول مخلوقات پیدا کړي یې دي انسان د ترلیو وینو څخه. ولوله چې ستار ب لوی کریم دي. هغه چې ښوولي یې دي په قلم سره. ښوونه یې کړي ده انسان ته د هغو شیانو چې پرې نه پوهیده. رښتیا ده دا خبره بې شکه انسان خامخا سرکشي کوي ددې له امله چپویني. خپل ځان بې پروا. بې شکه رب ستا ته بیرته ور تلل دي.» (سورة العلق، جز ۳۰، آیات، ۱-۸).

حقیقي ادیان د ټولنیز علمي شعوري بلوغ په نتیجه کې د اکمال مقام ته ورسیدل او دهغي د پرمختګ سره به متناسب پرمختګ کوي او مجازي ادیان چې په پوځو او بي بنیاده خبرو لکه سحر، جادو، منتر، جنت، اوراد، مداري گری، غیر علمي منطقي تخیل، تصور او یانورو چلاکیو بڼه شوي وومسوخ کړل.

نن بشریت د علم، پوهي او علمي-تخنیکي پراختیا او پرمختیا په هغه مرحله کې دي چې ښه له بدو او واقعیتونه له خرافاتو څخه بیل او د علمي برنامه او وثیقي په حیث د دین په

ارزش پوه شي، خودا هم کوم پټ حقیقت نه دي چې نړیوال امپریالیزم چې د سرمایي دناروا تصاحب ټول سنگرونه یې تسخیر کړي د ژوند په وروستیو مرحلو کې د بشري ټولو ارزشونو لکه انسانیت، ازادي، وجدان، شرف، عزت، ناموس، اولاد، مینه، اخلاق، نظام، اداره، قانون، حقوق، دین، مذهب،... او داسي ډیرو نورو ارزشونو د بې ارزشه کولو په خاطر غیر مسؤلانه د سرمایي د قمار په بې ارزشه تخته لوبولي او په دغه تسلسل کې دانسانیت اخري ارزش یعنی ژوند ته هم څه ارزش نه دي پاتي او په حقیقت کې دغه ټو لنې په کل کې عاري له ارزشه پاتي دي، ځکه ژوند د ارزشونو په خاطر دي او دفاع او قرباني هم د ارزشونو په خاطر منل کیږي.

سرمایدارن ددغه ټولنو د تحرک او انگیزی په خاطر هېڅ وسیله په لاس کې نلري او دخپل باخت نزولي قوس طې کوي. سرمایداران هڅه کوي، په نورو ټولنو کې هم ټول ارزشونه بې ارزشه کړي. لکه په افغانستان، عراق او نورو سنتي مذهبي ټولنو کې د ماشوم څخه نیولې تر سل کلن پورې پرته له تفکیک په دستوري شکل بې عزته، بې پته کیږي. یا جنګي بندیانو ته غیر قانوني جنګیالیان ویل او د ټولو انساني حقوقو څخه هغوی محرومیږي، فکر نه کوم چې سرمایداران به، په نورو ټولنو کې د ارزشونو په بې ارزشه کولو بریالی شي. یواځې دوی وو چې ټول ارزشونه یې د سرمایي د بې ارزشه ارزش په خاطر له لاسه ورکړل او عاري له هر ډول ارزشه پاتي شول. سنتي عقیدوي ټولني لا تر اوسه هر ارزش ته جدا جدا ارزش قایل دي او ددې لپاره د سرمایي ژوند به تر هغې یاري ونه کړي تر څو نورې ټولني هم ددوی په خیر بې ارزشه شي.

نن چې سرمایه د دوامداره لا علاج بهرانونو په سرطان اخته شوي، نن چې د امریکې په مشرۍ نړیوال امپیریا لیزم د خپلې ټولني د stimulation او تحرک په خاطر یو با ارزښه ارزش نه دې پریښې، نن چې امریکا د نړیوال مونیپولار یکه تاز، سرکشته او غیر مسؤل طاقت په حیث نه ددې جوگه دې او نه حاضر دې چې نړۍ په عادلانه او پایدار شکل په خپل محور وخرخوي، ځکه پخپله د امریکا داخلي ټولنیز نظام د سترو بهرانونو په وجه پر ځان متکي نه شي پاتې کېدلې. د بلې خوا امریکا حاضر نه ده په ټوله نړۍ کې د خپلو آزمندانو گټو او حرص په څنگ کې نورو اولسونو ته اندکترین حق او حقوق قایل نه شي. په حقیقت کې امریکې خپلې ټولنیزې گټې نه یواځې د خصوصي بلکه د شخصي گټو تابع گرځولي او دغه اشخاص د گوتو په شمار دي، او په ټوله نړۍ او افغانستان کې هم غواړي دا ډول نظام برقراره شي، او دا پخپله نه یواځې د نړیوال ټولنیز نظام بلکه، بالذاته د امریکې د داخلي جوړښت سره په فاحش تضاد کې ده. په حقیقت کې نن ټول نړیوال نظام د شخصي مافیایي گټو او علاقمندیو په محور چورلي، او دا کار نه د چا لپاره د منلو وړ دې او نه بقاء لرلې شي او په نتیجه کې موجوده بهرانونه او نړیوال غیرمسؤلانه کره وړه به موجوده تمدن په نابودۍ محکوموي. په اوسنیو ترینګلو شرایطو کې د نړۍ په لوی ستراټیژیک جنګي تیاتر، یعنی د تیرو پیړیو د لویې لویې مرکز ته، د ټولو نړیوالو جهنمي طاقتونو نظامي سوق الجیش او سفربري، له پاکستان، مرکزي اسیا، خلیج، عربو او دنړۍ له گوت گوت څخه د مذهبي او په خاصه توگه په اصطلاح د اسلامي افراطیانو راتلول او په پاکستان، دغه د نړیوال

افراطیت په مرکز کې په بې حساب سرمايو د هغوی روزل او د BIG BANG (جهاني تکویني لوی چاودنې) ته ورته د GAM (لویې لویې) په مرکز کې د افراطیت د نابودۍ تر شعار لاندې، بیا هم په اصطلاح په حقیقت کې د اسلامي افراطیت نابودول، په هیڅ صورت کوم نیک فال نه شي گنل کېدلې، دا پرته له لیونتوب، حماقت او جنایت څخه بله پایله نه شي لرلې. دا به دغه منطقه کې د BIG BANG په کچه بلا تشبیه یو کوچنی قیامت وي چې د عواقبو وړاند وینه یې نه شي کېدلې. دا جنګ به هیڅکله گټونکې او بایلونکې ونه لري، بایلونکې به ټول ددې لویې لویې لوغاري، نننې بشري تمدن او نړیواله تباهي وي. دا لیونتوب او حماقت نه دې نو څه دې؟ په نتیجه کې ویلې شو چې د نړۍ په هر لحاظ دیې ستراټیژیکه منطقه کې داسې بې مسؤلېته لویې جوړول ددې څرگنده گواهي ده چې، بشر د خپل پیدایښت له ورځې څخه ډیر څه زده کړي، خو په خپل خیر او شر تر اوسه نه پوهیږي. که نه نو دا ډول کارونه چې نن په افغانستان او چاپیریال کې په پوره بې مسؤلېتۍ او بې قانونۍ کې کیږي او یایي ځیني افغانان پخپل اولس او هیواد روا گڼي، پرته د لیونتوب او خیانت بل کوم نوم ورکولې شو؟ د بن د بې بنیاده او سراپا بې مفهومه او بې منطقه کنفرانس څخه نیولي، سلسلتا د نن ورځې (۲۸ د جنوري ۲۰۱۰م کال) د بې مفهومه او بې شرمانه لوبو، او تو بوتو او تش په نامه د لندن کنفرانس پورې کومه منطقي پایله لرلي او یا به یې ولري؟

زه په زغرده وایم چې پیسې هیڅکله حقیقي ارزش نه وو او ډیر زره خپل دروغین ارزش له لاسه ورکړي. پیسې هغه بې

ارزشه ناروا بدیل دي چې سرمايدار د تور بازار، تورو پیسو، سوء استفادي، غلا، چورو چپاول، تجارتي قمار، دکالیو او اجناسو د صدور په عوض د توري سرمايي او پیسو صدور او په ناروا سره د پردیو د سرمايو د غصبولو په خاطر ایجاد کړي دي، لکه چې د میلادي شلمې پیړۍ د ۹۰۰ یمو کلونو راوروسته چې د پروفیسور برهان الدین رباني، احمدشاه مسعود او عبدالرشید دوستم په مشرۍ ټولې شمالي ټلوالې په پخواني شوروي اتحاد او هندوستان کې د تورو چاپ شوو پیسو په واسطه په شریکه سره هم د افغان اولس ټوله دارايي غصب کړه او هم یې پخوانۍ ناولي او ناروا «لویه لوبه (بازی بزرگ)» په همغه ناولو لارو د ناولو مقصدونو په ترلاسه کولو سره اوس هم غواړي پرمخ بوځي. روسي چې د سوسیالیستي دموکراسۍ چیغي وهلې او هندوستان چې د تش په نامه دموکراسۍ سره یې طبقاتي تضادونه د څلورم اسمان او اسفل السافین په مسافو کې پراته دي، دکوم قانون له مخې دغه توري پیسي چاپولې شوي چې غلامانو یې پرې د افغان اولس ټوله دارايي غصب او پخپله یې نه یواځې خپل ټول ورځنۍ مصارف د همدغه کیسي څخه اجراء کول بلکه، د همدغه کیسي څخه په نړیوال تور بازار کې د ډالرو سره په تبادله یې فضیحت باره افسانې را منځته کړي. دا ډول مسایل حتماً یوه ورځ د محاسبې او پوښتنې ډگرته راووځي!

د خدای قانون د عدل، انصاف، خپل حق، د بل حق، ... په نظر کې نیولو په اصولو چلیږي. په غیر صورت کې د قضاء د جبر څپیره د هر ظالم او جابر مخ ته رسیدلې او رسیږي به. کله چې شاته تاریخ ته مخ اړوو، تر اوسه پورې د خدای درضاء او

قضاء له مخې د هریرغل گرد کړې خولي د سمولو په خاطر اکثراً د افغان څپیره کاریدلې ده. وگورو چې په راتلونکي کې افغان اولس دغه اهلیت له ځانه سره ساتي او که د څو بې ننگو په خاطر به یې له لاسه ورکوي.

شک نه شته چې ځیني ارزشونه لکه ځیني علوم هم موقتي بڼه لري او د شرایطو په تغیر سره خپل ارزش له لاسه ورکوي او پرځای یې نور حقیقي یا موقتي ارزشونه ځای نیسي. خو حقیقي ارزشونه لکه بنیادي علوم هیڅکله خپل ارزش له لاسه نه ورکوي او نه څوک باید هڅه وکړي چې هغه بې ارزش وگڼي یا بې ارزش کړي. ارزشونه د ټولني د تحرک اساسي lokomotive او یواځینۍ محرکه وسیله او قوه گڼل کیږي. د ارزشونو څخه عاري ټولني له تحرکه پر یووځي او د ژوند او بقاء امکانات او حق له لاسه ورکوي چې د نړۍ دموکراسۍ او د بشر د حقوقو علمبردارانو او دهغوی افغاني پلوي وطن خرڅوونکي چوپړیانو دغه هڅه په افغانستان کې روانه کړي ده. شاید دا خبره نن له ما سره څوک ونه مني، خو کله چې یې ټولني په رښتیا پدې مرض اخته شوي، بیا به یې ددې خبرو په ارزش سر خلاص شي. ارزشونه لکه مینه په هیڅ قیمت نه شي خرڅیدلې بلکه یواځې په سیال ارزش بدلیدلې شي. مختلفي ټولني د ارزشونو په بنیاد جوړېږي، پایي، بدلون او پرمختگ کوي او یو په بل پسې نوي افقونه تسخیروي. ارزشونه د ورو دلوبو او مشغولتیا څیزونه نه دي چې لکه د شگو کوډلي او بندونه هره گړۍ جوړ او وړان شي !!!

په نتیجه کې ویلې شو چې دین د ابدي علمي او ټولنيزي برنامې او د جهان د تکوین او خلقت د

همیشني علمي قانونمند ماهیت په لرلو به د جهان د ابدیت سره سم په متناسب ډول د بنيادي علمي ارزش په حیث باقي پاتې وي او د هغې ارزشي بڼه به د قضاء او قدرت عام قانون له مخې د موجوده عیني او ذهني شرایطو او امکاناتو په تناسب خورا علمي، خورا انساني ټولنیز، متمدن او دموکراتیک نسبي بدلون او تکامل مني .

په ننني او تیرو فلسفي بحثونو کې په وار وار مونږ ددې شاهد وو چې نه یواځې په دیني مسایلو کې دیني عالمانو، پوهانو او فیلسوفانو د دیني، علمي او فلسفي مسایلو او قضایاوو سره څومره په سادګۍ او بې مسؤلیتۍ کړه وړه لرلې او دخپل ځان په باره کې یې دراتلونکو نسلونو قضاوت په پام کې ندې لرلې او نه یې دخپلو دغه بڅښني لویو ګناهونو په باره کې کوم تشویش ښکاره کړېدې. دیني عالمانو د انبیاوو د وارثانو په حیث چې د دیني احکامو، اصولو او قوانینو د تبلیغ، ترویج، تفسیر او بیان دنده درلودله، دین یې په خپل لمخې کې کلک تړلې په شایي ګرځولې او خلک یې یواځې د خدای، دوزخ او پل صراط څخه دومره ویرولي چې هیچا ته د جنت دتلو امیدواري نه ده پاتې او د دنیا او آخرت دواړو څخه یې زړه ور تور کړې او نا امیده کړې او ددوی ټول زور پدې اړخ وو چې خلک په شعوري او عقلي ترګمۍ کې وساتي او هغه څه چې د خلکو په کندو او جیب کې دي، په اسانۍ ترې خپل کړي. دوی ددغه خصلت له مخې هم پخپله د خدای، قرآن او دین د لوی علم څخه بې برخي پاتې او هم یې خلک بې برخي ساتلي دي.

دوی یو ددین په رسالت او د خدای د لوی ذات په رواداری، عدل، انصاف او عام سخاوت مندانه بې حساب او نا تمامه غني نعمتونو څخه هیڅ اګاهي نده لرلې. لوی خدای دا جهان دخپل لوی علم له مخې قانونمند پیدا کړې، قانونمند پایي او قانونمند تغیر او تکامل کوي او دهمدي لپاره یې خپل عالم خلف انسان، ښځه او نر، په علم او معرفت مکلف کړي چې هم یې پخپله او هم یې نورو ته زده کړي او دهمدغه دیني علومو له مخې د بشر لپاره داسودګۍ او رفاه و سایل جوړ کړي، نه دا چې خلک دیته راوبولي چې دا دنیا خدای د کافرانو لپاره پیدا کړي او مسلمان چې هرڅومره ذلیل، خوار، بیچاره او بد بخت اوسي خدای په هغه جهان اجر ورکوي. بر خلاف اسلام یواځیني علمي او قانونمند منطقي سیال دین دي چې په علم بناء، یواځې په علم باور لري او یواځې د قانونمند عمل له لارې بشریت کار او فعالیت ته هڅوي. مونږ پوهیږو چې د خدای عبادت، قوانینو او احکامو معرفت یواځیني طریقه او وسیله ده ترڅو د خدای د بنده ګانو سره د زیاتي مرستي او نیکی امکانات ولري او پخپله د ظلم، ناروا او ګناهونو څخه دپرهیز په ارزش بڼه پوه شي. خو دا خبره دوی له ځانه سره پته ساتي او حتا علم او فلسفه د دین د ښمن بولي او خلکو ته ددې توصیه کوي چې بچیان مکتبونو ته ونه لیږي چې کافر نه شي. مونږ عملاً ولیدل چې پاکستان دخپلو سیاسي اهدافو د ترلاسه کولو په خاطر په همدې بهانه د طالبانو پواسطه څومره مکتبونه او د قرآن کریم په شمول کتابونه وسپړل او شاگردان یې ووژل. دوی بې کسې، بیوسي او ذهني او عقلي ترګمۍ ددین او مذهب لپاره مناسب محیط او شرایط ګڼي.

د دیني عالمانو د بدعتونو په باره کې د پورتنی تذکره په نسبت د فیلسوفانو بدعتونه هم څه کم او لا دمقايسي وړنه دي . په مختلفو نومونو لکه دیني ، عصري ، فلسفي شرقي ، غربي او داسې نورو د علومو د ویش سره دمخه مونږ کلک مخالفت ښودلې او اوس هم یواځې د خدای په لوی علم باور لرو چې د هغې له مخې یې دا لوی ابدی جهان په همزمان او هم مکان ستاتیک - دینامیک لحظوي تغیر او تکامل سره پیدا کړیدی . ځانگړي علوم په ځانگړي ډول وجود نلري . ټولې علمي پروسي او قانونمندی په متداخل شکل همزمان او هم مکان جریان پیدا کوي او پرنسیباً ټولې محاسبې هم باید په متداخل شکل پرمخ یوړل شي ، خودا کار یواځې د علمي - تخنیکي نیمگړتیاوو او بشري لازمي کافي امکاناتو دنه موجودیت په سبب سر ته نه رسیږي . په ځیني حالاتو کې چې ډیر دقت ته ضرورت نه اوسي ، د ځیني محاسبو څخه صرف نظر کیږي او په ځیني مواردو کې د ځیني ضریبونو په استعمال دغه تشه ډکیري . خو که د ضریبونو په استعمال کې دقت ونه شي د غلطی د تخفیف په عوض کیدلې شي غلطی زیات والې پیدا کړي .

زه پدې باور نه لرم چې یو عالم دي دخپلو څیړنو د سم او ناسم بهیر او دهغې د پایلو په واقعیتونو پوه نه شي . نن پخواني وختونه نه دي چې یو عالم به مختلف مواد سره مخلوطول او ناخود اگاه به دهغې مختلفو پایلو ته سترگی په لار وو . بې محاسبې ، بې قانونه ، بې له مشخص متود او ارزونې څخه په او سنیو گلو بال تعاملاتو او پروسوکې یو قدم وړاندې په پتو سترگو ایښودل ، کیدلې شي بلا تشبیه قیامت

جوړ کړي . هر څوک پدې پوهیږي ، خو خپله غلطی نه شي منلې او هڅه کوي هغه په نه بخښونکو گناهونو او تحریفاتو کې د خلکو له انظارو څخه پټ کړي . همدا سبب دې چې فلسفه د نا بکاره لفاظیو او درغلیو په علم خو نه ، بلکه سفسطه باندي اووختې اونن ددې په عوض چې هر څوک خپله گناه ومني او په خپله بې علمي اعتراف وکړي ، په فلسفه د بې علمي تورونه او تهمتونه تړي . ما دا ډول مثالونه په تیرو بحثونو کې ډیر راوړي او په سلگونو نور هم کیدلې شي راوړل شي او شاید دا کار د واقعیتونو د سپیناوي او د عینیت فلسفې د بنیاد د پخلی په خاطر هم وکړم . دلته به بې ځایه نه وي که زه خپله پخوانی خبره تکرار کړم ، کله چې ما د اگراین په پلازمینه ، د کیف ښار د علومو په اکادمي کې خپله رساله په فلسفه کې د دکتورا د تیزس په حیث وړاندې کړه ، مسؤل ډاکټر پروفیسور سرگي باریسوېچ کریمسکي د تیزس اساسي زړې یعنی چې : « ذهنیت نسبي عینیت او هر مشخص ذهنیت عیني واقعیت دي » ، ونه منه او ویي ویل « مونږ په شرق او غرب کې سره منلې چې داسي خبره به نه کوو » . کله چې ما خپل دلایل وویل ، هغه په ځواب کې داسي وویل ، « ددي فیلسوفانو مغزونه د دومره لفظي انجړ مشورو څخه ډک دي ، چې که یو ځل څوک په کې ښکیل شو ، راوتل ترې مشکل دي . نو زه چې دهغوی په مقابل کې ددې تیزس څخه دفاع نه شم کولې ، نو ته هم دا کار نه شي کولې » . س . ب . کریمسکي چې په نړیواله کچه د فلسفې مشهور ډاکټر پروفیسور وو ، هم ددې خبرې څخه منکر نه وو چې فلسفه نن پرون یواځې په انجړ بنجر بحثونو بدله شویده .

دابه یواځې زما ابتکار نه وي چې د موجوده فلسفې د

علمي بهير څخه منکریم، خود هغي په مقابل کې د خدای د لوی علم او بي شميره خارق العاد خلقتونو په بنياد مي د «عينيت فلسفي» بدیل تیزس چې دمخه ذکر شو وړاندي کړې، بلکه له پخوا څخه د پيرو پوهانو په لیکنو کې دا ډول مفاهیم او حقایق پراته وو، خو هیچا نه دي کړې شوي خپل بدیل تیزس وړاندي او یا کومه فلسفي قضیه او مسله د موجوده قوانینو، تیزسونو او متودونو په خلاف په قانونمند منطقي بڼه فورمولبندي کړي. ما د شلمې پېړۍ په شپیتمو کلونو کې د خیر په شخصي اخبار کې چې د محب الرحمن «هوسا» له خوا خپریده د مولوي «فیضاني» مقالې د «نړۍ د قرآن په تلسکوپ کې» تر عنوان لاندې لوستې وي، د اکادمیسین عبد الاحد عشرتي د «اعجاز علمي قرآن کریم» لومړې او دوهم جلد مکمل چاپ (ثور ۱۳۷۶ او حمل ۱۳۷۹ هجري شمسي)، د گوهرا الرحمن گوهرنځه جلد کتابونه چې له ۱۹۹۶ څخه تر ۲۰۰۲ م پورې د «د قرآن او ساینس» تر عنوان لاندې چاپ شوي، مونږ د انټرنیټي پاڼو، اریانا تلویزیون او پيرو نورو خپرونو له لارې د «ساینس او قرآن» او پيرو نورو عنوانونو لاندې د خپرونو شاهدیو، د توحید په نامه په مختلفو ژبو د مختلفو لیکوالانو اثار مونږ هرځای لاسته راوړلای شو، په امریکا کې د افغانی خپرونو له لارې هم مونږ د پيرو علمي حقایقو چې ډیرې یې د افغانی پوهانو له خوا خپرېږي لکه په ۵۶ CD گانو کې د محترم ډاکټر عبدالستار «سیرت» یا د استاد سادات او همداسې د نورو پوهانو علمي بحثونو موادو د تر لاسه کولو امکانات لرو. خو ای کاش دغه خپرونې د دښمنۍ او عناد او د پردې تر شاد ډول ډول سیاسي، مادي او نورو غیر

مجاز او غیر مشروع اهدافو پرځای د واحد حقیقت او علم په خاطر، حقیقي دین او د خدایي پیرزویني، عدل او انصاف له مخې د ټول بشریت د عامه سوکالی او په راتلونکي کې د هر ډول احتیاج او اړتیا څخه د بشریت د خلاصون لپاره ټولې علمي او مادي زیرمې په کار اچولې شوې وای، نوبه انحرافي او غیر علمي تیوریو او مجازي ادیانو ته د رښتیني علم او رښتیني دین په څنگ کې ځای نه وې پاتي.

دا واضحه خبره ده چې خدای (ج) د غیر علمي تصور، تخیل، استقراء، قیاس او نورو د شک او شبهې د عواملو او عوارضو څخه مبراء او د خدای په کلام کې، کله چې مونږ دغه کلام معیار او محک د حقیقت او واقعیت گڼو، قرون وسطایي او قبل المیلادي تخیلي او تصوري غیر قانونمندو فورمولبنديو او منطق ته باید ځای نه اوسي. خدایي علم تبعیض، دښمني، سرحد او ویش نه مني. دا انسان دې چې، علم د خپلو ناولو او ناروا غوښتنو په مقصد تحریفوي او په مختلفو نومونو یې ویشي او ناوړه گټه ترې اخلي. هغه څوک چې د خدای په ذات، علم، عامه پیرزوینه او رواداری، عدل، انصاف او کرم رښتینې باور ولري، هیڅکله به ورسره د حرص او تنگ نظری احساس او تشویش پیدا نه شي. د خدای دلوی علم له مخې دا لوی لایتناهي ابدی جهان په همزمان او هم مکان لحظوي ستاتیک د دینامیک تغیر او تکامل سره، د یوې کوچنۍ ذرې څخه نیولي تر خورا لویو ډول ډول سماوي اجرامو او کهکشانونو پورې په یوه واحد ابدی نظام کې سره تړلي پیدا کړي دي. پدې نظام کې لکه څرنگه چې سکون نه شته او هرڅه په لحظوي بدلون، تکامل او تجدد کې قرار لري،

په حقیقت کې زړښت هم وجود نه شي لرلې او یواځې په ځانگړو پدیدو کې نسبي بڼه لري او لحظوي تغیر او تکامل همغسې چې د نظام دابدیت تضمین کوي، د نظام د لحظوي تجدد تضمین هم په غاړه لري. ددې نظام غذایی او انرژیتیکي زیرمې چې هیڅکله پای او زړښت نه لري، نو حرص او دقارون په څیر په هر څه خپله اچول دڅه لپاره؟

هغه چې ایراني شاعر ویلي وو چې:

«ما ز آغاز وزانجام جهان بی خبریم

اول و اواخر این کهنه کتاب افتاده است»

هم سمه نه ده، ځکه چې د ذري څخه نیولي تر لویو خلقتونو او موجوداتو پورې په همزمان لحظوي تجدد کې دي. پدې باره کې په تیرو وختونو کې کافی بحث شوی دی او په راتلونکي کې هم که ضرورت وو دا حسن تکرار په توگه به بیا یاد اوري وشي.

کله چې منو، د ټولو خلقتونو او موجوداتو خالق خدای دی او ټول دغه خلقتونه او موجودات یواځې قانونمند پیدا، قانونمند پایي او بدلون او پرمختگ مومي، یعنی چې قانونمندی پخپله شکل د موجودیت د مادي او عالم الاسباب دی، بې له شکه دا معنا هم لري چې د علم او قانونمندی خالق هم پرته له ذات الاهي بل څوک نه شي کیدلې. ځکه ددې لوی او لایتناهي جهان خالق یواځې خدای گڼل کیدې شي. په هغه صورت کې چې د علم او قانونمندی خلقت یواځې په پروردگار عالم پورې اړه پیدا کوي، نه نور ځانگړي جهانونه او نه ځانگړي علوم او قانونمندی وجود لرلې شي او نه د خدای په علم کې تعدد د معادلو، مجهولاتو، کار دیناتو، تعدد

د قضایا او نوره کومه ستونځه کوم مشکل نه شي گڼل کیدلې او نه د خدای په علم او قانونمندی کې، نامعین، موهومي، متوالي، نامعلوم او دا ډول نور مشکوک مفاهیم، اعداد، ارقام او نتایج وجود لرلې شي. پدې خاطر د هغه پوهانو څخه چې قرآن کریم یعنی د خدای علم د ساینس په ژبه او قوانینوله مخې افاده، فورمولبندي او تفسیرو ل غواړي زما خواهش دادی چې باید په قرون وسطایي بې منطقه منطق ډډه ونه لگوي او په تخیلي او تصوري استقراء، قیاس او منطق باور ونه کړي. تر اوسه پورې هیڅ یوه عالم، پوه او فیلسوف ددې لارې مطلوب منزل ته نه دي رسیدلې او هر یوه د افغانانو په اصطلاح د ترکستان لار نیولي او که په بل عبارت یې ووايم هر یو په اصطلاح د سد سکندر د دیوال تر شا په مطلقه ترگمۍ ورننوتې او چې لار ترې ورکه شوې، د هغی وروسته یې چې هر څه له لاسه شوي، هم یې ځانونه او هم یې نور غولولي دي. پدې باره کې دمخه ما ځینې وضاحتونه وړاندې کړي، زه نه وایم چې ټول به پرځای او سم وي، خو زه حتماً غواړم دا خبره د بل چا څخه واورم چې یایي راسره ومني او یایي د رد دلایل وړاندې کړي.

دې کې شک نه شته چې د هند، چین، مصر او عراق تمدنونه داروپایي او په مشخصه توگه د یوناني تمدن څخه په فلسفه کې قدامت لري. تر اوسه پورې یونان په دغه امتیاز پخپله خپله اچولي ده. د لومړي ځل لپاره د هند د تعلیم وزیر ابوالکلام آزاد دې موضوع ته متوجه او په ۱۹۴۸ م کال کې یې، په یوه کنفرانس کې وړاندیز وکړ چې دهند د برجسته فیلسوفانو څخه دي یوه کمیته د ډاکټر رادا کریشنن تر مشرۍ لاندې دغه موضوع وڅیړي ترڅو د فلسفې په تاریخ کې هندي

فلسفه خپل غوره ځای ونیسي. پدې کمیته کې د شپیتو کسانو په حدود کې برجسته فیلسوفان راټول او د ډاکټرسرو پالی رادا کریشنان، د جناتا پارټی-مشر او وروسته دهند صدراعظم تر ریاست لاندې په دوه غټو جلدونو کې چې له زر مخونو څخه زیاتوالې کوي دغه تاریخ د «تاریخ فلسفه شرق و غرب» تر عنوان لاندې تکمیل شو. د لومړي کتاب چي ۶۸۰ مخه لري، مقدمه داسې پیل کیږي: «شاعر ایرانی جهان را به کهنه کتابی تشبیه می کند که اوراق اول و آخر آن افتاده اند. دیگر نه می توانیم بگوئیم که کتاب چگونه آغاز شده و نه می دانیم که چه گونه انجام خواهد یافت.

ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم
اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

بشر از زمانی که دارای شعور شد، در پی کشف این اوراق گم شده برآمد. این جستجو و نتایج آن، فلسفه نام دارد. فیلسوف برای توضیح فلسفه و ماهیت آن کتابها می نویسد، ولی شاعر این کار را در بیتی انجام می دهد. مقصود از این جستجو یافتن معنی زندگی و وجود است. ...» (تاریخ فلسفه شرق و غرب، صفحه اول). له دې څخه دمخه په «پیشگفتار» کې هڅه کیږي د مشابه او سینو نیم کلماتو او الفاظو په استعمال او وړاندې وروسته کولو سره ونښی چې فلسفه جدا او علم جدا ځانگړی شیان دي.

زه په پورتنیو څو جملو، نه غواړم قضاوت وکړم، خو حتماً، دومره وایم چې که رښتیا فلسفه دومره پسته او کوچنۍ شي، پایلې یې باید همدا وي چې یې لرلي دي. خوزه کلک پدی باور یم چې فلسفه همغسې د خدای د لوی علم یواځینې خلف علم

دې، لکه څرنګه چې انسان د خدای عالم خلف مخلوق دې. بعدی قضاوت په محتررو پوهانو او لوستونکو پوری اړه لري.

ددې ډول بحثونو او نتیجه گیریو علت او هدف یواځې او یواځې دادې، او لکه څرنګه چې زه د بشر د تاریخي دورې د فلسفي اساسي او وتلي نظریاتو څخه کومې نتیجې ته رسیدلې یم او دمخه یې ذکر هم شوې دې، او دغه د سترو فیلسوفانو شپيته کسيزه کمیته هم په همدې عقیده ده، باور نه لري چې ګوندې په فلسفي افکارو کې دې د بشر په تاریخي دوره کې کوم پرمختګ شوې اوسي، حتا ځینې عقیده لري چې شاید د هغوی کمال او بینش د «بودا» او «افلاطون» څخه وروسته پاتې وي. نوزه په زغرده ویلې شم، په دغه طرز تفکر، په دغه اساسي او غیر اساسي فلسفي مسایلو، په دغه متودولوژی، افاق نظریاتو او عقایدوسره کومه تخیلی فلسفه چې دیوه شاعر په بحراني احساساتي متلاطم څپانده حالت کې چې د شعور او لا شعور په پوله د شاعرانه غلو، اغراق او نورو صنعتونو په رنگارنگ غولوونکو ککلیچونو کې مدهوشانه تالی او خویندی وهلو، پریوتو ولاړیدو سره سره په یوه بیت اغاز او انجام پیدا کولې شي، شک نه شته چې دغه ډول فلسفه به په ذهني جذام اخته او د خپل انحطاط د منحنی د انعطافي قوس اخري مرحله طی کوي او هیڅ ډول پرمختیایي قابلیت به ونه لري. نو ځکه خو دهند د فلسفي کمیته پرېکړه پر ځای او منطقي ده چې دا ډول فلسفي افکار او قانونمندی د علمي-شعوري پرمختګ توانمندی نه لري او حتماً په ذوال او عقب گرایي محکومه ده.

د کومې فلسفې څخه چې زه بحث کوم، هغې ته ما د خدای

دلوی علم بشري ذهني علمي بدیل ویلی او په حقه په عالم الالباب کې د خدای د علم خلف او وارث علم گنجل کیږي. خومره چې د خدای علم لوی، ابدی، متکامل او بې ساري دې، دغه فلسفه هم د بشري ذهني توان او مقدراتو په تناسب ټاکلې مناسبت لري. لکه څرنګه چې انسان د خدای د مقضي الامر ارادې له مخې د خدای بې بدیله خلیفه ګرځیدلې، همدغه شان بشري علم په دې جهان کې د خدای د لوی علم بې بدیله خلف گنجل کیږي. دمخه مونږ وویل چې جهان په لحظوي تجدد کې دې، نو ځکه ابدی دې او ابدی دې ځکه چې همیشه په لحظوي بدلون او تجدد دې یعنی یو تر بله سره متقابلاً علت او معلول گنجل کیږي. دایراني شاعر د کهنه کتاب خبره په هر صورت د منلوړ نه ده ځکه چې په دغه ډول یوه تړلي نظام کې چې د کوچنۍ ذرې څخه تر لویو اجرامو او کهکشانونو پورې د لحظوي همزمان ستاتیک دینامیک بدلون او تکامل په شرایطو کې، قدیم هیڅکله نور په قدیم کې وجود نه شي لرلې، حال په دوامداره لحظوي بدلون کې قرار لري او ابد هم هیڅکله په ابدی نظام کې ابد ته نه شي رسیدلې، ځکه چې دا نظام مستلماً باید د خدای د ذات او لوی علم د ابدیت په تناسب هم ابدی اوسي. ځانګړې پدیدې، خلقتونه او نظامونه کیدلی شي د ځانګړې مادې واحد په حیث له منځه ولاړ شي خو نظام په کل کې ابدی پاتې کیږي او د خپل قانونمند پیدایښت، پایښت، بدلون او تکامل له مخې ممکنه ده هره څیرنیزه قانونمنده محاسبه په هره زمانې مقطع کې سرته ورسېږي. نو په زغرده ویلې شو چې د فلسفې د زاړه کتاب د پیل او پای ټولې پانې پرځای دي او دلتهون لپاره یې ضرورت نه شته څوک زیار وباسي

د بلې خوا په هره زمانې مقطع کې د یوې پدیدې او خلقت د پارامترونو او خصوصیاتو معلومول یواځې د حال د قانونمندی د معلومې قانونمندی مېدا څخه معلومیدلې شي. نو په قدیم او ابد پسې ګرځیدل هم عبث کار دې. د خدای لوی علم همیشه کامل دې، دا جهان او بشري علم هم د قانونمندی له مخې همیشه د خدای د لوی او کامل علم په لور په تکاملي بدلون کې دې. خو همغسې چې انسان د خدای د معرفت او ځینی صفاتو د لرلو څخه عاجز دې په همغه اندازه او تناسب د خدای د علم او په کل کې د خدای د لوی حقیقت په توګه دلوی جهان د ځینې پدیدو او مادي واحدونو د معرفت څخه یا موقتاً او یاد تل لپاره عاجز گنجل کیږي. د خدای دین د خدای دلوی علم له مخې په دې جهان کې د بشري عملي ژوند شریعت، طریقت، اصول، قوانین او مناسبات گنجل کیږي. خدای په خپل کلام کې خپل دین د انسان او ټولو خلقتونو لپاره د ژوند او په حقیقت کې د ژوند د ټولو امکاناتو د وسیلې په نامه یاد کړې دي. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ...» (سورة انفال، ۹ جز، ۲۴ آیه). په دې معنا چې د خدای دین د دې لوی جهان د ټولو خلقتونو د پیژندلو او معرفت یواځینۍ لار، طریقه، شریعت او وسیله او انسان کولې شي یواځې د دې لارې خپل د ژوند وسایل او امکانات او ذات البینې مناسبات د قرآني او دیني احکامو، قوانینو او اصولو په بناء تنظیم او د ژوند مستقیمه او ډاډمنه لاره غوره کړي. دا به یې یواځینۍ نسبي ایدیال بڼه او طریقه وي.

څرنګه چې خدای یو دې، جهان یو دې او په حقیقت کې د

ټولو ادیانو پلویان سره ددې چې، په ظاهر کې به دخپلې ټولني مروج ځانگړې عقیدوي دود پالي، په واحد خدای باور لري. منطق خودا وایي چې ټول بشریت هم دیوه دین پیروان اوسي او پدې توگه د همیشني عداوتونو، د بنسټیو او جنگونو جرړي په بشري مناسباتو کې د همیش لپاره پرې او وچې شي.

د پورتني بحث څخه د نتیجه گیری په ترڅ کې ویلې شو چې خدایي هر خلقت او په هغه جمله کې خپل خلف، انسان، ته د هغه د ضرورتونو په تناسب احساس، درک او عمل امکانات ورکړي دي. مرغان الوتلې شي، ماهیان او نور بحري حیوانات په اوبو کې ژوند کولې شي، انسان ته یې د عقل، پوهې، خبرو او تجربو د سنجش او شراکت لوی طاقت ورکړې او نورو ته یې هم د هغوی د ضرورتونو له مخې نور امکانات ورکړي دي. د هغه زاړه کتاب دلادریکه شوو پانوی میندل چې د رادا کریشنان تر سرپرستی لاندې شپيته کسيزي کمیټي د فلسفې موضوع گڼلې، زما په عقیده یوه بې مورده هڅه او هدف ټاکنه ده او انسان هیڅکله د هغې په میندنه قادر نه دې، ځکه چې نه زاړه کتاب کله وجود درلود او نه یې کومه پاڼه ورکه شویده. همداسې د کانت، لاپلاس او چمبرلین هڅې او وړاند وینی چې د جهان د تکوین په باره کې یې جرې دي، بې بنیاده گڼل کیدلې شي. او دا ځکه چې د خدای ذات، د خدای علم او د خدای جهان خلقت د عالم آمر په حیث په کل کې دانسان لپاره مسخر او مقدر نه گڼل کیږي او په دې باره کې یواځې د خدای د «کن فیکون» حکم صدق کوي او انسان د خدای د خلیفه په حیث دخپلو ضرورتونو او امکاناتو په تناسب یواځې د هغې د ځینو اوصافو په احساس، درک او معرفت قادر گڼل کیږي. دا

دې ماسره لطفاً محترم لوستونکي هم ومنې چې په داسې وضعیت او داسې موقف کې چې انسان یې په خپلو امکاناتو او خپل درک او فهم سره د خدای ذات، د خدای د علم او د خدای د جهان په مقابل کې لري او لکه څرنګه چې دمخه دا موضوع ما توضیح کړه چې د جهان په لحظوي قانونمند بدلون، تجدد او کیفي تکامل کې قرار لري، قدیم په قدیم کې وجود نه لري، حال په لحظوي گذرا حالت کې دې او ابد ته په ابدی نظام کې رسیدل هیڅ ممکن نه دي، نو ایاد «کن فیکون» له حکم بله منطقي او عملي پریکړه په تصور کې هم راتللې شي؟ همدغه دهمزمان لحظوي بدلون او تجدد خصوصیات د خدای ددې لوی نظام د پایښت او ابدیت تضمین کوي. همداسې د قانونمند پیدایښت، پایښت، بدلون او تکامل له مخې په هره زمانې مقطع او مکاني بعد کې پرنسیباً ممکنه ده هره څیرنیزه محاسبه سرته ورسیري او مورد نظر پارامترونه، اوصاف او خصوصیات په عددي، گرافیکي، کمی او کیفي بڼه ترلاسه شي. د جهان د تکویني پیل په باره کې د کانت، لاپلاس او چمبرلین نظرونه کیدلې شي ددغه تکویني پروسې د ځانگړې پدیدې د خصوصي حالت په حیث ومنل شي، خو هغه هم یواځې د هغه تخیلي او تصوري ناسمه تیوریو او فورمولبنديو له مخې چې فلسفه یې تر اوسه په متحجر او دگم علم بدله او په ذوال محکومه کړې ده. پکار دادي هره څیرنه د موجوده حال حالت او وضعیت څخه پیل او د ضرورتونو له مخې یواځې د علم او قانونمندی په بنیاد د ماضی او حال په لور غزول کیدلې شي.

دهمدغه ډول یوه خصوصي گذرا حالت او پروسې قانونمند

جریان، د خدای دکلام په استعانت او الهام او دعینیت فلسفی د قوانینو په استمداد، زه هم غواړم د خپل ناقص او محدود فهم او درک له مخې د خدای د لوی نظام د یوه کوچني مثال، اړخ او قضیې د څیړنې په توگه څرگند او وارزوم چی څه ډول د خدای دمقضي ارادي له مخې دغه ابدی خود بقاء، خود کفاء او خود گردانه نظام پیدا، پایې، بدلون او تکامل مومي؟

د خدای په لوی کلام کې راغلی: «وَالشَّقْعَ وَالْوَاثِرِ (۳) (۳۰ جز ۸۹، سورة الفجر، ۳ آية) ترجمه: (قسم په جفت قسم په طاق). خدای (ج) په خپل کلام کې د ډیرو خاصو او ډیرو مهمو مسایلو په باره کې دا ډول ذکر کوي. دغه لنډ او دوه کلمه یي آية شریف لکه څرنگه چې د تفاسیرو څخه معلومېږي ډیر نور لوی مفاهیم هم افاده کوي، خود جهان د تکوین مسله

به هم، زما په عقیده له نورو مسایلو کم ارزښه نه اوسي. نن چې نه یواځې د هند د فیلسوفانو شپيته کسيزه کمیته بلکه ټول بشریت د خپل پیداينبت له لومړۍ ورځې څخه د اوسني علمي-تخنیکي پرمختگونو او نورو بې ساري امکاناتو سره سره د خدایي ساده خلقتونو د راز په میندلو کې صم، بکم، عمی او هک پک پاتې دي، څه ډول ۱۴۰۰ کاله دمخه د یوه امي انسان په ژبه ددې لوی جهان د ابدی تکوین او ټولو خلقتونو د قانونمند مستمر خلقت راز په دوه کلمو کې د عوام الناسو تر غوږو رسېږي او د خدای د لوی علم او لوی نظام تکوین افاده کوي؟

زه چې د قرآن ویونکې وم او یم، خود قرآن عالم هیڅکله نه وم او نه به شم، ځکه چې زماني فاکتور به دغه چانس ماته نور په لاس را نه کړي. لکن په دې یوه خبره پوره ایمان او باور لرم

چې قرآن اکمل، فسیح، بلیغ کلام، قانون، احکام، دین او علم دي چې شک او تردید په کې وجود نه شي لرلې. خو پکار دادي چې د قرآن په احکامو او حقایقو نسبي کامله پوهه پیدا او بشري غیر قانونمنده تخیلي ذهنیگری له دغه حقایقو او واقعیتونو څخه چاڼ او چغجال شي. نپوهیږم ولې د قرآن عالمانو لا پخوا دغه علمي مبدا، بنیاد او قانونمندي نه ده میندلې، نه یي ده منلې او باوريې پرې نه دي پید کړې؟ زه دخپلې وینا د ثبوت لپاره د پورتنی دوه کلمیي آية شریف ستر اعجاز او ځیني دلایلو باندې خبرې کول غواړم تر څو دغه بحثونه چې نن له نیکه مرغه پیل شوي دي، پرته له بشري ذهنیگریو، د علم په واقعي بڼه او ماهیت په قانونمند ډول اصلي مجرا او مسیر ته پریووځي.

هو! که مونږ د عناصرو متناوب سیستم او جدول ته زیر شو، ټول عناصر په نوبت سره د الکترونونو او پروتونونو د طاق او جفت تعداد څخه دا ډول تشکیل شوي چې پروتونونه د مثبت چارج په لرلو هسته تشکیلوي او په عین تعداد الکترونونه چې منفی چارج لري په ټاکلو مختلفو مدارونو کې په ډیر سرعت سره د هستې گرد چاپیر چورلي او په دغه تسلسل کې تکرار نه په سترگو کیږي او نه کوم تنقیص او تقصیر وجود لري. د عناصرو په هسته کې نیترونونه چې د چارج له مخې خنثی دي د مستقل مادي واحد په حیث د ویده بنامارانو په څیر په هسته کې وجود لري. د هغه عناصرو په هسته کې چې د نیترونونو شمیر یي زیات وي د درونو هستولرونکو عناصرو په نومونو یادېږي، لکه یورانیم او نور چې زیاته انرژي په کې ذخیره او دانرژي د منابعو په حیث د سولئیزو او نظامي اهدافو په منظور

ترې سمه او ناسمه گټه ترې اخستل کیږي. په عادي حالت کې یواځې د هایدروجن په هسته کې چې یو پروتون لري، نیترون وجود نه لري. خو په درنو او بو کې د هایدروجن په هسته کې هم یو یا دوه پروتونه وجود لري.

زه خپل دغه بحث د یوې داسې سمبولیکې زمانې یا پروسې مقطوع څخه شروع کوم، کله چې د اتم په تشکل سره لومړې عنصر تشکیل شوې او د عالم الاسباب د لومړۍ خبنتې په کښېښودو د خدای د مقضي ارادې له مخې د لوی جهان د لوی نظام خود بقاء، خود کفاء او خود گردانه پروسه پیل او پروتونونه او الکترونونه په نظام کې راغلل او نیترون د نا بللی میلمه په څیر د اتم په هسته کې کوربه وگرځیده او هستۍ په مختلفو بڼو او مادې واحدونو کې د لومړې ځل لپاره استقرار پیدا کړي. همدغه دې ددی لوی جهان، لوی نظام او لوی خلقت (عالم الاسباب) د تکوین راز چې د

خدای (ج) د عالم آمد «کن فیکون» د حکم په صدور په لحظوي شکل سرته رسیدلې دي. د خدای (ج) د عالم آمر په دغه راز چې څه ډول الکترونونه او پروتونونه په نظام کې راغلل او په قانونمند علمي ډول د عالم الاسباب د خود گردانه، خود کفاء او خود بقاء نظام د خلقتونو او پدیدو د پیدایښت، پایښت، بدلون او تکامل بنیاد یواځې په علمي قانونمنده بڼه کښېښودل شو. هو! دغه اعجاز یواځې د مختلفو اتمونو او یا په بل عبارت د مختلفو عناصرو د تشکل د تسلسل په بنیاد چې نن یې د

مندلیف په جدول کې شمیر ۱۱۸ ته رسیدلې او لومړې عنصر یې هایدروجن Hydrogen «او وروستی عنصر یې ا»

نونوکتیوم «Ununuctium» نومېږي.

دغه عناصر د خدای د کلام د حکم سره سم له یو څخه، یعنی چې یو پروتون او یو الکترون لري، شروع او د جفت او طاق په ترتیب چې هیڅ تکرار او تنقیص په کې وجود نه لري نن ورځ چې یې شمیر ۱۱۸ عناصرو ته رسیدلې او په راتلونکي کې به لا دغه جدول تکمیلېږي. د دغه عناصرو څخه ځینې د لابراتوار په شرایطو کې هم تر لاسه شوي دي. د الکترونونو او پروتونونو شمیر لکه چې دمخه هم وویل شول، همیشه مساوي او الکترونونه په ټاکلو مدارونو کې د هستې، چې د الکترونونو په تعداد پروتونونه لري، گرد چاپېر چورلي. په مدارونو کې د الکترونونو اعظمي شمیر د « $2n^2$ » د فورمول له مخې معلومېدلې شي. پدې معنا چې په لومړي مدار کې اعظمي تر دوه، دوهم مدار کې اعظمي اته، دریم مدار کې ۱۸ او ددی څخه پورته د لوړې انرژۍ په مدارونو کې د الکترونونو شمیر د پورتنی فورمول مطابق نور هم لوړېږي. کله چې د کمې انرژۍ په مدار کې حد اقل د یوه کوانت د کوچني واحد یعنی د یوه فوتون په اندازه انرژي زیاتېږي، الکترون د ټیټ مدار څخه لوړ مدار ته خیزو هې او که دغه انرژي نوره هم زیاتېږي، کیدلې شي الکترون د اتم د مدارونو له ساحې څخه ووځي. برخلاف که د الکترون انرژي د یوه فوتون په اندازه کمېږي الکترون له لوړ مدار څخه ټیټ مدار ته رالویږي. دا محاسبې د «کوانت میخانیک» د قوانینو له مخې سرته رسېږي چې د عادي فزیکي قوانینو څخه فرق لري. په واقعیت کې الکترونونه همیشه د مختلفو هستو تر منځ په حرکت کې وي او د هغوی تر منځ یو ډول وریځ جوړوي چې د الکتروني وریځ په نامه یادېږي. هغه

څه چې د لیکلو وړ دي، مشکله او اصلاً ممکنه نه ده چې ولیکل شي. دا یوازې د خدای معجز کلام دې چې په دوه کلمو سره د جهان د ټولو قانونمندیو او جوړښت ارزونه افاده کولې شي. محترم لوستونکي دې زما بیوسي او تقصیر، چې حتماً به راڅخه په دغه اباده کې سروهي

په دې هکله ومني. خو زه به حتماً هڅه وکړم په خپلو محدودو امکاناتو سره د دغه دوه کلمه ای ایت شریف اعجاز وارزوم. ایادا به کافي نه وي که ووايم اتم چې د دغه کلام د کوچني عبارت د افادې په بنیاد د عالم الاسباب د لمړۍ خبنتي په حیث عرض وجود کړې، هغه جنراتور دې چې د دې لوی جهان په کچه کافي ضروري انرژي تولیدوي؟ اتم هغه اکمولاتور دې چې د دې لوی جهان ټوله انرژي په کې ذخیره ده؟ دا به کافي نه وي که ووايم چې، د اتم په تشکل سره د مختلفو عناصرو د اتمونو ترمنځ د رابطو له مخې د خدای په مقضی اراده د « ویلانسی » قانون رامنځته کیري او دهغی په بنیاد د دې لوی جهانی نظام ابدی تکوین خود گردانه، خود کفاء، خود بقاء پروسه پیل کیري او دا لوی نظام ابدی ترلی پاتی کیري او دبی شمیره خلقتونو د تخلیق سبب او علت و معلول جوړیږي.

هو! بیا هم د اتم د تشکل په باره کې، یعنی چې د خدای د عالم آمد «کن فیکون» د حکم په صدور د اتم په تشکل سره د عالم الاسباب خود گردانه، خود کفاء او خود بقاء نظام تشکل پیدا کړ. ولي خود گردانه، خود کفاء او خود بقاء؟ او په په څه ډول؟ غواړم په همدې باره کې څه ناڅه تم شم.

دمخه ما د اتم د هستي او دهغې په گرد چاپیره مدارونو کې د مساوي تعداد چور لیدونکو الکترونونو خبره یاده کړه چې د

یوه ټاکلي قانونمند فورمول له مخې تنظیمیږي یاده کړه. د دغه فورمول له مخې، هغه اتمونه چې په اخري مدار کې کم اتمونه ولري، چې اکثراً فلزات دغه ډول خواص لري، هڅه کوي دغه کم تعداد اتمونه له لاسه ورکړي او خپل اخري مدار په بشپړ حالت کې وساتي، یعنی چې په خپل اخري مدار کې پوره اتمونه ولري، ځکه دا ورته مناسبه او غوره معلو میږي. هغه اتمونه چې په خپل اخري مدار کې د الکترونونو کم کمبود لري او اکثراً غیر فلزات دا ډول خواص لري خپل دغه کمبود له بل اتم څخه، یعنی فلزاتو پور واخلي. همدلته د مختلفو اتمونو او یا بڼه به دا وي، وویل شي د مختلفو عناصرو ترمنځ د ارتباط او اړیکو وسایل او یا په بله معنا علت او معلول رامنځته کیري. د ارتباط او علت و معلول دغه اړیکي قانونمند بڼه لري او د کیمیا په علم کې ورته د ویلانسی قانون ویل کیري چې د خدای د مقضی ارادې او عالم آمد «کن فیکون» د حکم له مخې د عالم الاسباب د خود گردانه، خود کفاء او خود بقاء د لوی جهانی نظام د تکوین علت او معلول او عامل

جوړیږي. د دغه پروسی بعدی دوام، او بقاء به څه ډول وي؟ د ویلانسی د دوه اړخیزو او څوارخیزو قانونمندو اړیکو د بنسټ تیرې څرنگه چې، د متقابلو اړخونو په مشترک رغبت، گډه غوښتنه او شریکو گټو ولاړه ده، ځکه د دې لوی جهانی تکوین په پروسه کې د خود گردانه، خود کفاء او خود بقاء سراسري قانون په حیث پایداره پاتی شوې دې. په همدغه بنیاد د مختلفو عناصرو د ترکیب، تجزیې او بې شمیره نورو قایم بالذات خود گردانه، خود کفاء او خود بقاء پروسو، قانونمندیو، نظامونو، پدیدو، خلقتونو، مادي واحدونو،

او په کل کې ددې لوی، واحد، پایداره، ابدی قانونمند جهانی نظام سبب گرځیدلې او دا کار اصلاً د خدای په مقضی ارادې سره قایم با الذات گرځیدلې دې. سره ددې چې په دې باره کې زه ځان لپاره دزیات او ژور بحث حق او صلاحیت قایل نه یم، خو بیا هم که پوهان او راتلونکي نسلونه دا گستاخي بولي یا یو ډول جرئت، مادغه بحث حتی الوسع د موجوده منل شوو علمي قوانینو، متودولوژی، اصولو او نور ماتیفونوپه بنیاد، چې د کیفیت او ابعادو ارزونه او قضاوت بیا هم په محترمو پوهانو پورې اړه لري، پیل کړي او غواړم ووايم چې ټول عیني او ذهني شرایط، امکانات او ننۍ وضعه همدا نن په دې باره کې د پریکړنده تصمیمونو د نیولو حکم کوي او که سبا ته پاتې شوه نو ددې ځمکې د اوسیدونکو لپاره فکر نه کوم دغه چانس بیا په لاس ورشي. ځکه ځیني بې مسؤلېته انسانانو په پټو سترگو د حماقت او جهالت لار غوره کړې او په ډیره چټکۍ سره نړۍ او نړۍ وال د نابودی گندې ته کشوي.

زما په عقیده داتم او عنصر تشکل د عالم الاسباب د تکوین او د ټولو پدیدو او خلقتونو د پیدایښت په پروسه کې د خدای د مقضی الامر ارادې او تصمیم ستره بیلگه گڼل کېږي او د عالم ذات او عالم الاسباب، دخالق او مخلوق تر منځ ټولې رابطې، همغسې لکه چې مونږ د شپږم حس که دشعور او لاشعور د دیالکتیک، مقضی او مقدرې ارادې او ځیني نورو مسایلو کې پرې بحثونه وکړل، د جهان په دې ستره تکویني عظیمه پروسه کې لا دقیق او په زړه پورې مناسبات او رابطې میندل کیدلې شي. زه غواړم د ساینس او قرآن او نورو علمي مسایلو مینه والو لپاره د ویلانس او نورو قوانینو په بنیاد د

مختلفو پدیدو او خلقتونو د تکوین او مناسبتونو په باره کې لنډ بحث وکړم.

دمخه مونږ د مختلفو اتمونو او عناصرو تر منځ د الکترونونو د راکړې ورکړې په نتیجه کې د ویلانس قانون او بالنتیجه د عناصرو د ترکیب او تجزیې او یا په بل عبارت د مختلفو پدیدو او خلقتونو د تکوین او دیالکتیک پروسه پیل کېږي. یواځې د خدای په کلام کې په لنډو عباراتو سره کیدلې شي داسې ژور او بې شمیره دقیق مناسبات افاده شي. انساني شعور او پوهه یې اول ددرک او پوهې څخه عاجزه ده او له بلې خوا دومره بې شمېره هر اړخیزه قانونمند اړیکې د بشري علمي امکاناتو په واسطه نه افاده کیدلې او نه ترې لازم نتایج او پایلې تر لاسه کولې شي، خوله شمېره وتلې نمونې یې په خپل چاپیریال کې عملاً لیدلې شو. د همدغه اتم د تشکل د اساس په قبلولو سره مونږ وینو او دمخه مونږ دې خبرې ته اشاره هم وکړه چې اتم په هسته کې د پروتونونو د مثبت او دهغي گرد چاپیر د چور لیدونکو الکترونونو د منفي چارج په لرلو سره د یوه جنراتور حیثیت لري او برق تولیدیږي. هر برقي جریان خپل شاوخوا مقناطیسي ساحه جوړوي او الکترو مقناطیسي امواج په هر لوري خپریږي، ځانگړي قوانین لري او پخپل مسیر کې هم پخپله او هم نور موجودات متاثر کوي، نوي حرکتونه، انرژي، او قانونمندی رامنځته کوي او دغه ځنځیري پروسه تر ابدو دوام پیدا کوي.

د خدای په علم کې له خورا کوچنۍ ذرې څخه نیولې تر ډیرو لیرې لویو اسماني کتلو پورې په پوره دقیق نظام کې واقع دي او خورا کوچنې حرکت او بدلون یې تر شا قانونمندی نخبې

نښانې پرېږدي او بې پله نه شي ورکيدلې. دغه نظام هم د اتم له تشکل څخه پیل کيږي او ټولې دغه پروسې هم په ځنځيري متداخل شکل دوام پیدا کوي او یو تر بله سره په متقابل انګیزه او زیږنده بدلېږي. د اتم په تشکل سره همداسې دهستی او گرد چاپیر چورلیدونکو الکترونونو تر منځ د کشش او فرار قوي منځته راځي او دهغې په نتیجه کې پخپله اتم مشخص او ځانګړې وضعیت، شکل او صورت اختیاروي. د دغه شکل او صورت په عوض چې افلاطون، ارسطو، کانت، دکارت، هگل او نورو په غلطه او یا اشتباهاً د هر جسم او مادي واحد خارجي شکل منلي ووما مفصل بحثونه کړي او فکر کوم لازم وضاحت شويدي. ما دغه شکل او صورت د هر عنصر او مادي واحد داخلي جوړښت ګڼلې چې ددې لوی جهان دا لوی ابدی نظام پرې برقراره پاتې او د هر ډول تعامل او متقابلو متضمن هم ګڼل کيږي. د اتم تشکل همداسې د مختلفو ډولونو انرژۍ لکه حرکتونو په موډ، اکومولاتور او جنراتور بدلېږي او اړونده قانونمندی ایجادوي. د اتم په تشکل سره د ویلانسن د قانون په بنیاد د الکترونونو د تبادلې په نتیجه کې، هر ترکیب او تجزیه هم پخپله مؤلدد ډول ډول انرژۍ او اړونده قانونمندیو ګڼل کيږي او مختلفې ترکیبي، تعاملاتي پروسې چې په خپل نوبت، کمیت او کیفیت سره مختلفې ساحې لکه میخانیکي، فزیکي، لویکي، بیولوژیکي، هوا، اوبه، نور، ساحه، تشعشعات، .. او نور چې د ځانګړو قوانینو او علومو په اصولو سره څیړل کيږي، جوړوي. د اتم له تشکل، چې مونږ په خپل سمبولیک ډول سره غوره کړې، څخه نیولې د کهکشانونو تر تشکل پورې

خدای د خپلې مقضی الامر ارادې له مخې ټول نظامونه په کل او جز کې مشخص، مقضی او مقدر ګرځولې دي. هر څوک پخپل آند او امکاناتو سره د اتم په بنیاد د خدای د لوی جهان او لایتناهي خلقتونو د ایجاد د اعجاز اټکل او تصور کولې شي چې یواځې د خدای د لوی علم له مخې تحقق پیدا کوي او د «کن فیکون» د حکم په صدور د خود ګردانه، خود کفاء او خود بقاء نظام په حیث ابدی پایښت مومي. که چیرې مونږ دغه نظام د خدای د خلف انسان د نیایي نظام سره پرتله کړو، چې په ټولو کائناتو کې د خورا ښکلي او دسترو بې حسابو نعمتونو او هر ډول ګټورو زیرمو څخه ډکه ځمکه یې زمونږ په واک کې راکړې، څه مو پرې کړي او څه پرې کول غواړو، په یو څه تعمق او تأمل سره مو کولې شول پخپله او بې له شکه د خدایي نظام په اعجاز او عظمت او د خدای د ذات په حقانیت او رښتینولۍ باور او ایمان پیدا کړو. مونږ څه ډول ځانونه د خپل خدای خلیفه ګڼلې شو، کله چې خدای په ټولو امکاناتو سره چې مونږ ته د خپلو ځانونو او خپلې نړۍ د ساتنې په خاطر راکړي او په خپل رحم و کرم هم د قضا او قدر د قانون له مخې دهغې حفاظت کوي، مونږ پرته له تخریبه او یو بل وژنې څخه بله لاره نه ده غوره کړې. حال دا چې انسانان کولې شي د انسانانو په حیث خپل منځي انسانې ژوند ژوند کول غوره کړي. خدای دا جهان او د هغه ټول خلقتونه قانونمند پیدا کړي دي. په دې جهان کې هیڅ بدلون نه شي راتلای، مګر یواځې د قانون له مخې. نو ولې انسانان په دې نړۍ کې، سره ددې چې د ټولو چارو د سمون لپاره قوانین وضع کړي، لکن اعمال یې ټول یواځې غیر قانوني دي، نو ځکه یې پایلې هم یواځې

تخریبي بڼه لري. دمخه مونږ د سورة انفال په ۲۴ ایه کې ولوستل چې خدای خپل دین، یعنی قانونمندی او قانونمند عمل د انسان او په حقیقت کې د ټولو خلقتونو لپاره حیات ګڼلې دې یعنی چې یواځې له دغه طریقې ژوند کولې شي او ژوندې پاتې کېدلې شي. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (ترجمه: ای هغو کسانو چې ایمان یې راوړېدې حکم منی. تاسې «خاص» دالله او درسول «د الله». کله چې وبولي تاسې لپاره دهغه کار چې ژوندي کوي تاسې «په دنیوي او اخروي ژوندون سره» نوځکه د انسانانو هر غیر قانونمند عمل او کردار هم د ځان او د نورو لپاره ځاني او مالي زیان ګڼل کېږي او تر اوسه پورې په کومه طریقه او روش چې انسانانو خپل ژوند او مناسبات اختیار کړي، همیشه په خسران کې وواو نه یې کله هم له دغه لارې د خوشبختۍ کوم چانس په سترگو کېدلې شي. په هم دې خاطر د خدای په علم او د خدای په نظام کې ځینې بنیادي عام تنظیمونکي قوانین لکه «قضاء او قدر»، «تعادل»، «توازن»، «تناسب»، «وراثت»، ... وجود لري چې فرعي او موضوعي قوانین باید په کلکه د هغې سره مطابقت ولري او په حقیقت کې ددې لوی جهان د لوی نظام د حفاظت او حراست ضامن او سرغړونکي په همدې دنیا په هر ډول عذاب او بد بختۍ مبتلا کولې شي.

زه نه غواړم دغه مسایل د تخنیکي مثالونو او ناقصه او ضعیفو دلایلو په راوړلو سره لکه چې تر اوسه داکار شوي، په غامضه، مغلقه او جرړه مشوره او یا دلارې دسر په فلسفي بحثونو او سفسطو بدل کړم. ښه به داوې چې ماد عالم الاسباب

د تشکل علمي منطقي فرضيې ته په همدې ځای دپای ټکې ایښې وې؟ ځکه کوم ستر بنیادي انقلاب چې د «کن فیکون» دآمر په صدور سره رامنځته شوي او نن زمونږ په وړاندې دلوی حقیقت په حیث وجود لري، یواځې الله (ج) پرې علم لري او بشر د هغې د کامل معرفت څخه د همیش لپاره عاجز دې. خودا هم عام هر انساني خصلت او کرکتر دې، چې د خپل فهم او درک اخري خبره او نظر اظهار او د خپل امکان اخري عمل عملي کړي. خو امید دې چې زه په خپله دغه هڅه کې، لکه چې پخواله ما څخه نور په دغه مرض اخته کسان، دناوړه پایلو او پریکړو سره مخامخ شوي وو، مخامخ نه شم.

دهرې پدیدې او خلقت په تکوین او ایجاد کې بې شمیره عوامل تاثیر او اغیزه لري، خود بشري امکاناتو، اقتصادي ملحوظاتو او ځینې نورو عواملو له مخې کېدلې شي یواځې ځینې انګیزې او تاثرات په نظر کې ونیول شي، نوځکه خو ممکنه نه ده بشریت دا لوی جهان دلوی حقیقت په توګه په ټوله معنا او ماهیت سره وپیژندلې شي او معرفت پرې حاصل کړي، بلکه یواځې د خارق العاده خلقتونو او پدیدو له مخې کولې شي په خپل خدای یقین او باور ولري. لکه چې یو شاعر وایي

برگ درختان سبز، در نظر هوشیار

هرورقی دفترست معرفت کردگار

مونږ دالله (ج) د معرفت په خاطر دهرې شنې پانې د کلوروفیل په حجره کې د بې شمیره مختلف النوع، او په کمی او کیفي لحاظ د بې ساري غذايي نعمتونو د ایجاد په محاسبه کې یواځې زمونږ دشمسي نظام دلمرد فوتونونو تاثيرات چې له مونږ څخه ۱۵۰ ملیونه کیلومتره لیري دي، په نظر کې نیسو

حال داچې، ددغه زیرمو د ایجاد په پروسه نه یواځې زمونږ دکهکشان ۱۰۰ ملیارده نور لمرونه تاثیر لرلې شي، بلکه د خورا ډیرو نورو کهکشانونو د لمرونو تاثیرات به هم بې تاثیر نه وي خو مونږ هغه په خپلو محاسبو کې په نظر کې نه نیسو. په دې جهان کې د ذرې څخه نیولې تر لویو سماوي اجرامو پورې هر یو خپل خپل ځای او تاثیر لري او دهغې تاثیر یواځې په لویوالي او کوچنیوالي او نژدیوالي یا لریوالي پورې اړه نه لري او که ویې لري یواځې خدای پرې پوهیږي او دانسان لپاره یې تفکیک او تمیز مشکل دي.

ما په واروار دمخه یادونه کړې چې په دې جهان کې د غذایی او انرژیتیکي زیرمو اندازې زمونږ په شعوري امکاناتو او محاسبوسره نه شي افاده کیدلې او نه زمونږ په تصور کې ځاییدلې او نه یې کچه تعینیدلې شي. که یواځې په کمه کچه هم د اتمونو جوړښت ږنگ او الکترونونه، پروتونونه او نیترونونه ازاد شي، په رښتیا بلا تشبیه قیامت جوړولې شي او څومره انرژي تولیدولې چې غرونه به یې په اسانۍ په مقابل کې تاب او مقاومت ونه شي لرلې. مونږ د الله (ج) د دوه کلمه یي کلام څخه دا هم وپوهیدو، دغه عناصر چې ټول کائنات عالم الاسباب ترې متشکل دي په څه ساده سادگی د الکترونونو، پروتونونو او نیترونونو څخه دیو څه عددي تفاوتونو او تناسبونو له مخې په بې شمېره کمې او کیفی مختلف النوع خلقتونو او پدیدو بدلیدلې شي. همدا اوس مونږ شاهد یو چې ځینې ددغه عناصرو څخه د لابر اتوارونو په شرایطو او امکاناتو کې ترلاسه شوي دي. نو د قدیمې کیمیا گرانو هغه تصور او فتنازی چې گوندی په خپلو بتیو کې یې طلا ترلاسه

کوله اوس په عملی واقعیت بدلیدلې شي. کله چې مختلف عناصر د دې لارې ترلاسه کولې شو او د همدغه عناصرو څخه په ډیره سادگی مختلف مرکبات، د څښاک، خوراک، پوشاک، توکي، عضوی، غیر عضوی مواد، تیزابونه، القلی، کاربوهایدریدونه... او نور او نور هم په طبیعی او هم په لابراتواری طریقې ترلاسه کیږي، دا هر څه د خدایي سخاوت مندانه نعماتو و فور او نورو ټولو امکاناتو څخه پرته نور څه گنل کیدې شي؟

هر انسان پدې لوی جهان کې د خدای د لایتناهي خلقتونو د موجودیت اټکل کولې شي. مونږ محض د یوه تذکر په حیث دمخه ددغه جهان او خلقتونو عظمت او کمی او کیفی ابعادو ته اشارې کړيدي او په دې رساله کې مو دا هم وویل چې څه ډول د اتم په تشکل سره په ټاکلي ابدی خود کفاء، خود بقاء قیام با الذات داسې یوه نظام کې راغلل چې هر مادي واحد، د دې لوی جهان څخه نیولې تر خورا کوچنی ذرې پورې، په کل او جز کې د خپل ذاتي داخلي تشکل او صورت په بنیاد په خپل ځانکړي جوړښت سره پایښت لري او هر بدلون او حرکت یې یواځې د خدای د علم او ارادې له مخې ممکن دي. دغه نظام نه یواځې په کل او جز کې ابدی پایي، بلکه ابدی حرکت کوي، ژوند کوي، فکر کوي، احساس لري، درک لري، شعور لري، دښه او بد تمیز لري، متقابل با المثل عکس العمل لري، یعنی چې د خدای د مقضي ارادې له مخې هر څه لري. مونږ وینو چې د زمانو وړې د یوې مړې ډوډۍ په ترلاسه کولو او خوړلو سره مړیږي. یو وحشي حیوان چې په ډیر مشکل سره خپل ښکار تر لاسه کوي، د خپلې زړۍ له خوړلو څخه وروسته، پاتې هغه

چاته پریږدي چې د بنکار توان ونه لري. څه ډول دغه د مړنېت احساس او درک رامنځته کیږي؟ حتا همدغه حیوانات، الوتونکي او خزندی د مورنۍ، پلرنۍ، ورورلۍ، نوع او جنس په کچه یو تر بله مینه، محبت، عشق، شهوت او د خواخوږۍ احساسات او مناسبات او یاد د بنمنۍ له مخې بغض، کینه او حسادتونه او ورسره شرم او حیا هم لري او دغه دود او دستور په کلکه مراعاتوي. عجیبه داده یو وحشي حیوان د مړنېت، مورنۍ مینې او یاد د بنمن په مقابل کې د نفرت او کرکې حسادت لري. نو دا ځینې انسانان او که دقیق ووايم ولې دا زمونږ ځینې هیواد وال نه د مورنۍ، نه د وطنۍ مینې، نه د مړنېت احساس کوي او نه په وجود کې کومه د غیرت حجره ورپاتې ده چې د هیواد او هیواد والو د بنمنانو په مقابل کې یې د کرکې او نفرت احساس راوپاروي. حال دا چې همدغه احساسات او مناسبات په همدغه وحشي حیواناتو، الوتونکو او خزندو کې د ټولنیز گډ ژوند، هڅو او عمل خټه برابرې او یو تر بله د همدردۍ، همکارۍ او د مشترک ټاټوبي، چاپیریال او وطن څخه د دفاع او فداکارۍ په علایقو او اړیکو بدلېږي او په نتیجه کې د ننني بشري او عام خلقتي ژوندرو بنایي او زیر بنایي منځپانگه جوړوي.

په دغه ډول زما په عقیده د خدای د مقضي ارادې له مخې عالم الاسباب او ورسره مادي او معنوي ژوند تشکل موندلې او د معینو اصولو او قوانینو په بنیاد دوام پیدا کوي. په دې مسایلو باندې بحثونه هیڅکله هم پای نه لري، نو ځکه ما تش گوته ورته ونيوله او د پای ټکې به ورته کښیږدم، او که ضرورت پېښیده بیا به ورگرځو.

دمخه مونږ دې خبرې ته هم اشاره وکړه چې هر اتم غواړي په خپل اخري مدار کې پوره تعداد الکترونونه ولري، ترڅو په اصطلاح خپله قلعه یې وتړل شي او مستقل او بی نیازه شي. ددی کار لپاره هر اتم چې په خپل اخري مدار کې کم الکترونونه ولري، هڅه کوي هغه له لاسه ورکړي او که په اخري مدار کې، کم تعداد کمبود ولري، غواړي له بل څخه یې واخلي. هغه عناصر چې د اخري مدار الکترونونه یې پوره اوسې نیترال پسیف حالت کې قرار لري، لکه اړگون «Ar» او نور نجیبه غازات چې د ترکیب پروسه یې ډیره بطی ده او حتا د ترکیب علاقمنده دی. د معین کاتالست د موجودیت په صورت کې کیدلې شي دغه بطی تعاملات کافی سرعت پیدا کړي. د همدغه علاقمندي له مخې د ویلانس قانون رامنځته او دهغی په بنیاد د اتمونو د دوه اړخیزو او څو اړخیزو اړیکو له مخې مالیکولونه تشکل پیدا کوي او د مختلفو عناصرو د ترکیب او تجزیې خود گردانه پروسه پیل او د بی شمیره خلقتونو او پدیدو د خلقت له لاری د ټولو عناصرو ترمنځ د را کړې ورکړې، مناسبت او ترتبات په قانون بدلېږي. ځینې عناصر د ومره ناپایداره دي چې د خپل اتمي تشکل په بڼه نه پیدا کېږي او پخپل ذاتي مالیکولي جوړښت بدلېږي او ځینې نور د نورو عناصرو سره دوه اړخیزه او څو اړخیزه مالیکولي جوړښتونه جوړوي. ټول مرکبات د مالیکولي جوړښتونو له لاری رامنځته کیږي او تجزیه یې هم په همدغه کچه او جوړښتونو له لاری رامنځته کیدلې شي، او دا ځکه چې یواځې مالیکولي جوړښتونه دي چې فزیکي، کیمیاوي او یا بل هر ډول خواص لري.

قضایا او مسایل په دې ډول ډیر زیات مطرح کیدلې شي د مثال په ډول، د هریوه ځانگړې عنصر په کتله کې څرنگه چې دویلانس قانون وجود نه لری او خصوصاً په فلزاتو کې چې مالیکولی تشکل نه لری، څه ډول لویې کتلې تړلې پاتی کیږی؟ په دې صورت کې د دوه ډوله نورو قواوو د پیدا کیدو امکان شته:

— فلزات معمولاً تمونه له لاسه ورکوی، نو ځکه مثبت چارج لری. غیر فلزات الکترونونه اخلی او منفی چارج پیدا کوی. د بلی خوا د برقی چارج په پیدا کیدو سره مقناطیسی ساحه ایجاد یږی او په دې دواړو صورتونو کې د جاذبې قوه منځ ته راځی او تمونه یو تر بله سره جذبوی او لویې کتلې تړلې پاتی کیږی.

— کله چې می دغه مسله د ډاکټر فضل الربی ساپی سره شریکه کړه، هغه په توضیحی ډول وویل: «معمولاً الکترونونه همیشه د حرکت په حالت کې وی او د پنجری (Gitter)» په څیر پروتونونه یعنی اساسی کتله او بدنه (Rumpf) په خپله الکترونی پنجره کې ساتی. په فلزاتو کې مالیکولی جوړښتونه وجود نه لری». ځینی فلزات او غازات په خپل منځ کې مالیکولی تعامل کوی او کریستالی جوړښتونه جوړوی، لکه سوډیم (Na) او کلورین (Cl) چې د مالگی کریستال جوړوی. الماس چې هم د کاربن خاص کریستالی جنس دی لوی ارزش یی د هر څه څخه دمخه دهغه د بی ساری مالیکولی جوړښت پوری اړه لری. د ۲۰۰۹ م کال د دسمبر د میاشتې په یوه تلویزونی راپورتاژ کې یی وښوده چې یوه تور زلمی په افریقا کې، نپوهیږم له څومره ژوروالی څخه یو رنگه الماس راوکیښ

چې د څیړنو له مخی یی دری (۳) میلیارده کاله عمر درلود.

همغسی چې حجرو جوړښتونه په حیواناتو او نباتاتو کې یو تر بله سره فرق لری مختلف مالیکولی جوړښتونه هم هیڅکله یو شان نه وی. کله چې مونږ د جهانی جوړښت، مختلفو خلقتونو او پدیدو شکل، صورت او بڼی مفهوم افاده کوو هدف مو همدغه مالیکولی او حجرو جوړښت دی. د موادو کیفیت او مقاومت په زیاته کچه په مالیکولی جوړښت او ځینی نورو خصوصیاتو پوری اړه لری. همدغه جوړښتونه او اوصاف موادو ته د حرارت، فشار او نورو انرژیتیکو قواوو مقاومتی تفاوتونو په مقابل کې الستیکی قابلیت ورکوی او له بلی خوا کوچنیو واحدونو لکه بکتیریاوو، مکروبونو، ویروسونو او نورو ته د استوگنی امکانات؛ کوچنیو ذراتو، حرارتی، الکترو مقناطیسی، جاذبې او نورو ډول ډول امواجو او تشعشعاتو لپاره د عبور و مرور، تاثیر او تأثر، معلوماتو د تبادلې او ضروری راکړی ورکړی شرایط؛ د مختلفو غازاتو په واسطه د موادو د تهوی او د یو تر بله سره د تعامل، ترکیب او تجزیی او ډیر نور لازم وسایل او شرایط برابر وی. له بده مرغه لکه چې دمخه هم ورته اشاره شوې، دغه مفهوم او اصل د فلسفی د ظهور د همدغه لومړی ورځی او یا په بل عبارت کله چې افلاطون، ارسطو، کانت، دکارت او یا دهغوی څخه دمخه یا وروسته نورو فیلسوفانو په دغه باره کې خپل نظر او عقیده نا سمه او په غلطه، افاده او تعبیر کړی، یعنی چې شکل، بڼه او صورت یی د شی د خارجی جوړښت د شکل په صفت منلی، تر اوسه پوری هم همدغه غلط تعبیرونه پرځای پاتی دی. دکارت چې د قوی ذهن څښتن او د هندسې لوی

مبتکروو، باید د هندسي ارزښ په ارزښ بنه پوهیدلې وې. زما په عقیده دغه ارزښ په داخلي هندسي جوړښت يعني ماليکولي هندسي جوړښت پورې اړه لري، نه د جسم په خارجي هندسي جوړښت پورې. خارجي جسمي هندسي جوړښتونه چې کوم ارزښ لري، هغه هم د همغه داخلي ماليکولي با کیفیته جوړښت په اعتبار دي، کوم یو چې د زیاتې قوي برداشت او مقاومت کولې شي. دکارت د هندسي د قهرمان په حیث نه یواځې دغه ارزښ په ماهیت نه وو پوه شوي او دیوه ستر ارزښ په حیث یې ترې دفاع نده کړې شوي، برخلاف د دغه ټولو مادي ارزښونو په ښکته کولو پسې یې ملا وتړله او ټوله اتکاء یې په خپله تحلیلي هندسه او د هغې په متماتیکی فورمول بندیدو او افادو باندې وکړه او غوښتل یې چې ټول مادي ارزښونه د هندسي څخه محو او هندسه د ټولو علومو لپاره په واحد مشترک مخرج او بنیاد باندې بدله کړي. حال دا چې متماتیک بالذاته قانونمندی نه ده، بلکه د هندسي اشکالو له مخې د هغې د مادي محتوا مقاو متي او نور خصوصیات او یا په فزیکي، بیولوژیکي، فیزیولوژیکي، هایدرودینامیکي، ترمودینامیکي، آیرودینامیکي، تشعشعاتو، ذراتو او نورو حرکتونو د قانونمندیو د افادې ژبه او طریقه ده.

عناصر د حرارت په عادي درجو کې معمولاً د جامد، مایع او غاز په حالت او د ماهیت او کیفیت له مخې د فلزات، غیر فلزات او غازاتو په بنه پیدا کيږي. دمخه مونږ وویل چې د اتمي ویلانسد قانون له مخې د ماليکولي تشکل له لارې د مختلفو عناصرو کیمیاوي مرکبات جوړيږي او اتم که د ځانگړي عنصر د ځانگړو خواصو درلودونکې دي، ماليکول د مرکب په کچه د

هغې د کیمیاوي او نورو خواص لري او همدغه ویلانسي علاقمندی او ارتباطات د لویو کتلو او بالاخره د دې لوی جهان د تکوین سبب گرځي. پدې ډول د خدای په مقضي اراده د ویلانسد قانون له مخې په مشخص او ټاکلي شکل ځیني ماليکولي مرکبات دي چې د دې لوی جهان ټول خلقتونه او پدیدې ترې متشکل او همدغه مرکبات دي چې د عملي ژوند په مختلفو مواردو کې د استفادې وړ گرځي. انسانان، حیوانات او نباتات هم د ټولو عناصرو څخه یواځې د مرکباتو په بنه استفاده کولې شي. عناصر په طبیعت کې هم یواځې په مرکب او کله ناکله په مخلوط ډول پیدا کيږي او اکثراً په همدغه بنه د استعمال قابلیت هم لري. په خالص ډول یې هم پیدا کیدل او هم یې استعمال او استفاده د نادراتو څخه گڼل کيږي.

په پورته ډول مونږ د دین په باره کې خپل نظر د موجوده واقعیتونو او حقیقت له مخې د خپلو انساني امکاناتو، سعی او تلاش په بنیاد په خورا ساده لفظي منطقي فورمول بندیدو سره، پرته د متماتیکی دیفرنسیالي او انتگرالي محاسبو، کیمیاوي عضوي، غیر عضوي او هایدرو کاربوني مغلقو ترکیباتو، د فزیک د نیوتن د قوې، کتلې او تعجیل د عام قانون د معادلې، دانشتین د نسبي تیورۍ، د انرژي، کتلې او د نور د سرعت مناسبتونه او د مکان او سرعت په تناسب د زمان تغیر، په هایدرولیک او آیرودینامیک کې د برنولي د ستاتیک او دینامیک فشارونو د ثابت پاتې کیدلو عام قانون او ډیر نور په لسگونو او سلگونو ساینسي قوانینو چې حتماً به یې د خدای د کلام د اعجاز څرگند ثبوتی دلایل لاسپسې څرگند

او واضح کړي وای، خو مونږ تری د قضیې د خپرني او فورمولبندي داسانتیا او د خپلو محدودو امکاناتو او ناممکناتو له کبله صرف نظر کړیږي. خو دا هیڅکله ددې معنا نه لري چې گوندې مونږ هم یواځې په پوڅو تخیلي او تصوري لفاظیو اکتفا کړي او یا په بل عبارت، په اوبو کې مو لوتنه ایښي او د موضوع څخه مویه پتو سترگو قدم اړولې دي. نه! داسې نه ده. په حقیقت کې زموږ ددغه ساده لفظي مقولو او فورمولبنديو ترشا ټول همدغه غنی قوانین پراته دي او ما داهم کولې شول په خپلو کمو امکاناتو خپلې لفظي مقولي او فورمولبندي څه نا څه په متماتیکي ژبه د موجوده منل شوو قوانینو له مخې افاده کړم، لکه دمخه په حقیقت کې، دغه کار په تیرو بحثونو کې، لکه «فلسفه علم دې؟»، «د عینیت او ذهنیت دیالکتیک»، «شپږم حس که دشعور او لاشعور دیالکتیک»، «مقضي او مقدره اراده»، «روح — ظهور، بدلون او پایښت یې» او نورو ساینسي فورمولبنديو له مخې، البته بیا هم د موضوع د افادې داسانتیا په خاطر د لفظي منطقي مقولو په قوت هر څه افاده شوي دي. (لطفاً تیرو بحثونو ته دې مراجعه وشي). شک نه شته متماتیکي افادې اسان کار نه دي، او نه ممکنه ده چې ټولې قضیې پرې افاده شي، برخلاف کولې شي بحث فوق العاده مغلق کړي.

اوس هم دا بحث ډیر اوږد شو، خو په اخر کې یو ځل بیا دا وایم چې، خدای هر کار په هر شکل سره چی وغواړي کولې شي، خو نه یې کوي، ځکه چې داد خدایي خصلت او صفت په خلاف دي. خدای عالم دې او دا جهان یې د خپلو مخلوقاتو او خپل عالم خلف مخلوق، انسان د معرفت او قانونمندي

منصفانه او عادلانه استفادې لپاره پیدا کړې دي. علم پرته له مستمرې قانونمندي او بالاخص په عالم الاسباب کې د انسان لپاره په عمل کې وجود نه لري. نو ځکه یې دا جهان د خپل لوی علم له مخې قانونمند او په لحظوي ستاتیک، دینامیک بدلون او تکامل کې پیدا کړې دي، ترڅو ابدی پاتې شي. یعنې په دې جهان کې هر څه په لحظوي بدلون او تکامل کې دي. ددې سره انسان تغیر کوي، حیوان تغیر کوي، د انسان علم، تخنیک او مناسبات تغیر کوي. د خدای دین او شریعت چې ددغه ټولو امورو تنظیموونکې او د هر څه څخه دمخه خورا عام او ایډیال ټولنیز قانون گڼل کیږي، لکه څرنگه چې د خدای دین او روح ماهیت تر اوسه ثابت پاتې، خو شکلاً او په فروعو کې یې تغیر موندلې، او د خدای په کلام کې هم په اجماع، اجتهاد، علم، منطق او حتاد منسو خو ادیانو سره د کامپرامایز، روغې جوړې او یواځې د حقیقت په ابلاغ تأکید شوې او زور او جبر مردود گڼل شوې دي. زما په عقیده په راتلونکې کې هم د خدای دمقضي ارادې او احکامو مطابق روش او سلوک غوره کول پکار دي او د دین عالمان دې په دې باره کې ژوري ارزوني او څیړني وکړي.

شېطان

داسې وايي «شېطان هغومره بد شکله نه دې لکه چې رسومي يي»

شېطان عربي کلمه ده. په عربي او ځيني نورو ژبو کې شېطان ته ابليس او عزازيل هم ويل کيږي. ددغه کلمو د بنيادي جرړو، معنا (مانا) او مفاهيمو په باره کې ډول ډول او ضد و نقيض نظريات او عقايد وجود لري. څوک دغه کلمات ټول په عربي ژبې پورې مربوط گڼي. ځيني کسان عزازيل په عبراني او ابليس په عربي پورې تړي، ځيني ابليس هم عبراني کلمه گڼي. د شېطان د کلمې په باره کې هم د علماوو او پوهانو دقيقه موضوعگيري او ټاکلې دريز معلوم نه دي. د شېطان د کلمې معنا، او داچې، په کومې ژبې پورې اړه لري، هم لاد شک او تردید څخه، سپيناوي ته نه ده راوتلې. آيا شېطان خاص او که عام نوم دي، تر اوسه زه پوره نه پوهېږم او په همدې خاطر مي د بحث موضوع ټاکلې ده. ولې مي پرې لعنت ويلې ځکه چې خدای پرې لعنت ويلې او شېطان چې هر څوک وي بايد هم لعنت پرې وويل شي.

د شېطان کلمه په قرآنکريم کې په مفرد ډول ۷۰ کرته او د جمعې په حالت ۱۸ واري راغلي ده شوي ده. (المعجم المفهرس الفاظ القرآن الکریم، ص ۳۸۲، ۳۸۳، مؤلف عبد

الباقي، محمد فواد) او يا (شيطان، ص ۲، امين الدين سعیدی). همداسې د قاضي محمد نسيم امين د يادونې له مخې د شيطان، شيطان، شيطان، کلمو ذکر په قرآنکريم کې ۶۸ واري، شيطاناً دوه واري، شياطين ۱۷ واري او شياطينهم يو وار ذکر شوې ده. داسې وايي چې د شيطان کلمه د «شطن» له کلمې څخه مشتق شوې چې د ليريوالي او مصافې معنا (مانا) لري، او شيطان ته ځکه شيطان ويل شوې، چې د خدای له فرمان څخه د تمرد په خاطر له حق څخه ليري پاتې شوې دي او د «شاطن» کلمه د «خيث او پست» په مانا راغلې ده.

ځيني کسان په دې عقیده هم دي چې د شيطان کلمه له «شيط» څخه اخستل شوې چې د يوه شي د له منځه تلو معنا لري او لکه څرنګه چې په سورة «ص»، ۷۶ آية او «الرحمن»، ۱۵ آية کې يي ذکر شوې چې شيطان د اور (نار) څخه پيدا دي. خو په صورت «کھف»، ۵۰ آية، کې راغلي «فسجدوا لابلوس کان من الجن». ترجمه: ټولو ملائکو سجده وکړه، په غير له شيطان څخه چې له جن څخه وو، او داسې هم ويل کيږي چې د ډيري پرهيزگاري له مخې د خدای په مقرب ملائک تبديل شو خو کله چې آدم (ع) ته په سجده مأمور شو، تمرد يي وکړ او د خدای له دربار څخه ورتل شو. شيطان له خدای څخه مهلت وغوښت او خدای تر ټاکلې مودې (د قيامت تر ورځې پورې) هغه ته مهلت ورکړ.

په قرآنکريم کې دا ذکر هم شوې دي چې د هر پيغمبر لپاره دوه ډوله، يعنې انسي او جني شيطانان مقرر وه. په دغه آية شريف کې د انسي شيطان کلمه د جني شيطان له کلمې څخه

دمخه ذکر شوې، چې د انسي شيطان د خطرزيات والې د جني شيطان په نسبت په گوته کوي. دا چې شيطان د مفهوم او يا خاص يا عام موجود په حيث د خدای په کلام کې دومره د توجه او بحث وړ گرځېدلې او دخپل خدای څخه د مهلت تقاضا کوي او هغه منل کيږي، رښتيا هم کوم ساده مفهوم او موجود نه معلومېږي! دا خبره کېدلې شي زمونږ د ارزونو په ترڅ کې معلومه او دغه دافهام و تفهيم زړې او رښنه هم بايد د خدای (ج) د کلام په عباراتو کې ولټول شي. نو ځکه ويلې شو، چې دا ارزونه په عمده ډول د قرآني او ديني عالمانو، چې په خواکې ساينسي پوهه هم ولري او يا بهتره به وي دغه رسالت د قرآني، ديني او ساينسي پوهانو په مشترکه مساعي سره سرته ورسېږي.

د ابلېس کلمه، چې د مأيوس او غمناک په معناده په قرآن کریم کې ۱۱ کرته ذکر شوې او همدومره واري د خدای له درباره، په قرآن کریم کې د شيطان له شره څخه د پناغونښتلو ذکر شوې دي. دا هم ويل شوي چې په قرآن کې له دې کلمې څخه مراد ژوندې، باشعوره، مکلف، نامرئي او فرېب کاره موجود دي چې د خدای له امره يې سرغړونه وکړه او د خدای له درباره ورټل شو. له دې عبارت څخه معلومېږي چې شيطان د مفهوم او خلقت په حيث کوم خاص، څرگند، او ځانگړې مفهوم او افاده نه ده چې له نظره او توجه پريو وځي بلکه سره ددې، چې خدای له خپل درباره رټلې او لعنت يې برې ويلې، بيا هم د خدای په دې لوی جهان کې يو ټاکلې تناسب جوړوي، خپل خدای ته شرطونه او وړاندیزونه کوي او منل کيږي هم.

داسې معلومېږي چې رښتيا هم دا جهان په کل او په جز کې

د اضدادو د وحدت او مبارزې په بنياد، د خدای د مقضى الامر ارادې له مخې، د همدغه نظام چې نن په عالم الاسباب کې برقراره دي، جوړ شوي دي او د سالم، متعادل، متناسب او متوازن بهير په خاطر يې عملي، ضروري شرايط او متناسباً د نېکۍ او بدۍ پاداش ټاکلې دي. د شيطان له مفهوم څخه، چې پورته پرې بحث وشو، خو همداسې معلومېږي.

شيطان په قرآن کریم کې، اکثراً د شيطان په نامه ذکر شوې دي. په قرآن کریم کې بل ځای دا ډول ذکر هم شوې دي (انه يراکم هو و قبيلة من حيث لا ترونهم) «الاعراف، اية، ۲۷» ترجمه: شيطان او قبيله يې تاسې له هغه ځايه، چې تاسې يې نه وينئ، په نظر کې ساتي. بل ځای په قرآن کریم کې داسې راغلي (... واجلب عليهم بخیلک ورجلک) «سورة اسراء، اية ۶۴» ترجمه: په ټولو سورو او پياده لښکرو سره يې کلابند کړی. په همدې ارتباط محترم طباطبایي په تفسير الميزان کې ليکي: د قرآن عظيم الشان له اياتونو څخه معلومېږي چې د شيطانانو لښکري په چټکۍ او سستۍ کې يو تر بله سره برابري نه دي، ځيني تندي او ځيني سستي دي، او د قرآن د اياتونو په شهادت يې ځيني سواره او ځيني پياده معرفي کړي دي (شيطان، امين الدين سعیدی).

د شيطان د خلقت د ضرورت په باره کې ليکل شوي دي چې: شيطان، د خدای (ج) په واسطه د انسان د امتحان او ازمښت وسيله ده چې د شر او پليدۍ په لور په خپل لمسون او دعوت سره د انسانانو ماهيت او عزم څرگندوي، او همدغه تمايل، ضعف او لغزش ته، نفس «ماره بالسوء» يا نفس شيطاني ويل کيږي چې انسانان، هوا، هوس او ناجايزه کار ته هڅوي

، او بال مقابل هغه نفس چې انسان له دغه ډول ناوړه چارواو عمل څخه منع او ساتي، نفس «لوامه» یا نفس رحمانی او سالم وجدان گڼل کیږي.

د انساني ذات، روح وجدان او نفس ماهیت او ترکیب په حقیقت کې، بالذات د لوامه او اماره دیالکتیکي تقابل څخه متشکل، اولکه چې پورته په خدایي کلام کې، شېطان او ځیني شېطاني قوتونو او انگېزو ته په ځیني مثالونو کې اشارې شوې دي، پخپله د شېطان ځانگړې مشخص موجودیت نفي کوي او په اصطلاح په جرئت سره، دا منلې شو، همغسې چې په خدایي علم، قانونمندی، صنع او خلقت کې متوالي، موهومي، نامعلوم حالتونه وجود نه لري، همغسې د شېطان مجهول، نامعلوم او مشکوک موجودیت «العیاذ باللّه» د شپږمې گوتې په حیثیت د منلو وړ نه دي. خو ځیني کسان، بیا هم د خدای او انسان ترمنځ د شېطان وساطت ته د کاتالیزاتور حیثیت قایل دي چې گوندې تعامل تسریع او پوره څرگند او واضح حالت ته رسوي او له شک او شبه څخه یې باسي. لکن زه په دې پوره باور او عقیده یم، همغسې چې د خدای په خلقتونو او صنع کې متوالي، موهومي، نامعلوم او نیمگړي حالتونه وجود نه لري، نو نه د خدای په صنع کې د کاتالیزاتور پورې تړلي او اړوند تعاملات، مصنوعات او خلقتونه وجود لري او نه دهغې له لارې وضاحتونو ته کوم حاجت او ضرورت شته. دا یواځې انساني ناسم، ناقص او ناکافي مصنوعات او مرکبات دي چې د کاتالیزاتور په قوت او په اصطلاح دناسم، ناجایزه مرستندوی په مرسته غواړي ناقص، غیر متناسب او بې کفایتته موادو او مصنوعاتو ته کذبې تحریفې رنگونه او

خوندونه ورکړي.

د شېطان د پېدايښت د فلسفې په باره کې ویل کیږي، چې شېطان د الهي درگاه سپي ته ورته دي او د شېطان دنده، د خدای درگاه ته، د نا اهلانو د ننوتلو د مخنیوي څخه عبارت دي. په بل عبارت شېطان هغه سپي ته ورته دي، چې د خدای درگاه ته دهغه کسانو د داخلیدو څخه مخنیوي وکړي چې د خدای سره د ملاقات او لیدلو لیاقت نه لري او دې ته ورته ډیر نور عبارات چې په هېڅ صورت د خدای ذات او جلال سره هېڅ سمون نه لري او په دې خاطر د دنیایي مناسباتو په کچه او سويي افاده شوي دي چې د انسانانو لپاره معمول او مفهوم اوسي.

د پورتنی مثالونو او لنډو عباراتو څخه واضح معلومیږي چې دغه مناسبتونه، مشابهتونه، تفسیرونه، تحلیلونه، فورمولبندي او نورې څرگندونې چې د خدای په کلام کې ذکر شوې دي، د دنیایي او عالم الاسباب په هغه اموراتو پورې اړه لري چې د خدایي خلقتونو او پدیدو ترمنځ یواځې د علت او معلول په بنیاد رامنځته کیږي، د عالم الاسباب بې شمېره پیدي او خلقتونه جوړوي او ټول د بشري متضاد رحمانی او شېطاني خصوصیاتو او اوصافو متناقصه ذهني زیربنده گڼل کیږي او په هېڅ صورت د خدایي ذات او صفاتو سره هېڅ ډول مطابقت، مناسبت او سمون نه شي لرلې او نه سیال رقیب جوړېدلې شي.

ددی ټولو اضدادو موجودیت او دبشر د ټاکنی فرصت او موخه او دلنډ د نیوی امتحان دوره د بشر د ضرورت، اړتیا او اختیار لپاره دی نه د الله تعالی د ضرورت لپاره.

د شېطان په باره کې ذکر هم په کوم ټاکلي خلقت دلالت نه

کوي، بلکه هر وار مختلف خلقتونه او د هغوی تر منځ مختلف مناسبتونه او دریزونه په گوته کوي. حتا په ځیني مواردو او حالاتو کې د ځیني ځانگړو اشخاصو او افرادو په کړو او اعمالو پورې اړه پیدا کوي. لکه د الاعراف د سورة (۱۷۵) ایت د تفسیر له مخې چې شیطان له سپي سره تشبیه شوی، خو په حقیقت کې دغه ایت د «بلعم بن باعوراء» چې یو عالم وو، په حق کې نازل شوې دي.

په هر صورت، شیطان که ښی، جنی، ملائیک، انسان یا بل هر خلقت که اوسي، که له اور څخه پیدا وي او که د ملائیکې په حیث له نور څخه پیدا اوسي په ټولو حالاتو کې تر هر څه دمخه خدایي خلقت گڼل کیږي، او خدایي خلقتونه ټول یواځې د خدای د «کن فیکون» د حکم په صدور د عالم الاسباب د مادي قوانینو د علت او معلول په دیالکتیکي مناسبتونو او قانونمندیو پورې تړلي دي، د خدای د لوی علم د قانونمندیو له مخې پیدا، پایي او تغیر او تکامل مومي، یواځې په عالم الاسباب پورې اړه لري او په هیڅ حالت کې په هیڅ صورت سره خدای رقیب او سیال نه شي جوړېدلې. د خدایي کلام ټول احکام، اصول او قوانین یواځې په دې جهان کې، د دې جهان په شرایطو او امکاناتو سره د ټولو مخلوقاتو د درک، فهم، ضرورتونو او مجبوریتونو په تناسب سنجول شوي او یواځې په دې جهان کې د استفادې وړ گرځي. یواځې خدای (ج) د دواړو کونښنو په واقعیتونو، حقیقتونو او حالاتو خبرې او تراوسه پورې د دواړو جهانونو لپاره هیڅ کوم داسې ذویاتېن خلقت د خدای په کلام کې شهادتاً، دلالتاً او اشارتاً نه دي په گوته شوي او نه چاته کله په دې دنیا د هغه جهان او د جنت او دوزخ

کلي گانې سپارل شوي دي. که چېرې دغه ډول ذویاتېنو موجوداتو وجود درلودلې، په یوه نه، یوه لاره به مونږ د هغه جهان له احوال څخه هم خبرېدلې، او لکه هغسې چې یو شاعر وايي «آن کس که خبر شد خبرش باز نیامد» نه د هغه جهان څخه څوک راستون شوي، نه یې کوم احوال رارسېدلې او نه د خدای په کلام کې دغه ډول کوم صراحت او وضاحت وجود لري.

شاید ځیني کسان داسې ادعا او پوښتنه ولري، چې ولې د خدای په کلام کې د شېطان، روح او ځیني نورو مسایلو په باره کې پوره وضاحت وجود نه لري؟ راشی لومړې د خدای د کلام درسالت او ضرورت د ماهیوي، زماني، مکاني او ستاتیک-دینامیک ابعادو په باره کې فکر وکړو. دا خبره و منو چې دا کلام د خدای د مخلوق داگه لپاره رالیږل شوي دي. که مونږ قرآن او قرآني احکامو ته دقیقه او کره مراجعه وکړو، وبه وینو، یواځې په هغه مسایلو کې لازم وضاحت شوې دي، کوم چې انسانان یې د درک او پوهې قابلیت لري او د هغه مسایلو په باره کې چې انسان یې له درک او پوهې څخه عاجز دي، واضح ویل شوي دي: وما آتیتم من العلم الا قليلا یعنی انسان ته چې کوم علم ورکړې شوي دي، ډیر کم دي. د خدای په کلام کې دا نه دي ویل شوي چې گوندي انسان ته په هر څه باندې علم ورکړې شوي دي. له بلې خوا د دې جهان زماني بعد له قدیم څخه تر ابدې پورې غزېدلې دي یعنی چې لا ییتناهي دي. او په مکاني لحاظ هم همدومره ساره او اوږده لري. که دینامیکي او ستاتیکي ابعاد او کیفیتونه یې وڅیړو، نو دا ټول جهان د کوچنۍ ذرې څخه نیولې تر لویو سماوي اجرامو پورې په همزمان لحظوي ستاتیک دینامیک او ټولو او صافو او کیفیتونو سره په

لحظوي بدلون کې قرار لري او ټول بدلونونه د دغه علم د قانونمندیو په واسطه افاده کېږي. قرآن کریم د الله تعالی کتاب ددې مدعي هم دې چې دین یې تکمیل کړي او دین ددې په معنا دې، چې ددې جهان په ټولو زمانې، مکاني او دینامیکي ابعادو کې ټولې قانونمندی، چې دهرې کوچنۍ ذرې څخه نیولې تر هر لوی سماوی جرم پورې د کوچني حرکت څخه تر ملیونونو نوري کلونو پورې دورانې حرکتونه افاده کوي، په کې په نظر کې نیول شوي دي. اوس پخپله قضاوت کولې شو چې د قرآن دغه په ظاهر کې کوچنې کتاب، معناً څومره لوی او څومره معجز دې.

د شېطان په باره کې چې د خدای په کلام کې کومې یادونې او نسبي وضاحتونه شوې دي، لکه چې دمخه مونږ وویل، په دې جهان کې د ځانگړو افرادو، اشخاصو، حوادثو، پدیدو، حقایقو او واقعیتونو پورې اړه لرلې، نو ځکه د موجوده واقعیتونو په تناسب د خدای د مقضي ارادې له مخې افادې یې هم ځانگړې دنیايي مشخصات لري.

دنیايي پدیدې او خلقتونه په دنیايي خصوصیاتو او امکاناتو سره د خدایي ذاتي خصوصیاتو او اوصافو سره دهیڅ ډول متقابل اړیکو او مناسبتونو جوگه نه گڼل کېږي، نو په اصطلاح د شېطان په خیریاغي، باغي، دگلي او رتلي مخلوق به څه ډول د خدای سره د سیالي معاملې جوگه وگڼل شي؟

په دې ځای کې داسې پوښتنه به پر ځای وي چې: خیر شېطان څه ډول پدیده او په څه خاطر یې د خدای په کلام کې ډیر واري نوم اخستل شوې او دومره د توجه وړ گرځېدلې دې؟ مونږ که نه پوهیږو باید ځانونه په دې خبره پوه کړو او باور

پرې ولرو چې، زمونږ نړۍ خدای ډیره ښکلې پیدا کړې ده. په دې نړۍ کې ژوند ډیر هر اړخیز او ښکلې دې، اوبه، هوا او طبیعت نعمتونه یې ډیر ښکلي او مزه دار دي او دهر ډول ښکلي او مزه دار ژوند د لښکلي کولو په خاطر هر ډول شرایط او امکانات په کې وجود لري. هر نعمت یې جنتي دې ځکه خو په ناشکری یې هر سرې د عذاب سزاوار او دوزخ ته ځي. په دې دنیا کې هیڅوک هیڅکله په هیڅ نعمت نه مریږي او دا ځکه چې خدای په خپل مخلوق ته همدغه ډول دنیايي ژوند پیرزو کړې او همزمان لحظوي لمسونکې او قانع کوونکې متضاد دیالکتیکي طبیعت یې ورته غوره کړي دي، چې هم پیرزونه ده او هم ازموینه. یواځې په همدغه ترکیب سره هغه مورنۍ مینه وجود لرلې شي، چې د خپلو بچو په خاطر ځان دبلا په خوله کې ورکوي او دبلا له خولې څخه، د ځان لپاره نه، بلکه د بچو لپاره یوه گولۍ خواره راشو کوي او یا اکثر وخت پخپله د هغه بلا ښکار گرځي. کله چې یې په بچو حمله کېږي، د بچو په ځای خپل ځان دبلا په خوله کې ورکوي. یواځې په همدغه ترکیب کې ددې جهان ټول خوندونه، رنگونه، هوسونه، عشق، علاقه، مینه، عاطفه، باور، ددې خدایي قایم بالذات خودگردانه، خود کفای او خود بقاء ابدی پایداره نظام بې پایه انرژي، طاقت، نیرو، قوت، ...، یواځې او یواځې د خدای په مقضی الامر ارادې سره په همدغه رحمانی او شېطانی دیالکتیکي ترکیب کې پروت دې. هر څوک به په دې باره کې ځانگړې نظر لري، خو زما په عقیده دا جهان ځکه ډیر ښکلې او ډیر غني پېدا دې، چې خدای ورته همغسې د هر چاد علایقو او طبیعت سره متناسب لازمي او کافي ترکیب او ماهیت غوره کړې دي. او

هیڅوک د حرص او بخل لپاره هیڅ دلیل او اعتراض نه شي لرلې. د خدای عدل، انصاف، غنا او پېرزوینه هم د هیچا په حق کې محدود نه ده او د ټولو مخلوقاتو لپاره یې د هر چا د علاقې او ضرورت وړ متناسب کافي کمی او کفې خواره او نعمتونه پیدا کړي دي. شک نه شته همغسې چې نعمتونه مختلف دي، ذوقونه، علایق، طبعې هم ډول ډول دي. باز د بنسټکار غوښې خوري، توټکۍ په حشراتو پسې گرځي، بورا د گل شیره ټولوي، ښارونۍ او کارغه څه خوري، مچ هم په مردارۍ پسې گرځي. اوبښ زوز خوري، څوک خواره خوښوي، څوک ترڅه، څوک ډیره خوري او څوک لږه. دغه ټول خصلتونه، علایق، خوښونه، طبعې، نعمتونه، کمیتونه، کیفیتونه او ټول نور خصوصیات د ټولو مخلوقاتو د نفسي خواهشاتو او غریزو په تناسب د خدایي نظام په کمی او کفې منځپانگې کې په نظر کې نیول شوي دي. په جهان کې د بې شمېره خلقتونو په موجودیت او هر اړخیزه ذوقونو او علاقمنديو سره ممکنه نه ده یو نواخت حالتونه او وضعیتونه دوام پیدا کړي. مختلف عواطف، احساسات، غریزي، شهوت، بزمي، رزمي وضعیتونه، جنسي علایق او مناسبات، ځان، مال، واک او مقام غوښتنه بوگنوونکي او غولوونکي تحریک امیزه انگېزې او پایلې رامنځته کوي او یواځې په همدغه شعوري خلاکې او ډول ډول امکاناتو او ذوقونو کې ځانگړي شېطاني خواهشات، ځانگړتیاوې او تفوق طلبۍ رېښې ځغلوې او اکثر وخت دولتي، حکومتي، ډلئيز، قومي او نور امکانات هم د دغه کار سره په مساعدت کې په ستر عطالت او بې قبزې او بې واگي دینامیزم بدلېږي. څرنگه چې دغه شېطاني کیفیتونه په حقیقت کې د

دنیا یې با کیفیته هر اړخیز ژوند اصلي توکي برابروي او له بلې خوا د ازموینې لپاره ښه وسایل هم گڼل کېدې شي او دهر انسان لپاره ډیر رنځور او ضعیف اړخونه هم همدغه ځانگړتیاوې جوړوي او دیوه انسان په اند که لغزش سره ستر جهاني انساني ستونزې رامنځته کولې شي. نو ځکه په دغه څو اړخیزه، باریکه او خورا مهمو خصوصیاتو او اوصافو، چې له هره پلوه ډیر اهمیت وړ گڼل کېږي شېطاني عمل گڼل شوي، ټول بشري مسایل او پرابلمونه په همدغه محور څرخېدلي او د خدای په کلام کې یې هم زیات ذکر شوي دي. په حقیقت کې شېطان ذاتاً د لعنت سزاوار نه دي، د لعنت سزاوار همدغه لعنتي شېطان صفته انسانان دي چې په شېطان باندې د خپلو عظیمو گناهونو په بارولو یې د شېطان اصلي څېره ور بدله کړې او دهغې تر شا خپل تور مخونه له خلکو پټ ساتي.

نو لعنت دې وي په دغه تور مخو شېطان صفته لعنتي انسانانو!

پخوا مونږ د هندي فلسفې په ځواب کې، چې د جهان د پېدايښت او پایښت د زاړه کتاب د ورکو پاڼو په لټه کې سرگردانه وو او همدغه لټه او پایلې یې فلسفه گڼله او آن په دې آند وو، ولو که فېلسوفان په دې باره کې بې شمېره کتابونه لیکي، خوشاعر دا هرڅه په یوه فرد سره:

ما ز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم
اول آخر این کهنه کتاب افتاده است،

ټول فلسفي مفاهیم چې «د ژوند او وجود معنا» گڼل کېږي، افاده کولې شي. دا ډول افادې، د دې په عوض چې د فلسفې په ساده توب دلالت وکړي، زمونږ ساده توب ثابتوي او دا ځکه،

تر اوسه پورې مونږ نه ژوند، وجود او نه د فلسفې په معنا پوهېدلې یو او نه مولازمې پایلې تر لاسه کړي دي.

په دې موضوع همغلته مونږ لازم بحث کړې دي او ومو ښودله چې نه د زاړه فلسفې کتاب اول و آخر پانې ورکې دي، نه د شاعر په یوه فرد سره فلسفې مفاهیم او ټوله فلسفه افاده کېدلې شي، نه د دغه ورکو پانې میدنې ته څوک فلسفه ویلې او نه ټوله فلسفه افاده کولې شي. هندي فلسفې په حقیقت کې نادوده او ناشونې هدف غوره کړې وو. نادوده په دې چې ملیو نونه او ملیاردونه کلونه پخوا فلسفې لیکل شوي پانه هم که دوی ته په لاس ورشي، څه ارزش به ولري؟ مادي واقعیتونه خو هغه دي چې حاضر یې هم څوک په گورت کې نه شي رانیولې، یعنی چې جهان دغه ډول په لحظوي بدلون کې دي، بیا هم مونږ په هغه ځای بحث کې د تاریخ په ټولو زمانې مقاطعو کې د فلسفې محاسبو امکانات په گوته کړي دي. د دې مسئلې د ذکر څخه زما هدف دا وو چې د شېطان په باره معلومات هم د عالم امر حیثیت لري او پدا ډول مواردو کې، څرنگه چې د انسان د درک او پوهې په قابو کې نه راځي، د خدای په کلام کې یې همغومره ذکر کیږي، چې انسان یې د درک او فهم قابلیت ولري. دغه ډول بې شمېره پوښتنو ته د خدای د کلام په احکامو کې لکه چې د جهان د پېدا یښت په باره کې چې په دوه ډیرو لنډو کلمو او اوه حرفي لنډې جملې «کن فیکون» سره مکمل، قانع کوونکې منطقي ځواب ویل شوي دي، ځواب ویل کیږي.

زه په دې عقیده یم، چې دنیایي ژوند د خدای د مقضی الامر ارادې له مخې د مختلفو نفسی خواهشاتو، غرایزو، عواطفو، متضادو پدیدو د وحدت او مبارزو د مختلفو اړخونو او یا که

په لنډ ډول افاده شي، د دې جهان د تکویني جوړښت، طبیعت، خلقت او سرشت، همدغسې چې دې او باید اوسي، د خدای په اراده تر هر څه لومړې د بشر د بشپړې منطقي او معقولې گټې اخستنې او همداسې د ثواب او عذاب، ... د رحمانی او شېطاني قوتونو د ازمیښت او مبارزې د گټنې او بایلنې په ډگر کې د نیک او بد، ثواب او عذاب، جنت او دوزخ د پاداش لپاره جوړ شوي دي. دا شېطان او شېطاني قوتونه او طبیعتونه په حقیقت کې، هغه نفسی، غریزوي او دې ته ورته خواهشات، غوښتنې او هڅونې وې چې ادم او حوا (ع) یې په جنت کې دمپوې خوړلو ته ولمسول او په همدغه لمسون کې ذاتي خلقت، سرشت او منځپانگې سره د خدای په مقضی الامر ادې سره ادم او حوا (ع) په دې جهان کې مېشت او د همدغه لارې مختلف رحمانی او شېطاني خصلتونه جز د کون و مکان، خو په حقیقت کې د کون و فساد لو کو مو تیف، انگیزه او محرک وگرځېدل.

په دې باره کې دقیق معلومات یواځې د خدای د کلام له عباراتو او احکامو څخه استنباط او تعبیر بدلې او یواځې د قرآني، دیني او طبیعي علومو عالمانو او پوهانو په مشترکه مساعی ممکنه ده، چې باید په دې باره کې خپلو څېړنو ته دوام ورکړي او لازمو ممکنو نتایجو او افقونو ته ځانونه ورسوي.

خو د دنیایي خلقتونو او پدیدو د سرشت او خلقتي ترکیب په پیدایښت کې د لوامه (رحمانی) او اماره (شیطاني) انفس دیالکتیکي موجودیت، چې په بنیاد او تناسب یې ټول مخلوقات په نیک او بد ویشل کیږي او د جنت او دوزخ سزاوار گرځي، هم کومه پټه خبره نه ده. نیک عمل ته بلل او له بدو

اعمالو څخه مخنیوی، پخپله ظلم نه کول او د بل ظلم په ځان او نورو مظلومانو نه منل او په کلکه یې مخنیوی کول او ډیر نور مسایل چې د نښو بدو تفکیک یې په الهي احکامو او نبوي ارشاداتو کې راغلي دي، د هر انسان او په خاصه توګه د هر مؤمن مسلمان انساني، اسلامي، اخلاقي او دیني دېن او رسالت دي.

همغسې چې د عالم الاسباب پیدا یښت، پایښت، بدلون، تکامل او انحطاط د خدایي «عالم آمر» یعنی «کن فیکون» په حکم تعمیم شوي، د رحمانی او شېطاني قوتونو متناسب، متعادل او متوازن جوړښت هم د همدغه آمر او همدغه حکم لازمی او کافي شرط ګڼل کیږي او د عادلانه، عامه ټولنیز، معنوي، او غیر عادلانه شخصي، خصوصي، مادي ارزښتونو په تناسب یو له بله څخه تفکیک کېدلې شي. په همدغه بنیاد د حق او باطل په پوله د رحمانی او شېطاني قوتونو تر منځ نه پخلا کېدونکې تضاد رامنځته کیږي او یواځې د نیک او بد، ثواب او عذاب، عدل او ظلم تر منځ د سلیم عقل او سلیم وجداني قضاوت له مخې یې پرېکړه هم د تکویني جفتو مقولو (ای ولوشن یعنی ریفورم او ریولوشن یعنی انقلاب) په دیالکتیکي تقابل، داډول ممکنه او شونې ګڼل کیږي، چې رحمانی ځواکونو د عادلانه سولئیز ریفورم او بدلون او شېطاني قوتونه د غیر عادلانه جګړئیز جبر له لارې د خپلونا روا موخو سرته رسول غواړي. په دغه ډول دینامیزم کې شک نه شته چې تکاثف او تراکم د قوت، دولت او کتلو منځته راځي، شېطاني قوتونه په دغه امکاناتو سره یواځې د جنگ او جبر لار غوره کوي، هر څه په خپله ولکه کې نیسي او له دغه طریقه د

نړیوال طاقت په حیث په نړیواله جبهه کې یواځې د جنگ له لار د دغه پروسې سرعت او دینامیزم لا پسې زیاتوي او رحمانی قوتونه لا پسې په محاصره او مضیقه کې راچاپېروي، لکه چې نن یې په ټوله نړۍ کې رحمانی قوتونه په مضیقه او محاصره کې راگیرکړي او په رحمانی قوتونو یې هم پرته له جنگه نورې لارې ترلې دي. په داسې شرایطو کې، رحمانی قوتونه پرته له قاطعیت او نړیوال پېوستون څخه بل بدیل، بله لاره او چاره هم نه لري. اسلامي طریقه هم پخپله د ظلم نه کولو او د بل چا ظلم پر ځان او نورو مظلومانو د نه منلو او د الکبر مع المتکبرین عبادت، سپارتنه کوي. قانونمندی یعنی حق، تل ګټونکې دي او د رحمانی خصوصیتونو، خصالتونو او اوصافو څښتنان همیشه قوی الاراده، حکیم النفس، صبور، حلیم، متین او په ټولو مثبتو اخلاقو او صافو متصف، له هیچا څخه ویره او ډار نه لري او هېڅکله د شېطاني قوتونو په جال کې نه کیووځي او همپس د خپل عزم، تصمیم او ارادې په اصولو په خپله ټولنه او چاپېریال کې دیوه سیال قوت په حیث اګاهانه ژوند کولې شي. برخلاف شېطاني قوتونه د دروغو، غلا، استفاده جویي او نورو ځایانه اعمالو په نسبت ضعیف النفسه، سست عنصره، پر ځان بې باوره، بې ارادې، مرتجع، ډارن او طامع انسانان دي، تل اسیب پذیره او له هر چا څخه په ویره کې وي او نن همدغه انسانان چې دنړۍ ټول بانکونه او ټولې شتمنۍ په ولکه کې لري او په ټوله نړۍ یې د قسې غوندې خپته اچولې او ددې خاورې اصیل خدمت گاران حتا تش سا کښنې ته هم نه پریږدي، په یوه خبیث شیطاني لعنتي دجال بدل شوې او د خپل دوزخي نفس مړولو په خاطر یې بلا تشبیه دا جنتي نړۍ په جهنم بدله

کړېده.

ددغه ډول شېطاني خود سړيو ، ناروا او ظلمونود مخنيوي
په خاطر يواځينی لاره او چاره ، قانوني، حقوقي اداره ده چې
ټولني او اولسونه يوشان د عدل او انصاف له مخې په خپل
حاکمیت کې وساتي او هر سر غړوونکې د مقضي قوانينو
مطابق د هغې په منلو مجبور کړي !!!

فلسفه بې ثمره علم دې ؟

دې کې شک نه شته ، چې يو بې سواده يا نيمه با سواده انسان د ځيني
ساده وسايلو په لرلو سره ، په يوه کلي يا ښارگوټي کې دخپل ژوند
لپاره لازم شرايط برابرولې شي ، خو يو عالم او فېلسوف به په دغه ډول
شرايطوسره د يوې مړې ډوډۍ خاوند هم نه شي . نو ځکه ځيني ساده
کسان په ساده قضاوت سره فلسفه بې ثمره او بې روزي علم گڼلې شي
!

يا هندي ټولنه چې ، په فلسفي څېړنو کې ترنورو ډيرو اولسونو پوره
قدامت لري ، پدې عقیده ده ، هغه لاسته راوړنې ، چې ، فلسفې د بودا
په وخت کې لرلې ، اوسنی فلسفه يې نه لري ، يعنې چې فلسفې د
هغوی له نظره تر اوسه نزولي انحطاطي لار وهلې ، نه علمي ، نه
اقتصادي ارزش لري او گوندې بې ثمره غير ضروري او بې ارزشه علم
جوړ شوې او دهېڅ . داسې ډير مثالونه راوړل کېدې شي ، چې که مونږ
خپلې څېړنې او ارزونې دا ډول بې بنیاده او بې موده پېل کړو ،
قانونمند منطقي نتایج نه شو ترلاسه کولې او په پایله کې مونږ له هدف
خخه ليرې ووځو . هغه څوک چې د ډبرې د سکروپه تله طلا او د طلا په
تله د ډبرې سکاره تلل غواړي ، څېړنې او ارزونې به يې هېڅکله منطقي
قانونمند نتایج ونه لرلې شي .

مونږ په خپلو تېرو خبر نو او ارزوونو کې په مستدل قانونمند ډول وښودلې شول، چې فلسفي مسایل او قضایا، ددغه مسایلو د علمي تعمق او ژورتیا په نسبت، د تاریخ په اوږدو کې د هر چا د توجه وړ نه دي ګرځېدلي او نه هر څوک ددې جوګه وو چې ددغه مسایلو سره کړه وړه ولري. هغه چا چې تر اوسه پورې، ځانونه ددغه کار جوګه ګڼلي او د فلسفي مسایلو سره یې سروکار لرلې، اکثراً د فلسفي مسایلو د علمي خبرنو څخه عاجز وو او نه یې دي کړې شوي دغه مسایل علماً په ټولو اعماقو او ابعادو پرمخ بوزي، ناچار یې په شخصي تخیل ډډه لګولې او اکثراً د قضایاوو په شکلیلاتو کې ښکېل پاتې شوي، فلسفه په سفسطه، جړه مشوره او ترلي نظام بدله شوې ده.

هندي فلسفې، چې تر نن ورځې پورې په تخیلي تیوریو او اکثراً په رنگارنگ مذهبي تخیلاتو او خرافاتو عقیده لري، سره ددې چې د ډیرو نورو اولسونو په نسبت، په فلسفي خبرنو کې پوره قدامت لري، حق لري پدې عقیده اوسي، هغه لاسته راوړنې، چې، فلسفې د بودا په وخت کې لرلې، اوسنۍ فلسفه یې نه لري، یعنې چې فلسفې د هغوی له نظره تر اوسه نزولي انحطاطي لار وهلې، نه علمي، نه اقتصادي ارزش لري او ګوندې بې ثمره، غیر ضروري او بې ارزشه علم جوړ شوی او دهېچا د علاقې او توجه وړ باید نه اوسي او دا ځکه چې پخپله فیلسوف د فلسفې د علمي ماهیت په ارزش، معنا او مفهوم باندې نه پوهیږي. داسې ډیر مثالونه راوړل کېدې شي، چې که مونږ خپلې خبرنې او ارزونې دا ډول بې بنیاده او بې مورده پیل کړو، قانونمند منطقي نتایج نه شو ترلاسه کولې او په پایله کې مونږ له هدف څخه لیرې ووځو. هغه څوک چې د ډېرې د سکروپه تله طلا او د طلا په تله ډېرې سکاره تلل غواړي، یعنې چې د ډېرې سکاره او طلا ورته یو شان ارزش لري، طبعاً، د ډېرې سکاره باید زیات وارزول شي، ځکه

چې، کوټه خو پرې ګرمېږي. د طلا څخه خو دغه استفاده هم نه کیږي. په دې ډول که خبرنې او ارزونې د علمي قوانینو، ارزشونو او اصولو په بنیاد نه وي هېڅکله به منطقي قانونمند نتایج او پایلې ونه لرلې شي.

د بلې خوا، په تېرو فلسفي بحثونو مونږ په دې موضوع هم بحث وکړ چې دین او فلسفه دواړه، یو تر بله سره علمي ماهیوي تضاد نه لري او دواړه یوشان د جهاني پدیدو او خلقتونو د معرفت طریقې او وسیلې ګڼل کیږي، حال دا چې له ډیر پخوا څخه اکثر دیني او فلسفي عالمان سره نه پخلا کېدونکې تضاد لري او دا یوه ډېره مشهوره مقوله تر نن ورځې پاتې ده «چېرې چې فلسفه وجود لري، دین وجود نه لري او چېرې چې دین وجود لري، هلته فلسفه وجود نه لري». ډیر دیني عالمان فلسفه د کفر علم ګڼي. که دا خبره رښتیا وي نو په عربي ژبه کې به دې مقولې، چې: «اطلب العلم ولو كانه فی السین» ترجمه: (طلب د علم وکړی، ولو که په چین کې هم اوسي) وجود نه درلودلې. علم، همغسې چې په څرګندو او واضحو عباراتو مونږ تأکید کړې انساني مخلوق نه دې چې د چا په اسلام او کفر پورې اړه ولري او یا دې جداګانه اسلامي او کفري علوم موجود اوسي. علم یواځې الهي مخلوق دې، چې د الهي کلام، الهي احکامو، الهي شریعت او اسلامي دین او مذهب په طریقه او بنیاد یې کسب په انسان، ښځه او نر، فرض ګرځېدلې دي. ما په دې باره کې یو مطلب د «الهي، قرآني او انساني فلسفې (علم)» لیکلې وو چې باید د همدې مطلب پر ځای خپور شوې وي، خو سهواً راڅخه کوم بل مطلب پرې ثبت او حذف شوې دي. امېد دي، دوباره یې ولیکم.

که چېرې ټول فلسفي قضایا د علمي قوانینو او اصولو مطابق حل و فصل او فورمولبندي کېدلې شوې، هېڅکله به چارې د خنډونو سره

نه مخامخ کېدلې. په الاهي علم کې خنډونه، بن بست، نیکر تیاوې او یا نا معلوم، متوالي، نا معین او دې ته ورته حالتونه منځته نه شي راتلای. دا یواځې انساني نیمگړتیاوې، نا ممکنات او یا عمدي گناهونه او خطاوې دي، چې دغه ډول حالتونه رامنځته کوي او چارې د افرادو او ځانگړوکسانو د ځانگړو اغراضو په لور بیایي. مونږ د الاهي استعامت او انساني مقدراتو او امکاناتو برابر دغه د علم لار نیولي او ټول بشریت په ټول جمعي شعور سره ددغه ارمان تحقق ته رابولو. مونږ په دې باور یو، چې د بې شمېره فلسفي قضایاوو او مسایلو د بن بست او جرې مشورې د غمیزې جرې چې گوندې، د کوم ذهن د نا پېدا ځمکې د حقایقو په ما وړاء ترگمی او تخیلی پلندی کې تړلي دي، چې د حقیقت دنور پلوشې هم نه ور رسي او فلسفي بې شمېره قضایا او مسایل یې په لاځوابه معما او کثیرالمجهوله لاینحله معادله بدل کړي دي، عبث بحث بولو او په دې پوره باور یو، چې الاهي علمي لاس رسي د ټولو مخلوقاتو لپاره، دهغوی د مقدراتو او ضرورتونو په تناسب عام او پرته د کوم تعصب یوشان دي. مونږ ددغه جرې مشورې د تار سر موندلي او د الاهي علم، احکامو او هدیاتو په رڼا کې د خپلو انساني مقدراتو په تناسب «صراط المستقیم» تعقیبول غواړو. مونږ د حقیقت رڼاله لیرې وینو او ز مونږ د احساس، ادراک او عقل په واک کې راغلې او زړه مو هم منلې، له خپل خدای څخه دومره جرئت او باور غواړو، چې دعام بشري درایت او همت په مټ دپخواني بې نظمه او انجر بنجر عظیم عطالت او دینامیزم مخه وټړیو دعام بشري جمعي شعور د قانونمند منطق په بنیاد د الاهي هدایت سمه لار ونیسي.

هو! مونږ د حقیقت او واقعیت د بنیادي قانونمندی څېړنې په بنیاد دغه عظیم عطالت ته اوږه ورکړې او د فلسفي لاځوابه معما او کثیر

المجهوله لاینحله معادلو جرې، چې د فلسفې د تش په نامه اساسي مسئلې په په پلندی کې لا درکه خنې پاتې وې، سپینا وي ته مو را ایستلې، ومو څېړلې، ومو ارزولې او پخپل نه ماتېدونکي تصمیم ترې دفاع کوو. امېد دې، زمونږ دلارې باوري لارویان په نه ماتېدونکي عزم له مونږ سره ودرېږي او هغه کسان، چې لا تر اوسه د شک او تردید په دوه لاري کې ولاړ دي، ددغه څېړنو او ارزونوله مخې ځانونه دپوره یقین تر کچې ورسوي او زمونږ د لارې مصمم لارویان شي.

دغه سد سکندر تش په نامه د فلسفې اساسي مسئله ده، چې «د مادي او شعور د بې بنیاده، یو پر بل باندې د قدامت» له مخې جوړه شوې او فلسفي لوی نظام یې «د محبوبې» په بې لارې او بې دروازي لور پورې کلا اړولې، چې هیڅوک د ورننوتلو او وراوختلو توان نه لري.

په نوي قانونمند څېړنیز نظام کې د لومړي ځل لپاره په ۱۳۶۲ هـ ل کال کې «د عینیت او ذهنیت دیالکتیک» تر سرلیک لاندې رسالې لومړۍ جملې «ذهنیت نسبي عینیت او هر مشخص ذهنیت عیني واقعیت دې زور نړیوال فلسفي نظام، چې تر اوسه پرې ټولو زړو فلسفو ډډه لگولې وه، ونړوه او مونږ په مقنع دلایو سره وښودله، چې ماده او شعور ذاتي توپیر نه لري او په دې بې بنیاده بنیاد، فلسفې ته د اساسي مسئلې تر سرلیک لاندې بنیاد لټول هم بې بنیاده کاردې. همدا سبب وؤ، د نړیوال فلسفي ښار گوټي، چې پرته له تړلو کوڅو څخه یې د خوځښت او حرکت لپاره لارې چارې نه لرلې او دهندې فلسفې په قول، فلسفې چې د خپل قهقرايي ژوند سلگۍ وهلې، دوباره روح پیدا او په رگونو کې وینه وچلېده او نن یې درنښتیني الاهي خلف علم په حیث د زوال له حالت څخه د پر مختگ لار ونيوله. ټول زور نړیوال فلسفي نظام، که په شرق کې وو او که په غرب کې، ځکه ونړېده، چې

دهمدغه فلسفي اساسي مسئلې په بنياد د پېړيو پېړيو راپدې خوا ټول بوتر بله سره ضدو نقیض او نه پخلا کېدونکي دنېمنانه تيوريک مکتبونه او سيستمونه، چې بې بنياده راپېداشوي وؤ، بايد هم د فلسفي ددغه ډول بې بنياده بنياد په ړنگېدو ړنگ او يو واحد، نړيوال علمي فلسفي قانونمند نظام جوړ او هر ډول تخيلي سفسطه گرايي ته د تل لپاره پای ټکې کښېښودل شو.

په ۱۳۶۳ هجري لمريز کال کې د «عینیت فلسفه» تر سرليک لاندې د فلسفي ډيرو مهمو مسایلو لکه: (د عینیت او ذهنیت ديالکتیک، شعوري پدیدې او د جبر او اختیار ديالکتیک، ایديالیستي او ماتیريالیستي ديالکتیک، شعور او لا شعور، مرگ او ژوند، شپږم حس که د شعور او لا شعور ديالکتیک، ...» اثر تالیف اوله ډیره ځنډه وروسته د ۱۳۶۵ کال د جدي په میاشت کې چاپ او د فلسفي مسایلو مینه والو لپاره وړاندې شو. نن مونږ هم په دې نظر یو، چې فلسفه یواځینې الهي خلف علم دې، چې په نسبي لحاظ د ټولو الهي خلقتونو د قانونمندی منطقي نسبي افادې جوگه گڼل کېږي. زه په اگاهانه او پوره شعوري قانونمندو دلایلو سره دا خبره کوم، چې همدغه یوې کوچنۍ جملې دغه لوی مفهوم افاده کړ، چې د پېړيو پېړيو زور فلسفي نظام ړنگ او ټول نړيوال با شعوره بشریت اگاهانه یواځینۍ علمي لار یعنې دالهي هدايت او کلام «صراط المستقیم» لار غوره کړي.

مونږ په دې عقیده یو، چې علم، الهي مخلوق او د لوی جهان او دالهي ټولو خلقتونو او پدیدو د مادي موجودیت لازمي شکل او بڼه گڼل کېږي یعنې چې د لوی جهان او الهي ټول خلقتونه او پدیدې د الهي علم د قانونمندیوله مخې قانونمند پیدا، قانونمند پایي او قانونمند بدلون او پرمختگ مومي. الله خپل علم، خپل خلف انسان

ته د قرآني احکامو، قانونمندیو او اصولو په بڼه په انساني ژبه رالېږلې او د انساني شعوري پوهې او زماني او مکاني ابعادو د قیدیت په تناسب په ټولنیز جمعي شعور کې تراوش او انعکاس پیدا کوي. په مشخص او ځانگړي ډول بايد وویل شي چې: علم خدایي مخلوق دې، چې د قرآني کلام له لارې په محمد (ص) د اکمل غوره شوي اسلامي دین په طریقه نازل او ټول پخوني ادیان، چې تر دې دمخه دنورو اسماني کتابونو له لارې په نورو پیغمبرانو نازل شوي وو، خو اکمل نه وو گڼل شوي او ټول مجازي ادیان او خرافات منسوخ وکړل شول. دالهي کلام له لارې، چې په انساني ژبه لیکل شوي، ټول انسانان د الهي علم په وسیله د الله د جهان او ټولو خلقتونو په معرفت مکلف او موظف گرځېدلي دي، ترڅو هغه وپېژني او په لازمه کچه یې د ځان او ټول بشریت د استفادې وړ وگرځوي. د پورتنی عبارت څخه په استنباط سره ویلې شو، چې: الهي علم، قرآني علم او کلام او دین، چې د قرآني علم په طریقه ژوند کولو په معنادي او فلسفه، چې په عالم الاسباب کې د الهي علم یواځینې خلف علم گڼل کېږي، په کل کې، د معرفت لار او طریقه ده، او هر علم او معرفت په خپل ذات کې د ژوند یواځینۍ لار او وسیله گڼل کېږي، نو ځکه خوبي اطاعت په ټولو مخلوقاتو فرض گرځېدلې دي.

ځینې کسانوته شاید پوښتنې پېدا شي، چې الهي علم، یعنې څه؟ مونږ چې د الله ذات د لیدلو، پېژندلو او توصیف څخه عاجز یو، ځکه چې الله لوی دې او زموږ په ذهن، شعور او عقل کې نه ځایېږي، نو د الله په علم، امکاناتو، کیفیت او اوصافو پخپله الله بڼه پوهیږي او انسان د الله د خلف په جبهه، په عالم الاسباب کې، دانساني مقدراتو په کچه د ټولو خلقتونو په معرفت مکلف او مقدر گرځېدلې دي. معرفت د ټولو مخلوقاتو د ژوند اساسي او بلکه یواځینۍ وسیله

گڼل کيږي. شاید پوښتنه پيداشي، چې د الله، قرآن او انسان علوم څه
تفاوتونه لري؟ په دې خبره هم يواځې الله ښه پوهيږي. خو دهغه علم او
پوهې له مخې چې الله انسان ته ورکړي، دومره ويلې شي چې الاهي
علم په ټول جهان او دهغې په ټولو خلقتونو محيط او کامل علم گڼل
کيږي. قرآني علم څرنگه چې د الاهي علم افاده گڼل کيږي، د الاهي
علم سره کوم توپير نه شي لرلې، خو دبشري ذهني شعوري
نيمگړتياوو له مخې ممکنه نه ده، چې انسان د قرآني علم د ټولو
اسرارو او احکامو په پوهه قادر اوسي او په ځيني مواردو کې
، کېدلې شي د ټولو حقايقو پوهېدلو ته به ضرورت هم نه اوسي او په
همدې سبب انساني معرفت همېشه نسبي بڼه لري.

د پورتنۍ لنډې بحث څخه پخپله محترم لوستونکي د فلسفي علم د
مؤثریت د کچې په هکله قضاوت کولې شي. کېدلې شي په راتلونکو
بحثونو کې، په ځانگړو مسایلو کې، د فلسفي علم په مؤثریت، په
ځانگړي ډول نور بحثونه هم وشي.

دوهمه برخه

د ادب فلسفي څيړنه

د شعري تيوري علمي څيړنه

د فلسفې تر عنوان لاندې بحث کې وښودل شوه چې کله نا کله د دقیقو علمي مسائلو او مفاهیمو د څيړنو په ترڅ کې ډیر خام، ناقص، کاذب او حتا غلط فکري تراوشونه د غلطو مقولو، قوانینو، فورمولبنديو په بڼه تشکل مومي، د شک، تردید او ابهام خټه برابروي، عالمان، پوهان او محققین د غلط فهمیو په څلورلارې کې دروي او د حق او واقعیت صراط المستقیم ترې لادرکه کوي.

د شعر او شاعری په باره کې دغه ډول ابهامات، نیمگړتیاوې، تناقضات او تناقضات د شاعرانه مبالغې، غلو او اغراق په کچه همدومره زیات دي او یوه داسې لیتې ی تری جوړه شوی چی غلبیلولئ د ډیرو پوهانو او پخپله د شاعرانو لپاره هم ناشونی کار بریښي. ښه به دا وي پوهان، ادیبان او شاعران دغه عمده مسائل په کره توگه وڅیړي، د بشري کلتور، فرهنگ او ادب پدغه ورشو رڼا واچوي او وروسته لدې پدې باره کې د شک او ابهام فضاء رڼه شي.

دې موضوع ته زه هغه وخت متوجه شوم چې کله ځوان شاعران او لیکوالان د یوه ځوانیمرگ شاعر د مړینې په تللین سره

راټول او په ژورو شاعرانه احساساتو او عواطفو سره یې دهغه په وړاندې خپل دملگرتوب اخري دین ادا کاوه. دوی د محفل ټول حاضرین دخپلو شاعرانه احساساتو په غیر کې ټینگ رانیولي او د شعر او شاعری د اباسین په څپو کې یې داسې ځنگول چې یوه لحظه هم د چا فکر له موضوع څخه بل خوا نشو او وختلې. نپوهیږم په څه ډول زما د توجه پښه وښوئیده دروانې موضوع له دینامیزم څخه پریوتم او په لحظوي سکون کې دغه فکر او نظر راته پیدا شو او فی البدیهه مې دخپلې عقیدې اظهار وکړ. زه پخپله پدې پوه شوم چې زما لخوا پدغه وخت کې د غوندې دیو خاص ډول نظم او بهیر سکوت ماتول په چا ښه ونه لگیدل او دهغوی د سملاسي شاعرانه عکس العمل سره مخامخ شوم. ماهم د بعدی استدلال څخه ډډه وکړه او ډیره موده مې پدې باره کې دڅه ویلو او یا څه لیکلو هڅه ونکړه.

څه موده وروسته چې دغه موضوع یو ځل بیا په ذهن کې راوړله شوه، بهتره مې وگڼله چې د شعر پیژندنې په باره کې دکانديد اکادميسن مرحوم محمد صديق روهي دمقالو مجموعه چې دکانديد اکادميسن مرحوم محمد رحيم الهام په سريزه تکميل شوې وه او ځيني نور اړونده مطالب ولولم. ددغه رسالي له لوستلو څخه وروسته پدې نظر شوم چې گوندي پدې باره کې دنور څه لیکلو لپاره کوم دلیل نه لیدل کیږي او گوندي همدغه لیکنه کفایت کوي. خودیو څه دقت څخه وروسته دڅه لیکلو په باره کې زما تصمیم لاسې قوي شو. کوم نظر چې ماته پیدا شوې وؤ غواړم دیوې طرحې په شکل دمحترم شاعرانو او پوهانو حضور ته وړاندې کړم. هیله ده دخپلې بزرگواری له مخې یې په پوره دقت سره ولولي، ویي ارزوي او نیمگړې

خواوي يې پوره او بشپړې کړې.

نظم او نثر د ژبني ادب دويلو او ليکلو دوه اساسي ډولونه، د بشري ټولني د مختلفو هراړخيزه متقابلو مناسباتو او ضرورتونو د افادې او افهام او تفهيم ډيره اسانه، معقوله، منطقي، فصیحه، بليغه او په تاريخي او ټولنيز لحاظ مکرمله انساني هراړخيزه رنگارنگ احساساتي او قانونمنده منطقي بڼه د ثبت و سيله گڼل کيږي. ژبني ادب په بنيادي لحاظ بشري جمعې شعوري لاسته راوړنه ده خو د اديبو، عالمو او پوهو کسانو خاص رهبري کوونکې څرگند او ځانگړې رول هم پکې هيڅوک نشي نفې کولې. همغسې چې اقتصادي زيربنايي او علمي تخنيکي انکشافات ديوي ټولني په نورو رو بنايي او زير بنايي پديدو باندې څرگنده او مشخصه اغيزه لري په ژبني ادب باندې هم دهغې تاثير څرگند، مشخص او مستقيم دي. هره ادبي ليکنه دخپلې ټولني د اجتماعي-اقتصادي ژوند سره مستقيم اړيکي لري او دهغې مابين او بنکارندويه ده. ديوي ټولني په عملي ژوند، ژبه او ژبني ادب کې ايديال افقونه، انتزاعيت او تجرد وجود نلري. يواځې د شاعرانه او ادبيانه تشخص او عيني حقايقو او واقعيتونو او شاعرانه او ادبيانه انتزاعيت او تجرد د قانونمند منطقي ارگانیک ديالکتیک په بنياد، يو اديب او شاعر دخپلې ټولني او ټولنيزو مناسباتو سره په حقيقي او عملي مناسباتو کې پاتې کيدلې شي. په غير صورت کې شاعر او اديب او ټولنه يو تر بله سره بيگانه کيږي او د اړتيا او پوهاوي لارې يې تړل کيږي او يو د بل په ژبه سره نپوهيږي. شک نه شته چې مختلفې کلتوري ماهيوي او شکلي سويي او بڼي د مختلفو هيوادونو، ټولنو، قشرونو،

سازمانونو او ډلو تر منځ د متقابلو مناسباتو او ضرورتونو د ديالکتیک په بنياد يو له بل څخه متأثر او د تعادل د عام قانون له مخې د مشترک مخرج په کرښه واقع کيدلې شي، خودغه کار او چار به هيڅکله په نورو کلتوري ارزشونو او ايديالونو باندې، دکوم ځانگړي کلتوري ارزش د تحکم او يا د نورو وروسته پاتې کلتورونو له خوا، په پتو سترگو، د حاکم کلتور د جبري حاکميت د منلو په معنا نه وي. بلکه مختلف ژبني او کلتوري ارزشونه يواځې د متقابل احترام د اصولو په بناء د ډيري اوږدې مودې دهمه جانبه بې تبعيضه مناسباتو، متقابل تاثير، پرورش او ارگانیک انتگریشن او پيوستون په پروسه کې دټولو لپاره په يوې منلې ژبه، ادب او کلتور بدلېدلې شي، خو په ميخانيکي او يا جبري ډول د بل ژبه او کلتور منل او يا تحميلول دواړه ناسم کار گڼل کيږي. ځکه بشري تاريخ ددې شاهد دي، کله چې د نړۍ هيوادونه ددغه ډول کلتوري ارزښتونو د استعمار او استشمار له لارې دنورو هيوادونو د ډول ډول استعمار او استشمار لاندې واقع شوي، لاندې يې هم د خلاصون امکانات او لارې چارې نه په سترگو کيږي. هو! د بشريت د پيدا ايښت د ډير پخوا وختونو څخه د استعمار او استشمار ټول ډولونه د کلتوري ارزښتونو د تفاوت له لارې په نورو اولسونو تحميل شوي او نن هم عملاً دوام لري. په همدې علت استعمار گر امپرياليسټي هيوادونه د خپل اشغال د سباوون څخه دمخه چې لاد د اولسونو د شعور سترگې نه وي غړيدلې او لاد غفلت او جهالت له خوبه نه وو وپيښ شوي، لومړۍ حمله ددغه هيوادونو په کلتوري ارزشونو کړي، ترڅو هغوی د خپل ماضي، خپل تاريخ، خپلو افتخاراتو، خپلو

ارزشونو څخه وشلوي او په يوه ابدي احمقانه لاشعوري تورتم کې يې واقع کړي او نن د همدغه نړيوالو کلتوري تباهيو، برباديو او استعماري امپرياليسټيدينا مېزم په مټ، ځيني کلتوري يرغلگر قوتونه، حتا په اصطلاح خپلي بشري پرمختللي ټولني په پټو سترگو، لاس ترلي او لاچاره کلتوري حماقتونو ته راکشوي او خپل شخصي شوم اغراض پرې تحميلوي. مونږ نن په نړۍ کې د همدغه ډول يوې احمقانه کلتوري ناوړه وضعې او نتيجتاً د نړيوال سراسري شعوري کلتوري انقلاب د ذهني او عيني پرسيدليو شرايطو شاهد يو، چې باشعوره بشریت يې بايد د يويشتمې پيړۍ په امکاناتو کې په روشن فکري مسؤليت او امانت داری سره سرته ورسوي. دا اوس کومه پټه خبره نه ده چې دنړۍ پرمخ تللي او وروسته پاتې هيوادونه يو شان د خپلو خپلو کلتوري يرغلگرو له خوا په خورا نا اميدۍ او بېوسي سره د کلتوري حماقت کندي ته کش کيږي. که پوښتنه وشي د څه په خاطر؟ بيا هم خبره معلومه ده. د بې ارزشه سرمايداري ارزش د افق تسخيرول او که بيا هم پوښتنه وشي چې گټه به يې څه وي؟ پخپله پري هم نه پوهيږي! نه، دوی په هرڅه بڼه پوهيږي، خو نه غواړي د خپلو خود خواهيو او شخصي گټو په څنگ کې د بل حد اقل هوساينه او د ژوندي پاتې کيدو لپاره د خوړو حد اقل زړۍ وځغملې شي، نو په داسې قضاوتونو او انصاف سره پايله هم پرته له نړيوالې سراسري تباهي بل ډول ممکنه گڼل کيدې شي؟

مونږ بيا هم يواځې د سيالو متقابلو مناسباتو او مختلفو کلتوري ارزشونو د تقوي او يو د بل سره دارگانیک انتگریشن او هډ په هډ ډټولو لپاره د قابل قبول مشترکو کلتوري

ارزشونو منځته راتلو سپارښتنه کوو.

په نظم او نثر سره د بشري کلتور، تاريخ، عقايدو او ټولو علمي څيړنو لاسته راوړنې او مظاهر افاده او ستري زيرمې پکې ذخيره شويدي. يواځې د دغه دواړو ادبي مقولو څخه په خپل خپل ځای او معقولي استفادي په نتيجه کې ممکنه ده بشري هر اړخيزه مناسبات، احساسات، عواطف، مختلف وجدې حالتونه، علمي قانون مندي، او ډټولو پديدو ظهور په ټولو شکلي رنگينيو او ماهيوې ژورو مناسبتونو سره په علمي قانونمند او شاعرانه احساساتي بڼه افاده کيدلې شي. نظم او نثر هر يو په ځانگړې توگه د دغه پديدو د افادې په پروسه کې ځانگړې انگرې، موقف او ارزش لری، په هيڅ صورت يو د بل تشه نشی ډکولی او نه يې ځای نيولې شي. د بلې خوا همغسې چې دشعور، ادراک او تعقل دروازي د احساساتو په کيلي خلاصيري شعور، ادراک او تعقل هم پخپل وار او لازم وخت کې ځانگړي مشخص احساسات تحريکوي او پدې لارو تل بې کنټروله او بې پاسپورته لارويان په ازادانه ډول تلای او راتلای شي. دنظم او نثر تر منځ هم داسې جیگي پولي وجود نلري چې ديوه څخه بل ته دې ترې څوک وانه وريدي شي. په شکلي لحاظ هم دنظم او نثر تر منځ داسې غير قابل عبور قيودات وجود نلري او د ډير پخوا څخه د ازادو شعرونو او مسجع نثرونو نموني شته دي چې د مثال په ډول د پيررو بڼان د خیر البيان او مرحوم سيد بهاوالدين مجروح د ځانځاني بڼامار او نا اشنا سندري، نومونه اخستلای شم او د ازاد نظم نموني هم ډيري دي او دهر چا لپاره يې دنظم د ليکلو چارې اسانې کړيدي. خو که چيري عملي شعري او نثري لاسته راوړني، هغه ډول چې يې

شاعران او لیکوالان افاده، تعبیر او تعریفوي، دغه دواړه محیطونو ته څوک مشترکې پولې نه شي قایلېدلې. پخپله د شاعرانو په آندښه شعر هغه ژبنی ادبي پدیده ده چې معنا نه لري او که لري یې یواځې پخپله شاعر د خپل شعر په معنا پوهیدلې شي، هېڅ شاعر حاضر نه دې بل څوک او حتا پخپله خپل شعر په بله ژبه ترجمه کړي، شعر تعریف نه لري، هر نظم شعر نه دې، شعر مخیل کلام دې، شعر د احساساتو مظاهره ده، شعر د مبالغې، غلو، اغراق، کنایو، استعارو او نورو ادبي صنعتونو او ډول ډول قیو داتو پرته شعر نه گڼل کېږي او یواځې خوار سپیره نظم گڼل کېدلې شي. لکه د شیخ سعدي دغه نظم:

بنی ادم ز اعضای یکدیگرند
که در آفرینش زیک جوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دیگر عضوهارا نماند قرار

په دې ډول اوصافو، قیو داتو او ځانگړتیاوو سره شعر ځانته ځانگړي امتیاز، مقام او ارزش اختیاروي او په حقیقت کې د نثر سره د هر ډول ارتباط په شلولو سره په اصطلاح غوره موقف اشغالوي، د فساحت، بلاغت، توضیح، تشریح، تفسیر، افادې او ډاډول نور اوصاف له لاسه ورکوي او ځکه خو معنا نه لري، تعریف، او داسې نور نه لري او ځکه خو د هر چا دلاس رسي قابلیت پیدا کوي او هر سرې شاعر جوړېدلې شي. زه پخپله ددغه ډول افادو او تعبیرونو سره موافق نه یم او نه څوک باید شعري لوړ مقام دا ډول پست وگڼي. دا چې ښه، باکیفیته او عالي شعر څه خصوصیات او اوصاف باید ولري چې یو ضعیف، بې کیفیته او تش په نامه شعر طبعاً هغه نه شي درلودلې، دا

هر چا او هر شاعر او غیر شاعر ته باید څرگنده وي، خو زما په عقیده د شعر او نظم تر عنوانونو لاندې د شاعرانه بحثونو ډرامو جوړولو ته به ضرورت نه وي او کیدلې شي په اصطلاح شعري او نظمي تباین او تفاوتونه د نورو طریقو، کیفیتونو او ارزشونو له مخې فورمولبندي، تعریف او وارزول شي.

نظم ته په پښتو، فارسي، عربي او ځیني نورو ژبو کې شعر ویل کېږي. مرحوم محمد صدیق روهي لیکي چې د شعر کلمه د عبراني ژبې د شیرد کلمې څخه چې سندرو ته وایي اخستل شویده. معمولاً ډیر شعرونه سندریزه بڼه لري او په سندرو کې ویل کېږي. له بلې خوا په فارسي او پښتو ژبه کې نازک خیاله شاعرانو ته موشگاف وایي لکه چی حمید مومند ماشو خیل په همدې نامه مشهور دې. په عربي ژبه کې شعر ویبسته ته وایي او شعر و شاعري هم په عربي نړۍ کې له ډیر پخوا څخه ډیره پرمخ تللی وه او موشگافی ته رسیدلی وه. کیدلې شي د شعر نوم هم د موشگافی په نسبت په همدې نامه نومول شوی وي. په هر صورت داد ادیبانو او شاعرانو پوری اړه لری چی پدی باره کی لازم سپیناوی او وضاحتونه رامنځته کړی.

زما په عقیده د شعر کلمه د نظم د کلمې لپاره اسم با مسمی نه بلکه دهغی غیر مستقیم اغراق امیزه توصیفی، تشبیهی مستعار نوم گڼل کېږي او پخپله د شاعر نوم او شعرو شاعری هم ددغه هنر او مهارت او ذاتی فطری استعداد سره همدغه ډول مناسبتونه سره ولري. ډیر وخت داسې پیښېږي چې ځیني نومونې د پدیدو سره مستقیم مناسبت نلري، نه دهغې د ماهیت ښکاروندیه او نه یې د ماهیوي قانونمندی افاده کولې شي خو په اصطلاح کې دهغی دپاره په منل شوی او مانوس نوم بدلېږي.

نن د شعر کلمه هم دنظم لپاره په منل شوي نوم بدله شويده. زه ددې سره کوم مخالفت نلرم او وروسته لدې به زه هم پدې ليکنه کې دنظم دکلمې پرځای دشعر کلمه استعمالوم.

د شعر او نثر ديوه پر بل باندي د قدامت مسئله همغومره مغلغه او پيچلې ده لکه څومره چې دشعر او موسيقي تر منځ ديوه پر بل باندي مخکې والې تعينول مشکل ښکاري.

شاعران او اديبان، شعر د احساساتو، عواطفو، مينی، غريزو او اخلاقي ارزښی تعلقاتو څرگندونه او مظاهره گڼي او دغه اظهارات لکه څرنگه چې مونږ پخپل چاپيريال کې وينو، حيوانات، الوتونکي او خزندي او نور کاملاً په بې ریا احساساتو، عواطفو، رنگارنگ هنري حرکاتو او منظمو غږونو سره څرگندوي. کيدلې شي انسانانو به هم لاهغه وخت چې جداگانه او غوڅ مفهوم کلمات يې نشو ادا کولې دخپلو احساساتو او عواطفو افاده په هنري حرکتونو او منظمو غږونو، اهنگونو او کمپوزونو سره کوله او دشعري تخليق زيربندي به هم دهمدغه ځايه سرچينه اخیستې وي او هنري او شعري زيربنده به په دغه دليل د نثر په ادبي جوړښت باندي قدامت ولري. دبلي خوا کله چې ويالي او سيندونه بهيري، سيلی، چليري، کنډې توليري او اورغورځونکي غرونه غوريږي هم کله کله خوندور غږونه او ياد موسيقي په اصطلاح کمپوزونه جوړوي. که چيري دغه استدلال سم وي نو ددې خبرې منل هم پکار دي چې گوندي دبې روحه موسيقي گروه دساز او کمپوز له مخې لومړې په اصطلاح دبې شعوره ژوندیو مبهم شعري تخليق رامنځته او يواځې له هغې څخه وروسته دباشعوره او مفکر انسان مفهوم او منطقي شعر او نثر زيربندې

دي. خودغه تواتر او تسلسل دهميش لپاره عملی او ثابت نه بريښي او هروخت ددغه پديدو ديوه پر بل باندي قدامت لپاره دلايل وړاندي کيدلې شي. نن هم کله دخوږو شعرونو له مخې خواره کمپوزونه او يابرخلاف دخوږو کمپوزونو له مخې خواره شعرونه ليکل کيږي. زه پدې عقیده يم چې پدې باره کې هر ډول خوشبيني او خوشباوري ممکنه او معقوله ده خو تنگ نظري او تعصب پکې کاملاً بې ځايه او بې بنیاده ښکاري.

د شعر او نثر تر منځ که څه هم دتگ راتگ ټولې کوشي او لاري ندي ترلې او نه يې تر منځ داسې ديوالونه موجود دي چې مينه وال دې پرې وانه وريدي شي، بيا هم دغه دواړه پديدي کامل يوشان والباو يا ډير نژديوالي نلري.

— شعر د قافيوي، عروضي، رديفي، ترکيبي، بديعي صنعتونو او روحي وجدي حالتونو له مخې مقيد کلام گڼل کيږي او دقيق، علمی، فلسفي، تاريخي او داسی نورودقيقو او ژورو مسائلو او قضايوؤ توضيح، تشریح، تفسير او بيان پرې که ناممکن نه وي نو مشکل، ناقص او يالاقل نامانوس او غير منطقي گڼل کيدې شي. دبديع او بيان صنعتونه چې دشعر رنگيني او ښکلا گڼل کيږي او پرته له هغې شعرته شعر نه ويل کيږي او دکانديد اکادميسن مرحوم محمد صديق روحي په اصطلاح شعر په معر بليري، په حقيقت کې حقايق او واقعيتونه ميکياژ کوي، څيره يې وربدلوي او دپيژندگلوۍ څخه يې باسي. روحي وجدي حالتونه هم که دغم وي که د خوښی، دبی هوشی وي او که دمد هوشی او يانوروتولو کې ذاتي فطري احساساتي شاعر خولاڅه چې حتا ډير لوی عالمان او پوهان هم دتعقل او سنجش په ورشو کې نشي پاتې کيدلې،

د قانونمندیو د ټولو کرپو څخه ووځي او ټول کرپه وړه یې د احساساتو په محدوده کې محصور پاتې کیږي او په دې ډول نثر د علمي ټولو مسایلو د توضیح او بیان یواځینې ژبه گڼل کیږي.

— دمخه مونږ دا خبره یاده کړه چې، پخپله د شاعرانو په آند، شعری خلاقیت احساساتي، عاطفي او غریزي سرچیني لري. احساسات د احساس په مرحله کې په شعوري لحاظ پټې سترگې او رانده دي او کله چې په غریزه بدلېږي د تل لپاره رانده پاتې کیږي او یواځې د شعور او لاشعور د دیالکتیک په پروسه کې کیدلې شي د مختلفو پدیدو په شکل په انساني شعور کې انعکاس و مومي او مختلف رواني او ډول ډول نور حالتونه او وضعیتونه رامنځته کوي. انساني عاطفه تل خوشباوره ده او خوشباوري پخپله د ډیر سطحی برخورد او کړو وړو معنا لري او هیڅکله د پدیدو ماهیوي قانونمندیو ته نشي متوجه کیدلې. یو عالم وایي: که چیرې د قضایاوو او واقعیتونو په باره کې د احساساتو له مخې قضاوت او پریکړې وشي د علمیت څخه به هیڅ نښې نښانې پکې ونه لیدل شي. رښتیا هم کله چې شعری تخلیق د احساساتو، عواطفو او غرایزو په طوفان او سیلاب کې رازیریدلې، د ادبي صنعتونو په رنگینو خټو تپل شوې او د کنايو، استعارو، ابهام او نورو مجهولاتو په پردو پوښل شوې مخلوق او ترکیب اوسي نو د کوم غلبیل او ذره بین پواسطه به د عیني واقعیتونو توکي ترې څوک جلا کړي شي. پدی دلیل هم شعر د دقیقو او عمیقو مفاهیمو د افادې لپاره ناقصه او مقیده وسیله گڼل کیږي او دغه ډول مفاهیم یواځې او یواځې باید د نثر په ژبه افاده کړل شي.

— د پورتنی لنډ تذکر سره سره هم ډیرو عالمانو، پوهانو او فیلسوفانو خپل نظریات، عقاید او علمي قضایا په شعري ژبه لیکلي او توضیح کړيدي. دهغې لپاره یې علمي فورمولبندي او قانونمندی پلټلي، تعریف او تفسیر کړيدي او علمي مقام ورته قایل شويدي. ډیرونورو غیر شاعر پوهانو او عالمانو پدغه اشعارو علمي تقریظونه لیکلي او دهغې د علمي مقام او ارزش لپاره یې د خپل ذهن څخه دلایل طرح کړي او لټولي دي. په ډیرو اشعارو کې لکه چې دمخه ورته اشاره وشوه انساني عقیدوي مسایل ځای په ځای شويدي او نن پرته له شکه دغه اشعارو د تقدس مقام حاصل کړي او لاس وهل او په مقابل کې یې نظریاتي مخالفت کول بلا تشبیه کفر او یا لاقول د دغه عالمو شاعرانو او پوهانو په مقابل کې د عدم احترام او یا لوی سپین سترگتوب په معنا او مفهوم تلقی کیږي.

زما پورتنی لیکنه باید هیڅکله د ا معنا ونلري چې گوندې علمي، فلسفي، تاریخي ادا ډول نور اشعار وجود نلري. کله چې د تاریخ، فلسفې او نورو علومو پوهانو شعر لیکلی وي حتماً به پکې دهغوی علمي نظریات افاده او ځای په ځای شوي وي. ځکه عالم او فیلسوف باید علمي مفاهیم افاده او حتماً باید د دغه علومو ورته ځانگړي ارزشونه ولري. خو اصلي خبره پدې کې ده چې ولې هغوی دغه ډول ژور علمي مطالب په شعر سره افاده کړي دي؟ او ولې هغوی هڅه کوي دخپلو شعري مجموعو لپاره عامه فورمولبندي، چې نه یې لري ولټوي او تعریف یې کړي؟ هغه چې وایي “هره ورځې چې راخیژي هغه بیل بیل لمر دې” او یا دا چې “هیڅوک دوه واری په یوه سیند کې نشي لمبلې” همداسې واقعي، ذاتي فطري شاعر تاسې

هیڅکله دوه واري په یو شان احساساتو سره نشی پيدا کولې نوڅه ډول به تاسې په شعر کې مستمره او پایداره قانونمندی پيدا او وروسته له هغې هغه تعریف او فورمولبندي کړی. پدې توگه شاعرانه ذاتي، فطري خصلت او کرکتر د تل لپاره یوه گذرا پدیده ده. په هغې کې انتزاعیت، تجرد او پایداره مستمره قانونمندی او یا په بل عبارت قانونمند مستمر ستاتیزم وجود نلري نوڅکه په عام ډول فورمولبندي کیدلې او تعریفیدلې هم نشي.

اشعار یواځې کیدلې شي هر شعر په ځانگړي ډول یواځې د شکلي قیوداتو، لکه قافیه، عروض، ترکیب، ردیف، شعري مشخصو انگیزو، شعري محیط، موضوع او یا ځینی نورو خصوصیاتو له مخې تعریف او فورمولبندي نه بلکه تشخیص، توضیح، تفسیر او لازم مقام او ارزش ورته څوک قایل شي.

شاید ځینی کسان داسې ادعا وکړی چی خیر علمی، فلسفی او داسې نور د علمی مفاهیمو لرونکی اشعار خودی تعریف شی. زه دا وایم چی په شاعرانه ذاتی فطری محیط کی د علمی، فلسفی او داسې نورو په نومونو شعرونو ته ځای وجود نلری او د داسې شعرونو نوم یواځې هغه وخت اخستل کیدای شی چی مشخصه نمونه مخی ته پرته وی او زه بیا دا وایم چی څله دا ډول مطالب په شعر سره لیکل کیږی، حال داچی شعري ادبی افاده په واقعیت کې هیڅکله د علمی قانونمندو مفاهیمو د افادې، توضیح او تفسیر جوگه نه شي گنهل کیدلې؟ شاید په شعر سره د هر ډول مفاهیمو لیکل به هغه وخت دهنر په صفت رواج وو. او که څوک پوښتنه وکړي چی نن ولي دغه ډول مفاهیم په شعر سره لیکل کیږي؟ زه ددې کار لپاره هیڅ دلیل او برهان نه وینم پرته

له دې چې په ځان دا گناه ومنم او په نورو په ناحقه دا تور ولگوم چې دغه کسان خپلې نیمگړې تیاوې غواړي په شعري شعر رنگینو او ښکلي شعري کلام سره پټې کړي. ددی ټولو خبرو سره سره پخوا هم ډیرو شاعرانو خپل اشعار تعریف کړی لکه حمید مومند لیکي:

شعر ندې داخوناب دزخمي زړه دې
یا وتلې دستي دم دخولې دمړه دې
یا د وینو اباسین وهلې موج دې
یا د ښاره د حیرت وتلې فوج دې
یا نغمه د نیم بسمل مرغه دخولې ده
یا مجنون ته معما ښکلې لیلې ده

او نن یې هم تعریف کوي. زه په زغرده ویلې شم چې شعر تعریف نلری! پدی باره کی بعدی تبصری دمحترمو لوستونکو او په خاصه توگه دمحترمو پوهانو او پخپله شاعرانو پوری اړه لری.

ډیر شاعران او حتا ځینی پوهان شعر او شاعری ته یواځې معنوي مقام او ارزش قایل دي او دا څکه چې د شعر او شاعری ورشو یواځې احساساتو په محیط محاط او احساسات د احساس په مرحله کې رانده دي. پرته له خپل ځان څخه بل څه نه وینی. هر څه ورته خپل ځان او ځان ورته ډیر لوی ښکاري. نو که منصور دآن الحق چیغې وهلې او دخدایي دعوه یې کوله یا نن هم شاعران که ځانونه تلا میډ او دهغوی په اصطلاح دخدای شاگردان او حتا کوچني خدایان، خپل کلام الهي الهام، د مادي مناسباتو او تعلقاتو څخه مبرا، دنورو انسانانو لپاره د فهم او درک څخه پورته او یواځې پخپله شاعر پری پوهیږي، یواځې

معنوي ارزش او مقام ورته قایل او پخپله شعرغایه او هدف بولي، هم ملامت ندي. لیکن هغوی دې خبرې ته متوجه ندي چې خدایي کلام خو نامفهوم کلام ندي او یواځې پدې خاطر دانسانانو په ژبه نازل شوې چې دهغوی لپاره قابل فهم اوسي او دخپلو ذات البیني تعلقاتو او مناسباتو دښه تنظیم لپاره دخدایي کلام داحکامو، اصولو او قوانینو څخه استفاده وکړي. دخدایي کلام احکام، اصول، او امر، هدايات، قوانین دخدای لوی علم او دخدای دلوی مخلوق دخلقت راز که دانسان لپاره قابل فهم نه وي په کوم دلیل انسان پدې نړۍ دخدای خلیفه گڼل کیدلې شي؟ پنج بناء داسلام چې دخدای د عبادت اساسي جهتونه گڼل کیږي هم هدف او غایه نه بلکه دخدایي احکامو مطابق دانسانانو ترمنځ دعادلانه مناسباتو دښه تنظیم وسیله گڼل کیږي. بیا هم که شاعران خپل ځانونه او خپل کلام دبشري تعلقاتو او مناسباتو څخه پورته گڼي دادهغوی کار دې. خوزه وایم هیڅوک ماته دداسې شعر نمونه نشي بنسودلې چې دبشري مناسباتو دورشو څخه بیرون واقع وي او نه شعر او شاعري ددی لارې او صفاتو له مخې لوړ مقام حاصلولې شي.

په چلم دوه سکروټې کښیږده

لکه دوه بڼې په سیالی خوله ورکوبینه

سپیلني ورته لوگي کړی

گودرته تللي چا به یې مخ لیدلې وینه

که چیری دپورته دوه پښتو لنډیو څخه مادي ارزشونه لیرې شي څه ډول به جوړې او څه ارزښت به ولري؟ ارزښتونه مادي دي. معنوي ارزښتونه چې وجود لري په مادي معیارونو تلل کیږي او پیژندل کیږي.

ځینی شاعران دشعر قیمت گذاري دشعريت له مخې کوي او هغه ددې کار لپاره یواځینې محک بولي او پدې عقیده دي چې که شعر شعريت ونلري په ساده او بې ارزښته نظم بدلېږي. دکانديد اکادميسن مرحوم محمدصديق روهي یو مضمون پدې باره کې د وفا په جریده کې نشر شوې دې او همداسې دشعريت پيژندنې تر عنوان لاندې دنوموړې دمقالو یوه مجموعه چاپ شویده چې یوه مقاله یې د “شعريت یعنی څه؟” داسې شروع کیږي. “دځینو شعرونو په باره کې کله کله داسې خبرې کیږي چې شعريت نلري. ددې خبرې معنا داده چې دغسې شعرونه تش په نامه شعرونه دي، شکل او کالبد یې شعرته ورته دي، خو جوهر پکې نشته” او هغه دسړي اوسرپتوب دکلمو دناسبت د توضیح په مثال سره پرتله کوي. پدې مقاله او بلکه نورو مقالو کې دشعر او شعريت دمتقابل مناسبت او یادشعر لپاره دلزمي توکي په حیث دشعريت موجودیت او ضرورت په هراړخیز ډول څیړل کیږي چې محترم لوستونکي دزیاتو معلوماتو په خاطر کولی شیدغه مرجع ته مراجعه وکړی.

محترم لطیف ناظمي دمحبت دجریدي د ۱۳۸۱ کال دجوړا دمياشتې په ۶ گڼه کې دشعريت په باره کې داسې لیکي “پوهان وایي یو کلام که هر څومره عالی مفکوره او انکار نه منونکې حقیقت بیان کړي، او ډیر ښه وزن او قافیه هم ولري خو که شعريت پکې نه وي، یعنی په شعري منطق نه وي ویل شې او دتخیل عامل یې کمزورې وي نو هغه شعر نه بلکه نظم دي.” نپوهیږم کوم پوهان به داسې وایي خوزه پدې عقیده یم، هغه کلام چې هم عالی مفکوره ولري او هم یې انکار نه منونکې حقیقت بیان کړي وي او ډیر ښه وزن او قافیه هم ولري نو حتما

“یداله رویای” لیکي “مختصر آنست که شعر به کارها و روزگارها کاری ندارد، نه نقل میکند و نه می آموزد، شعر تنها است و از هر اجباری رها. بر سر نوشت خودش حکومت میکند و نه بر هیچ سر نوشت دیگری. بدهی نه به جامعه دارد، نه به اخلاق، نه به ایمان و دانش و در عین حال بیم دارد از اینکه چیزی پست و حقیر باشد” په همدې ډول ډیر نور مثالونه هم راوړل کیدې شي.

دی کې شک نشته چې په شعر و شاعری کې ډیرو بې معنا شعرونو د نمونو یادونه کیدې شي لکه “اکوبکو، سرسندکو، غوامې لاره په تریکو...” یا دهغه انگلیسي بې معنا شعر ترجمه چې مرحوم محمد صدیق روهي يې په خپله دمقالو مجموعه کې ذکر کړیدې. داد شاعری ذاتي فطري و جدي حالت یا مقید او ځانگړي محاط محیط لپاره بیگانه او نا آشنا خبره نده او پخپل ځای يې معقوله توضیح او استدلال کیدلې شي. نه دا چې ټولې شاعرانه رنگینۍ او عالی ارزشونه دومره راتپیت او حقیر، فقیر او بې ارزښه وگڼل شي.

د بلې خوا که مونږ شاعرانه محیط او ارزشونه په دقیق ډول وڅیرو او یا په هغه څه اکتفاء وکړو چې تراوسه پوهانو او شاعرانو څیړلي او نومولي دي یواځې د عشقي، کمیدي، تراژیدي، مدحي، هجوي، مزاحی، حماسی، بزمنی، حتی ریشخندی او مسخره يې او دپته ورته نموني له ځانه سره لرو. د فلسفي، علمي، ادبي، او ځینو نورو شعرونو نومونه لکه چې دمخه ورته اشاره شویده یواځې هغه وخت اخستل کیږي چې په مشخص شعر باندې بحث کیږي او مشخصه نمونه مخې ته پرته وي او دعام مفهوم او نوم لپاره هیڅکله دغه ډول نومونې نه

به په اصطلاح شعریت هم ولري او که نشر هم وي هیڅوک به دهغې له ارزش څخه منکر نشي.

د شعر او شعریت او سړي او سړیتوب د مشابه پرتله کولو په باره کې زما نظر دا دی چې سړي او سړیتوب یو تریله سره مستقیم مناسبت لري. دهغوی ترمنځ نه د تشبیه، کنایې، استعارې، رمانیتزم او داسی نورو ادبي صنعتونو له مخې او په خړي پړي شوې او نه د مبالغې، غلو او اغراق له مخې کمی یا کیفی توصیفی زیاتې یا کمی راغلي دي او په اسانۍ یو بل په نسبي لحاظ افاده کولې شي. حال دا چې د شعر کلمه د نظم دکلمې لپاره اسم با مسمی نه بلکه دهغې غیر مستقیم اغراق امیزه توصیفی، تشبیهی مستعار نوم گڼل کیدلې شي او دا هم ممکنه نده چې د شعر دکلمې دنحوي او صرفي گردان او اړولو راوړلو له لارې د شعر د څرنگوالي او کیفیت په باره کې څه ترلاسه شي.

ځینی پوهان او شاعران د شعري کلام مقیدې ورشو او نیمگړتیاو ته متوجه شوي دي. خوددې په عوض چې هغوی د شعري ذاتي فطري انگیزو مطابق شعري ورشو او چاپریال، محتوا او ماهیت وڅیړي او د واقعیتونو له مخې ورته لازم مقام او ارزش قایل شي، برخلاف دیوه نهایی افراطي حالت څخه بل نهایی افراطي حالت ته او وختی او د شعر او شاعری مقام دومره راتپتوي چې نه باید راتپت شي. ابوالمعانی بیدل وایي: ښه شعر معنی نلري. یا لکه چی کاندید اکادمیسن محمد صدیق روهي لیکي چې دالمان مشهور شاعر “گویته” څخه وغوښتل شول دخپل مشهور اثر “فاوست” مفکوره په نشر ولیکي. هغه ددغه کار څخه معذرت وغوښته. همداسی د ایران مشهور شاعر

استعمالیږي او باید هم استعمال نشي. واقعیت دادي چې پورتنۍ شعري ورشوگانې چې مونږيې نومونه واخستل او عملاً شعري محیط دخپل فطري ماهیت له مخې په همدغه ساحو ویشل شوي او واقعیت له مخې په همدغه نومونو یادېږي ټولې داسې وجدی احساساتي ورشوگانې او حالتونه دي چې شاعران خولاڅه چې پوهان او عالمان هم نشي کولې دتعقل او فکري سنجش دقيوداتو او اصولو په قید کې مقید پاتې شي.

انسانان په ټولینزگډونند کې هراړخیز ذات البیني مناسبات، حالات، حوادث، وقایع او دهغې پورې اړونده فردي او اجتماعي مسئولیتونه، حقوق او وجایب لري چې مشخص افراد، ټولني، ډلې ټپلې او اقشار باید دهغې مسئولیت په غاړه واخلي او په ټاکلي وخت یې سرته ورسوي. دشعر او شاعری محیط او ورپورې مربوط مسایل او قضایا یواځې شاعران کولې شي په بڼه او مناسب شکل وروزي، وپالي او وستایي. دمصر ډیر مشهور لیکوال، ژورنالست او سیاست پوه حسنین الهیکل دجمال عبدالناصر په توصیف کې لیکي چې «دناصر په خپلیو کې دنورو لپاره گرځیدل مشکل کار و». شاعرانه محیط دپاک زړه، پاک طینت، بې ریا، پاکو احساساتو او عواطفو محیط دي. هلته چل ول، تګي، استفاده جویي او غلطي ځای نلري، نو غیر شاعر، نفساني، فرصت طلب او کسبي منفعت طلب شاعرانو لپاره هم دذاتي، فطري شاعرانو په خپلیو کې گرځیدل مشکل کار دي او نباید هغوی دغه پاک محیط ملوث کړي.

کلتور - دهغې صحیح او غلط تعبیرونه

د مقاله د ۱۹۹۶ کال دثور دمیاشتې په ۲۶ نیټه لیکل شوي او دهمدغه کال دانهځور اخبار په ۵ او ۶ گڼو کې چاپ شوي وه، غوښتل مې یو څه تغیرات پکې راوړم خو وروسته مې پریکړه وکړه دخپرونې دمحرمتو لوستونکو لپاره یې په پخوانۍ بڼه چاپ کړم.

کلتور دنړیوال نظام او بشري ژوند دتأمین او حفاظت په لار کې دانسان په ټولو سالمو فعالیتونو او دهغې دلاسته راوړنو په ټولو پدیدو دلالت کوي. دکلتور کلمه یوه له ډیرو مانوسو کلمو او مقولو څخه ده چې په بشري ورځنیو مناسباتو، چارو او خبرو اترو کې ډیره استعمالیږي. لکه کلتوري مناسبات، کلتوري نمایندې، دکلتور وزارت، کلتوري ټولنه، کلتوري کمیټه، کلتوري انقلاب، باکلتور، پرمختللي کلتور، وروسته پاتې کلتور، زراعتي کلتور، تخنیکي کلتور، سیاسي کلتور او داسې نور ډیر مفاهیم او مناسبات دکلتور دکلمې ډول ډول صرف ونحو او گردانونو له مخې افاده کیږي. داچې څومره دغه مفاهیم پخپل مسمی بڼه دلالت کوي دهغې وضاحت دهمدې بحث موضوع او هدف گڼل کیږي. ډیر داسې کلمات شته چې خلک هغه پخپلو خبرو کې ډیر استعمالوي او پوره رواج لري لیکن په حقیقت کې ددغه کلمو لغوي او اصطلاحي مفاهیم او

ماهیوی پروسی یو تر بله سره ډیرې لیرې پرتې وي. کله داسې هم پېښېږي چې اسم په مسمی به هیڅ دلالت نه کوي او حتا دخپل مسمی به ماهیوی پروسی او واقعیتونه په غلط ډول تعبیروي او یا یواځې دهغې په خصوصي حالت او شکل دلالت کوي. دا ډول برخوردونه او حوادث یا عمدي وي چې ځیني کسان قصداً خپل شوم پلانونه دمقدسو ارمانونو، انسان دوستانه شعارونو او ډیرو مأنوسو او هر چاته په زړه پورې مفاهیمو، مقولو او کلمو تر پردې لاندې عملي کول غواړي. یا سهوي وي چې دا اجتماعي شعور د سطحې د تیت والي په نسبت خام، نیمگړي او حتا غلطو فکري تراشونو په نتیجه کي د غلطو مفکورو، فورمول بندیو، تعریفونو او تیوریو درامنخته کیدو سبب گرځي او دمفاهیمو او مقولو تحریف عملي پروسی او فعالیتونه د اصلي لارې او مجرا څخه بل خوا گرځوي او د عملي فعالیتونو غلط او انحرافي جریان مقولي، مفاهیم او فورمول بندی، بې ماهیته او بې مفهومه کوي، د عمل او مفاهیمو په مطابقت کي تناقضات راپیدا کوي او د غلطو فلسفو او غلطو تیوریو د ایجاد باعث گرځي. د مثال په ډول داستعمار او سوسیالیزم کلمات او مقولې څومره انسان دوستانه او انساني عظوفت او هیومانیزم څخه ډکې دي خو هغه ناروا او ظلمونه او ذکرکې او نفرت وړ انساني ضد عملونه چې په تیرو پیړیو کي غربي مملکتونو داستعمار په نامه کړي او یا په شلمه پیړۍ کي روسانو د سوسیالیزم په نامه وکړل هیڅکله یې د دغه مقولو د ماهیت او افادو سره مطابقت نه درلود او نن خلک په حقه سره دهغې دنومونو څخه نفرت لري. یا لکه چې د اتم بم مفهوم تر نننۍ ورځې پورې په ټوله نړۍ کي

رواج لري حال دا چې عملاً د اتم بم په حقیقت کي وجود نلري. همداسې د اسلام کلمه هم دلغوي مفهوم او هم د الهي دین او قانون په حیث څومره دا اجتماعي عدالت، انصاف او انساني متقابلو حقوقو او وجایبو او انسان دوستانه مناسباتو په بناء ولاړ احکام، هدايات او قيودات لري خو هغه بې قیدو حده فجایح او سل په سلو کي د اسلامیت او انسانیت ضد عملونه چې نن په افغانستان کي د اسلامیت تر شعار لاندې کیږي، او نن پخپله افغاني اسلامي رهبران افغان مسلمان اولس د خپلو شخصي گټو او اجنبي شومو اغراضو په خاطر وژني او زوروي، د افغانستان خلک حق لری دغه ډول نا مسلمانو او تورمخو مسلمانانو څخه کرکه او نفرت ولري. پدې توگه ډیر نور مثالونه هم راوړل کیدي شي چې دمقولو دلغوي او اصطلاحی مفاهیمو او عملي پروسو تر منځ فرق او تباین پکې په ښکاره ډول لیدل کیدلې شي. د کلتور مقوله چې نه یواځې مأنوسه بلکه فوق العاده دینامیکه او د فردي، اجتماعي، ملي او بین المللي متقابلو مناسباتو او خلاقه مثمر و فعالیتونو راز پکې نغښتې دي هم تل د تاریخ په اوږدو کي دمعرضو کسانو او بې مسؤلیته تیوریستانو لخوا د شخصي گټو د ساتلو او د متقابل لوري داغفال په خاطر د هر ډول تحریف او حریصانه تجاوز لاندې واقع شویده.

د کلتور مقوله چې د لاتیني کلمې Cultura څخه اخستل شوې او د تجدد، اجتهاد، نوآوری، جوړولو او د اجتماعي سالم، مفید او خلاقه کار او فعالیت مفهوم او معنا لري، په هره معینه زماني مقطع کي د بشري ټولني د فکري او عملي فعالیتونو پوتنسیال، معیارونه او افقونه په گوته کوي او

ددغه فعالیت ټوله ورشو په غیر کې نیسي دهر اړخیز تحریف په نتیجه کې نن ددغه پراخ بنسټه او کثیرالجوانبه مقولې ماهیت، مضمون او مظاهر څوک دچلتار په ولونو، څوک دلنگ په غوتو، څوک په شمله، څوک په عبا، او قبا، او یا یواځې دخپلو خبرو اترو، ناستې ولاړې، رسوم، عادات، اخلاق، عقیدې او یا په اصطلاح ملي محلي ذات البینې کلتوري مناسبونو او نزاکتونو کې لټوي او یواځې پورتنیو ذکر شوو مسایلو ته چې دکلتور دمقولي محدودو شکلې بڼه، طیف او ورشو تشکیلوي د مطلقیت حق قایلېږي او په نتیجه کې پدې باره کې دپراخه پرگنو درک او پوهه خو لاشه چې د مسلکي کارپوهانو، کلتوري ټولنو، کلتوري بنیادونو او اکادمیکو مؤسسو، ارگانونو او مسؤلینو دکار محصله هم ناکافي او په یوه محدود تنگنظرانه محاط محیط کې پاتې کېږي. دا چې ایډیالیستان، ماتیریالیستان، بورژوازان او کمونستان دکلتور دمقولي په باره کې په مشخص ډول څه نظر لري، ضرورت به نه وي ځانگړي بحثونه پرې وشي، ځکه دمخه مونږ د مختلفو فلسفي او علمي مسایلو په باره کې دهغوی پر مشخصو او ځانگړو نظریاتي اړخونو کافي بحثونه کړي او په مقابل کې یې مونږ خپل ټاکلې او څرگند نظر هم وړاندې کړې دي. همغسې چې د نورو علمي مسایلو او قضایاوو په باره کې دوی دقانونمند منطقي تسلسل او پایداره علمي قانونمندیو او فورمولبنديو په مسیر کې ثابت قدمه نه دي پاتې شوي او یواځې کله ناکله او هغه هم تصادفي او ناخود اگاه یې علمي قوانینو، منطق او اصولو ته مراجعه کړې او ډیر زر په دغه سراپا ذهني غیر قانونمند تخیل کې د شک او تردید په څلورلاري کې دریدلي

او پرته په پټو سترگو له گوتو جنگولو څخه یې د بل مستدل علمي ثبوتې بدیل چانس هم نه دي درلودلي، نو خامخایي د ذهنيگرانه تحریفې تیوریو، فورمول بنديو او گمراهیو لارې نیولې دي. دکلتور کلمه چې د یویشتمې پیړۍ د شرایطو او سوپر گلوبال امپریالیستي آزمندانو غوښتنو مطابق ډیره مانوسه، دینامیکه، بدلیدونکې او اسیب پذیره ده، ځکه خو دنړۍ اکثره وروسته پاتې هیوادونه د مرگ او ژوند په پوله په لعنتي ډول د شیطاني قوتونو د شیطاني ناوړه گټې او کلتوري یرغل هدف گرځولي دي. همغسې چې سرمایه دتورو پیسو په بڼه نړیوال امپریالیزم دنړیوالو ملي، خصوصي او شخصي شتمنیو دغصب و سیله گرځولې په همغه ډول یې دکلتور د بشري انسان دوستانه، خلاقه او جوړوونکي فعالیت څخه د تورو تبلیغاتو په بڼه د بشري ټولو ارزشونو د بې ارزښه کولو او دخپل تورزنگانه لاندې کولو ډیره خچنه و سیله گرځولي ده. دوی نن ضرورت نه لري تیوری او فورمولبندي تحریف کړي، بلکه په پوره سپین سترگتوب، دپه رڼه او بربنده توگه پخپل موتي کې هرڅه نیول او یواځې دخپلو شومو او ناروا اهدافو لپاره پکارول غواړي، او دا هغه مرحله ده چې یوه پدیده دازاد سقوط په زوال او حتمي مرگ محکومېږي. هیڅوک ضرورت نه لري، که ظالم دي او که مظلوم دغه ډول وضعه پر ځان ومني او یا پر بل باندې تحمیل کړي. په دواړو حالاتو کې د عذاب او برخلاف د ثواب کچه به یې د میزان په تله کې یو برابر وي. زه پدې عقیده یم همغسې چی عمل پرته دنظری تحقیق او تحقق څخه روند او نظر چی عملی دتحقق ورشو ونلری بی مفهومه گڼل کېږي، بشري کلتوری فعالیتونه هم په یو ددغه اړخونو کی

محصول رول بی مفهومه اوبی بنسټه کار دی.

د کلتور دمقولي په باره کې داوسني لنډ اظهار نظر مفکوره ځکه په فکر کې راولاړه شوه چې په اوسينو شرائطو کې زمونږ د هيواد نژدې نيم نفوس په پرديو ملکونو کې ژوند کوي او عملاً افغاني کلتور د پرديو کلتورونو سره سخت په تصادم او مجادله کې دي. زمونږ زلميان دخپل کلتوري متحول او پذيريشي طاقت او توان په لرلو سره د پردي کلتور منلو ته حاضر دي خو زمونږ مشران دخپلې متحجرې او کلتوري مفکوري له مخې د افغاني کلتور د سوچه ساتلو په منظور کلتوري کميټي، ټولني او سازمانونه جوړوي او هڅه کوي دکلتوري تنگ نظري او تعصب زولني د ځوانانو په پښو کې واچوي او نن دغه مبارزه دهر فاميل، ميندو، پلرونو او اولادونو تر سرحده رسيدلې او په اکثره مواردو کې ځيني فاميلونه او کلتوري کميټي په حقيقت کې د بې کلتوري په زندانونو بدل شوي دي. حال دا چې ددې مشکل چاره په منطقي کړو وړو سره کيږي نه په تعصب او تنگ نظري. دې کې شک نشته چې دبشر دکامل په پروسه کې کله چې انسانانو دلومړي ځل لپاره دخبرو او نطق قدرت پيدا کړ نو کلتوري اجتهاد او برلاسي هم لومړی دمنطق او خبرو په ورشو کې رواج او پراختيا وموندله او يو وخت پخپله د فلسفې او دهغي د عمده اصل او ميتود د ديالکتیک اصلي مضمون او مفهوم هم په خبرو او منطق کې يو پر بل باندې برلاسي او رجحان ته ويل کيده، خو کله چې انسانان لباس پوش شول، کلتوري اجتهاد او مبارزه هم دلباس ورشو ته داخل او پخپله لباس دمختلفو قومونو تر منځ دسيالی، تفريق او ديفرنسيشن وسيله وگرځيده. کله چې

انسانانو دبنکار غوښي خوړلې په بشري ټولنه کې دبنکار دوسلو جوړولو او بنکار کولو کلتور رامنځته شو. دزراعت او کرکيلې په رواجيدو سره دزراعت کلتور او دتخنيک او تخنيکی انقلابونو دديناميکي انکشاف په ترڅ کې تخنيکی کلتور رواج پيدا کړ. بشري ټولنه همداسې داجتماعي - اقتصادي تکامل په مسير کې کله چې دکورنۍ، طائفې، قومونو، مليتونو، سياسي - اجتماعي قشرونو، گوندونو، دولتونو، او مختلفو اقتصادي - اجتماعي نظامونو لرونکې شوه دهغي مطابق په ټولنو کې کلتوري مفاهيم، مقولي، قوانين، مختلفې سياسي، اجتماعي او اقتصادي سيالی، دښمنۍ، جنگونه او يو پر بل باندې برلاسي او يو دبل په مقابل کې داستعمار او استثمار وسايل ماده کول شروع شول. پدې ډول کلتور دانسان دفعاليت په ټولواواعو او اشکالو دلالت کوي. هر بشري خلاقه مفيد کار او فعاليت کلتوري فعاليت او هر بشري شعوري يا غير شعوري تخريبي کار او فعاليت غير کلتوري بې کلتوره فعاليت گڼل کيږي. هغه څه چې دکلتوري فعاليت په نتيجه کې جوړيږي کلتوري لاسته راوړنې شميرل کيږي. کلتور په حقيقت کې دانسان - انسان، انسان - ټولني، ټولني - ټولني، ټولني - طبيعت او انسان - معبود تر منځ عملي خلاقه مناسباتو او ديالکتیک ته ويل کيږي. که لږ څه نور هم دقيق وويل شي کلتور په حقيقت کې دپورته ذکر شوو فعاليتونو او مناسبتونو هغه تجدد طلبه او تحول طلبه بشري مفکورې او عملي فعاليت ته ويل کيږي چې بشري ټولنه پخپل تاريخي تکامل کې دخپل خیر او فلاح په صراط المستقيم رهبري کوي. دکلتوري فعاليتونو او لاسته راوړنو شفاهي او

تحریري افادې ته ادب او دهغې عملي تجسم او استفادې ته هنر، صنعت او عملی کار او فعالیت ویل کیږي. کلتور د بشري فعالیت عملي او نظري دواړه خواوې په غیر کې نیسي او د کلتوري فعالیت څخه بیرون بشري فعالیت ته هیڅ ورشو نه پاتې کیږي. عملي او نظري کلتور بیا پخپل نوبت په مختلفو عملي او نظري علومو، د بشر د عملي کار او فعالیت او ذات البیني مناسبانو په مختلفو ساحو ویشل کیږي. کلتور هیڅکله یواځې په جیگه یا ټیټه شمله، اوږدو یا لنډو کالیو، چلتار یا نورو پورې اړه نلري. لباس په حقیقت کې د محیطي شرائطو، انساني ضرورتونو، او ذوقونو، اقتصادي امکاناتو او موجوده رسم ورواج او یا په اصطلاح د مود له مخې انتخابیږي او جوړیږي. د افریقا او هند په گرمو منطقو کې هیڅوک ضرورت نلري وړین بالاپوش او وړینه خولۍ ولري. په نتیجه کې ویلې شو هر انساني فعالیت کلتوري فعالیت، هر ادب کلتوري ادب او هره تاریخي هراړشی چې انساني فعالیت پکې مضمرا او دهغې محصول وي کلتوري تاریخ گڼل کیږي. د باکلتوره، بې کلتوره، عالي کلتور، ټیټ کلتور او داسې نورو افادو د مفاهیمو د ارزښتونو قیمت گډاري هم لازم دي د همدغه معیارونو له مخې تعین او په همدغه تله او وزنونو وتلل شي. اوس پخپله قضاوت کولې شو ایا اوسنی کلتوري افاده او مفاهیم د کلتور د کثیر الجوانبه او د بشري فعالیت د ټولې مشمولې ورشو محتوا د کولې او هغه په واقعې مفهوم سره افاده کولې شي؟ که څوک ووايي چې هو. دابه هغه افادې ته ورته وي لکه چې نن هم په اصطلاح ځینې عالمان پدی عقیده دي چې جهان د څلورو عنصر و څخه جوړ شوی دي. دا چې په ځینې

هیوادونو کې د کلتور وزارت، کلتوري مؤسسات او په سفارتونو کې د کلتوري نمایندګه یا اتشه په نامه اشخاص موجود دي چې په اصطلاح د خاصو امورو متصدیان دي، یا په کابل کې د ادبیاتو په نامه پوهنځي موجودو یا دغه کلتوري کمیټې، کلتوري انقلاب او ډیر نور مفاهیم په اوسنیو محدودو افادو سره زما په نظر د جدي تأمل او اصلاح وړ مطالب گڼل کیږي.

خو ددې ټولو خبرو سره سره باید هیر نکړو، په کومه اندازه چې کلتور عام او په بشري ټولو فعالیتونو او مناسبونو محیط مفهوم دي په همدغه اندازه مشخص مفهوم هم دي. کلتور په مشخصه توګه دیوې ټولنې او دهغې د افرادو د اجتماعي - اقتصادي میکره او ماکره محیط د شرایطو، دانکشاف او ودې د دینامیزم او دهغې مطابق ددغه ټولنې د اجتماعي شعور څخه نمایندګه ګي کوي. کلتوري مشخص توب هیڅکله د کلتوري تحجر معنا نلري بلکه د شرایطو د تغیر سره سم کلتوري تغیر او تحول ته ویل کیږي. همدا سبب دي چې یوې ټولنې ته عالي کلتوري ارزښونه نه څوک له بیرون څخه په یو وار او میخانیکي شکل واردولې او نه څوک په یوه پرمخ تلونکې ټولنه کې زاړه اجتماعي - اقتصادي مناسبات په جبر ساتلې شي. په یوه ټولنه کې د زړو کلتوري مناسباتو د ساتلو لپاره هڅه کول او یا په انفرادي توګه د خپلې ټولنې د کلتوري مناسباتو څخه ځان ایستل دواړه مثبت عمل نه گڼل کیږي. همدارنگه کلتوري مشخص توب باید هیڅکله د کلتوري ځانګړیتوب سره مغالطه نشي. په بشري ټولنو کې ځانګړي کلتورونه وجود نلري. ځانګړې کلتور او بلکه کلتور په مجموع کې په مجرد او

د سوچه ساتلو او تفوق تعصب منځته راځي. شک نشته چې اخلاقي معیارونه کلتوري معیارونه او ارزشونه گڼل کېږي خو په هېڅ صورت سره اساسي او یواځیني ارزشونه نشي گڼل کېدلي. کلتوري وروسته پاتې والي عیب دې خو هغه په بې ځایه تعصب سره نه رفع کېږي او نه پتیرې لازم دادي دهغې علتونه ولټول شي او له منځه ولاړ شي. کلتوري تعصب او کلتوري ځانگړتوب نه ممکن دي او نه معقول او نه تر اوسه پورې د چادغه تعصب او ځانگړتوب نه کوم ځای نیولې او نه سرته رسیدلي دي. په همدې ډول کلتوري خوشباوري او کلتوري بې بند وباري او په میخانیکي شکل کلتوري اشتراکیت هم فوق العاده منفي عمل دي ځکه چې د بشري ټولنو تر منځ ټول تضادونه او بد بختی د کلتوري تضادونو او تعصبونو په نتیجه کې منځته راځي. یوه ټولنه په بله ټولنه باندې د کلتوري تفوق له لارې تحکم او برلاسي پیدا کوي او هغه استثمار وي. نو ځکه په یوه ټولنه کې دهغې افرادو او اشخاصو کلتوري بې بند وباري پخپله دهغه ټولني استثمار وسیله گرځي. دا هم یو پیژندل شوې واقعیت دي چې مختلفې ټولني دخپل تکامل په مسیر کې د کلتوري تقرب په لور حرکت کوي. خو دغه تقرب هیڅکله میخانیکي تقرب ته نه ویل کېږي او نه خپل کلتور ترک کول او د بل کلتور بې قید و شرط منل ددي معنا او مفهوم لري بلکه مختلف کلتورونه د زمانو په اوږدو کې د متقابلو ضرورتونو او منطقي تماسونو له لارې په ارگانیک شکل سره یو بل تکمیلوي او غني کوي او یو د بل د تقابل، ضدیت او د تعصب څخه یې د توافق موازي مسیر ته راپریاسي. هغه اشخاص او خصوصاً ځوانان چې

انتزاعي شکل سره نه وجود لري او نه ارزش. که چیرې داسې کلتوري ارزشونو وجود درلودلې نو دهغې مضمون او محتوا به څه وي او د تکامل جهت به یې په څه ډول تعیینېدلې. همداسې دا به حتماً د فوکویاما «د تاریخ پای او نهایی انسان (The End of History and the Last Man, 1992)» د نظر تائید وي حال دا چې نه وخت او نه تاریخ پای لري او نه د جهان دیالکتیکي پروسه پر ځای دریدلې شي. خدای ابدی دي، جهان ابدی دي، وخت ابدی دي او تحول او تکامل ابدی دي. ځانگړې، تل ثابتې ټولني، اقتصادي نظامونه او دهغې ځانگړي انکشافی جهتونه په حقیقت کې وجود نلري. کلتوري ځانگړتوب همغسې چې ممکن ندې کوم افتخار هم نه گڼل کېږي. ایا افغاني کلتور ځانگړې گڼل کېدلې شي؟ که مونږ غواړو او که نه، خوښیږي مو او که نه افغاني کلتور دهغه قومونو، ملیتونو، او ټولنو چې په مستقیم ډول یې د افغانستان په خاوره کې ژوند کړې او دهغه ټولنو چې مونږ ترې په غیر مستقیم ډول متاثر وو او پخپله د افغاني کلتور دارگانیک ترکیب او دیالکتیک څخه متشکل مجموعه ده. مونږ په هېڅ صورت سره په افغاني کلتور کې دهخا منشیانو، موریانو، یونانیانو، عربو، مغلو او نورو د مستقیمو او غیر مستقیمو مشهودو متقابلو کلتوري تاثراتو څخه انکار نشو کولې. اکثر کسان ځیني اجتماعي اخلاقي ارزشونه کلتوري ارزشونه گڼي او هغې ته د مطلقیت او عمده اصل او محور حق قائلېږي. د کلتوري معیارونو تمیز او قیمت گذاری هم دهمدغه اصولو او نتیجه گیری په اساس کوي او طبعاً دا ورته ډیر بد بریښي چې په اخلاقي لحاظ ځان له چا څخه کم وبولي. له همدې ځای څخه دخپل محلي او ملي کلتور

خوشباورانہ یا غیر شعوري خپل کلتور ترک کوي او پردي کلتورونه بې قيد و شرطه په ميخانیکي ډول سره مني دخپلې ټولني څخه بيگانه کيږي، دخپلو تاريخي افتخاراتو او بين المللي متقابلو مشروعو سياليو په مقابل کې دمسؤوليت احساس له لاسه ورکوي، دملي وحدت په محکم ځنځير کې زنگ وهلې کېږي تشکيلوي او حتماً دپريديو په گټه دخپلو خلکو داستثمار او بد بختۍ وسيله گرځي چې مونږ متأسفانه پخپل تاريخ کې ډيري داسې ناولې نموني لرو او زموږ ډير مشران چې نن د خپسۍ غونډې دافغان ملت په ستوني پراته دي دهغې ژوندي مثالونه گڼل کيدلې شي. بشري ټولني او دهغې افراد او اشخاص تل دخپل ماضي، حال او استقبال سره په ټينگ ديالکتیکي ارتباط کې ژوند کوي او مجبور دي چې ژوند وکړي او دغه ارتباطات يواځې او يواځې دکلتوري ارزشونو او معيارونو له لارې ساتل کيدلې شي. که چيرې ممکنه وي چې بشري ټولني او دهغې افراد دخپل ماضي سره اړيکي وشلوي او يادومره بې ارزشه کار گڼل کيدلې نو دتاريخي واقعيتونو دکشف په خاطر به بې حساب مصارف او سرمايه گذاري نه کيدلې، دهغې پورې مربوط مؤسسات به نه ايجاديدلې او بې شميره علمي کدرونه به نه روزل کيدلې. ماضي په حقيقت کې زمونږ د حال او استقبال تهداب او بنسټ تشکيلوي نو دهغې دکامل شناخت څخه پرته د حال او راتلونکي جوړول که ناممکن نه او سي نو غير اساسي او ناپايدار خو به حتماً وي. حال په اوسنيو دينامیکو شرائطو کې مشکله ده چې وجود ولري. يواځې محققين او مسلکي پوهان چې غواړي مختلف قضايا او پروسې تحقيق او فورمولبندي

کړي مجبور دي هغه په نسبي سکون کې فرض او مطالعه کړي. همداسې که څوک خپل کلتوري مناسبات دخپل مستقبل پورې تړل نه غواړي، هغې ته دبعدي تحول او تکامل ارزش قايل نه او سي او غواړي خپل زاړه کلتوري مناسبات وساتي نو هغه کمي او کيفي تحولات چې يې پخپل ژوند کې په بشري ټولنو او حتا پخپله ټولنه کې مشاهده کړي څه ډول ارزيايي کوي او دا چې مختلفې ټولنيږي دراتلونکو نسلونو په خاطر سرمايه گذاري کوي خیر دڅه لپاره؟ يا هغه سرمايه گذاري چې ۵۰ يا ۱۰۰ کاله پخوا شويده دهغې نتايج مثبت او که منفي بولي؟ واقعيت دادې همغسې چې بشري ټولنه په اجتماعي، اقتصادي او تخنيکي لحاظ نشي کولې دخپل ماضي، حال او استقبال سره په عدم ارتباط کې او سي او خپل اړيکي حتا يوله هغوی سره وشلوي په کلتوري لحاظ هم دا ډول استقلاليت غير ممکن گڼل کيږي. مونږ افغانان شپږزره کلن تاريخ لرو چې پرته دحماسي کيسو او افسانو څخه يې کومې مادي وجودی داسې څه زيرمې ندي راپاتې چې زمونږ دتير شمتن کلتوري ميراث زيرمې يې تشکيل کړې وي. مونږ هم نه يواځې چې يوه لوته په بله کښينښوده بلکه هغه ولاړه لوته موهم اوره کړه او راتلونکي پلان موهم پوره څرگند دي چې څه کول غواړو. دادې په دوه جملو کې دماضي، حال او استقبال په لحاظ زمونږ دکلتوري شمتنيو هست و بود. نن هم ټولو نړيوالو دځيني بې وطنه افغانانو سره په شريکه ملا تړلې چې ټول افغاني کلتوري ارزشونه، شتمني يې غصب او دافغانستان په نوم هيواد نوم د نړۍ له نقشي څخه پاک کړي، خودا خبره له ياده باسي چې په دې ارمان ډيرو لويو طاقتونو خپل سروونه له لاسه ورکړي،

خلکو لپاره راڅخه هزاراتشه چنگیز، هلاکو او بله بده بلا جوړه شويده. د هر څه څخه ډیره بده داده چې د دغه ترڅو واقعیتونو منلو ته هم حاضر نه یو. د کلتور د مقولې په باره کې د دې لنډ، خو ډیر متراکم او متکاتف بحث څخه چې زما په آند ټولو کلتوري ارزښتونو او دهغوی مثبتو او منفي اړخونو ته گوته نیول شوې، اوس په ځوانو او د دې نوې سلیزې په ادبي کلتوري کار پوهانو پورې اړه لري چې خپل بحثونه په مسلکي لحاظ په هر لوري وغزوي او غني یې کړي.

اوس چې مونږ د کلتور په باره کې د لنډ بحث پای ته ځانونه رسولې ایا ښه به نه وي په دې باره کې ځینې دا ډول پوښتنې را ولاړې شي؟ ډیر با کلتوره انسان به چاته ویل کیږي؟ ایا دغه لوی با کلتوره به هغه څوک وي چې په اصطلاح د مشرانو په مجلس کې خبره له خولې نه را باسي او که هغه خبر لوخ ته به ویل کیږي چې د خپل چاپیریال څخه سالم برداشت او آگاهی ولري او پخپل منطقي استدلال سره زاړه فکرونه دنوي واقعیتونو منلو ته آماده کړي؟ ایا هغه چاته ویل کیږي چې په فناتیک ډول په پخواني دود او دستور او زړو کلتوري مناسباتو پورې تړلی او د تمدن دکاروان په مخالفه خوا روان وي؟ ایا هغه چاته به ویل کیږي چې داقتصادي اجتماعي انکشافاتو او دوخت غوښتنې مطابق خپل فکري دینامیزم تنظیموي او د دغه تحولاتو مطابق تحول او بدلون غواړي؟ آیا دغه با کلتوره به هغه چاته ویل کیږي چې نه غواړي دپلار نیکه تورتمی کوته، زړه بوساره او دکرکیلی زاړه وسایل او دود بدل کړي او جوارې یې په غمینه بدل شي او که هغه چاته به ویل کیږي چې دغه ټول زاړه مناسبات له بیخه ړنگ او د ځان لپاره دنوي شرایطو محیط

د دوی سرنوشت هم همدا ډول وگڼي.

نن نړیوال په حقه افغانستان یو له دوه درې ډیرو وروسته پاتې هیوادونو څخه گڼي. راشی چې مونږ او تاسې په ډیر خجالت سره هغه یواځینې ډیرو وروسته پاتې هیواد وبولو. دابه سمه وي. مونږ به دا هم ووایو: مرگ دې وي په هغه بې پته او بې احساسه افغانانو چې ځانونه، تاریخي افتخارات او ملک د څو ناچله تورو تنگو په بدل کې د وطن په دښمنانو خرڅوي. اور دې وگرځي دهغوی د لعنتي قدمونو لاندې دا سپېڅلې خاوره. ورک دې شي د دغه لعنتیا نو تورو مخونه. او اخري قضاوت به بیا هم هغه وخت ته پرېږدو چې که یو ځل د تاریخ خرڅ د افغانانو په بخت وخرځي.

استقلال چې یواځینې لوی میراث مونږ ته راپاتې وؤ دکلتوري شعور د تیت والي په نسبت هیڅکله دهغې په ارزش نه یو پوهیدلي او د دغه لوی نعمت څخه مولزمه گټه نده پورته کړی. د ډیر پخوا څخه مونږ اجتماعي او اقتصادي استقلال د سیاسي استقلال د لرلو سره سره ندې لرلې او پرته داقتصادي - اقتصادي استقلال څخه سیاسي استقلال نه وجود لري او نه ارزش. پدې صورت کې دا استقلال مقدس ایديال یواځې د ځان وژلو او بل وژلو مفهوم افاده کوي چې په هیڅ صورت سره د افتخار وړ نه گڼل کیږي. اصلي افتخار ځان ساتلو او جهان ساتلو او په نړۍ کې دنورو قومونو سره سیال ژوند کولو ته ویل کیږي. له بده مرغه تل داسې پیښه شوې چې مونږ خپل دښمن او دوست ندې پیژندلې او تل د «ځانځانی ښامار» غوندې د ځان لپاره بلاگرځیدلي وؤ. بل راباندې خپلې غوښتي خوړلي او مونږ نه یو پوه شوي. مونږ تل د بل په لاس کې مناسبه وسله او دخپلو

دزیست او کار جوړ کړي او په هر لحاظ د نړیوالو سره ځان سیال کړي. زه پدې عقیده یم چې د کلتور مقوله په نوي لید توگه څیرل پکار دي. کلتور په واقعیت کې د هر څه څخه دمخه د طبیعي او اجتماعي سرکشیو په مقابل کې د قاطع ټولنیز ډیرکي په گټه اصلاحانه او بشر دوستانه مبارزي، اجتهاد او قانونمند عمل ته ویل کېږي. هر تخریبي او د ځان په گټه مغرضانه عمل ولو که هر څومره شعوري او آگاهانه او دهر څومره عالم انسان لخوا هم وي بې کلتوره عمل گڼل کېږي. زما په نظر د نړۍ ډیر لوی بې کلتور انسان لمړې هغه څوک دي چې د بشریت د تباهي لپاره یې دروي یا نوره ډلټیزه وژونکې وسلې جوړې کړي او ورپسې هغه څوک دي چې دهغې د استعمال او آزمایش هڅه کوي. بین المللي نظامي ارتجاعي کړۍ چې په نړۍ کې پخپله گټه جنگونه جوړوي او دنوي استعماري او استثماري پالیسیو طرحې کوي په حقیقت کې ډیر بې کلتوره انسانان دي. لوی باکلتوره هغه چاته ویل کېږي چې په ټولنه کې د حق او عدالت د تأمین او اجتماعي-اقتصادي سالم انکشاف او داستوگنې د چاپیریال د پاک ساتلو په خاطر مبارزه کوي او قربانی ته حاضرېږي. لوی باکلتوره هغه قاضي او څارنوال ته ویل کېږي چې د قانون په دفاع کې درېږي او په ټولنه کې د قانوني عدالت د تأمین په خاطر قهرمانانه مبارزې ته ملاتړي. لوی باکلتوره هغه سیاست پوه دي چې په خپله ټولنه کې د سیاسي فهم او درک له مخې د سیاسي وضعې د سالم انکشاف پیشبیني کوي او د دغه سالم انکشاف په خاطر په ټولنه کې صادق او سالم سیاسي-اجتماعي قوتونه راهڅوي او دنورو ټولنو سره سیال سیاسي-اجتماعي اړیکې ټینګوي، نه دا چې

د خپلو شخصي گټو په خاطر ځان او هم خپله ټولنه د پردیو غلامان کړي. لوی باکلتوره هغه ژورنالیست ته ویل کېږي چې په پوره مسلکي پوهه او درک سره حقایق راټولوي او د خپلو خلکو د ذهنیتونو د تنویر په خاطر یې نشر ته سپاري او د دغه لارې څخه یې هیڅ خطر او تهدید ونه گرځولې شي نه دا چې د شخصي منفعت په بدل کې حقایق تحریف کړي، په دروغو په چا د گناه پیتې وریبار کړي او یا د حقیقت څخه لیري او په دروغو د چا د برئت لارې چارې لټوي، او یا یې د پنځو ټنگو لپاره ځانونه د چا دلعتي میدیا بلبلان گرځولي او ۲۴ ساعته یې ژبه چلېږي. لوی باکلتوره هغه ډاکتر، انجینر، تاریخ پوه او هر مسلکي شخص ته ویل کېږي چې د مسلکي تقدس، تقوا او دنورو مسلکونو په لړ کې د خپل مسلک د قانوني موقف څخه په ډیر جرئت او شجاعت سره قانوني دفاع وکړي نه دا چې د خپل مسلک مسلکي فاحش وگرځي او د پیسو په مقابل کې هغه د ځانگړو افرادو او اشخاصو لپاره د خدمت گزاری وسيله وگرځوي. دې کې شک نشته چې پیسي د ژوند وسيله ده خو هدف هیڅکله ندې. هر هغه څوک چې پیسي د خپل ژوند هدف ټاکي مجبور دي منل شوي اجتماعي قوانین او ارزشونه دینسو لاندې کړي. دا ډول کسان نه یواځې د مسلکي بلکه دهیڅ ډول ملي خیانت څخه هم ډډه نه کوي نو ځکه د ضعیف وجدان او ټیټ کلتور خاوندان گڼل کېږي. په یوه ټولنه کې واقعي کلتوري ایدیالونه هغه وخت تحقق موندلې شي چې پدغه ټولنه کې پروفیسونالیزم د ټولنیز نظم د عمده اصل په حیث قبول او لکه چې قضاء د اجتماعي نظم لپاره یو له اساسي قواوو څخه منل شوې او د قانون د دفاع او تعمیم په خاطر قضایي محاکم او

د قانون د حراست کمیټې او کمیسیونونه موجود دي او یانن ژورنالیزم د څلورم اجتماعي تنظیمي ارگان په حیث پیژندل شوي په همدې ډول په ټولنیز لحاظ مهم حیاتي مسلکونه د اجتماعي نظم د بنه تأمین او د واقعي دموکراسۍ د پلي کیدو په خاطر د جداگانې او مستقل اجتماعي ارگانونو په حیث په رسمیت وپیژندل شوي او د هر مسلکي قانونیت او مسلکي تقدس د حفاظت په خاطر مسلکي محاکم، کمیټې او کمیسیونونه په ملي او بین المللي سويه تشکیل شي. پدې صورت کې په بشري ټولنه کې واقعي نظم او عدالت تأمیندلې شي. پورتنۍ موضوع البته ما د خپل فهم او درک له مخې په نوې لید توگه د عمیق فهم خاوندانو د نظر د تحریک لپاره راولاړه او وړاندي کړه. زه په نړۍ کې د سولې او امنیت د تأمین په خاطر د پورتنې کلتوري ارزشونو، اصولو او قوانینو مراعاتول لازمي او ضروري شرط گڼم. په غیر صورت کې، په نړۍ کې د سولې او امنیت تأمین ناشوني بریښي.

دلاندې سرچینو څخه په گټه اخیستنه

- ۱- په پښتو ژبه د قرآن کریم تفسیر (لومړې او دوهم ټوک) .
- ۲- سید بهادر شاه ظفر کا کا خیل «پښتانه د تاریخ په رڼا کې» .
- ۳- میر غلام محمد غبار «افغانستان در تسیر تاریخ» لومړې او دوهم ټوک .
- ۴- مولانا جلال الدین محمد بلخي مشهور به مولانا «متن کامل مثنوی معنوی»
- ۵- مولانا جلال الدین محمد بلخي مشهور به مولانا «کلیات شمس تبریزی»
- ۶- الفت گل پاچا «د الفت مرغلرې»
د شهرت تنگیال په زیار
- ۷- رحمان بابا «کلیات»
د حنیف خلیل سریزه ، یادښتونه او وییپانگه
- ۸- پوهاند ډاکټر سید بهاو الدین مجروح «نا اشنا سندري»
- ۹- پوهاند ډاکټر سید بهاو الدین مجروح «خانخاني بنامار»
- ۱۰- حرکت سید شیرا قا «د عینیت فلسفه» ، لومړې برخه ، دملي دفاع وزارت مطبوعه ، ۱۳۶۵ هجري ش. کال
- ۱۱- حرکت سید شیرا قا «ایرو دینامیک ، دینامیک پرواز» ، دملي دفاع وزارت مطبوعه ، ۱۳۵۲ هجري ش. کال
- ۱۲- اقبال لاهوری «کلیات»
- ۱۳- روستا یار سید علی شاه معاون سرمحقق «جهان بې انتها» اندیشه های عرفانی حکیم سنایی غزنوی .
- ۱۴- اساسات روانشناسی اجتماعی
له روسی څخه فارسی ژباړه: دکتور یحیا بی
- ۱۵- محمد جعفر مصفا «انسان در اسارت فکر!»

- ۱۶- پی بیر آلن و دیتر کلی «حقیقت تجاوز شوری بر افغانستان»
فارسی ژباړه: عبدالرحیم احمد پروانی .
- ۱۷- دیه گو کوردو ویزو سلېک اس. هاریسون «پشت پرده افغانستان»
فارسی ژباړه: اسدالله شفایی .
- ۱۸- جنرال م. ا. گارییف «افغانستان» زما وروتی- جگړه .
په پښتو ژباړن: محمد طاهر کانی
- ۱۹- جنرال لیاخوفسکې «د افغان میرانه او غمیزه»
په پښتو ژباړن: محب الرحمن .
- ۲۰- ستر جنرال الکساندر مایوروف «په افغانسان کې رښتیا څه تیریدل؟»
په پښتو ژباړن ډاکټر داود جنبش .
- ۲۱- سر اولف کارو «پښتانه (پیتانز)»
په پښتو ژباړن: الحاج شیر محمد کریمی .
- ۲۲- محمد حسنین هیکل «ابوالهول او کمیسار»
پښتو ژباړه محمد اصف اکرام .
- ۲۳- دکتور مهدی بهار «میراث خوار استثمار»
- ۲۴- شجاع الدین شفا «تولدې دیگر»
ایران کهن ، در هزارهای نو
- ۲۵- سرو پالی رادا کریشنان او دلاس لاندې پوهانو ډله یی . «تاریخ فلسفی شرق و غرب» «لومړې او دوهم ټوک»
فارسی ژباړه: خسرو جهانداری .
- ۲۶- تاریخ فلسفه سیاسی «لومړې ، دوهم او دریم ټوک» .
پازار گارد ډاکټر بهاء الدین .
- ۲۷- ویل دورانن «تاریخ فلسفه»
فارسی ژباړه: عباس زریاب
- ۲۸- ویل دورانن «لذات فلسفی»

- فارسي ژباړه: عباس زریاب.
- ۲۹- حنا فخوري او خليل جر. «تاريخ فلسفه در جهان اسلام»
- فارسي ژباړه: عبدالمحمد آيتي.
- ۳۰- گي پلانتي - بوئزور «هگل واندیشه فلسفي در روسيه».
- فارسي ژباړه: محمد جعفر پوينده.
- ۳۱- گ. و. هگل «فنومنولوژي روح»
- ترجمه فارسي: دکتريزيا جبلی
- ۳۲- گ. و. هگل «عقل در تاريخ»
- ترجمه فارسي: دکتر حميد عنایت
- ۳۳- گ. و. هگل «د فلسفي علومو دايرة المعارف» په الماني ژبه
- ۳۴- در باره هگل و فلسفه او «د مقالو ټولگه».
- مجتهد ي ډاکټر کریم.
- ۳۵- اتين ژيلسون «روح فلسفه قرون وسطی
- فارسي ژباړه: ع. داوودی
- ۳۶- اتين ژيلسون «نقد تفکر فلسفي غرب. از قرون وسطی تا اوایل قرن حاضر».
- فارسي ژباړه: دکتر احمد احمدی
- ۳۷- لوسين گلدمن «کانت و فلسفه معاصر»
- فارسي ژباړه: پرويز بابایی
- ۳۸- سپينوza «شرح اصول فلسفه دکارت و تفکرات ما بعد الطبیعی
- فارسي ژباړه: دکتر محسن جهانگیری
- ۳۹- دکتر کریم مجتهدی «دکارت و فلسف او»
- ۴۰- مور تیمور جي. آدلر. ده اشتباه فلسفي:
- فارسي ژباړه: انشاء الله رحمتي .
- ۴۱- گوهر الرحمن گوهر «قرآن او ساينس».
- «لومړي، دوهم، دريم څلورم او پنځم ټوک»

- ۴۲- ډبليو. کي. سي. گاتري «تاريخ فلسفه ي يونان» (۱۵ افلاطون (بخش سوم)
- فارسي ژباړه: حسن فتحي.
- ۴۳- فرويد ډاکټر زيگموند. «اصول روانکاوي باليني. ټولوونکي او فارسي ژباړه: ډاکټر سعيد شجاع شفتي
- ۴۴- سرمحقق محمد ناصر) ناصر ستانکزي «تأثيرات تغيير ارزش پول در معاملات اقتصادي».
- ۴۵- سرمحقق محمد ناصر) ناصر ستانکزي مطالعه و تحقيق وضع دموگرافي افغانستان.
- ۴۶- ډاکټر سيد ابو الفضل قاضي «شريعت پناهي»
- حقوق اساسي و نهاد هاي سياسي.
- ۴۷- ډاکټر علي شريعتي روش شناخت اسلام.
- ۴۸- بهاء الدين خرمشاهي. قرآن شناخت (مباحثي در فرهنگ آفريني قرآن).
- ۴۹- ايان مک لين. «فرهنگ علوم سياسي آکسفورد»
- فارسي ژباړه: احمد ي ډاکټر حميد
- ۵۰- محمد نادر ايوبي کندهاري «فلسفه».
- ۵۱- فلسفي روسي قاموس کال ۱۹۸۷
- د ای. ت. فرالوا تر نظر لاندې ډلي لخوا
- ۵۲- سياسي روسي قاموس مسکو ۱۹۸۳ کال چاپ
- ۵۳- ک. مارکس- ف. انگلس «فلسفه- پوهنتوني چاپ» په الماني ژبه.
- ۵۴- ک. مارکس- ف. انگلس «منتخابات» په روسي ژبه.
- ۵۵- ک. مارکس- ف. انگلس «کليات» په روسي ژبه.
- ۵۶- لنين و. ای. «منتخابات» په روسي ژبه.
- ۵۷- لنين و. ای. «کليات» په روسي ژبه.
- ۵۸- گروميکو. آ «خاطرات» په الماني ژبه.
- ۵۹- ټولنيز شعور او دهغي ډولونه، سياسي خپرونه، مسکو ۱۹۸۶.

- دمقالو مجموعه، دمختلفو ليکوالو له خوا، په روسي ژبه.
- ۶۰- س.ب. کریمسکي او ف.اي. کوزنيخوف «په نوې طبيعت پيژندنه کې د نړۍ ليد مقولې» په روسي ژبه.
- ۶۱- رضا داوری اردکانی «فارابی مؤسس فلسفه اسلامی»

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**